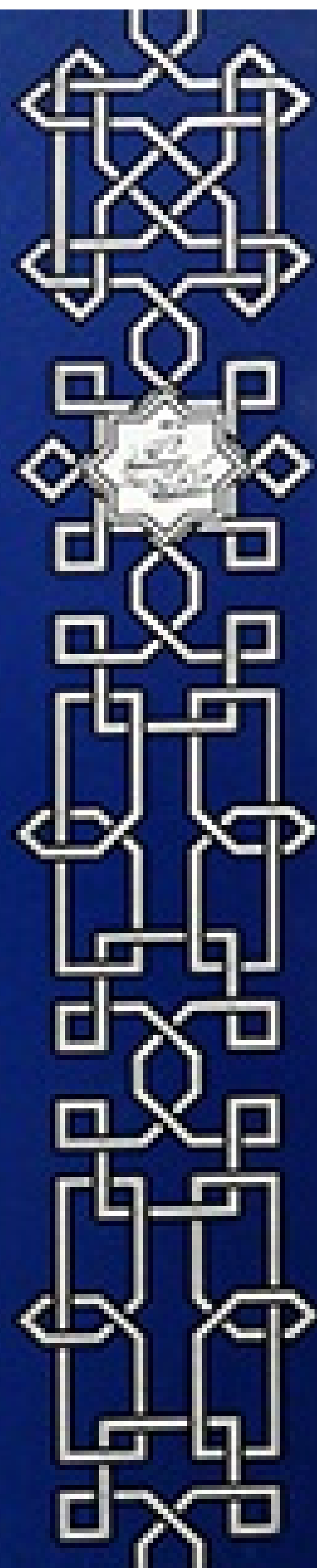
تفسیر آیات

دین و زندگی (۲)

براساس تفاسیر نور و نمونه



بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر آیات دین و زندگی ۲ (براساس تفسیر نور و نمونه)

نویسنده:

علی محمدمتوسلی

ناشر چاپی:

مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر آیات دین و زندگی ۲ (براساس تفسیر نور و نمونه)

مشخصات کتاب

سرشناسه:متوسلی، علی محمد

عنوان قراردادی:تفسیر نمونه .برگزیده

تفسیر نور .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور:تفسیر آیات دین و زندگی (براساس تفسیر نور و نمونه)/ تهیه و تدوین علی محمدمتوسلی.

مشخصات نشر:تهران : مرکز فرهنگی درسهائی از قرآن ، ۱۳۸۶-

مشخصات ظاهری:۲ج.

شابک:۱۳۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۵۲-۵۵-۳ ؛ ۸۰۰۰ ریال : ۹۶۴-۵۶۵۲-۵۵-۳

وضعیت فهرست نویسی:برونسپاری (فاپا/ چاپ دوم)

یادداشت:چاپ اول: پاییز ۱۳۸۴.

یادداشت:چاپ دوم.

یادداشت:کتابنامه.

موضوع:تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع:قرآن .برگزیده ها --ترجمه ها

موضوع:تعلیمات دینی اسلامی -- راهنمای آموزشی (متوسطه)

شناسه افزوده:مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه. برگزیده

شناسه افزوده:قرائتی، محسن، ۱۳۲۴-.تفسیر نور . برگزیده

شناسه افزوده:مرکز فرهنگی درسهائی از قرآن

رده بندی کنگره:BP۷/۷/ت۷۸۵م۲ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی:۲۹۷/۰۷۶

شماره کتابشناسی ملی:م ۸۴-۳۰۷۷۳

ص: ۱

اشاره

مقدّمه ناشر

تفسیر آیات دین و زندگی ۲ » مقدّمه ناشر

به دنبال درخواست برخی دبیران محترم تعلیمات دینی و قرآن در مورد بهره گیری از تفسیر آیات مطرح شده در کتاب های «دین و زندگی» دوره متوسطه بر اساس «تفسیرنور» حجّت الاسلام و المسلمین قرائتی، این امر توسط مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن انجام و با اعلام موافقت گروه درسی دینی در دفتر برنامه ریزی و مساعدت دبیرخانه ستاد اعتلاء و تعمیق تربیت اسلامی، به عنوان کتاب کمک آموزشی منتشر می گردد.

دبیران درس دینی و قرآن با مطالعه ی این کتاب می توانند به دانش تفسیری گسترده تری پیرامون آیات دست یابند و در هنگام تدریس از آن بهره گیرند. همچنین می توانند این کتاب را در اختیار برخی از دانش آموزان مستعد قرار دهند تا این دانش آموزان برای انجام کارهای تحقیقی خود پیرامون آیات به این کتاب مراجعه کنند و نتیجه تحقیق خود را در کلاس گزارش نمایند.

لازم به ذکر است، در مواردی که «تفسیر نور» مطلب خاصی نداشته و یا هنوز منتشر نشده، از تفسیر نمونه استفاده شده که در فهرست مطالب، با علامت ستاره (*) مشخص گردیده است.

درس اول: جلوه های حکمت و تدبیر

تفسیر آیات دین و زندگی ۲ » درس اول: جلوه های حکمت و تدبیر

سوره آل عمران آیات «۱۸۹ تا ۱۹۱»

«۱۸۹» وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

و حکومت آسمان ها و زمین برای خداست و خداوند بر هر کاری تواناست.

نکته ها:

حکومت خداوند نسبت به جهان، حقیقی است نه اعتباری، چون وجود و بقای هرچیز تنها به دست اوست. برای ایجاد می فرماید: «کن فیکون»(۱) و برای محو می فرماید: «ان یشأ یذهبکم و یأت بخلقٍ جدید»(۲) حکومت خداوند دائمی و همیشگی است، ولی حکومت های غیرالهی چند صباحی بیش نیست. «تلك الایام نداولها بین الناس»(۳) آری، این نوع حکومت حقیقی و دائمی تنها در انحصار خداوند است. «ولله مُلكُ السموات والارض»

پیام ها:

۱- در قرآن هرجا سخن از حاکمیّت الهی است، آسمان ها قبل از زمین مطرح شده و این نشانگر وسعت و عظمت آسمان هاست. «ملك السموات والارض»

۲- بسیارند افرادی که حکومت در دست آنهاست، ولی نمی توانند به خواسته های خود جامه ی تحقّق بپوشانند، ولی خداوند هم حکومت دارد و هم بر هر کاری قادر است. «ملك السموات... علی کل شیءٍ قدیر»

«۱۹۰» إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ الَّیلِ وَ النَّهَارِ لَأَیَاتٍ لِّأُولِی الْأَلْبَابِ

همانا در آفرینش آسمان ها و زمین و در پیِ یکدیگر آمدن شب و روز، نشانه هایی (از علم، رحمت، قدرت، مالکیت، حاکمیّت و تدبیر خداوند) برای خردمندان است.

نکته ها:

کلمه «اَلباب» جمع «لُبّ» به معنای عقل خالص و دور از وهم و خیال است.

ص: ۱۱

۱- ۱) بقره، ۱۱۷.

۲- ۲) فاطر، ۱۶.

۳- ۳) آل عمران، ۱۴۰.

در تفاسیر فخررازی، قرطبی و مراغی آمده است: از عایشه پرسیدند: بهترین خاطره ای که از رسول خدا صلی الله علیه وآله به یاد داری چیست؟ گفت: تمام کارهای پیامبر شگفت انگیز بود، امّا مهم تر از همه برای من، این بود که رسول خدا شبی در منزل من استراحت می کرد، هنوز آرام نگرفته بود که از جا برخاست، وضو گرفت و به نماز ایستاد و بقدری گریه کرد که جلو لباسش تر شد، بعد به سجده رفت و به اندازه ای گریه کرد

که زمین تر شد. صبح که بلال آمد سبب این همه گریه را پرسید، فرمود: دیشب آیاتی از قرآن بر من نازل شده است. آنگاه آیات ۱۹۰ تا ۱۹۴ سوره آل عمران را قرائت کرد وفرمود: وای برکسی که این آیات را بخواند و فکر نکند.

در تفسیر کبیر فخررازی و مجمع البیان از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله همواره قبل از نماز شب این آیات را می خواند. و در احادیث سفارش شده است که ما نیز این آیات را بخوانیم.

در تفسیر نمونه از «نوف بکّالی» صحابه ی خاصّ حضرت علی علیه السلام نقل شده است که شبی خدمت حضرت علی علیه السلام بودم. امام از بستر بلند شد و این آیات را خواند. سپس از من پرسید: خوابی یا بیدار؟ عرض کردم بیدارم. فرمود: خوشا به حال کسانی که آلودگی های زمین را پذیرا نگشتند و در آسمان ها سیر می کنند.

پیام ها:

۱- آفرینش جهان، هدفدار است. «خلق السموات... لایات لاولی الالباب»

۲- هستی شناسی، مقدّمه ی خداشناسی است. «خلق السموات...لایات»

برگ درختانِ سبز، در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است، معرفت کردگار

۳- اختلاف ساعات شب و روز در طول سال، در نظر خردمندان تصادفی نیست. «و اختلاف اللیل و النّهار لَایات»

۴- قرآن، مردم را به تفکّر در آفرینش ترغیب می کند. «خلق... لَایات لاولی الالباب»

۵ - هرکه خردمندتر است باید نشانه های بیشتری را دریابد. «لَایات لاولی الالباب»

۶- آفرینش، پر از راز و رمز و ظرافت و دقّت است که تنها خردمندان به درک آن راه دارند. «لَایات لاولی الالباب»

«۱۹۱» واقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَهُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لاَ تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَآءُ الْكَافِرِينَ

و آنها را (بت پرستانی که از هیچ جنایتی ابا ندارند،) هرکجا یافتید بکشید و از (مکّه) همان جایی که شما را بیرون کردند، آنها را بیرون کنید و فتنه (شرک و شکنجه) از قتل بدتر است. و نزد مسجدالحرام با آنها جنگ نکنید، مگر آنکه آنها در آنجا با شما بجنگند، پس اگر با شما جنگ کردند، آنها را (در آنجا) به قتل برسانید. چنین است جزای کافران.

نکته ها:

این آیه فرمان قتل و اخراج مشرکان را از مکّه صادر و دلیل آن را چنین بیان می کند که آنان سالها شما را شکنجه و آواره کرده اند و شکنجه از قتل سخت تر و شدیدتر است. پس شما نباید در مبارزه و جنگ با آنها سستی نشان دهید.

سؤال: چرا شکنجه از قتل سخت تر است؟

پاسخ: در قتل، انسان از دنیا جدا ولی به آخرت می رسد، لکن در شکنجه، انسان نه به آخرت می رسد و نه از دنیا کام می گیرد.

پیام ها:

۱- مقابله به مثل و خشونت با دشمن در مواردی لازم است. «واقتلوهم»

۲- دفاع عادلانه، تنها جبهه و جنگ نیست. «و اقتلوهم حیث ثقفتموهم»

۳- حقّ وطن، از حقوق انسانی مورد پذیرش ادیان است. «اخرجوکم»

۴- فتنه انگیز، مثل محارب است و باید به اشد وجه مجازات شود. «واقتلوهم... اخرجوهم... والفتنه اشد من القتل»

۵ - حرم و مسجدالحرام مقدّس است، امّا خون مسلمانان مقدّس تر؛ و در اینجا مسئله اهمّ و مهمّ مطرح است. «لا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتّی یقاتلوکم»

۶- همانگونه که در اصلِ جنگ نباید شما پیش دستی کنید، در شکستن مقدّسات هم نباید شما پیش دستی نمائید. «حتی یقاتلوکم»

ص: ۱۳

سوره نمل آیه «۸۸»

وَ تَرَی الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِی أَتْقَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ إِنَّهُ خَبِیرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ

و کوه ها را می بینی و می پنداری که بی حرکتند، در حالی که آنها همچون ابر در حرکتند. (این) صنعت (ماهرانه) خداست که هر چیزی را با دقّت ساخته است، او به هرچه انجام می دهید آگاه است.

نکته ها:

کلمه ی «صُنع» از صنعت، به کاری گفته می شود که بر اساس علم، دقّت و مهارت باشد.

اوّلین کسانی که حرکت زمین را کشف کردند، گالیله ی ایتالیایی و کپرنیک لهستانی بوده اند که در اواخر قرن ۱۶ و اوائل قرن ۱۷ میلادی می زیسته اند. گالیله تحت فشار کلیسا، در ظاهر از گفته ی خود توبه کرد. امّا قرآن هزار سال قبل از گالیله در آیات زیادی از حرکت زمین خبر داده است.(۱)

البتّه بعضی مفسّران، حرکت کوه ها را کنایه از متلاشی شدن آنها بعد از نفخه ی صور می دانند که در آیه ی قبل آمده بود و بر اساس این معنا، پیام های دیگری را از آیه ی شریفه استفاده کرده اند.(۲)

پیام ها:

۱- عالم در حرکت است. حتّی کوه هایی که به نظر ساکن می آیند حرکت دارند. «تحسبها جامده و هی تمرّ»

۲- خبر دادن از حرکت کوه ها، از معجزات علمی قرآن است. «تمّر مرّالسحاب»

۳- حرکت کوه ها، از حرکت زمین جدا نیست، پس زمین نیز حرکت می کند. «تمّر»

۴- حرکت کوه ها، مثل حرکت ابرها سریع است. «مرّالسّحاب» و آرامش زمین با وجود حرکت آن، از آیات الهی است.

۵ - حرکت کوه ها، نشانه ی قدرت حکیمانه ی الهی است. «صُنع اللّه»

۶- در بینش الهی، هر چیزی در جای خود متقن و محکم است. «اَتقن کلّ شی ء»

۶) درباره «آسمان های هفتگانه» به تفسیر ذیل آیه ۱۲ سوره طلاق و ۲۹ بقره و ۱۲ فصّلت، مراجعه کنید.

۱- ۴) تفسیر نمونه.

۲- ۵) تفسیر راهنما.

سوره ملک آیه «۳»

أَلَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقاً مَّا تَرَی فِی خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَی مِن فُطُورٍ

همان کسی که هفت آسمان را بر روی یکدیگر آفرید، در آفرینش خداوند رحمان هیچ تضادّ و عیبی نمی بینی، بار دیگر نگاه کن، آیا هیچ شکاف و خللی مشاهده می کنی؟

نکته و تفسیر:

ممکن است، منظور از عدد هفت، همان کثرت باشد، زیرا این تعبیر در قرآن مجید و غیر آن گاه به معنی کثرت آمده است، اما اگر عدد هفت را برای «تعداد» و شماره بدانیم، مفهوم آن وجود هفت آسمان می شود و با توجه به آیه ۶ سوره صافّات که می گوید: «انّا زیّنا السماء الدنیا بزینه الکواکب»، ما آسمان نزدیک (آسمان اول) را با کواکب و ستارگان زینت بخشیدیم، روشن می شود که آنچه ما می بینیم و علم و دانش بشر به آن

احاطه دارد همه مربوط به آسمان اول است، و ماورای این ثوابت و سیارات، شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس علم ما بیرون است.

این در مورد آسمان های هفتگانه، اما در مورد زمین های هفتگانه ممکن است اشاره به طبقات مختلف کره زمین باشد، زیرا امروز ثابت شده که زمین از قشرهای گوناگونی تشکیل یافته، و یا اشاره به اقلیم های هفتگانه روی زمین چرا که هم در گذشته و هم امروز کره زمین را به هفت «منطقه» تقسیم می کردند. (البتّه طرز تقسیم در گذشته و امروز متفاوت است، امروز زمین به دو منطقه منجمد شمالی و جنوبی و دو منطقه

معتدله و دو منطقه حاره و یک منطقه استوائی تقسیم می شود، اما در گذشته اقلیم های هفتگانه به شکل دیگری تقسیم می شد)(۶)

هر چند با اطلاعات کمی که ما از ماورای منظومه شمسی داریم به دست دادن عدد در این زمینه کار مشکلی است، ولی به هر حال دانشمندان دیگر فلکی نیز تاکید می کنند که در کهکشانی که منظومه شمسی جزء آن است میلیون ها میلیون کره وجود دارد که در شرایطی مشابه کره زمین قرار گرفته و مرکز حیات و زندگی می باشد. البتّه ممکن است پیشرفت علم و دانش بشر در آینده اطلاعات بیشتری درباره تفسیر اینگونه آیات در

اختیار ما بگذارد.

و در مورد «طباقا» در اینجا باید بیفزاییم که بر اساس این تعبیر آسمان های هفتگانه هر کدام فوق

دیگری قرار دارد، زیرا معنی «مطابقه» در اصل آن است که چیزی را فوق چیز دیگری قرار دهند.

حال اگر آسمان های هفتگانه را اشاره به کرات هفتگانه منظومه شمسی بدانیم که با چشم غیر مسلح قابل رؤیتند، هر کدام فاصله معینی از خورشید دارند و هر یک فوق دیگری است.

و اگر آنچه را از ستارگان ثوابت و سیار می بینیم همه را جزء آسمان اول بشمریم معلوم می شود که در مراحل بالاتر، عوالم دیگری است که یکی برتر از دیگری قرار دارد.

«ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت» با تمام عظمتی که عالم هستی دارد هر چه هست نظم است و استحکام، انسجام، ترکیبات حساب شده و قوانین دقیق و اگر بی نظمی در گوشه ای از جهان راه می یافت آن را به نابودی می کشید.

از نظام عجیب و شگفت انگیزی که بر یک دانه اتم و ذرّات الکترون و پروتون حاکم است گرفته، تا نظامات حاکم بر کل منظومه شمسی، و منظومه های دیگر و کهکشانها، همه در سیطره قوانین دقیقی قرار دارند که آنها را در مسیر خاصی پیش می برند، خلاصه همه جا قانون است و حساب، و همه جا نظم است و برنامه.

«فارجع البصر هل تری من فطور» «فطور» از ماده «فَطر» (بر وزن سطر) به معنی شکافتن از طول است، و به معنی شکستن (مانند افطار روزه) و اختلال و فساد نیز می آید و در آیه مورد بحث به همین معنی است. منظور این است که هر چه انسان در جهان آفرینش دقّت کند، کمترین خلل و ناموزونی در آن نمی بیند.

به هر حال از این آیه و آیات ابتدائی سوره ملک دو نتیجه مهم می توان گرفت: نخست اینکه قرآن به همه رهروان راه حق، دستور مؤکّد می دهد که هر چه می توانند در اسرار عالم هستی و شگفتی های جهان آفرینش بیشتر مطالعه و دقّت کنند و به یک بار و دو بار قناعت ننماید، چه بسیار اسراری که در نگاه اول و دوم خود را نشان نمی دهد، دیده های تیزبین لازم است که بعد از چندین نگاه آنها را بیابد.

دیگر اینکه هر قدر انسان در این نظام دقیق تر و باریکتر شود، انسجام آن را بهتر درک می کند، انسجامی خالی از هرگونه نقص و خلل و کژی و اعوجاج.

و اگر در نظر سطحی و ابتدائی بعضی از پدیده های این جهان به عنوان شرور و آفات و فساد دیده می شود، (همچون زمین لرزه ها، سیلاب ها و بیماری ها و حوادث ناگواری که گهگاه در زندگی انسان ها رخ می دهد) در مطالعات دقیق تر روشن می شود که آنها نیز اسرار و فلسفه های دقیق و مهمی دارد.

این آیات اشاره روشنی به برهان نظم دارد که می گوید: وجود نظم در هر دستگاه نشانه وجود علم

و قـدرتی در پشت آن دسـتگاه است، و گرنه حوادث اتفاقی حساب نشـده، و تصادف های کور و کر، هرگز نمی توانـد مبداء نظـام و حسـاب گردد، همـانگونه که در حـدیث معروف مفضـل از امـام صـادق علیه السـلام آمـده است: «انّ الاهمـال لا یاتی بالصواب و التضاد لا یاتی بالنظام»، مهمل کاری هرگز نتیجه درست نمی دهد و تضاد مبدأ نظام

نمی گردد!

عظمت عالم آفرینش

بـا اینکه قرآن مجیـد از محیـط عقب افتـاده عصـر جاهلیّت عرب برخاست ولی غالبا تأکیـد می کنـد که مسـلمانان در اسـرار با عظمت عالم هستی بیندیشـند، مطلبی که در عصر جاهلیّت مفهوم نداشت، و این خود دلیل روشنی است بر اینکه قرآن از مبداء دیگری صادر شده، و هر قدر علم و دانش پیش می رود، عظمت تأکیدات قرآن در این زمینه آشکارتر می گردد.

می دانیـم کره زمینی کـه مـا در آن زنـدگی می کنیـم بـا تمـام بزرگی کـه دارد در مقابـل مرکز منظـومه شمســی یعنی قرص «خورشـید» به انـدازه ای کوچک است که اگر یک میلیون و دویست هزار کره زمین را روی هم بگذارنـد تازه به اندازه قرص آفتاب می شود!

از سوی دیگر منظومه شمسـی مـا جزئی از یک کهکشان عظیم است که همان کهکشان «راه شـیری» نام دارد. طبق محاسـبات دانشـمندان فلکی تنهـا در کهکشان ما بالغ بر یکصـد میلیارد سـتاره وجود دارد که خورشـید ما با تمام عظمتش یکی از سـتاره های متوسط آن محسوب می شود!

از سوی سوم در این جهـان بزرگ آنقـدر کهکشان وجود دارد که از حساب و شـماره بیرون است. و هر قـدر تلسـکوپ های نجومی عظیم تر و مجهّزتر می شوند، کهکشان های تازه ای کشف می شود!

سوره نحل آیه «۶۸ و ۶۹»

«۶۸» وَأَوْحَى رَبُّکَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتاً وَمِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا یَعْرِشُونَ

وپروردگـارت به زنبـور عسـل وحی (و الهـام غریزی) کرد که از بعضـی کوه هـا و درختـان و از دار بست هـایی که مردم می سازند خانه هایی بساز.

نکته ها:

کلمه «وحی» به معنـای اشـاره و انتقـال سـریع و مخفی است که علاوه بر وحی الهی به انبیا، هم شامل غریزه می شود، نظیر این آیه و هم شاملِ الهام الهی، نظیر آیه ۷ سوره ی قصص «و اوحینا

ص: ۱۷

الی ام موسی» که خداوند به مادر موسی الهام کرد، و هم شامل وسوسه های شیطانی مانند آیه ۱۲۱ سوره ی انعام. «ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم»

پیام ها:

۱- تلاش و حرکت حیوانات و انتخاب مسکن آنها بر اساس غریزه ای است که خداوند در نهاد آنها قرار داده است. «اوحی ربّک الی النحل ...»

۲- بهترین نوع عسل، عسلِ زنبورهای کوهستان است که از گل و گیاه کوهی استفاده می کنند.(۱) (نه مواد قندی مصنوعی که در نزدیکی کندو قرار دهند!) «اتّخذی من الجبال ... و من الشجر...»

«۶۹» ثُمَّ کُلِی مِن کُلِ ّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلًا یَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِیهِ شِفَآءٌ لِّلنَّاسِ إِنَّ فِی ذَ لِکَ لَأَیَهً لِّقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ

سپس از همه میوه ها بخور، پس راههای پروردگارت را خاضعانه طی کن. از شکم های آنها نوشیدنی رنگارنگ بیرون می آید که در آن شفای مردم است، البتّه در این (زندگی زنبور) برای کسانی که فکر می کنند قطعاً عبرتی است.

نکته ها:

در این آیه و آیات قبل، خداوند به دو نوع مایه حیاتی و نوشیدنی که از درون حیوانات است اشاره کرده؛ یکی شیر و دیگری عسل.

در دو آیه قبل خواندیم که انسان از میوه ها، وسیله مست کننده می سازد «تتخذون منه سکراً» ولی حیوان از ثمرات، عسل شفابخش می سازد!!!

در نظام هدفدار و حکیمانه الهی، غفلت و بیکاری منفور است. لذا هر کجا در قرآن مسئله خوردن آمده، در کنار آن مسئولیّتی بیان شده است، از جمله:

«کلوا... و اعملوا صالحا»(۲) بخورید... و کار شایسته انجام دهید.

«کلوا منها و اطعموا»(۳) بخورید و به دیگران اطعام کنید.

«کلوا... و اشکرواللّه»(۴) بخورید... و خدا را سپاس گذارید.

۱- ۷) همان گونه که بهترین گوشت، گوشت تازه است نه منجمد. «لحماً طریاً» نحل، ۱۴.

۲- ۸) مؤمنون، ۵۱.

۳- ۹) حج، ۲۸.

۴- ۱۰) بقره، ۱۷۲.

«كلوا... ولا تسرفوا»(۱۱) بخورید... واسراف نکنید.

در این آیه نیز خداوند به زنبور عسل دستور خوردن می دهد، لکن خوردنی همراه با هدف و مسئولیّت.

اولیای خدا چون «نحل» هستند که از پستی ها دوری کرده وبلندی ها را انتخاب می کنند، از معارف الهی استفاده کرده و راه پروردگارشان را خاضعانه می پیمایند این افراد از حلقومشان حکمت و حلاوت های معنوی خارج می شود.

پیام ها:

۱- رفتار حیوانات، طبق فرمان الهی به صورت غریزه در آنها می باشد. «ثمّ کُلی»

۲- عسل، عصاره ی انواع میوه هاست. «کُلی من کلّ الثمرات»

۳- نه تنها انتخاب مسکن وغذای حیوانات با هدایت الهی است، بلکه همه کارهای آنها راهی است که خداوند پیش رویشان گذاشته است. «سُبل ربّک»

۴- حرکت حیوانات در مسیری که خداوند برایشان انتخاب نموده است، حرکت متواضعانه است. «سُبل ربِّک ذُللاً»

۵ - اعجاز خلقت: یک کارخانه عسل سازی، در شکم حیوانی کوچک! «یخرج من بطونها»

۶- عسل طبیعی به رنگ های مختلفی است. «مختلفاً الوانه» (رنگ های سفید، زرد، قرمز، که شاید این اختلاف رنگ ها بر اساس اختلاف رنگ گلها باشد.)

۷- در گیاهان و گلها، خواص درمانی است که از طریق عسل، شفای دردهای ما می شود. «فیه شفاء للناس» (ناگفته پیداست که عسل، شفای همه دردها نیست، لذا بصورت نکره «شفاءٌ» آمده است)

۸ - خانه سازی، موم سازی و عسل سازی، در کنار زهرسازی، توسط حیوان کوچکی مثل زنبور، از نشانه های قدرت الهی است. «لآیه»

۹- تمام درس ها و عبرت ها، برای کسانی است که اهل فکر و اندیشه باشند «لقوم یتفکّرون» وگرنه افرادی هستند که در تمام عمر از عسل استفاده می کنند ولی حاضر به چند دقیقه فکر درباره ی آن نیستند.

۱۱) انعام، ۱۴۱.

درس دوم: با کاروان هستی

تفسیر آیات دین و زندگی ۲ » درس دوم: با کاروان هستی

سوره یونس آیه «۲۵»

وَاللَّهُ یَدْعُواْ إِلَی دَارِالسَّلَامِ وَیَهْدِی مَن یَشَآءُ إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ

و خداوند (مردم را) به سر منزل سلامت و سعادت (بهشت) می خواند و هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می کند.

نکته ها:

«دارالسلام»، یکی از نامهای بهشت است، زیرا در آنجا کینه ای در دلها نیست، تا جنگ وجدال وبهره کشی پیش بیاید. «ونزعنا ما فی صدورهم من غلّ»(۱۲)

سلام، نام خداست ودارالسلام، یعنی جوار رحمت الهی وجایی که کلام ودرودشان سلام است و از خداوند هم به آنان سلام می شود. «سلام قولاً من ربّ رحیم»(۱۳)

در روایات، راه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و رهبران معصوم آسمانی به عنوان بهترین نمونه ی راه مستقیم بیان شده است.

پیام ها:

۱- دعوت الهی، نشانه ی لطف خاصّ او بر بندگان است. «واللّه یدعوا»

۲- سلامتی دنیا گذراست، ولی سلامت آخرت، پایدار است. «دار السّلام»

۳- صراط مستقیم، مایه ی آرامش است و علاوه بر آخرت، همین دنیا را هم برای انسان دارالسلام می سازد. «یدعوا الی دار السّلام»

۴- زندگی و جامعه ای سالم، خواستگاه خداوند است. «یدعوا الی دارالسّلام»

۵ - خداوند، هم دعوت می کند و هم راه نشان می دهد. «یدعوا، یهدی»

۶- دعوت الهی برای همه است، ولی هدایتِ ویژه، مخصوص کسانی است که او بخواهد. «یهدی من یشاء»

۷- حرکت در صراط مستقیم، توفیق الهی می خواهد. «یهدی...الی صراط مستقیم»

===

۱۲) اعراف، ۴۳.

۱۳) یس، ۵۸.

ص: ۲۱

سوره نور آیه «۴۱ و ۴۲»

«۴۱» أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهُ يُسَبِّحُ لَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَآفَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ

آیا ندیـدی که هر کس در آسـمان ها و زمین است و پرنـدگان بال گشوده (در پرواز) برای خدا تسبیح می گویند، و هر یک نیایش و تسبیح خود را می داند؟ و خداوند به آنچه می کنند داناست.

«۴۲» وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ

و فرمانروایی آسمان ها و زمین، مخصوص خداست. و بازگشت (همه) به سوی اوست.

نکته ها:

ظـاهر آیه همـانطور است که ترجمه شـد، امّـا ممکن است فاعـل «عَلِمَ» خـدا باشـد، نه موجودات که در این صورت معنای آیه چنین می شود: خداوند از نیایش و تسبیح همه ی موجودات آگاه است.

قرآن، بارها مسأله ی تسبیح موجودات و سـجده و نماز آنها را با صـراحت بیان کرده و گاهی فرموده است: شـما تسبیح آنها را نمی فهمید.(۱) از این آیـات به دست می آیـد که علم و شـعور، مخصـوص انسـان هـا نیست. گرچه بعضـی تسبیـح موجودات هستی را تسبیح تکوینی و زبان حال آفرینش دانسته اند، ولی ظاهر آیات بر خلاف این مطلب است.

خداوند، در این آیه چند مرتبه به صورت غیر مستقیم، به انسان هشدار داده است:

الف: موجودات آسمان و زمین و پرندگان در حال تسبیح هستند. چرا انسان غافل است؟!

ب: تسبیح موجودات، آگاهانه است. چرا انسان حضور قلب ندارد؟!

ج: پرنـدگان، هنگام پرواز در هوا در حال تسبیح و نمازند، امّا برخی انسان ها هنگام پرواز در آسـمان، مظلومان را بمباران می کنند و یا در حال غفلت و مستی به سر می برند!

در روایات می خوانیم: امام صادق علیه السـلام هنگامی که صـدای گنجشـکی را شـنید فرمود: این پرنده مشـغول دعا و تسبیح است.(۲)

پیام ها:

۱- تنها به خود نیندیشید، به اطراف خود هم بنگرید و در هستی نیز مطالعه و اندیشه کنید. «ألم تَرَ»

ص: ۲۲

۱- ۱۴) اسراء، ۴۴.

۲- ۱۵) تفاسیر کبیرفخررازی و روح البیان.

۲- کسی که می خواهد دیگران را ارشاد کند، خود باید از دید عمیقی برخوردار باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، تسبیح موجودات را می دید. «ألم تَر»

۳- در میان موجودات هستی، پرندگان، آن هم در حال پرواز، توجّه خاصّی به خدا دارند. «و الطّیر صافّات»

۴- همه ی موجودات هستی، شعور دارند ونماز و تسبیح موجودات، آگاهانه است. «کلّ قد عَلِم صلاته»

۵ - نماز، در صورتی ارزش دارد که نمازگزار بداند چه می گوید و چه می کند. «کلّ قد علم صلاته»

۶- نماز و تسبیح هر موجودی به صورت خاصّی است. «صلاته و تَسبیحه»

۷- خداوند، بر جزئیات کار تمام هستی آگاه است. «علیم بما یفعلون»

۸ - نظام هستی، هم فرمانروا دارد؛ «ولِلّه مُلک...» و هم هدفدار است. «و الی اللّه المصیر»

سوره آل عمران آیه «۸۳»

أَفَغَیْرَ دِینِ اللَّهِ یَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی الْسَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعَاً وَ کَرْهاً وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ

پس آیا آنها جز دین خدا (دینی) می جویند؟ در حالی که هر که در آسمان ها و زمین است، خواه ناخواه فقط تسلیم اوست و به سوی او بازگردانده می شوند.

نکته ها:

موجودات آسمان ها و زمین، همگی تسلیم خدایند. حتّی اگر در حال عادّی این سرسپردگی را کتمان کنند، در حال احساس خطر به ناچار دل به او می سپارند. مؤمنان با میل و رغبت تسلیم او هستند، ولی همگان در زمان احساس خطر یا مرگ یا مغلوب شدن در جنگ و یا درماندن در استدلال، تسلیم او می شوند. همه ذرّات عالم، از کوچک ترین اتم تا بزرگ ترین کرات، همه تابع همان قانونی هستند که خداوند بر آنها حاکم کرده است و

هر لحظه می تواند آن را تغییر دهد.

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمودند: مراد از «مَن فی السموات» ملائکه می باشند.(۱)

۱- ۱۶) تفسیر درّالمنثور.

امام صادق علیه السلام در مورد این آیه فرمودند: زمانی که قائم علیه السلام قیام کند، تمام سرزمین ها شهادت «لااله الاّ اللّه و محمّد رسول اللّه» سر خواهند داد.(۱)

پیام ها:

۱- انتخاب راه غیر خدا، با نظام هستی سازگار نیست. «أفغیر دین اللّه یبغون و له اسلم»

۲- حقیقت دین، تسلیم است. «أفغیر دین اللّه یبغون و له اسلم...»

۳- انسان، دائماً در جستجوی راه و روشی است و گرایش به مکتب در نهاد او قرار دارد. (جمله «یبغون» دلالت بر خواست و تمایل دائمی دارد.)

۴- اگر هستی تسلیم اوست، چرا ما تسلیم نباشیم؟ «له اسلم من فی السموات والارض»

۵ - در آسمان ها هم موجودات با شعور هستند. «مَن فی السموات»

۶- اگر پایان کار ما اوست، چرا از همان اوّل رو به سوی او نکنیم؟ «الیه یرجعون»

سوره ملک آیه «۳» در درس اوّل گذشت.

سوره انعام آیه «۱۰۳»

لَا تُدْرِكُهُ الاَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ

چشم ها او را در نمی یابد، ولی او چشم ها را در می یابد و او نامرئی و دقیق و باریک بین و آگاه است.

نکته ها:

کلمه ی «بَصَر» هم به معنای چشم است و هم به معنای بصیرت.(۲) بنابراین آیه را می توان چنین معنا کرد: نه چشم ظاهری، خداوند را می بیند و نه دل به عمق معرفت او راهی دارد.

«لطیف» چند معنی دارد: ۱- آنکه عطای خود را کم بشمارد و طاعت مردم را بسیار،

۲- دقیق، رسیدگی پنهانی به امور و باریک بینی، ۳- خالق اشیای ظریف و ناپیدا.

۴- اهل مدارا و رفاقت، ۵ - پاداش دهنده ی اهل وفا و بخشاینده ی اهل جفا.

امام رضاعلیه السلام فرمود: «لایقع الاوهام و لایُدرک کیف هو»، افکار و اوهام بر خداوند احاطه ندارد و ذات او آنگونه که هست قابل ادراک نیست.(۳)

خداوند، هرگز دیدنی نیست. همین که حضرت موسی از زبان مردم درخواست دیدن خدا را نمود،

۱- ۱۷) تفسیر عیّاشی.

۲- ۱۸) مفردات راغب.

۳- ۱۹) تفسیر برهان.

پاسخ شنید: «لَن تَرانِی»(۱) هرگز مرا نخواهی دید. برخی از اهل سنّت گفته اند: خدا در قیامت دیده می شود و به آیاتی همچون «الی ربّها ناظِرَه»(۲) استدلال می کنند.(۳) غافل از آنکه خداوند، جسم و مادّه نیست و مراد از نظر به خداوند، نگاه با چشم دل است، زیرا دیدن با چشم، در جایی است که چیزی دارای جسم، مکان،

محدودیّت، رنگ و... باشد و همه ی اینها نشانه ی نیاز و عجز است که خداوند از این نقص ها مبرّا می باشد.

امام علی علیه السلام می فرماید: نه تنها چشم او را نمی بیند، بلکه وهم و فکر نیز نمی تواند بر او احاطه پیدا کند.(۲۳) سعدی در ترسیم این مطلب می گوید:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم

و از آنچه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

ما همچنان در اوّل وصف تو مانده ایم

مراد از جمله ی «یدرک الابصار»، علم او به دیده های انسان است، مانند «سمیع» و «بصیر» که به معنای علم او به شنیدنی ها و دیدنی هاست.

پیام ها:

۱- خداوند، جسم مادّی نیست. «لاتدرکه الابصار»

۲- هیچ کس از ذات خداوند آگاه نیست. «هو اللطیف»

۳- هیچ پرده و مانعی جلوی علم خدا را نمی گیرد. «هواللطیف الخبیر»

۴- با اینکه زشتی های ما را می داند باز هم به ما لطف دارد. «وهو اللطیف الخبیر»

۵ - خداوند به همه ی لطائف و رموز هستی آگاه است. «هواللطیف الخبیر»

سوره روم آیات «۲۲ تا ۲۵»

«۲۲» وَمِنْ ءَايَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكَمْ وَ أَلْوَانِكَمْ إِنَّ فِی ذَ لِکَ لَأَيَاتٍ لِّلْعَالِمِينَ

و از نشانه های الهی، آفرینش آسمان ها و زمین، و تفاوت زبان ها و رنگ های شماست؛ همانا در این امر برای دانشمندان نشانه هایی قطعی است.

۲۳) تفسیر صافی.

ص: ۲۵

۱- ۲۰) اعراف، ۱۴۳.

۲- ۲۱) قیامت، ۲۳.

۳- ۲۲) تفسیرالمنار.

پیام ها:

۱- آفرینش آسمان ها و زمین،از نشانه های قدرت بی پایان الهی است. «و من آیاته خلق السموات و الارض»

۲- تفاوت نژادها و زبان ها، راهی برای خداشناسی است. «و من آیاته... اختلاف السنتکم و الوانکم»

۳- هر زبانی برای خود ارزش و اصالت دارد و تغییر آن نه کمال است و نه لازم. (هیچ کس حقّ ندارد نژادها و زبان های دیگر را تحقیر نماید.) «و من آیاته... اختلاف السنتکم و الوانکم»

۴- یکسان بودن شکل و رنگ همه ی انسان ها با ابتکار و نوآوری و بدیع بودن خداوند سازگار نیست. «و من آیاته اختلاف السنتکم...»

۵ – انسان عالم و فهمیده، از اختلاف رنگ ها و زبان ها به معرفت الهی می رسد ولی جاهل، رنگ و زبان را وسیله ی تحقیر و تفاخر قرار می دهد. «للعالمین»

«۲۳» وَمِنْ ءَايَاتِهِ مَنَامُكُم بِالَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَآؤُكُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّ فِى ذَ لِكَ لَأَيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

و از نشانه های الهی، خوابیدن شما در شب و روز، و تلاش شما در کسب فضل پروردگار است؛ همانا در این امر برای گروهی که (حقایق را) می شنوند، نشانه هایی قطعی است.

پیام ها:

۱- نعمت های الهی را ساده نگیریم؛ خواب نیز نعمتی است. «و من آیاته منامکم»

۲- خواب، مقدّمه ی تلاش است. «منامکم... وابتغاؤکم»

۳- کار و تلاش برای کسب معاش، امری پسندیده و نشانه ای الهی است. «و من آیاته... ابتغاؤکم»

۴- اصل خواب برای شب است و خواب در روز، برای استراحت جزیی است. «منامکم بالیل والنهار»

۵ – فضل الهی گسترده است ولی تلاش ما برای کسب آن لازم است. «ابتغاؤکم»

ص: ۲۶

۶- نعمت هایی که دریافت می کنیم، به خاطر استحقاق نیست، بلکه لطف و فضل الهی است. «من فضله»

«۲۴» وَمِنْ ءَایَاتِهِ یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَطَمَعاً وَیُنَزِّلُ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَیُحْیِ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَآ إِنَّ فِی ذَ لِکَ لَأَیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ

و از نشانه های الهی آن است که برق (آسمان) را که مایه ی بیم و امید است به شما نشان می دهد، و از آسمان، آبی می فرستد که زمین را بعد از مردنش زنده می کند، همانا در این امر برای گروهی که می اندیشند نشانه هایی قطعی است.

نکته ها:

در این آیه و آیات قبل، چهار تعبیر به چشم می خورد: «یتفکّرون»، «للعالمین»، «یسمعون» و «یعقلون».

برای عملی شدن این چهار تعبیر، چهار مرحله ی طبیعی بیان شده است:

۱- انسان در آغاز، فکر می کند. «یتفکّرون»

۲- سپس می فهمد و عالم می شود. «للعالمین»

۳- کسی که آگاه شد، حرف ها را با دقّت گوش می دهد و نکته سنجی می کند. «یسعون»

۴- در اثر شنیدن عمیق، به تعّقل و اندیشیدن می رسد. «یعقلون»

پیام ها:

۱- بیم و امید، در کنار هم سازنده است. «خوفاً و طمعاً»

۲- برقِ آسمان، بارش و سبز شدن زمین تصادفی نیست، بلکه بر اساس یک برنامه ی دقیق و حساب شده است. «البرق... ینزّل... فیُحی»

۳- نظام آفرینش، بر اساس اسباب و علل پایه ریزی شده است. «فیُحیی به»

۴- پائیز و بهار، ریزش و رویش گیاهان، از نشانه های قدرت خداوند در آفرینش است. «فیحیی به الارض بعد موتها»

۵ - خداشناسی باید بر اساس علم و فکر و تعقّل باشد. «لآیات لقوم یعقلون»

«۲۵» وَمِنْ ءَايَاتِهِ أَن تَقُومَ السَّمَآءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَآ أَنتُمْ تَخْرُجُونَ

و از نشانه های الهی آن است که آسـمان و زمین به فرمان او بر پاست؛ پس هرگاه شـما را از زمین فرا خواند، ناگهان (از قبر) بیرون می آیید (و در صحنه ی قیامت حاضر شوید).

نکته ها:

در این آیـات، هم آفرینش انسـان از خاک، نشانه ی قـدرت الهی شـمرده شـد، «خلقکم من تراب» هم مرگ و خروج انسان از قبر. «من الارض اذا انتم تخرجون»

خداونـد در این آیه و پنـج آیه ی قبـل، پـانزده مرتبه مردم را مخاطب قرار داده و نعمت های خود را برشـمرده که این، یکی از شیوه های تبلیغ است.

پیام ها:

۱- استواری نظام آفرینش، نه تصادفی است و نه به دست دیگران، به اراده الهی است. «تقوم ... بامره»

۲- پیدایش معاد، با اراده و دعوت خداوند انجام می گیرد. «دعاکم دعوةً»

۳- دعوت پیامبر خـدا، مرده را زنـده می کنـد، «ثمّ ادعهن یأتینک سـعیا»(۲۴) تـا چه رسـد به دعوت الهی. «دعـاکم دعوه من الارض اذا انتم تخرجون»

۴- ایمـان به مبـدأ، مقـدّمه ی ایمان به معاد است. کسـی که نظام هستی را بر پا کرد، شـما را نیز پس از مرگ زنـده می کنـد. «تقوم السماء... اذا انتم تخرجون»

۵ - معاد، جسمانی است. «من الارض ... تخرجون»

۶- پیدایش معاد، دفعی است نه تدریجی. «اذا انتم تخرجون»

سوره شوری آیه «۲۹»

وَمِنْ ءَايَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِن دَآبَّةٍ وَ هُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَآءُ قَدِيرٌ

و از نشانه های قدرت او آفرینش آسمان ها و زمین است و جنبندگانی که در آن دو پراکنده اند و او هرگاه بخواهد بر گردآوری آنها تواناست.

===

۲۴) بقره، ۲۶۰ .

نکته ها:

«بَثَّ» به معنای پراکنده کردن است.

پیام ها:

۶- آفرینش آسمان ها و زمین و جنبنده ها، گوشه ای از آیات الهی است. «من آیاته»

۷- قدرت خداوند در آفرینش ابتدایی، نشانه قدرت او بر برپایی قیامت است. «خلق السموات... و هو علی جمعهم... قدیر»

۸ - در آسمان ها نیز موجودات زنده است. «بث فیهما من دابه»

۹- پراکندگی حیوانات در مناطق مختلف زمین، یکی از نعمت هاست. (اگر همه گوسفندها در یک منطقه و همه گاوها در جای دیگر بودند زندگی برای انسان بسیار سخت و گران بود.) «بثّ فیهما من دابّه»

۱۰- تعیین زمان قیامت تنها در اختیار اوست. «اذا یشاء»

سوره مؤمنون آیه «۱۴»

«۱۴»... فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ

...بزرگ و پر برکت است خدائی که بهترین خلق کنندگان است.

نکته و تفسیر:

آفرین بر این قدرت نمائی بی نظیر که در ظلمتکده رحم این چنین تصویر بدیعی با این همه عجائب و شگفتی ها بر قطره آبی نقش می زند.

«خالق» از ماده «خلق» در اصل به معنی اندازه گیری است، هنگامی که یک قطعه چرم را برای بریدن، اندازه گیری می کنند، عرب واژه «خلق» در باره آن به کار می برد و از آنجا که در آفرینش د مسأله اندازه گیری بیش از همه چیز اهمیّت دارد این

کلمه خلق در باره آن به کار رفته است.

تعبیر به «احسن الخالقین» (بهترین آفرینندگان) این سؤال را به وجود می آورد که مگر غیر از خدا آفریدگار دیگری وجود دارد؟!

بعضی از مفسران توجیهات گوناگونی برای آیه کرده اند، در حالی که نیازی به این توجیهات نیست و کلمه «خلق» به معنی اندازه گیری و صنعت درباره غیر خداوند نیز صادق است، ولی البتّه خلق خدا با خلق غیر او از جهات گوناگونی متفاوت است:

ص: ۲۹

خداونـد ماده و صورت اشـیاء را می آفریند، در حالی که اگر انسان بخواهد چیزی ایجاد کند تنها می تواند با اسـتفاده از مواد موجـود این جهـان صورت تـازه ای به آن ببخشـد مثلاـ از مصالـح ساختمـانی خـانه ای بسـازد، یـا از آهن و فولاـد، اتومبیـل یا کارخانه ای اختراع کند.

از سوئی دیگر خلقت و آفرینش خداونـد، نامحـدود است و او آفریـدگار همه چیز است «اللّه خالق کل شـی ء»(۲۵) در حالی انسان موجودات بسـیار محدودی را می تواند ابداع کند و گاه توأم با انواع ضـعف ها و نقص ها است که در جریان عمل باید آنها را تکمیل کند، اما خلق و ابداع پروردگار خالی از هر گونه عیب و نقص است .

از سوی سوم در آنجا که انسان توانائی بر این امر پیـدا می کنـد، آن نیز به اذن و فرمان خـدا است که بی اذن او در عالم حتی برگی بر درختی نمی جنبـد، چنـانکه درباره حضـرت مسـیح علیه السـلام در سوره مائـده آیه ۱۱۰ می خـوانیم: «و اذ تخلـق من الطین کهیئه الطیر باذنی»، در آن هنگام که تو از گِل، صورتی همچون صورت پرنده به اذن من خلق می کردی.

۲۵) رعد، ۱۶.

درس سوم: سرمایه های رشد

تفسیر آیات دین و زندگی ۲ » درس سوم: سرمایه های رشد

سوره اسراء آیه « ۷۰»

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِى ءَادَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِى الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً

وهمانا فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب ها) حمل کردیم و از چیزهای پاکیزه روزی شان دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری کامل دادیم.

نکته ها:

کرامت، گاهی کرامت معنوی واکتسابی ونزد خداست، مثل کرامتی که خاصّ اهل تقواست. «اِنّ اَکرمَکم عنداللّه اتقاکم»(۱) وگاهی کرامت در آفرینش است، نظیر «احسن تقویم»(۲) که در خلقت انسان آمده است. مراد از «کَرّمنا» در این آیه، احتمالاً وجه دوّم باشد. کرامت انسان هم در خلقت و هوش و عقل و استعداد است، و هم در دارا بودن قانون آسمانی و رهبری معصوم، و مسجود فرشتگان واقع شدن.

انسان برتر از فرشته است، زیرا:

الف: انسان، مسجود فرشتگان است.

ب: فرشته، عقل محض است وشهوت ندارد و از این رو کمالش به ارزش کمال انسان نیست. هر که عقلش را بر شهوتش غلبه دهد، برتر از فرشته است.

ج: در شب معراج، جبرئیل به پیامبرصلی الله علیه وآله گفت: تو امام باش تا به تو اقتدا کنم، زیرا خداوند شما را بر ما برتری داده است.(۳)

با آنکه خداوند بشر را بر همه ی موجودات، حتّی فرشتگان برتری داد، «فضّلناهم علی کثیرٍ ممّن خلقنا» ولی سوء انتخاب و عمل ناپسند انسان او را به پست ترین درجه «اسفل سافلین»(۴) و به مرتبه ی حیوانات و پست تر از آن پایین می آورد. «کمثل الحمار»(۵)، «کمثل الکلب»(۶)،

۱- ۲۶) حجرات، ۱۳.

۲- ۲۷) تین، ۴.

۳- ۲۸) تفسیر نورالثقلین.

۴- ۲۹) تین، ۵.

۵- ۳۰) جمعه، ۵.

۶- ۳۱) اعراف، ۱۷۶.

«کالانعام بل هم اضلّ»(۱)، «کالحجاره او اشدّ...»(۲)

در آیه، برای انسان هم کرامت مطرح است، هم فضیلت. «کرّمنا، فضلّنا» شاید تفاوت این دو، عبارت باشد از:

الف: کرامت، امتیازی است که در دیگران نیست، امّا فضیلت، امتیازی است که در دیگران نیز هست.

ب: کرامت اشاره به نعمت های خدادادی در وجود انسان است، بدون تلاش. ولی فضیلت اشاره به نعمت هایی است که با تلاش خود انسان همراه با توفیق الهی بدست آمده است.

ج: کرامت مربوط به نعمت های مادّی است، ولی فضیلت مربوط به نعمت های معنوی است.

سفر یکی از لوازم زندگی بشر، برای رفع نیازها و کسب تجربه هاست، که خداوند اسباب آن را در خشکی و دریا، در اختیار بشر قرار داده و آن را به عنوان یکی از نعمت های خود برشمرده است.

به گفته ی بعضی مفسّران، «حمل در خشکی و دریا» اشاره به تسخیر تمام قوای زمینی و دریایی به دست بشر است، نه فقط سوار شدن بر کشتی و الاغ و مانند آن!

«طَیّبات»، اقسامی دارد: حیات طیّبه، ذرّیه ی طیّبه و رزق طیّب. و امام باقرعلیه السلام می فرماید: رزقِ طیّب همان علم مفید است.(۳)

پیام ها:

۱- توجّه انسان به مقام و کرامت خود، سبب شکر و دوری از کفران است. «بماکفرتم... و لقد کرّمنا»

۲- نه تنها حضرت آدم، بلکه نسل انسان مورد کرامت و برتری و گرامیداشت است. «کرّمنا بنی آدم»

۳- تفاوت انسان با جانداران دیگر و برتری او، بسیار زیاد است. «لقد کرّمنا...فضّلناهم... تفضیلاً»

۴- زمینه های رشد وکمال انسان از سوی خداست. «کرّمنا، حملنا، رزقنا، فضّلنا، خلقنا»

سوره جاثیه آیه «۱۳»

وَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَ لِكَ لَأَيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

۱- ۳۲) اعراف، ۱۷۹.

۲- ۳۳) بقره، ۷۴.

۳- ۳۴) تفسیر کنزالدقائق.

و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، همه از اوست که برای شما رام نمود، همانا در این تسخیر برای کسانی که فکر کنند، قطعاً نشانه هایی است.

پیام ها:

۱- تمام هستی در راستای بهره گیری انسان است. «سخّر لکم ما فی السموات...»

۲- با حاکم شدن بر هستی، مغرور نشویم که هرچه هست از اوست. «جمیعاً منه»

۳- هماهنگی اجزای هستی در جهت واحد، نشانه ی یکتایی آفریدگار است. «جمیعاً منه»

۴- فکر کردن در نعمت های الهی نوعی تشکّر از اوست.«تشکرون... لقوم یتفکّرون»

۵ – خداوند انسان را به تفکّر دعوت و تشویق کرده است. «لقوم یتفکّرون»

۶- در تسخیر هستی برای انسان، نشانه های زیادی برای اهل فکر وجود دارد. «لآیات لقوم یتفکّرون» (شاید رابطه تفکّر و تسخیر این باشد که در انسان قدرتی نهفته که می تواند تمام مظاهر طبیعت را به نفع خود تصرّف کند و این قدرت با اندیشه بکار می افتد.)

۷- هم احساس را شکوفا کنید و هم اندیشه را رشد دهید. «تشکرون - یتفکّرون»

سوره فجر آیات «۲۷ تا ۳۰»

«۲۷» يَآ أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ «۲۸» ارْجِعِی إِلَی رَبِّکَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً «۲۹» فَادْخُلِی فِی عِبَادِی «۳۰» وَادْخُلِی جَنَّتِی

تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت بازگرد در حالی هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است. و در سلک بندگانم داخل شو. و در بهشتم وارد کن.

نکته و تفسیر:

بعد از ذکر عذاب وحشتناکی که دامان طغیانگران و دنیاپرستان را در قیامت می گیرد، در آیات مورد بحث به نقطه مقابل آن پرداخته، و از «نفوس مطمئنّه» و مؤمنـانی که در میـان این طوفـان عظیم از آرامش کامـل برخوردارنـد پرداخته و آنها را با یک دنیا لطف و محبت مخاطب می سازد.

دعوت مستقیم پروردگار، از نفوسی که در پرتو ایمان به حالت اطمینان و آرامش رسیده اند.

دعوت از آنها برای بازگشت به سوی پروردگارشان به سوی مالك و مربّی و مصلحشان.

ص: ۳۳

دعوتی که آمیخته با رضایت طرفینی است، رضایت عاشق دلداده از معشوق و رضایت محبوب و معبود حقیقی.

و به دنبال آن تاج افتخار عبودیّت را بر سر او نهادن و به لباس بنـدگی مفتخرش کردن و در سـلک خاصّان درگاه او را جای دادن !

و سـپس دعوت از او برای ورود در بهشت، آنهم بـا تعبیر «وارد بهشـتم شو» که نشـان می دهـد میزبـان این میهمانی تنها و تنها ذات مقدس او است، عجب دعوتی! عجب میزبانی! و عجب میهمانی!

«یا ایّتها النفس المطمئنّه»

منظور از «نفس» در اینجـا همان روح آدمی است. و تعبیر به «مطمئنّه» اشاره به آرامشـی است که در پرتو ایمان پیـدا و حاصـل شده، چنانکه قرآن می فرماید: «الا بذکر اللّه تطمئن القلوب»(۳۵)، بدانید تنها با ذکر خدا دلها آرام می گیرد.

چنین نفسـی هم اطمینـان به وعـده هـای الهی دارد و هم به راه و روشـی که برگزیـده مطمئن است، هم در اقبـال دنیا و هم در ادبـار دنیـا، هم در طوفانهـا، و هم در حوادث و بلاهـا، و از همه بالاـتر در آن هول و وحشت و اضـطراب عظیم قیامت نیز آرام است.

منظور از بازگشت به سوی پروردگار به عقیده جمعی از مفسـران، بازگشت به ثواب و رحمت او است، ولی بهتر آن است که گفتـه شـود بـازگشت بـه سـوی خـود او است، یعنی در جـوار قرب او جـای گرفتن، بـازگشتی معنـوی و روحـانی نه مکـانی و جسمانی.

آیا این دعوت به بازگشت به سوی پروردگار تنها در قیامت است، و یا از لحظه جان دادن و پایان گرفتن عمر؟

سیاق آیات البتّه مربوط به قیامت است، هر چند تعبیر خود این آیه مطلق و گسترده است.

تعبیر به «راضـیه» به خـاطر آن است که تمـام وعـده های پاداش الهی را بیش از آنچه تصوّر می کرد قرین واقعیّت می بینـد، و آنچنان فضل و رحمت خدا شامل حال او می گردد که یکپارچه رضا و خشـنودی می شود و اما تعبیر به «مرضـیه» به خاطر این است که مورد قبول و رضای دوست واقع شده است.

چنین بنده ای، با چنان اوصاف و با رسیدن به مقام رضا و تسـلیم کامل، حقیقت عبودیّت را که گذشـتن از همه چیز در طریق معبود است دریافته، و در سلک بندگان خاص خدا گام نهاده ، و مسلّماً

جایی جز بهشت برای او نیست.

در بعضـی از تفاسـیر آمده است که این آیات در مورد «حمزه سـید الشـهداء» نازل شده، ولی با توجه به اینکه این سوره مکی است این در حقیقت نوعی تطبیق است نه شأن نزول، همانگونه که درباره امام حسین علیه السلام نیز در آغاز سوره گفته شد.

جالب اینکه در روایتی که در کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده می خوانیم: که یکی از یارانش پرسید آیا ممکن است مؤمن از قبض روحش ناراضی باشد؟!

فرمود: نه به خـدا سوگنـد، هنگـامی که فرشـته مرگ برای قبض روحش می آیـد اظهـار نـاراحتی می کنـد، فرشـته مرگ می گویـد: ای ولیّ خـدا نـاراحت نبـاش ! سوگنـد به آنکس که محمّدصـلی الله علیه وآله را مبعوث کرده، من بر تو مهربان ترم از پـدری مهربـان، درست چشم هـایت را بگشـا و ببین. او نگاه می کنـد، رسول خـدا صـلی الله علیه وآله و امیرمؤمنان و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و امامان از ذریّه او را می بیند، فرشته

به او می گوید: نگاه کن این رسول خدا و امیرمؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم السلام دوستان تواند.

او چشـمانش را باز می کنـد و نگاه می کنـد، ناگهان گوینـده ای از سوی پروردگار بزرگ ندا می دهد و می گوید: «یا ایّتها النفس المطمئنه»، ای کسـی که به محمّـد و خانـدانش اطمینـان داشتی! بازگرد به سوی پروردگارت، در حالی که تو به ولایت آنها راضـی هستی، و او با ثوابش از تو خشـنود است، داخل شو در میان بندگانم یعنی محمّد و اهلبیتش علیهم السـلام و داخل شو در بهشتم، در این هنگام چیزی برای انسان محبوب تر از

آن نیست که هر چه زودتر روحش از تن جدا شود و به این منادی بپیوندد»!.

سوره انسان آیه «۲ و ۳»

«۲» إِنَّا خَلَقْنَا الإِنسَانَ مِن نُّطفَهٍ أَمْشاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً «۳» إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً

مـا انسـان را از نطفه مختلطی آفریـدیم و او را می آزمـائیم (لـذا) او را شـنوا و بینـا قرار دادیم. ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا کفران کند.

نکته و تفسیر:

نطفه بی ارزش را انسان کردیم، و تمام وسائل هدایت را در اختیارش نهادیم.

بـا اینکه بیشترین بحثهـای این سوره پیرامون قیامت و نعمت های بهشتی است، ولی در آغاز آن سـخن از آفرینش انسان است، چرا که توجه به این آفرینش زمینه ساز توجه به قیامت و رستاخیز

ص: ۳۵

است. آری، ذرّات وجود او هر کدام در گوشه ای پراکنده بود، در میان خاکها، در لابلای قطرات آب دریاها، در هوائی که در جو زمین وجود دارد، مواد اصلی وجود او هر کدام در گوشه یکی از این سه محیط پهناور افتاده بود و او در میان آنها

در حقیقت گم شده، و هیچ قابل ذکر نبود.

آیا منظور از انسان در اینجا نوع انسان است، و عموم افراد بشر را شامل می شود؟ یا خصوص حضرت آدم است؟

این آیه که می گوید ما انسان را از نطفه آفریدیم قرینه روشنی بر معنی اول می باشد، هرچند بعضی معتقدند که انسان در آیه اول سوره «هل اتی علی الانسان...» به معنی حضرت آدم و انسان در آیه دوم اشاره به فرزندان آدم است، ولی این جدائی در این فاصله کوتاه بسیار بعید به نظر می رسد.

«أمشاج» جمع «مَشج» یا جمع «مشیج» به معنی چیزی مخلوط است.

آفرینش انسان از نطفه مخلوط ممکن است اشاره به اختلاط نطفه مرد و زن و ترکیب اسپر و اوول بوده باشد. همانگونه که در روایات اهل بیت علیهم السلام اجمالا به آن اشاره شده است.

یا اشاره به استعدادهای مختلفی که در درون نطفه از نظر عامل وراثت از طریق ژنها و مانند آن وجود دارد، و یا اشاره به اختلاط مواد مختلف ترکیبی نطفه است، چرا که از دهها ماده مختلف تشکیل یافته، و یا اختلاط همه اینها با یکدیگر، معنی اخیر از همه جامع تر و مناسب تر است.

این احتمال نیز داده شده که امشاج اشاره به تطورات نطفه در دوران جنینی است.

جمله نبتلیه اشاره به رسیدن انسان به مقام تکلیف و تعهد و مسئولیّت و آزمایش و امتحان است، و این یکی از بزرگترین مواهب خدا است که به انسان کرامت فرموده و او را شایسته تکلیف و مسئولیّت قرار داده است.

و از آنجا که آزمایش و تکلیف بدون آگاهی ممکن نیست، در آخر آیه اشاره به ابزار شناخت و چشم و گوش می کند که در اختیار انسانها قرار داده است.

بعضی نیز گفته اند منظور از ابتلاء و آزمایش در اینجا تطورات و تحولاتی است که به جنین از مرحله نطفه تا رسیدن به یک انسان کامل دست می دهد. ولی با توجه به تعبیر «نبتلیه» و همچنین تعبیر به «انسان»، تفسیر اول مناسب تر است. ضمنا از این تعبیر استفاده می شود که ریشه همه ادراکات انسان از ادراکات حسی او است: و به تعبیر دیگر ادراکات حسی مادر همه معقولات است، و این نظریه بسیاری از فلاسفه اسلامی

است، و در میان فلاسفه یونان ارسطو نیز طرفدار همین نظر بوده است.

و از آنجـا که تکلیف و آزمـایش انسان علاوه بر مساله آگاهی و ابزار شـناخت نیاز به دو عامل دیگر یعنی به مساله هـدایت و اختیار دارد آیه بعد به آن اشاره کرده، می فرماید: «انا هدیناه السبیل اِمّا شاکرا و اِمّا کفورا»

هدایت در اینجا معنی وسیع و گسترده ای دارد که هم هدایت تکوینی را شامل می شود و هم هدایت فطری و هم تشریعی را هر چنـد سوق آیه بیشتر روی هـدایت تشـریعی است. توضـیح اینکه از آنجا که خداونـد انسان را برای هدف ابتلاء و امتحان و تکامل آفریـده است مقـدمات وصول به این هـدف را در وجود او آفریـده، و نیروهای لازم را به او بخشـیده این همان هدایت تکوینی است.

سـپس در اعماق فطرتش عشق به پیمودن این راه را قرار داده، و از طریق الهامات فطری مسـیر را به او نشان داده، و از این نظر هـدایت فطری نموده و از سوی دیگر، رهـبران آسـمانی و انبیـای بزرگ را به تعلیمـات و قوانین روشن برای ارائه طریق مبعوث کرده، و به وسـیله آنها هدایت تشـریعی فرموده است، و البتّه تمام این شـعب سه گانه هدایت، جنبه عمومی دارد، و همه انسانها را شامل می شود.

رویهمرفته این آیه به سه مسـاله مهم و سـرنوشت ساز در زنـدگی انسان اشاره می کنـد: مساله تکلیف، مساله هـدایت و مساله آزادی اراده و اختیار که لازم و ملزوم یکدیگر و مکمل یکدیگرند.

در ضـمن جمله «انـا هـدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا» خط بطلان بر مکتب جبر می کشـد. تعبیر «شاکرا» و «کفورا» مناسـب ترین تعبیری است که در اینجـا امکان دارد، چرا که در مقابل نعمت بزرگ هـدایت الهی آنها که پـذیرا و تسـلیم شونـد، و راه هدایت پیش گیرند، شکر این نعمت را بجا آورده، و آنها که مخالفت کنند کفران کرده اند.

و از آنجا که از دست و زبان هیچکس بر نمی آید، که از عهده شـکرش بدر آید، در مورد شـکر تعبیر به اسم فاعل کرده، در حالی که در مورد کفران تعبیر به کفور (صـیغه مبالغه) آمـده، زیرا آنها که این نعمت بزرگ را نادیـده بگیرند بالاترین کفران را کرده انـد، چرا که خداونـد انواع وسائل هدایت را در اختیار آنها گذارده، و این نهایت کفران است که همه را نادیده بگیرد و راه خطا برود.

ضمنا باید توجه داشت کفور واژه ای است که هم در مورد کفران نعمت به کار می رود و هم در مورد کفر اعتقادی.

عالم پر غوغای جنین

می دانیم نطفه انسان از ترکیب نطفه مرد و زن که اولی اسپر یا کرمک و دومی اوول یا تخمک نام دارد تشکیل می شود.

اصل وجود نطفه و سپس ترکیب آن، و بعد مراحل مختلف جنین، از عجائب و شگفتیهای بزرگ جهان آفرینش است که با پیشرفت علم جنین شناسی پرده از اسرار آن برداشته شده، هر چند اسرار بیشتری هنوز در پرده نهان است.

از جمله شگفتی های مزبور که گوشه کوچکی را تشکیل می دهد امور زیر است:

۱- اسپر که با آب نطفه مرد خارج می شود موجود زنده متحرک بسیار کوچک ذرّه بینی است که دارای یک سر و گردن و دم متحرک می باشد، و عجب اینکه در هر بار انزال مرد ممکن است از دو تا پانصد میلیون ! اسپر وجود داشته باشد که مطابق جمعیّت چندین کشور است، ولی از این عده بیشمار، فقط یک یا چند عدد وارد تخمک شده، و بارور می گردد، وجود این تعداد نطفه نر به خاطر آن است که اسپرها برای رسیدن به تخمک و ترکیب با

آن تلفات زیادی می دهند، و اگر این تعداد عظیم نبود شاید امر بارور شدن مشکل می شد.

۲- رحم قبل از دوران بارداری فقط به اندازه یک گردو است ! اما بعد از انعقاد نطفه و پرورش جنین به قدری بزرگ می شود که جای زیادی را اشغال می کند و عجب اینکه جدار آن بقدری قابل ارتجاع است که در برابر این حجم عظیم کاملا مقاومت می کند.

۳- خون در دیواره رحم در عروق و رگها نیست ! بلکه به صورت ناودان در میان عضلات جاری است، زیرا اگر رگی وجود داشت مسلما در برابر کشش فوق العاده جدار رحم تاب مقاومت نمی آورد !

۴- بعضی از دانشمندان معتقدند که نطفه زن دارای الکتریسته مثبت است و اسپر داری الکتریسته منفی، و لذا به سوی هم کشیده می شوند، اما هنگامی که اسپر وارد تخمک شد بار الکتریکی آن را منفی می کند و به همین دلیل اسپرهای بیشمار دیگر که در اطراف آن وجود دارند از آن رانده می شوند، و بعضی نیز گفته اند با ورود اسپر، ماده شیمیائی مخصوص ترشح می شود که سایر اسپرها را می راند.

۵ - جنین در میان کیسه ای بزرگ در آبی غلیظ به نام آمنی بوس غوطه ور است که خاصیّت ضد ضربه در مقابل انواع حرکات تند مادر، و یا اصابت چیزی به شکم، دارد، بعلاوه جنین را به صورت یکنواخت گرم نگه می دارد، و تغییر حرارت خارجی در آن به زودی اثرکند و از همه جالب تر اینکه او را در حالت بی وزنی قرار می دهد، و از فشار آوردن اعضای مختلف جنین روی همدیگر که ممکن است موجب ضایعاتی شود جلوگیری می کند !

۶- تغذیه جنین از طریق جفت و بند ناف صورت می گیرد، یعنی خون مادر با تمام مواد غذائی و اکسیژن وارد جفت شده، و با تصفیه جدیدی از طریق بند ناف وارد قلب جنین شود، و از آنجا به تمام

اعضای بدن پخش می گردد.

جالب اینکه بطن چپ و راست قلب جنین با یکدیگر مربوط است چون مساله تصفیه از طریقه ریه در آنجا مطرح نیست، زیرا جنین تنفس نمی کند اما به محض، تولد، حفره ها از هم جدا می شوند و دستگاه تنفس به کار می افتد!.

سوره فصّلت آیه «۵۳»

سَنُرِيهِمْ ءَايَاتِنَا فِى الْأَفَاقِ وَفِى أَنفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِ شَىْ ءٍ شَهِيدٌ

ما در آینده نزدیکی آیات خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنان نشان خواهیم داد، تا برایشان روشن شود که قطعاً او حقّ است، آیا کافی نیست که پروردگارت بر هر چیزی گواه است؟

نکته ها:

خداشناسی مراحلی دارد: گاهی از آثار پی به مؤثّر می بریم. «آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم» و گاهی خودش را می یابیم و واسطه ها را کنار می زنیم. «اولم یکف بربّک انه علی کل شی ء شهید» همان گونه که خودش شاهد بر یکتایی خود است. «شهداللّه انه لا اله الا هو»(۱)

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را

کی گشته ای نهفته که پیدا کنم تو را

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می گوید: «متی غبت حتّی تحتاج الی دلیل یدلّ علیک... عمیت عین لا تراک» آیا برای غیر تو نمودی است که برای تو نیست، تو کی غائب بودی تا به دلیل نیاز داشته باشی کور باد چشمی که تو را نبینید.

چرا در معاد شک می کنیم؟ آیا او نمی داند که چه کرده ایم تا کیفر و پاداش دهد؟ «انه علی کلّ شی ء شهید» یا نمی تواند دوباره خلق کند؟ «انّه علی کلّ شی ء قدیر» آری، هدف این تشکیک ها باز کردن راه برای فسق و فجور است. «یرید الانسان لیفجر امامه یسئل ایّان یوم القیامه»(۲)

پیام ها:

۱- جلوه های قدرت و حکمت خدا تمام شدنی نیست. «سنریهم» (یعنی علاوه بر

ص: ۳۹

۱- ۳۶) آل عمران، ۱۸.

۲- ۳۷) قیامت، ۵ - ۶.

آیاتی که در دسترس است، در آینده نیز آیاتی را به آنان نشان خواهیم داد.)

۲- پیشرفت علوم، گامی است برای خداشناسی. «سنریهم آیاتنا فی الافاق وفی انفسهم»

۳- تمام هستی، کلاس خداشناسی است. «فی الافاق و فی انفسهم»

۴- خداشناسی با توجّه به نزدیک ترین موجود (خود انسان) تا دورترین نقطه ی هستی ممکن است. «فی الافاق و فی انفسهم»

۵ - خداوند با همه اتمام حجّت می کند. «سنریهم آیاتنا... حتّی یتبیّن لهم انّه الحقّ»

۶- خداشناسی باید با دریافت و باور همراه باشد. «یتبیّن لهم انّه الحقّ»

۷- تنها معبود حقّ، اوست. «انّه الحقّ»

۸ - با سؤال، فطرت های خفته را بیدار کنید. «اولم یکف...»

۹- ذات مقدّس خدا شاهد و گواه بر خود اوست. «انّه علی کلّ شـی ء شـهید»، چنانکه اولیای خدا چنین می گفتند: «یا مَن دلّ بذاته علی ذاته» (آفتاب آمد دلیل آفتاب)

سوره شمس آیه «۷ و ۸»

«۷» وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا «۸» فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا

و سوگند به نفس آدمی و آنکس که آن را منظم ساخته، سپس فجور و تقوا (شرّ و خیر) را به او الهام کرده است

نکته و تفسیر:

آغاز این سوره، به یک حساب یازده سوگنـد و به حساب دیگر هفت سوگنـد است، و بیشترین تعـداد سوگندهای قرآن را در خود جای داده است و سـرانجام بعـد از تمام این سوگندهای مهم و پی در پی به نتیجه آنها پرداخته می فرماید: سوگند به اینها که هر کس نفس خویش را تزکیه کند رستگار است. «قد أفلح مَن زکّاها»

سوگنـدهای قرآن عموما دو مقصـد را تعقیب می کند: نخست اهمیّت مطلبی که سوگند به خاطر آن یاد شده، و دیگر اهمیّت

خود این امور که مورد سوگند است، چرا که سوگند همیشه به موضوعات مهم یاد می شود، به همین دلیل این سوگندها فکر و اندیشه انسان را به کار می اندازد تا در باره این موضوعات مهم عالم خلقت بیندیشد، و از آنها راهی به سوی خدا بگشاید.

«و نفسٍ و ما سوّاها» در این آیات به دهمین و یازدهمین سوگند، پرداخته می فرماید: سوگند به

نفس آدمی، و آنکس که آن را منظم و مرتب ساخت. همان انسانی که عصاره عالم خلقت، و چکیده جهان ملک و ملکوت، و گل سرسبد عالم آفرینش است: این خلقت بدیع که مملوّ از شگفتی ها و اسرار است. آنقدر اهمیّت دارد که خداوند به خودش و خالق آن یکجا قسم یاد کرده!.

در اینکه منظور از «نفس» در اینجا روح انسان است، یا جسم و روح هر دو؟ مفسران احتمالات گوناگونی داده اند.

اگر منظور روح باشد مراد از «سوّاها» (از ماده «تسویه») همان تنظیم و تعدیل قوای روحی انسان است، از حواس ظاهر گرفته، تا نیروی ادراک، حافظه، انتقال، تخیل، ابتکار، عشق، اراده و تصمیم، و مانند آن در مباحث علم النفس مطرح شده است.

و اگر منظور روح و جسم هر دو باشد، تمام شگفتی های نظامات بدن و دستگاه های مختلف آن را که در علم تشریح و فیزیولوژی (وظایف الاعضاء) به طور گسترده مورد بحث گرفته شامل می شود.

البتّه نفس به هر دو معنی در قرآن مجید اطلاق شده است:

در مورد روح در آیه ۴۲ زمر می خوانیم: «اللّه یَتوفّی الانفس حین موتها»، خداوند ارواح را به هنگام مرگ می گیرد.

و در مورد جسم در آیه ۳۳ قصص آمده است که موسی می گوید: «ربّ انّی قتلت منهم نفسا فاخاف أن یقتلون» پروردگارا من یکی از آنها (فرعونیان ظالم) را کشته ام می ترسم مرا به قتل برسانند.

ولی مناسب در اینجا این است که هر دو را شامل شود، چرا که شگفتی های قدرت خداوند هم در جسم است و هم در جان و اختصاص به یکی از این دو ندارد. جالب اینکه نفس در اینجا به صورت نکره ذکر شده، که می تواند اشاره به عظمت و اهمیّت نفس آدمی باشد، عظمتی مافوق تصور و آمیخته با ابهام که آن را به صورت یک موجود ناشناخته معرفی می کند، همانگونه که بعضی از بزرگ ترین دانشمندان امروز از انسان به همین عنوان

تعبیر کرده و انسان را موجود ناشناخته نامیده اند.

«فالهمها فجورها و تقواها» هنگامی که خلقتش تکمیل شد، و هستی او تحقق یافت، خداوند بایدها و نبایدها را به او تعلیم داد، و به این ترتیب وجودی شد از نظر آفرینش مجموعه ای از گِل بد بو و روح الهی و از نظر تعلیمات آگاه بر فجور و تقوی و در نتیجه وجودی است که می تواند در قوس صعودی برتر از فرشتگان گردد، و از ملک پرّان شود، و آنچه اندر وهم ناید آن شود، و در قوس نزولی از حیوانات درّنده نیز منحطتر

گردد و به مرحله «بل هم اضل» برسد و این منوط به آن است که با اراده و انتخابگری خویش کدام مسیر را برگزیند.

«ألهمهـا» از ماده «اِلهام» در اصل به معنی بلعیـدن یا نوشـیدن چیزی است، و سـپس به معنی القای مطلبی از سوی پروردگار در روح و جـان آدمی آمـده است، گوئی روح انسان آن مطلب را با تمام وجودش می نوشـد و می بلعـد. و گاه به معنی وحی نیز آمـده، ولی بعضـی از مفسـرین معتقدنـد که تفـاوت الهـام بـا وحی در این است که شخصـی که به او الهام می شود نمی فهمد مطلب را از کجا به دست آورده، در حالی که هنگام وحی می داند از کجا

و به چه وسیله به او رسیده است.

«فجور» از ماده «فجر» چنانکه قبلا هم اشاره کرده ایم به معنی شـکافتن وسـیع است، و از آنجا که سپیده صبح پرده شب را می شکافد به آن فجر گفته شده و از آنجا که ارتکاب گناهان پرده دیانت را می شکافد به آن فجور اطلاق شده است.

البتّه منظور از فجور در آیه مورد بحث همان اسباب و عوامل و طرق آن است.

و منظور از «تقوی» که از ماده «وقایه» به معنی نگهداری است، این است که انسان خود را از زشتی ها و بدی ها و آلودگی ها و گناهان نگهدارد و بر کنار کند.

الهام فجور و تقوا و حسن و قبح عقلی

لازم به یـادآوری است که معنی آیه «فالهمهـا فجورها و تقواها» این نیست که خداونـد عوامل فجور و تقوی را در درون جان آدمی ایجاد کرد، عواملی که او را به فجور و آلودگی و دریـدن پرده های حیا دعوت می کند، و عواملی که او را به خیرات و نیکی ها می کشاند، آنچنان که بعضی پنداشته، و آیه را دلیلی بر وجود تضاد در درون وجود انسان دانسته اند. بلکه می گوید این دو حقیقت را به او الهام و تعلیم کرد، یا به

تعبیر ساده تر راه و چاه را به او نشان داد، همانگونه که در آیه ۱۰ سوره بلد آمده است: «و هدیناه النَّجدَین»، ما انسان را به خیر و شر هدایت کردیم.

و به تعبیر دیگر: خداوند آنچنان قدرت تشـخیص و عقل و وجدان بیدار، به او داده که فجور و تقوی را از طریق عقل و فطرت درمی یابد. لذا بعضی از مفسران گفته اند این آیه در حقیقت اشاره به مساله حسن و قبح عقلی است که خداوند توانایی درک آن را به انسان ها داده است.

قابل توجه اینکه خداونـد نعمت های فراوانی در اختیار بشـر گذارده، ولی از میان تمام این نعمت ها در اینجا روی مساله الهام فجور و تقوی و درک حسن و قبح تکیه کرده، چرا که این مساله، سرنوشت سازترین مسائل زندگی بشر است.

ارتباط سوگندهای قرآن با نتیجه آن

چه رابطه ای میان این سوگندهای یازدهگانه و بسیار مهم با حقیقتی که به خاطر آن سوگند یاد شده وجود دارد؟

به نظر می رسد که هدف بیان این حقیقت از سوی خداوند بزرگ است که من تمام وسائل مادی و معنوی را برای سعادت و خوشبختی شما انسان ها فراهم ساخته ام، از یکسو با نور آفتاب و ماه صحنه زندگی شما را روشن و پر بار نموده و نظام روز و شب حرکت و سکون شما را تنظیم کرده، و زمین را برای زندگی شما از هر جهت آماده ساخته ام.

از سوی دیگر روح شما را با تمام استعدادهای لازم آفریده ام، وجدان بیدار به شما داده، و حسن و قبح امور را به شما الهام کرده ام، بنابراین هیچ کمبودی برای پیمودن راه سعادت ندارید، با این حال چگونه نفس خویش را تزکیه نمی کنید؟ و تسلیم دسیسه های شیطانی می شوید؟

سوره قمر آیه «۵۴ و ۵۵»

«۵۴» إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ «۵۵» فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ

همانا پرهیزکاران در باغ ها و (کنار) جوی ها هستند. در جایگاهی راستین، نزد فرمانروایی مقتدر.

نکته ها:

«نَهَر» (بر وزن قَمَر) و همچنین «نَهر» (بر وزن قَهر) هر دو به معنی مجرای آب فراوان است و به همین مناسبت گاهی به فضای گسترده یا فیض عظیم و نور گسترده «نَهَر» گفته شده است.

این واژه در آیه مورد بحث ممکن است به همان معنی اصلی یعنی نهر آب بوده باشد، و مفرد بودن آن مشکلی ایجاد نمی کند، چرا که معنی جنس و جمع دارد. بنابراین هماهنگ «جنّات» جمع «جنّت» است.

و ممکن است اشاره به وسعت فیض الهی و نور و روشنائی گسترده بهشت و فضای وسیع آن باشد، و یا به هر دو معنی، چنانکه در حدیثی که در المنثور از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله نقل شده می خوانیم: «النهر الفضاء و السعه لیس بنهر جار»، نهر به معنی فضا و گستردگی است نه به معنی نهر جاری.

از آنجا که سنت قرآن مجید بر این است که صالحان و طالحان و نیکان و بدان را در مقایسه با یکدیگر معرفی می کند، چرا

که در مقایسه تفاوتها چشمگیرتر و آشکارتر است در اینجا نیز بعد از

ذکر سرنوشت کافران مجرم اشاره کوتاهی به سرنوشت مسرت بخش و روح پرور پرهیزکاران کرده، می فرماید: پرهیزکاران در میان باغها و نهرهای بهشتی و فضای گسترده و فیض وسیع خداوند جای دارند. «ان المتقین فی جنات و نهر»

دومین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره «قمر» است، توضیح بیشتری برای جایگاه متقین داده و توصیف جالبی از جایگاه پرهیزکاران می کند که جایگاه آنان دو ویژگی دارد که همه امتیازات در آن جمع است: نخست اینکه آنجا جایگاه صدق است و هیچگونه باطل و بیهودگی در آن راه ندارد، سراسر حق است و تمام وعده های خداوند درباره بهشت در آنجا عینیّت پیدا می کند، و صدق آنها آشکار می شود.

دیگر اینکه : در جوار و قرب خداست، همان چیزی که از کلمه «عند» (نزد) استفاده می شود که اشاره به نهایت قرب و نزدیکی و معنوی است نه جسمانی، آن هم نسبت به خداوندی که هم مالک است و هم قادر، هر گونه نعمت و موهبتی در قبضه قدرت و در فرمان حکومت و مالکیّت او است، و به همین دلیل در پذیرائی این میهمانان گرامی فروگذار نخواهد کرد، و تنها خودش می داند چه مواهبی برای آنها آماده ساخته است.

قابل توجه اینکه : در این دو آیه که سخن از مواهب و پاداشهای بهشتیان است نخست از مواهب مادی آنها که باغهای وسیع و نهرهای جاری است سخن می گوید، سپس از پاداش بزرگ معنوی آنها که حضور در پیشگاه قرب ملیک مقتدر است، تا انسان را مرحله به مرحله آماده کند، و روح او را به پرواز درآورد و در شور و نشاط فروبرد، به خصوص که تعبیراتی همچون «ملیک» و «مقتدر» و نیز «مقعد صدق» همگی دلالت بر دوام و بقای این

حضور و قرب معنوی دارد.

پیام ها:

۱- متّقین، هم از نظر مادی کامیاب خواهند شد، «فی جنّات و نهر» (آیه قبل) و هم از نظر معنوی. «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر»

۲- خداوند، هم در قهر مقتدر است، «اخذ عزیز مقتدر» هم در مهر. «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر»

۳- بهشت، سراسر صداقت است و ذرّه ای دغل بازی در آن راه ندارد. «مقعد صدق»

سوره تغابن آیه «۳»

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ

آسمان ها و زمین را به حق آفرید و به شما (در رحم مادر) صورت داد. پس صورت شما را نیکو قرار داد و بازگشت تنها بسوی اوست.

نکته ها:

دلیل بهترین صورت آنست که هیچ انسانی آرزو نمی کند اعضای بدنش جابجا باشد.

کدام عضو بدن در جای دیگری از انسان بود بهتر بود؟

در جویدن غذا چانه حرکت کند یا تمام سر.

تناسب اندام یعنی استحکام ساق پا به مقداری که بدن را حمل کند.

با دو لب، گفتن، تنفس، مکیدن، فوت کردن، تغذیه، بوسیدن را قرار داد.

جای تغذیه کودک جز سینه مادر کجا بهتر بود.

چشمی که از پی آفریده شده با چه آبی جز اشک شور، بهتر حفاظت می شد.

چه نیازی در طول تاریخ برای انسان پیش آمده که به تعداد انگشت بیشتری نیاز داشته باشد.

رشد هماهنگ میان استخوان ها و اعصاب.

- هر عضوی به نحوی رشد دارد، دست و پا، چند برابر ایام تولد می شود ولی رشد چشم نوزاد با بزرگسال تفاوتی ندارد.

- اگر جایگاه، قلب، چشم، ریه و... بیرون بدن بود چه مشکلاتی برای زندگی داشتیم؟

- اگر در گفتگو، زبان دائماً زیر دندان می رفت، چه می کردیم؟

- اگر تعداد دختر و پسر هماهنگ نبود، چه می شد؟

- اگر گودی کف پا نبود، اگر مژه چشم نبود، اگر به هم خوردن پلک ها نیز مثل سخن گفتن نیاز به اراده و تمرکز و فکر داشت، اگر هضم غذا و تنفس مثل نوشتن به اراده انسان نیاز داشت، اگر معده غذاها را هضم نمی کرد و... «فاحسن صورکم»

اولین هنرمند خداست: از نظر،

گسترد گی «السموات و الارض»، محل هنرنمایی «فی الارحام»، موادی که روی آن هنر صورت می کند «ماء مهین»، تنوّع، هر انسانی به شکلی است، هدفمند، که در نتیجه هنرنمایی سود و

بهره گیری است.

تفاوت آفریدن خداوند با تولیدات کارشناسان و متخصصین دیگر:

۱- دیگران یکی دو نمونه تولید دارند، اما خداوند همه چیز را می آفریند. «خلق کلی شی ء»(۱)

۲- تولیدات دیگران گاهی لغو است، اما خداوند همه چیز را به حق می آفریند. «خلق السموات و الارض بالحق»(۲)

۳- مایه ی تولیدات دیگران مواد گوناگون است، اما خداوند از مایه ای ساده می آفریند. «خلق کل دابهٍ من ماء»(۳)

۴- دیگران مشابه آفرینی ندارند، اما خداوند. «قادر علی ان یخلق مثلهم»(۴)

۵ - در تولیدات دیگران ریخت و پاش است، اما خداوند. «انا کل شی ء خلقناه بقدر»(۵)

۶- تولیدگران گاهی عاجز می شوند، اما خداوند هرگز عاجز نمی شود. «و لم یعی بخلقهن»(۶)

۷- در تولیدگران گاهی اعتدال و تنظیم لازم نیست، اما خداوند. «فخلق فسوی»(۷)

۸ - تولیدات دیگران رها می شود، اما خداوند. «و ما کنا عن الخلق غافلین»(۸)

۹- صفات متضاد پی در پی در یک چیز. «خلقکم من صغف ثم حبل من صغف فقره»(۹)

۱۰- به درون آفریده ها علم دارد. «و نعلم ما توسوس به نفسه»(۱۰)

۱۱- خستگی ندارد. «ما مسنا من لغوب»(۱۱)

۱۲- هر چیزی را زوج آفرید. «و من کل شی ءٍ خلقنا زوجین»(۱۲)

۱۳- هر چیزی را به بهترین وجه آفرید. «احسن کل شی ءٍ خلقه»(۱۳)

۱۴- هر چیزی را بر اساس رحمت آفرید. «الا من رحم ربک و لذلک خلقهم»(۱۴)

۱۵- آزادانه آفرید. «یخلق ما یشاء و یختار»(۱۵)

۱۶- همه آفریده های او را نمی دانیم. «یخلق مالا تعلمون»(۱۶)

۱۷- مشابه آنچه را آفریده می تواند بیافریند. «قادر علی ان یخلق مثلهن»(۱۷)

۱ – ۳۸) انعام، ۱۰۱.

۲– ۳۹) جاثیه، ۲۲، انعام، ۷۳، تغابن، ۳، عنکبوت، ۴۴، روم، ۸، زمر، ۵.

۳– ۴۰) نور، ۴۵.

۴– ۴۱) اسراء، ۹۹.

۵– ۴۲) قمر، ۴۹.

۶– ۴۳) احقاف، ۳۳.

۷– ۴۴) اعلی.

۸– ۴۵) مؤمنون، ۱۷.

۹– ۴۶) روم، ۵۵.

۱۰– ۴۷) ق، ۱۶.

۱۱– ۴۸) ق، ۳۸.

۱۲– ۴۹) ذاریات، ۴۹.

۱۳– ۵۰) سجده، ۷.

۱۴– ۵۱) هود، ۱۱۹.

۱۵– ۵۲) قصص، ۶۸.

۱۶– ۵۳) نحل، ۸.

۱۷– ۵۴) اسراء، ۹۹.

۱۸- به آفریده های خود مدیریّت می کند. «له الخلق والامر»(۱)

۱۹- هم آغاز آفریده ها بدست اوست و هم پایانش. «یبدء الخلق ثم یعیده»(۲)

۲۰- هر لحظه می تواند دگرگون کند. «ان یشاء یذهبکم و یأت بخلقٍ جدید»(۳)

۲۱- کم و زیاد می کند. «یزید فی الخلق ما یشاء»(۴)

۲۲- به تمام آفریده ها آگاه است. «و هو بکل خلق علیم»(۵)

۲۳- تفاوتی در آفریده ها نیست. «ما تری فی الخلق الرحمن من تفاوت»(۶)

۲۴- آفریده های خود را هدایت می کند. «اعطی کل شی ء خلقه ثم هدی»(۷)

۲۵- همه آفریده ها به سوی او برمی گردند. «خلق السموات و الارض... الیه المصیر»(۸)

تمام کارهای خداوند به شایسته ترین وجه است و از ما نیز می خواهد که کارهایمان را به شایسته ترین وجه انجام دهیم. مثلاً: آفرینش او احسن است: «احسن کل شیی ء خلقه»(۹)

«فتبارک اللّه احسن الخالقین»(۱۰)

کلام او احسن است: «نزّل احسن الحدیث»(۱۱)

قصه های او بهترین است: «احسن القصص»(۱۲)

طرّاحی او بهترین طرح است: «فاحسن صورکم»

نام او بهترین نام ها است: «وللّه الاسماء الحسنی»(۱۳)

پاداشش بهترین است: «فله جزاء الحسنی»(۱۴)

وعده های او بهترین وعده هاست: «وعداللّه الحسنی»(۱۵)

حکم او بهترین حکم ها است: «و من احسن من اللّه حکماً»(۱۶)

آری، این خداوند عزیز از ما نیز خواسته است که در تمام کارها، بهترین ها را انتخاب کنیم. مثلاً: بهترین سخن را با مردم بگوئیم: «یقول اللتی هی احسن»(۱۷)

بهترین عمل را انجام دهیم: «احسن عملاً»(۱۸)

۱- ۵۵) اعراف، ۵۴.

۲- ۵۶) یونس، ۴.

۳- ۵۷) ابراهیم، ۱۹، فاطر، ۱۶.

۴- ۵۸) فاطر، ۱.

۵- ۵۹) یس، ۷۹.

۶- ۶۰) ملک، ۳.

۷- ۶۱) طه، ۵۰.

۸- ۶۲) تغابن، ۳.

۹- ۶۳) سجده، ۷.

۱۰- ۶۴) مؤمنون، ۱۴.

۱۱- ۶۵) زمر، ۲۳.

۱۲- ۶۶) یوسف، ۳.

۱۳- ۶۷) اسراء، ۱۱۰.

۱۴- ۶۸) کهف، ۸۸.

۱۵- ۶۹) حدید، ۱۰.

۱۶- ۷۰) مائده، ۵۰.

۱۷- ۷۱) اسراء، ۵۳.

۱۸- ۷۲) کهف، ۷.

حتّی مخالفین را با بهترین شیوه از خود دور کنیم: «ادفع باللتی هی احسن»(۱)

و با بهترین شیوه با او گفتگو کنیم: «جاء لهم بالتی هی احسن»(۲)

پاسخ محبت مردم را به بهترین وجه بدهیم: «فحیّوا باحسن»(۳)

در میان شنیده ها بهترین را انتخاب کنیم: «یستمعون القول فیتبعون الحسنه»(۴)

تصرّف در مال یتیم جز با بهترین شیوه نباشد: «لا تقربوا مال الیتیم الاّ باللتی هی احسن»(۵)

کارهای خود را با بهترین نیّت ها که همان اخلاص و قصد و قربت است، رنگ آمیزی کنیم: «و من احسن من اللّه صبغه»(۶)

پیام ها:

۱- انسان در مقایسه با دیگر موجودات، زیباتر، برتر و کامل تر است. (بعد از آفرینش آسمان ها و زمین سخن از زیبایی انسان است). «خلق السموات... بالحق فاحسن صورکم»

۲- جهان آفرینش در حال حرکت است. «الیه المصیر»

۳- مبداء و معاد فقط خداوند است. «خلق... الیه المصیر»

۴- لازمه ی آفرینش به حق و هدفمند، بازگشت انسان ها به سوی خداوند برای کیفر و پاداش است.

سوره طه آیه «۴۱»

«۴۱» وَاصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسِی

(ای موسی!) من تو را برای خودم ساخته و برگزیدم.

نکته ها:

خداوند درباره ی حضرت موسی علیه السلام تعبیرات خاصی بیان فرموده است:

الف: «قرّبناه نجيّا»(۷) ما او را به هم رازی خود نزدیک کردیم.

ب: «انَا اختَرتُک»(۸) من تو را برگزیده ام.

ج: «ولتصنع علی عینی»(۹) زیر نظر من پرورش یابی.

۱- ۷۳) فصلت، ۳۴.

۲- ۷۴) نحل، ۱۲۵.

۳- ۷۵) نساء، ۸۶.

۴- ۷۶) زمر، ۱۸.

۵- ۷۷) اسراء، ۳۴.

۶- ۷۸) بقره ۷ ۱۳۸.

۷- ۷۹) مریم، ۵۲.

۸- ۸۰) طه، ۱۳.

۹- ۸۱) طه، ۳۹.

د: «اِصتَنعتک لنفسی» تو را برای خود ساختم.

پیام ها:

۱- برای اهداف بزرگ باید افرادی را تربیت کرد. «واصطنعتک لنفسی»

۲- خداوند برای انبیا برنامه های خاصی دارد. «واصطنعتک لنفسی»

۳- ابتدا خودسازی، آنگاه جامعه سازی. «اصطنعتک...» و در آیه بعد فرمان اصلاح جامعه را به او می دهد.

۴- اگر به عنوان مدیر، کسی را برای کاری اعزام می کنیم، بکوشیم که روحیه او مالامال از عشق و احساس غرور و دلگرمی باشد. ابتدا به موسی فرمود: «اصطنعتک لنفسی...» و در آیات بعدی به او مسئولیّت می دهد.

سوره قاف آیه «۱۶»

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ

و همانا ما انسان را آفریده ایم و هر چه را که نفسش او را وسوسه می کند می دانیم و ما از رگ گردن به او نزدیک تریم (و بر او مسلّطیم).

نکته ها:

«وسوسه» در لغت به معنای صدای آهسته است و در اصطلاح، کنایه از افکار ناپسندی است که بر دل انسان می گذرد.

کلمه «ورید» از ریشه ی «ورود» به معنای رفتن به سراغ آب است. از آنجا که این رگ، شاهراه گردش خون میان قلب و دیگر اعضای بدن است، آن را «ورید» گفته اند.

برای ارشاد منحرفان از هر شیوه صحیحی باید استفاده کرد. در آیات قبل نمونه هایی از قدرت خداوند در هستی و نمونه هایی از سرنوشت شوم کسانی که تکذیب می کردند، بیان شد. این آیات، وجدان و عقل مردم را مخاطب قرار داده که مگر ما در آفرینش اول عاجز شدیم تا از آفرینش دوم بازمانیم.

مشابه جمله ی «نحن أقرب الیه من حبل الورید»، این آیه است: «انّ اللّه یحول بین المرء و

قلبه»(۱) خداوند میان انسان و قلب او حایل می شود.

سرچشمه ی وسوسه، سه چیز است:

الف: نفس. «توسوس به نفسه»

ب: شیطان. «فوسوس لهما الشیطان»(۲)

ج: بعضی انسان ها و جنّیان. «الّذی یوسوس فی صدور الناس من الجِنّه والناس»(۳)

علم خداوند به امور ما به دو علت است:

الف: چون آفریدگار ماست و خالق، مخلوق خود را می شناسد: «الاـ یعلم من خلق»(۸۵)، «و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه»

ب: چون بر ما احاطه دارد. «نعلم... و نحن اقرب الیه من حبل الورید» لذا علم خدا دقیق، گسترده و بی واسطه است.

ریشه ی شک در معاد دو چیز است: یکی اینکه خدا از کجا می داند هر کس چه کرده و ذرّات او در کجاست؟ دیگر اینکه از کجا می تواند دوباره بیافریند؟ این آیه به هر دو جواب می دهد:

می تواند، چون قبلاً انسان را آفریده است. «ولقد خلقنا الانسان»

می داند، چون وسوسه های نادیدنی را هم می داند. «نعلم ما توسوس به نفسه»

پیام ها:

۱- اگر می خواهید عقیده ای سالم داشته باشید باید وسوسه ها را از خود دور کرده و نفس خود را اصلاح کنید. (انکار قیامت به خاطر آن است که خود را از وسوسه ها پاک نکرده اید.) «بل هم فی لبس... و نعلم ما توسوس به نفسه»

۲- علم و احاطه ی خداوند به بشر، در طول حیات اوست. «نحن اقرب الیه من حبل الورید»

۸۵) ملک، ۱۴.

۱- ۸۲) انفال، ۲۴.

۲- ۸۳) اعراف، ۲۰.

۳- ۸۴) ناس، ۵ و ۶.

سوره قیامت آیه «۱ و ۲»

«۱» لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَهِ «۲» وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَهِ

سوگند به روز قیامت. و سوگند به نفس لوّامه، وجدان بیدار و ملامتگر، (که رستاخیزحق است).

نکته و تفسیر:

سوره قیامت با دو سوگند پر معنی آغاز شده: «لا اقسم بیوم القیامه و لا اقسم بالنفس اللوامه»

حقیقت این است که یکی از دلائل وجود «معاد» وجود «محکمه وجدان» در درون جان انسان است که به هنگام انجام کار نیک روح آدمی را مملو از شادی و نشاط می کند، و از این طریق به او پاداش می دهد، و به هنگام انجام کار زشت یا ارتکاب جنایت روح او را سخت در فشار قرار داده و مجازات و شکنجه می کند، به حدی که گاه برای نجات از عذاب وجدان اقدام به خودکشی می کند.

یعنی در واقع وجدان حکم اعدام او را صادر کرده، و به دست خودش د اجرا می کند!

بازتاب «نفس لوّامه» در وجود انسان ها بسیار وسیع و گسترده، و از هر نظر قابل دقّت و مطالعه است، و در بحث نکات اشاره بیشتری به آن خواهیم کرد.

وقتی «عالم صغیر» یعنی وجود انسان در دل خود محکمه و دادگاه کوچکی دارد، چگونه «عالم کبیر» با آن عظمتش محکمه عدل عظیمی نخواهد داشت؟ و از اینجا است که ما از وجود وجدان اخلاقی پی به وجود رستاخیز و قیامت می بریم و نیز از همین جا رابطه جالب این دو سوگند روشن می شود، و به تعبیر دیگر سوگند دوم دلیلی است بر سوگند اول.

در اینکه مراد از «نفس لوامه» چیست؟ مفسران تفسیرهای مختلفی برای آن ذکر کرده اند، یک تفسیر معروف همان است که در بالا گفتیم، یعنی وجدان اخلاقی که انسان را به هنگام اعمال خلاف در این دنیا ملامت می کند، و به جبران و تجدید نظر وا می دارد.

تفسیر دیگر اینکه منظور ملامت کردن همه انسان ها در قیامت نسبت به خویشتن است، مؤمنان به این جهت خود را ملامت می کنند که چرا اعمال صالح کم بجا آورده اند؟ و کافران از این جهت که چرا راه کفر و شرک و گناه پیموده اند؟

دیگر اینکه منظور تنها نفس کافران است که در قیامت آنها را به خاطر اعمال سوءشان بسیار ملامت و سرزنش می کند.

ولی مناسب با آیه قبل و بعد همان تفسیر اول است.

آری این دادگاه وجدان آنقدر عظمت و احترام دارد که خداوند به آن سوگند یاد می کند و آن را بزرگ می شمرد، و به راستی بزرگ است، چرا که یکی از عوامل مهم نجات انسان محسوب می شود، به شرط آنکه وجدان بیدار باشد و بر اثر کثرت گناه ضعیف و ناتوان نگردد.

این نکته نیز قابل توجه است که به دنبال این دو سوگند پراهمیّت و پرمعنی بیان نشده است که برای چه چیز سوگند یاد شده؟ و به اصطلاح «مقسم له» محذوف است، این به خاطر آن است که از سیاق آیات بعد مطلب روشن است، بنابراین، آیات فوق چنین معنی می دهد «سوگند به روز قیامت، و نفس لوامه که همه شما در قیامت برانگیخته می شوید و به سزای اعمالتان می رسید».

جالب اینکه به روز قیامت سوگند یاد شده که قیامت و رستاخیزی هست، این به خاطر آن است که مساءله رستاخیز آنچنان مسلم شمرده شده که حتی در برابر منکران می توان به آن سوگند یاد کرد.

«محکمه وجدان» یا «قیامت صغری»

از قرآن مجید به خوبی استفاده می شود که روح و نفس انسانی دارای سه مرحله است:

۱- «نفس امّاره» یعنی روح سرکش که پیوسته انسان را به زشتی ها و بدی ها دعوت می کند، و شهوات و فجور را در برابر او زینت می بخشد، این همان چیزی است که همسر عزیز مصر، آن زن هوسباز هنگامی که پایان شوم کار خود را مشاهده کرد به آن اشاره نمود و گفت: «و ما ابری ء نفسی ان النفس لاماره بالسوء»(۱)، من هرگز نفس خود را تبرئه نمی کنم، چرا که نفس سرکش همواره به بدی ها فرمان می دهد.

۲- «نفس لوّامه» که در آیات مورد بحث به آن اشاره شده، روحی است بیدار و نسبتاً آگاه، هر چند هنوز در برابر گناه مصونیّت نیافته گاه لغزش پیدا می کند و در دامان گناه می افتد اما کمی بعد بیدار می شود توبه می کند و به مسیر سعادت بازگردد، انحراف درباره او کاملا ممکن است، ولی موقّتی است نه دائم، گناه از او سر می زند، اما چیزی نمی گذرد که جای خود را به ملامت و سرزنش و توبه می دهد.

این همان چیزی است که از آن به عنوان «وجدان اخلاقی» یاد می کنند، در بعضی از انسان ها بسیار قوی و نیرومند است و بعضی بسیار ضعیف و ناتوان ولی به هر حال در هر انسانی وجود دارد دیگر اینکه با کثرت گناه آن را به کلی از کار بیندازد.

۱- ۸۶) یوسف، ۵۳.

۳- «نفس مطمئنه» یعنی روح تکامل یافته ای که به مرحله اطمینان رسیده، نفس سرکش را رام کرده، و به مقام تقوای کامل و احساس د مسئولیّت رسیده که دیگر به آسانی لغزش برای او امکان پذیر نیست. این همان است که در سوره والفجر آیه ۲۷ و ۲۸ می فرماید: «یا ایّتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه»، ای نفس مطمئنه ! به سوی پروردگارت باز گرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو.

به هر حال این «نفس لوّامه» چنانکه گفتیم رستاخیز کوچکی است در درون جان هر انسان که بعد از انجام یک کار نیک یا بد، بلافاصله محکمه آن در درون جان تشکیل می گردد و به حساب و کتاب او می رسد. لذا گاه در برابر یک کار نیک و مهم چنان احساس آرامش درونی می کند و روح او لبریز از شادی و نشاط می شود که لذت و شکوه و زیبائی آن با هیچ بیان و قلمی قابل توصیف نیست و به عکس، گاهی به دنبال یک خلاف و جنایت بزرگ

چنان گرفتار کابوس وحشتناک، و طوفانی از غم و اندوه می گردد، و از درون می سوزد، که از زندگی به کلی سیر می شود، و حتی گاه برای رهائی از چنگال این ناراحتی خود را آگاهانه به مقامات قضائی معرفی و به چوبه دار تسلیم می کند.

شباهت دادگاه وجدان و دادگاه قیامت

این دادگاه عجیب درونی شباهت عجیبی به دادگاه رستاخیز دارد:

۱- قاضی و شاهد و مجری حکم در حقیقت در اینجا یکی است همانطور که در قیامت چنین است: «عالم الغیب و الشهاده انت تحکم بین عبادک»(۱) خداوندا تو از اسرار پنهان و آشکار آگاهی و تو در میان بندگانت قضاوت خواهی کرد.

۲- این دادگاه وجدان توصیه و رشوه و پارتی و پرونده سازی رائج بشری را نمی پذیرد، همانطور که درباره دادگاه قیامت نیز می خوانیم: «و اتّقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها شفاعه و لا یؤخذ منها عدل و لا هم ینصرون»(۲)، از آن روز بترسید که هیچکس بجای دیگری مجازات نمی شود، و نه شفاعتی پذیرفته می گردد، و نه فدیه و رشوه ای، و نه یاری می شوند.

۳- محکمه وجدان مهم ترین و قطورترین پرونده ها را در کوتاه ترین مدّت رسیدگی کرده، حکم نهائی خود را به سرعت صادر می کند، نه استیناف در آن هست، نه تجدید نظر و نه ماهها و سالها سرگردانی. همانطور که در دادگاه رستاخیز نیز می خوانیم: «و اللّه یحکم لا معقب لحکمه و هو سریع

۱- ۸۷) زمر، ۴۶.

۲- ۸۸) بقره، ۴۸.

الحساب»(۱)، خداوند حکم می کند و حکم او رد و نقض نمی شود و حساب او سریع است.

۴- مجازات و کیفرش بر خلاف مجازات های دادگاه های رسمی این جهان نخستین جرقه هایش در اعماق دل و جان افروخته می شود، و از آنجا به بیرون سرایت می کند، نخست روح انسان را می آزارد، سپس آثارش در جسم و چهره و دگرگون شدن خواب و خوراك او آشکار می شود، همانطور که درباره دادگاه قیامت نیز می خوانیم: «نار اللّه الموقده التی تطلع علی الافئده»(۲)، آتش بر افروخته الهی که از قلب ها زبانه می کشد!

۵ – دادگاه وجدان چندان نیاز به ناظر و شهود ندارد، بلکه معلومات و آگاهی های خود انسان متهم را به عنوان «شهود» به نفع یا بر ضد او می پذیرد! همانطور که در دادگاه رستاخیز نیز ذرّات وجود انسان حتی دست و پا و پوست تن او گواهان بر اعمال او هستند چنانکه می فرماید: «حتی اذا ما جاءوها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم»(۳)، چون به کنار آتش دوزخ برسند گوش و چشم و پوست تن آنها بر ضد آنها گواهی

می دهد.

این شباهت عجیب در میان این دو دادگاه نشانه دیگری بر فطری بودن مساءله معاد است، زیرا چگونه می توان باور کرد در وجود یک انسان که قطره کوچکی از این اقیانوس عظیم هستی است، چنان حساب و کتاب و دادگاه مرموز و اسرارآمیزی وجود داشته باشد، اما در درون این عالم بزرگ مطلقا حساب و کتاب و دادگاه و محکمه ای وجود نداشته باشد، این باور کردنی نیست.

نام های قیامت در قرآن مجید

می دانیم قسمت مهمی از معارف قرآن و مسائل اعتقادی آن، بر محور مسائل مربوط به قیامت و رستاخیز دور می زند، چرا که مهم ترین تأثیر را در تربیت انسان و روند تکامل او دارد.

نام هایی که در قرآن برای این روز بزرگ انتخاب شده نیز بسیار است و هر کدام بیانگر بُعدی از ابعاد آن روز می باشد و به تنهائی می تواند مسائل بسیاری را در این رابطه بازگو کند.

به گفته مرحوم «فیض کاشانی» در «مُحجّه البیضاء» در هر یک از این نام ها سری نهفته شده و در هر توصیفی معنای مهمی بیان گشته، باید کوشید تا این معانی را درک کرد و این اسرار را یافت.

او بیش از یکصد نام برای قیامت ذکر کرده که همه یا اکثر آن را می توان از قرآن مجید استفاده کرد. مانند «یوم الحسره»، «یوم الندامه»، «یوم المحاسبه»، «یوم المساله» «یوم الواقعه»، «یوم القارعه»،

۱- ۸۹) رعد، ۴۱.

۲- ۹۰) همزه، ۶ – ۷.

۳- ۹۱) فصّلت، ۲۰.

«یوم الراجفه»، «یوم الرادفه»، «یوم الطلاق»، «یوم الفراق»، «یوم الحساب»، «یوم التناد»، «یوم العذاب»، «یوم الفرار»، «یوم الحق»، «یوم الحکم»، «یوم الفصل»، «یوم الجمع»، «یوم الدین»، «یوم تبلی

السرائر»، «یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا»، «یوم یفرّ المرء من اخیه»، «یوم لا ینفع مال و لا بنون» و «یوم التغابن و....» ولی معروف ترین نام آن همان «یوم القیامه» است که هفتاد بار در قرآن مجید ذکر شده و حکایت از قیام عمومی بندگان و رستاخیز عظیم انسان ها می کند و توجه به آن نیز انسان را به قیام در این دنیا برای انجام وظیفه دعوت می نماید.

به عقیده ما برای بیدار شدن از خواب غفلت و غرور، و مهار کردن نفس سرکش، و تعلیم و تربیت انسان، کافی است که در این نامها بیندیشیم و وضع خود را در آن روز عظیم، روزی که همگی در پیشگاه خداوند بزرگ حاضر می شویم، و پرده ها کنار می رود و اسرار درون ظاهر می شود، بهشت تزیین می گردد و جهنم برافروخته می شود، و همگان در پای میزان عدل الهی حاضر می شویم در نظر بگیریم. سوره مؤمنون آیه «۱۴» در درس

دوّم گذشت.

ص: ۵۵

درس چهارم: روزنه های خطا

تفسیر آیات دین و زندگی ۲ » درس چهارم: روزنه های خطا

سوره بقره آیه «۱۶۸ و ۱۶۹»

«۱۶۸» يَآ أَيُّهَا النَّاسُ كُلُواْ مِمَّا فِى الْأَرْضِ حَلالاً طَيِّباً وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ

ای مردم! از آنچه در زمین، حلال و پاکیزه است بخورید و از گام های (وسوسه انگیز) شیطان، پیروی نکنید. براستی که او دشمن آشکار شماست

نکته ها:

اسلام، همواره مردم را به بهره بردن از نعمت های پاک وحلالِ خداوند، سفارش نموده و با هرگونه رهبانیّت و زهد بی جا مبارزه می نماید. لذا هم خوردنی های ناسالم را از شیطان می داند؛ «انّما الخمر... رجس من عمل الشّیطان»(۱) و هم نخوردن نابجا را گام شیطان می داند؛ «کلوا... و لا تتّبعوا خطوات الشیطان» زیرا در برخی از نقل های تاریخی آمده است که بعضی از طوائف عرب، قسمتی از زراعت و حیوانات را بدون

دلیل برخود حرام کرده بودند و گاهی نیز این تحریم ها را به خداوند نسبت می دادند. آیه نازل شد تا رفع ابهام شود.

اسلام، به زندگی مادّی انسان توجّه کامل دارد و در رأس آنها نیازهای غذایی است که در این مورد، دهها آیه و صدها حدیث آمده است. یکی از وظایف انبیا نیز بیان خوردنی ها و آشامیدنی های حلال وحرام برای مردم است.

معمولاً ـ قرآن در کنار اجازه مصرف، شرطی را بیان کرده است. مثلاً ـ در اینجا می فرماید: «کلوا... حلالاً طیباً» همچنین می فرماید: «کلوا و اشربوا... و لا تعثوا فی الارض مفسدین»(۲) بخورید و بیاشامید... ولی در زمین فساد نکنید. در آیه دیگر می فرماید: «کلوا واشربوا ولاتسرفوا»(۳) بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید. و در جای دیگر می فرماید: «کلوا و اطعموا»(۴) بخورید و اطعام کنید.

۱- ۹۲) مائده، ۹۰.

۲- ۹۳) بقره، ۶۰.

۳- ۹۴) اعراف، ۳۱.

۴- ۹۵) حج، ۲۸.

در تفسیر برهان از امام صادق علیه السلام نقل شده است که شخصی به نام طارق، تصمیم گرفته بود تا از همسرش جدا شده و زندگی راهبانه ای داشته باشد. حضرت فرمود: «انّ هذا من خطوات الشیطان» این از وسوسه ها و گام های شیطان است.

پیام ها:

۱- شرط اساسی در مصرف، دو چیز است: حلال بودن، پاکیزه و دل پسند بودن. «کلوا حلالاً طیّباً»

۲- اسلام با ریاضت های بی جا مخالف است. «کلوا»

۳- بهره گیری از محرّمات و چیزهای پلید و ناپاک، پیروی کردن از شیطان است. «کلوا... حلالاـ طیباً ولاـ تتبعوا خطوات الشیطان»

۴- نیازهای طبیعی بشر، زمینه ای برای انحراف و تسلّط شیطان است. باید ضمن تأمین نیاز، به لغزش های آن توجّه داشت. «کلوا... ولاتتبعوا خطوات...»

۵ – شیطان، انسان را قدم به قدم منحرف می کند. باید از همان قدم اوّل مواظبت کرد. «خطوات الشیطان»

۶- شیطان برای انحراف مردم، از راههای گوناگونی وارد می شود. «خطوات»

۷- وادار نمودن مردم به استفاده از حرام ها و بازداشتن آنان از نعمت های حلال، نمودی از دشمنی آشکار شیطان است. «کلوا... حلالا طیباً... انّه لکم عدو مبین»

«۱۶۹» إِنَّمَا یَأْمُرُکُمْ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشَآءِ وَ أَنْ تَقُولُواْ عَلَی اللَّهِ مَا لَاتَعْلَمُونَ

همانا (شیطان)، شما را فقط به بدی و زشتی فرمان می دهد و اینکه بر خداوند چیزهایی بگویید که به آن آگاه نیستید.

نکته ها:

در تفسیر روح البیان آمده است که شیطان در وسوسه ی خود، مراحلی را طی می کند: ابتدا به کفر دعوت می نماید. اگر موفق نشد، به بدعت، اگر موفق نشد، به گناهان کبیره، اگر موفق نشد به گناهان صغیره، اگر موفق نشد، به کارهای مباح به جای عبادات و اگر باز هم موفق نشد، به عباداتی دعوت می کند که پایین تر است، تا شخص از مرحله بالاتر باز بماند.

فرمان شیطان، همان وسوسه های اوست. نه آنکه از انسان سلب اختیار کند تا انسان مجبور به

گناه شود.

تاثیر فرمان شیطان، نشان ضعف ماست. هرگاه انسان ضعیف شد، وسوسه های شیطان را همچون فرمان مولا می پذیرد؛ «انمّا سلطانه علی الّذین یتولّونه»(۱) وگرنه اولیای خدا، در مرحله ای هستند که شیطان به آنان نفوذ ندارد. «انّ عبادی لیس لک علیهم سلطان»(۲)

پیام ها:

۱- نشانه ی دشمنی شیطان، وسوسه برای انجام فحشا و افترا به خداوند است. «عدوّ مبین انّما یأمرکم»

۲- شیطان، هم دستور به گناه می دهد، هم راه توجیه آنرا نشان می دهد. فرمان به سوء و فحشا، همان دستور به گناه و فرمان افترا بستن به خدا، دستور به توجیه گناه است. «یأمرکم... وان تقولوا»

۳- اظهار نظر در باره احکام دین و فتوی دادن بدون علم، حرام است. «ان تقولوا علی اللَّه ما لا تعلمون»

۴- حتّی در مقام تردید و شک، نباید چیزی را به خداوند نسبت داد، تا چه رسد به مواردی که بدانیم آن حرف و سخن از خدا نیست. بنابراین باید در تفسیر قرآن و بیان احکام دقّت کرد. «وان تقولوا علی اللَّه ما لاتعلمون» سوره قاف آیه «۱۶» در درس سوم گذشت.

سوره قیامت آیه «۲۰ و ۲۱»

«۲۰» کَلاّ بَلْ تحِبُّونَ الْعَاجِلَهَ «۲۱» وَ تَذَرُونَ الاَخِرَهَ

چنین نیست که شما می پندارید (و دلایل معاد را مخفی می شمرید) بلکه شما دنیای زودگذر را دوست دارید (و هوسرانی بی قید و شرط را). و آخرت را رها می کنید.

نکته و تفسیر:

دلیل اصلی انکار معاد شک در قدرت خداوند و جمع آوری عظام رمیم و خاکهای پراکنده نیست، بلکه علاقه شدید شما به دنیا، و شهوات و هوسهای سرکش سبب می شود که هر گونه مانع و رادعی را

۱- ۹۶) نحل، ۱۰۰.

۲- ۹۷) حجر، ۴۲.

از سـر راه خود بر دارید، و از آنجا که پذیرش معاد و امر و نهی الهی، موانع و محدودیت های فراوانی بر سـر این راه ایجاد می کند، لذا به انکار اصل مطلب برمی خیزید و آخرت را به کلی رها می سازید.

سوره یونس آیه «۷»

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا وَرَضُواْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّواْ بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ ءَايَاتِنَا غَافِلُونَ

قطعاً آنان که به دیـدار ما (و دریافت نعمت های اخروی) امیـد ندارند و (تنها) به زندگی دنیادل خوش کرده اند و به آن آرام گرفته وتکیه می کنند و نیز کسانی که از نشانه های (قدرت) ما غافلند.

نکته ها:

رسول خـدا صـلی الله علیه وآله فرمود: «مَن اَحبّ لقـاء اللّه احبّ اللّهُ لقائه»، هر کس دیـدار خـدا را دوست بـدارد، خداونـد نیز ملاقات با او را دوست دارد.(۹۸) و در آیه ی آخر سوره ی کهف می خوانیم: «فمن کـان یرجو لقـاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً» معتقدان به قیامت و دیدار پروردگار، باید عمل صالح انجام دهند.

پیام ها:

۱- امید و یأس، در اصلاح و افساد انسان، نقش مؤثّری دارد. «لایرجون لقاءنا»

۲- انسان، هر چه بیشتر از قیامت غافل و مأیوس شود، دنیاگراتر می شود. پس معتقدان به قیامت نباید دنیاگرا باشـند.«لایرجون لقاءنا ورضوا بالحیاه الدنیا»

۳- اطمینان واقعی تنها با یاد خداست و دنیا، آرام بخش کاذب آن هم برای غافلان است. «اطمأنّوا بها... غافلون»

۴- عوامل دوزخی شدن عبارت است از:

الف: انکار معاد و پاداشهای اخروی. «لایرجون لقاءنا»

ب: راضی شدن به دنیای زودگذر. «رضوا بالحیاه الدنیا»

ج: غفلت از آیات الهی. «هم عن آیاتنا غافلون»

د: عملکرد ناپسند. «بما کانوا یکسبون»

ص: ۶۰

وَ قَالَ الشَّیْطَانُ لَمَّا قُضِیَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَکُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدتُّکُمْ فَأَخْلَفْتُکُمْ وَ مَا کَانَ لِیَ عَلَیْکُم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی فَلَا تَلُومُونِی وَ لُومُواْ أَنفُسَکُم مَّآ أَنَاْ بِمُصْرِخِکُمْ وَ مَآ أَنتُم بِمُصْرِخِیَّ إِنِّی کَفَرْتُ بِمَآ أَشْرَکْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِینَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ

و(چون کار کیفر وپاداش به اتمام رسد) شیطان (از روی ملامت به دوزخیان) گوید: همانا خداوند به شما وعده داد وعده راست و من به شما وعده دادم ولی با شما تخلّف کردم، من بر شما تسلّطی نداشتم، جز آن که شما را دعوت کردم و شما (به میل خود) استجابت کردید. پس مرا ملامت و نکوهش نکنید، وخود را سرزنش کنید. (در این روز) نه من می توانم فریادرس شما باشم، و نه شما فریادرس من. من از اینکه مرا پیش از این شریک خدا

قرار داده بودید بیزارم. قطعاً برای ستمگران عذاب دردناکی است.

نکته ها:

گناهکار در قیامت دست و پا می زند تا برای خود شریک جرم پیدا کند و انحراف خود را به گردن دیگران بیندازد. گاهی می گوید: دوست بد مرا منحرف کرد. «لقد اضلّنی عن الذّکر»(۱) گاهی می گوید: رهبران فاسد مرا فاسد کردند. «لولا انتم لکنّا مؤمنین»(۲) گاهی شیطان را ملامت می کند و او را عامل گمراهی خود می داند، امّا شیطان می گوید: مرا سرزنش نکنید، «لا تلومونی...» من جز وسوسه و دعوت کاری نداشتم. انحراف

از خود شما بود.

تسلّط نداشتن شیطان بر انسان، هم مورد تأیید خداوند است و هم خود شیطان به آن اقرار دارد. «ان عبادی لیس لک علیهم سلطان»(۳) تو بر بندگان خالص من تسلطی نداری. در این آیه نیز می گوید: « ما کان لی علیکم من سلطان»

پیام ها:

۱- وعده های الهی، حقّ و مطابق با واقع است. «وعد الحقّ»

۲- شیطان با وعده هایش انسان را فریب می دهد. «و وعدتکم فاخلفتکم» چنانکه در

۱- ۹۹) فرقان، ۲۹.

۲- ۱۰۰) سبأ، ۳۱.

۳- ۱۰۱) حجر، ۴۲.

جای دیگر آمده: «یعدهم و یُمنّیهم و ما یعدهم الشیطان الاّ غرورا»(۱)

۳- شیطان، انسان را مجبور نمی کند، بلکه وسوسه و دعوت می کند. «دعوتکم»

۴- حتّی شیطان، انسان فاسد را سرزنش می کند. «لوموا انفسکم»

۵ – ملامت یکی از دلایل آزادی و اختیار انسان است «لا تلومونی ولوموا انفسکم» زیرا انسان مجبور، ملامت ندارد.

۶- گناه خود را به گردن شیطان نیندازیم. «فلا تلومونی»

۷- در قیامت رابطه ها قطع می شود. «ما انا بمُصرِخکم» (رهبران باطل و پیروان آنان از یکدیگر بیزاری می جویند. شیطان به پیروانش می گوید: «انّی کفرت بما اشرکتمون» و پیروان گمراه نیز به رهبران خود می گویند: اگر فرصتی پیش آید و به دنیا برگردیم ما نیز از شما بیزاری خواهیم جست. «لو انّ لنا کرّةً فنتبرّأ منهم کما تبرّءُوا منّا»(۲))

۸ – اطاعتِ غیر خداوند شرک است. «اشرکتمون»

۹- استجابت دعوت های شیطانی، ظلم به خود و مکتب است. «انّ الظالمین لهم»

سوره صاد آیه «۷۱ و ۷۲»

«۷۱» إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاَئِکَهِ إِنِّی خَالِقٌ بَشَراً مِّن طِینٍ «۷۲» فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ من رُّوحِی فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِینَ

آن گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من آفریننده بشری از گِل هستم. پس همین که او را نظام بخشیدم و از روح خود در او دمیدم، سجده کنان برای او به خاک افتید.

نکته ها:

«سوّیته» از «استواء» به معنای اعتدال و استواری در آفرینش است.

ماجرای خلقت انسان وسجده فرشتگان بر او، در سوره های بقره، اعراف، حجر، اسراء و کهف آمده وتکرار این داستان بیانگر تعصّب و نژادپرستی ابلیس و حسادت بر انسان و خطر تکبّر و عدم توبه و عذرخواهی است که در طول تاریخ، همه ی انسان ها به نحوی با آن درگیر هستند. از سوی دیگر برای توجّه دادن انسان به مقام انسانیّت است، انسانی که مسجود فرشتگان است

باید هشیار باشد که ارزش خود را هدر ندهد.

۱- ۱۰۲) نساء، ۱۲۰.

۲- ۱۰۳) بقره، ۱۶۷.

مراد از «نفخت فیه من روحی» آن نیست که چیزی از خـدا جدا شده و به انسان ملحق شده باشد، بلکه منظور بیانِ منشأ و ریشـه ی روح انسان است که از عالم بالاست، نه عالم خاکی.

از رسول خـدا صـلی الله علیه وآله نقـل شـده که فرمود: خداونـد آدم را آفریـد و مـا اهل بیت را در نسل او قرار داد و به خاطر کرامت مـا فرمـان سـجده صـادر کرد، پس مسـجود قرار گرفتن آدم، برای خداونـد عبودیّت بود و برای آدم احترام، زیرا ما در صلب او بودیم![(۱)]

پیام ها:

۱- انسان تنها موجودی است که خداوند قبل از خلقت، آفریدن او را به فرشتگان اعلام کرد. «قال ربک»

۲- آفرینش فرشـتگان، قبـل از انسـان بـوده است. (زیرا خداونـد قبـل از انسـان بـا فرشـتگان گفتگـو داشـته است). «قـال ربک للملائکه»

۳- منشأ وجودی انسان، آب و خاک است. «خالقٌ بشراً من طین»

۴- روح، پس از جسم آفریده شده است. «فاذا سوّیته و نفخت فیه من روحی»

۵ - روح، از بدن مستقل و جداست. «نفخت فیه من روحی»

۶- فرشـتگان به خاطر نفخه ی الهی، به آدم سـجده کردنـد ولی برخی انسان ها حتّی به خاطر ذات حقّ برای خدا سـجده نمی کنند. «من روحی... له ساجدین»

۷- انسان دارای دو بعد مادّی و معنوی است. «من طین - من روحی»

۸ - الطاف الهی، زمینه ی مسـتعدّ لازم دارد. تا به ظرفیّت های مادّی پرداخته نشود وظیفه روح الهی در آن ممکن نیست. «فاذا سوّیته و نفخت فیه من روحی»

۹- روح، در بـدن همه ی جانـداران هست ولی تعـبیر «روحی» مخصـوص انسـان است که از شـرافت ویژه ای برخوردار است. «نفخت فیه من روحی»

۱۰- فرشتگان مثل انسان مورد امر و نهی قرار می گیرند. «فقعوا له ساجدین»

۱۱- سجده بر انسان، به خاطر بعد روحی اوست نه جسمی او. «نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین»

۱۲- سجده بر آدم، چون به فرمان خداست، بندگی خداست نه بندگی آدم. «فقعوا له

۱- ۱۰۴) تفسیر نورالثقلین.

ساجدین» (سجده مظهر بزرگداشت و کرامت و قبول خلافت انسان است نه پرستش او).

۱۳- لیاقت از سابقه مهم تر است. (سابقه ی فرشتگان بیش از آدم بود ولی چون لیاقت انسان بیش تر بود آنها به او سجده کردند.) «له ساجدین»

سوره یوسف آیه «۵۲ و ۵۳»

«۵۲» ذَ لِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا یَهْدِی کَیْدَ الْخَآئِنِینَ

(یوسف گفت:) این (اعاده حیثیت) برای آن بود که (عزیز) بداند من در نهان به اوخیانت نکرده ام و قطعاً خداوند نیرنگ خائنان را به جایی نمی رساند.

نکته ها:

در اینکه این آیه کلام یوسف علیه السلام است و یا ادامه کلام همسر عزیز مصر، دو نظر وجود دارد؛ برخی از تفاسیر(۱) آن را ادامه سخن یوسف می دانند و برخی دیگر،(۲) ادامه سخنان همسر عزیز مصر می شمارند، ولی با توجّه به محتوای آیه، نظر اوّل درست است و نمی تواند کلام همسر عزیز مصر باشد. زیرا چه خیانتی بالاتر از اینکه یک نفر بی گناه، سالها در زندان بماند.

یوسف علیه السلام با این سخن، دلیل تأخیر خودش را برای خروج از زندان، بررسی مجدد پرونده و اعاده ی حیثیّت مطرح می کند.

پیام ها:

۱- شخص کریم درصدد انتقام نیست، به دنبال اعاده ی حیثیّت و کشف حقیقت است. «ذلک لیعلم»

۲- سوءظن ها را از اذهان برطرف کنیم. «ذلک لیعلم...»

۳- سوء قصد به همسر مرد، خیانت به مرد است. «لم اَخنه»

۴- خیانت، کاری ناپسند است، هر چند در حقّ کافر باشد. «لم اخنه»

۵ – نشان ایمان واقعی، خیانت نکردن در پنهانی و خفاست. «لم اخنه بالغیب»

۶- خائن برای کار خویش با توجیه خلافش، نقشه می کشد. «کید الخائنین»

۷- یوسف تلاش می کرد تا پادشاه را متوجّه سازد که اراده ی خداوند و سنّت الهی،

ص: ۶۴

۱- ۱۰۵) تفاسیر مجمع البیان و المیزان.

۲- ۱۰۶) تفسیر نمونه.

نقش تعیین کننده ای در حوادث و رخدادها دارد. «انّ اللّه لایهدی...»

۸ - خائن، به نتیجه نمی رسد و خوش عاقبت نیست. آری! اگر ما پاک باشیم؛ «لم اخنه بالغیب» خداوند اجازه نمی دهد، ناپاکان آبروی ما را برباد دهند. «انّ اللّه لایهدی کید الخائنین»

۹- از سنن الهی، عدم موفقیّت خائنان و شکست و رسوایی آنان است. «انّ اللّه لا یهدی کید الخائنین»

«۵۳» وَمَآ أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّی إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَّحِیمٌ

و من نفس خود راتبرئه نمی کنم، چرا که نفس آدمی بدون شک همواره به بدی امر می کند، مگر آن که پروردگارم رحم کند که همانا پروردگار من آمرزنده ی مهربان است.

نکته ها:

در قرآن برای نفس، حالاتی بیان شده است از جمله:

۱- نفس امّاره که انسان را به سوی زشتی ها سوق می دهد و اگر با عقل و ایمان مهار نشود، انسان یکباره سقوط می کند.

۲- نفس لوّامه، حالتی است که انسان خلافکار خود را ملامت و سرزنش می کند و اقدام به توبه و عذرخواهی می کند. و در سوره قیامت از آن یاد شده است.

۳- نفس مطمئنّه، حالتی است که تنها انبیا و اولیا وتربیت شدگان واقعی آنان دارند ودر هر وسوسه وحادثه ای، پیروزمندانه بیرون می آیند و دلبسته ی خدایند.

یوسف علیه السلام عدم خیانت و سربلندی خود را در این آزمایش، مرهون لطف و رحم خداوند می داند و به عنوان یک انسان که دارای طبیعت انسانی است، خود را تبرئه نمی کند.

در روایات متعدّد، خطرات نفس مطرح شده و راضی بودن از نفس را نشانه ی فساد عقل و بزرگ ترین دام شیطان دانسته اند. (۱۰۷) امام سجادعلیه السلام در مناجات الشاکّین، برای نفس پانزده خطر بیان نموده که توجّه به آن مفید است.

پیام ها:

۱- هرگز خود را به پاکی مستائیم و تبرئه نکنیم. «ما اُبرّء نفسی»

۲- شرط کمال آن است که حتّی اگر همه مردم او را کامل بدانند، او خود را کامل نداند. در ماجرای حضرت یوسف؛ برادران، همسر عزیز، شاهد، پادشاه، شیطان و زندانیان همه گواهی به کمال او می دهند، ولی خودش می گوید: «ما اُبَرّء نفسی»

۳- خطر هوای نفس جدّی است، آنرا ساده ننگرید. «انّ النفس لامّاره بالسوء» در آیه، چهار نوع تأکید بکار رفته است. (انّ، لام تأکید، صیغه ی مبالغه و جمله ی اسمیه)

۴- انبیا با آنکه معصومند، اما غرائز انسانی دارند. «انّ النفس لامّاره بالسوء»

۵ - هم از پاکی و عفت خود در برابر تهمت ها باید دفاع کرد و هم به شرور نفس اعتراف نمود و به خدا پناه برد. «انّ النّفس لامّاره بالسوء»

۶- نفس، خواهش خود را تکرار می کند تا انسان را گرفتار کند. «لامّاره»

۷- انسان به طور طبیعی وغریزی، اگر در مدار لطف حقّ قرار نگیرد، گرایش منفی دارد. «لامّاره بالسّوء»

۸ - تنها رحمت او مایه نجات است. اگر انسان به حال خود رها شود، سقوط می کند. «الاّ ما رحم»

۹- یوسف، تحت تربیت مخصوص خداوند است. کلمه «ربّی» تکرار شده است.

۱۰- مربّی باید رحمت و بخشش داشته باشد. «انّ ربّی غفور رحیم»

۱۱- بخشودگی، مقدّمه ی دریافت رحمت الهی است. اوّل می فرماید: «غفور» بعد می فرماید: «رحیم»

۱۲- علی رغم تمام خطرات، از رحمت او مأیوس نشویم. «غفور رحیم»

سوره نحل آیات «۹۸ تا ۱۰۰»

«۹۸» فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْءَانَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ «۹۹» إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

پس هرگاه خواستی قرآن بخوانی، از (شر) شیطان رانده شده به خدا پناه ببر. البتّه شیطان را بر کسانی که ایمان آورده و بر پروردگارشان توکّل می کنند، غلبه و سلطه ای نیست.

ص: ۶۶

نکته ها:

هر کـار خوبی ممکن است آفـاتی داشـته باشـد، همـان گونه که عزّت، آفتی دارد مثل تکّبر و خـدمت به مردم، آفتی دارد مثل منت گذاشـتن، قرائت قرآن نیز ممکن است آفاتی از قبیل خودنمایی، کسب درآمـد، رقابت های منفی، فریب مردم، فهم غلط، تفسیر به رای و... داشته باشد که انسان باید هنگام تلاوت قرآن از شرّ همه ی آفات، به خداوند پناه ببرد.

امام صادق علیه السـلام فرمود: تلاوت نیاز به سه چیز دارد: قلب خاشع و بدن فارغ و موضع خالی. یعنی حالتی که در آن پیش داوری نباشد.(۱)

قرآن اگر همراه بـا تفسـیر و نظرات امامـان معصوم علیهم السـلام باشـد، «کتـاب اللَّه و عترتی لن یفترقا» وبر دل های پاک وارد شود، «هـدیً للمتقین» سـبب هـدایت ورشـد و زیاد شدن ایمان وعلم می گردد. چنانکه قرآن می فرماید: ای پیامبر هرگاه قرآن تلاوت می کنی ما میان تو و کسانی که ایمان به آخرت ندارند مانعی قرار می دهیم.(۲)

در روایـات می خـوانیم: پیـامبر اکرم صـلی الله علیـه وآلـه هنگـام تلاـوت قرآن جملـه «اعـوذ بـاللَّه مـن الشـیطان الرجیم» را می خواندند.(۳)

پیام ها:

۱- از خطر نفوذ شـیطان در بهترین افراد و مقدّس ترین کار غافل نباشـید. (تلاوت قرآن از شخصـی مثل پیامبر اکرم هم نیاز به استعاذه دارد)

۲- شیطان به سراغ همه می آید، امّا در همه تأثیرگزار نیست. «لیس له سلطان علی الّذین آمنوا»

۳- ایمان و توکّل، قلعه ای است که انسان را از آسیب پذیری حفظ می کند. «لیس له سلطان علی الّذین آمنوا»

۴- پناه بردن به خداوند، نشانه ی ایمان به او و توکّل بر اوست. «فاستعذ باللَّه ... آمنوا و علی ربّهم یتوکّلون»

۵ - پناه بردن شـما همراه پناه دادن اوست. (پس پناه ببریـد، «فاسـتعذ» تا او شـما را پناه دهـد و اگر او پناه ندهـد، پناهندگی ما بیهوده است.)

ص: ۶۷

۱- ۱۰۸) تفسیر فرقان.

۲- ۱۰۹) اسراء، ۴۵.

٣- ١١٠) تفسير كنزالدقائق.

۶- جز پناهندگی به او راه دیگری نیست. «فاستعذ باللَّه»

«۱۰۰» إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُم بِهِ مُشْرِكُونَ

غلبه وسلطه ی شیطان تنها بر کسانی است که (با پیروی از او) سلطه و ولایت او را می پذیرند، و (بر) کسانی است که آنان (به واسطه فریب شیطان) به خدا شرک آورده اند.

نکته ها:

شیطان به عزّت خداوند سوگند یاد کرده که با استمداد از حزب و قبیله اش و از راه زینت دادن، وعده ها، تبلیغات، وسوسه ها و افراد منحرف، از هرسو انسان را شکار کند. ومردم در برابر این سوء قصد به چند گروه تقسیم می شوند از جمله:

۱- انبیا که شیطان در آروزها و اهداف آن بزرگواران مانع تراشی می کند، ولی در خود آنان نقشی ندارد. «القی الشیطان فی امنیّته» یعنی شیطان در اهداف و آرزوهای پیامبر چیزی را القاء می کند، ولی خداوند توطئه اش را خنثی می نماید.(۱)

۲- مؤمنان که شیطان با آنان تماس می گیرد، ولی آنها متذکّر شده ونجات می یابند. «اذا مسهم طائف من الشیطان تذکّروا»(۲)

۳- مردم عادّی که شیطان در روح آنان فرو رفته و وسوسه می کند. «یوسوس فی صدور الناس»(۳)

۴- افراد فاسق، که شیطان در عمق جانشان رفته و بیرون نمی آید و بر فکر و دل و اعضای آنان تسلّط می یابد. «فهو له قرین»(۱۱۴)

پیام ها:

۱- مقدّمات سلطه ی شیطان را خودمان فراهم می کنیم. «انّما سلطانه علی الّذین یتولّونه» (تا مردم ولایت منحرفان را نپذیرند آنان کاری از پیش نمی برند)

۲- موحّدین واقعی بیمه هستند، لکن هر کس به سراغ غیر او رفت نفوذ پذیر می شود. «انّما سلطانه علی الّذین ... هم به مشرکون»

۱۱۴) زخرف، ۳۶.

۱- ۱۱۱) حج، ۵۲.

۲- ۱۱۲) اعراف، ۲۰۱.

۳- ۱۱۳) ناس، ۵.

سوره صاد آیه «۸۲»

قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ

ابلیس گفت: به عزّت تو سوگند که همه (ی مردم) را گمراه خواهم کرد.

پیام ها:

۱- خطر وسوسه های ابلیس جدّی است. (او سوگند یاد کرده که همه را به نحوی گمراه کند). «فبعزّتک لاغوینّهم»

۲- گاهی یک گناه، مقدّمه ی گناهان بزرگتری می شود. (گناه سجده نکردن بر آدم، مقدّمه ای برای گناه اغفال مردم می شود). «لاغوینّهم»

سوره محمّد آیه «۲۵»

إِنَّ الَّذِینَ ارْتَدُّواْ عَلَی أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی الشَّیْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلَی لَهُمْ

همانا کسانی که پس از آن که راه هدایت برایشان روشن شد به آن پشت کردند، شیطان (رفتار بدشان را) برایشان آراسته و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است.

نکته ها:

«سوّل لهم» یا به معنای زیباسازی زشتی ها و وارونه نمایاندن واقعیّات است و یا به معنای «تسهیل» و آسان سازی است، یعنی شیطان راه انحراف را برای انسان آسان جلوه می دهد.

«أملی» یا به معنای مهلت دادن و یا به معنای امداد و یاری رساندن است.

کارهای سراسر شرّ شیطان در قرآن عبارتند از: وسوسه، امر به فحشا و زشتی ها، زینت دادن کارهای زشت، ایجاد ترس و

وحشت و دشمنی، وعده فقر و تهیدستی، بد قولی و خلف وعده، اسراف و بازداشتن از یاد خدا. البتّه قرآن راه درمان و فرار انسان از شیطان را در دو چیز معرّفی می کند: یکی آن که به دید دشمن به او بنگرد، «انّ الشیطان لکم عدوّ فاتّخذوه عدوّاً»(۱) دیگر آن که در برابر شرور شیطان، به خداوند پناه ببرد.

«و امّا ینزغنّک من الشیطان نزغ فاستعذ باللّه»(۲) و گرنه شیطان خارجی، «الشیطان سوّل لهم» و شیطان درونی، «فکذلک سوّلت لی نفسی»(۳) انسان را به هلاکت و نابودی می رسانند.

۱- ۱۱۵) فاطر، ۶.

۲- ۱۱۶) اعراف، ۲۰۰.

۳- ۱۱۷) طه، ۹۶.

پیام ها:

۱- توجّه به وسوسه های شیطان، از آفات ایمان است و سرانجامی جز ارتداد و بد عاقبت شدن ندارد. «انّ الّذین ارتدّوا»

۲- ارتداد و بازگشت از حق بعد از روشن شدن آن، عملی ارتجاعی و قابل سرزنش است. «ارتدّوا علی ادبارهم من بعد ما تبیّن...»

۳- راه حق، روشن و واضح است و آگاهی و درک آن مسئولیّت آور. «من بعد ما تبیّن لهم الهُدی»

۴- اگر با جلوه ها و وسوسه ها به جدّیت مبارزه نکنیم، آگاهی و علم به تنهایی کاری از پیش نمی برد. «تبیّن لهم الهُدی الشیطان سوّل لهم»

۵ - زیبا جلوه دادن بدی ها و آرزوهای طولانی، ابزار کار شیطان است. (هر کس زشتی ها را زیبا جلوه دهد، شیطان صفت است) «الشیطان سوّل لهم و املی لهم»

سوره انعام آیه «۴۳»

فَلَوْلَا إِذْ جَآءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُواْ وَلَكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ

پس چرا هنگامی که ناگواری های ما به آنان رسید، توبه و زاری نکردند؟ آری (حقیقت آن است که) دل های آنان سنگ و سخت شده و شیطان کارهایی را که می کردند، برایشان زیبا جلوه داده است.

پیام ها:

۱- تضرّع به درگاه خداوند، سبب رشد و قرب به او و ترک آن نشانه ی سنگدلی و فریفتگی است. «فلولا... تضرّعوا»

۲- انسان فطرتاً زیبایی را دوست دارد تا آنجا که شیطان نیز از همین غریزه، او را اغفال می کند. «زیّن لهم الشیطان»

۳- برای لجوجان، نه تبلیغ مؤثّر است، نه تنبیه. «قست قلوبهم»

۴- ریشه ی غرور و ترک تضرّع، مفتون شدن به تزئینات شیطانی است. «فلولا... تضرّعوا... زیّن لهم الشیطان»

سوره مجادله آیه «۱۹»

إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُوْلَئِکَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَآ إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ

شیطان بر آنان چیره و مسلط شده است، پس یاد خدا را از خاطرشان برده است. آنان حزب شیطانند. آگاه باشید که حزب شیطان همان زیانکارانند.

نکته ها:

حضرت علی علیه السلام می فرماید: اگر حق و باطل به طور روشن مطرح باشند، مشکلی پیش نمی آید ولی مخلوط کردن حق و باطل سبب بروز فتنه و تسلّط شیطان می شود. «و لکن یؤخذ من هذا ضِغث و من هذا ضغث فیمزجان فهنالک یستولی الشیطان علی اولیائه»(۱)

امام حسین علیه السلام نیز در کربلا به لشکر یزید فرمود: «استحوذ الشیطان علی اولیائه».(۲)

روش شیطان این گونه است که:

گام به گام انسان را به سوی خود می کشاند. «خطوات الشیطان»(۳)

گاهی مطلبی را القا می کند، نظیر کسی که از دور سنگی پرتاب می کند. «القی الشیطان...»(۴)

گاهی تماس می گیرد ولی نفوذی ندارد. «مستهم طائف من الشیطان»(۵)

گاهی در دل نفوذ می کند. «یوسوس فی صدور الناس»(۶)

گاهی در دل نفوذ می کند و همانجا می ماند. «فهو له قرین»(۷)

گاهی انسان برادر شیطان می شود. «اخوان الشیاطین»(۸)

و گاهی مرید شیطان می شود و شیطان بر او تسلّط کامل می یابد. «استحوذ علیهم الشیطان»

پیام ها:

۱- مؤمن در صورت تماس با شیطان، متذکر یاد خدا می شود، «مستهم طائف من الشیطان تذکروا»(۹) امّا منافق که از مرحله تماس به مرحله سلطه پذیری شیطان رسیده، دیگر متذکر هم نمی شود. «فانساهم ذکر اللّه»

۲- سوگند دروغ، مقدّمه سلطه شیطان است. «یحلفون... استحوذ...»

ص: ۷۱

۱- ۱۱۸) نهج البلاغه خطبه ۵۰.

۲- ۱۱۹) تفسیر نورالثقلین.

۳- ۱۲۰) نور، ۲۱.

۴- ۱۲۱) حج، ۵۲ .

۵- ۱۲۲) اعراف، ۲۰۱ .

۶- ۱۲۳) الناس، ۵ .

۷- ۱۲۴) زخرف، ۳۶.

۸- ۱۲۵) اسراء، ۲۷.

۹- ۱۲۶) اعراف، ۲۰۱.

۳- هر چه از یاد خدا غافل شویم، به مدار حزب شیطان نزدیک می شویم. «انساهم ذکر اللّه... حزب الشیطان»

۴- خود را در اختیار هر حزب و گروهی قرار ندهیم که بعضی گروه ها، حزب شیطان اند. «اولئک حزب الشیطان»

۵ - خسران واقعی، پیروی از شیطان است، نه زیان های مالی. «انّ حزب الشیطان هم الخاسرون»

سوره مائده آیه «۹۱»

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَآءَ فِى الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنتُم مُّنتَهُونَ

همانا شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه بیفکند و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد. پس (با این همه مفاسد) آیا دست برمی دارید؟

نکته ها:

با آن که طبق آماری که ارائه می شود، بسیاری از قتل ها، جرائم، تصادفات، طلاق ها، امراض روانی، کلیوی و... ناشی از شراب است، امّا قرآن در این آیه بیان فلسفه ی تحریم، روی دو نکته تأکید دارد: یکی ضرر اجتماعی یعنی کینه و عداوت، و دیگری ضرر معنوی یعنی غفلت از نماز و یاد خدا.

این آیه برجسته ترین اثر شراب و قمار را بازداشتن از یاد خدا و نماز دانسته است، اکنون جای این سؤال است که اگر کارهای عادّی مثل تجارت، ورزش، تحصیل و مطالعه و امثال آن نیز ما را سرگرم کرده و از یاد خدا و نماز بازدارد، آیا مانند شراب و قمار است؟ آری، هرچه ما را از خدا غافل کند، مانند شراب و قمار ناپسند است، گرچه اسلام به خاطر لطف و آسان گرفتن، آن را حرام نکرده باشد.

پیام ها:

۱- هر کس که عامل کینه و عداوت در میان مردم شود، مانند شیطان است. «انّما یرید الشیطان...»

۲- تحریکات شیطان دائمی است. «انّما یرید الشیطان» (فعل مضارع، رمز دوام و استمرار است.)

۳- از الفت و وحدت پاسداری کنیم و با هر چه آنها را از بین می برد مبارزه کنیم. «انّما

یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوه»

۴- جامعه ای که در آن عداوت باشد، شیطانی است. «انّما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوه...»

۵ - الفت و مهربانی بین اهل ایمان، مورد عنایت خاص خداوند است. «انّما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوه»

۶- قمار و شراب، ابزار کار شیطان برای ایجاد کینه و دشمنی است. «انّما یرید الشیطان... فی الخمر و المیسر»

۷- نماز برترین سمبل یاد خداست. (با اینکه نماز ذکر خداست، نام آن جداگانه آمده است) «عن ذکر اللّٰه و عن الصلوه»

۸ - بیان فلسفه ی احکام، یکی از عوامل تأثیر کلام در دیگران است. «العداوه و البغضاء... فهل انتم منتهون»

۹- با تمام عواملی که باعث ایجاد کینه و دشمنی می شود باید مبارزه کرد. «یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوه و البغضاء... فهل انتم منتهون»

۱۰- برخی از مسلمانان در صدر اسلام که علی رغم تحریم شراب و قمار، باز بدان مشغول بودند، مورد توبیخ خداوند قرار گرفتند. «فهل انتم منتهون»

خواب و رؤیا

سوره یوسف آیه «۴»

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَآ أَبَتِ إِنِّی رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِی سَاجِدِينَ

آنگاه که یوسف به پدر خویش گفت: ای پدر! همانا من (در خواب) یازده ستاره با خورشید و ماه دیدم، آنها را در برابر خود سجده کنان دیدم.

نکته ها:

داستان حضرت یوسف، با رؤیا شروع می شود. به گفته علامه طباطبایی در تفسیرالمیزان، داستان یوسف با خوابی شروع می شود که او را بشارت می دهد و نسبت به آینده ای روشن امیدوار می سازد تا او را در مسیر تربیت الهی صابر و بردبار گرداند.

یوسف، بعد از بنیامین متولّد شده است. به جز بنیامین، دیگر برادران او از مادر جدایی بوده اند. حضرت یعقوب نیز فرزند حضرت اسحاق و او فرزند حضرت ابراهیم علیهم السلام است.(۱)

خواب اولیای الهی، متفاوت است؛ گاهی نیازمند تعبیر است، مثل خوابِ حضرت یوسف و گاهی به تعبیر نیاز ندارد، بلکه عین واقع است. مانند خواب حضرت ابراهیم که مأمور می شود تا اسماعیل را ذبح کند.

سخنی درباره ی رؤیا و خواب دیدن

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: «الرؤیا ثلاثه: بشری من اللّه، تحزین من الشیطان، و الّذی یحدث به الانسان نفسه فیراه فی منامه»(۲) خواب بر سه قسم است: یا بشارتی از سوی خداوند است، یا غم و اندوهی از طرف شیطان است و یا مشکلات روزمره انسان است که در خواب آن را می بیند.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان(۳) می گوید: سه عالم وجود دارد؛ عالم طبیعت، عالم مثال، عالم عقل. روح انسان به خاطر تجرّدی که دارد، در خواب با آن دو عالم ارتباط پیدا می کند و به میزان استعداد و امکان، حقایقی را درک می کند. اگر روح کامل باشد، در فضای صاف حقایق را درک می کند. و اگر در کمال به آخرین درجه نرسیده باشد، حقایق را در قالب های دیگر می یابد. همانطور که در بیداری، شجاعت را

در شیر و حیله را در روباه و بلندی را در کوه می بینیم، در خواب، علم را در قالب نور، ازدواج را در قالب لباس و جهل و نادانی را به صورت تاریکی مشاهده می کنیم.

ما بحث ایشان را با ذکر مثال هایی بیان می کنیم؛ کسانی که خواب می بینند چند دسته اند:

دسته اوّل، کسانی که روح کامل و مجردی دارند و بعد از خواب رفتنِ حواس، با عالم عقل مرتبط شده و حقایقی را صاف و روشن از دنیای دیگر دریافت می کنند. (نظیر تلویزیون های سالم با آنتن های مخصوص جهت دار که امواج ماهواره ای را از نقاط دور دست می گیرد.) اینگونه خواب ها که دریافت مستقیم و صاف است، نیازی به تعبیر ندارد.

دسته دوّم، کسانی هستند که دارای روح متوسط هستند و در عالم رؤیا، حقایق را ناصاف و همراه با برفک و تشبیه و تخیّل دریافت می کنند. (که باید مفسّری در کنار دستگاه گیرنده، ماجرای فیلم را توضیح دهد وبه عبارتی، عالمی آن خواب را تعبیر کند.)

دسته سوّم، کسانی هستند که روح آنان به قدری متلاطم و ناموزون است که خواب آنها مفهومی

۱- ۱۲۷) تفسیر مجمع البیان.

۲- ۱۲۸) بحار، ج ۱۴، ص ۴۴۱.

۳- ۱۲۹) تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۲۹۹.

ندارد. (نظیر صحنه هایِ پراکنده و پربرفک تلویزیونی، که کسی چیزی سردرنمی آورد.) این نوع رؤیاها که قابل تعبیر نیستند، در قرآن به «اضغاث احلام» تعبیر شده است.

قرآن در سوره های مختلف، از رؤیاهایی نام برده که حقیقت آنها به وقوع پیوسته، از جمله:

الف: رؤیای یوسف علیه السلام درباره سجده ی یازده ستاره و ماه و خورشید بر او که با رسیدن او به قدرت و تواضع برادران و پدر و مادر در برابر او تعبیر گردید.

ب: رؤیای دو یار زندانیِ یوسف که بعداً یکی از آنها آزاد ودیگری اعدام شد.

ج: رؤیای پادشاه مصر درباره گاوِ لاغر و چاق که تعبیر به قحطی و خشکسالی بعد از فراخ شد.

د: رؤیای پیامبرصلی الله علیه وآله درباره عدد اندک مشرکان در جنگ بدر که تعبیر به شکست مشرکان شد.(۱)

ه: رؤیای پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله درباره ورود مسلمانان با سر تراشیده به مسجدالحرام، که با فتح مکّه و زیارت خانه خدا تعبیر شد(۲)

و: رؤیای مادر حضرت موسی که نوزادش را در صندوق گذاشته وبه آب بیاندازد. «اذ اوحینا الی اُمّک ما یوحی اَن اقذ فیه فی التابوت»(۳) روایات بر این دلالت دارند که مراد از وحی در اینجا، رؤیاست.

ز: رؤیای حضرت ابراهیم در مورد ذبح فرزندش حضرت اسماعیل.(۴)

از قرآن که بگذریم در زندگی خود، افرادی را می شناسیم که در رؤیا از اموری مطلع شده اند که دست انسان به صورت عادّی به آن نمی رسد.

حاج شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح الجنان، به خواب فرزندش آمد و گفت: کتابی نزدم امانت بوده، آنرا به صاحبش برگردان تا من در برزخ راحت باشم. وقتی بیدار شد به سراغ کتاب رفت، با نشانه هایی که پدر گفته بود تطبیق داشت، آن را برداشت. وقتی می خواست از خانه بیرون برود، کتاب از دستش افتاد و کمی ضربه دید. او کتاب را به صاحبش برگرداند و چیزی نگفت، دوباره پدرش به خواب او آمد و گفت: چرا به او نگفتی کتاب تو

ضربه دیده است تا اگر خواست خسارت بگیرد و یا رضایت دهد.

پیام ها:

۱- فرزندان، باید به درایت و دلسوزی پدر اعتماد و در مسائل زندگی با او مشورت کنند. «قال یوسف لابیه»

۱- ۱۳۰) انفال، ۴۳.

۲- ۱۳۱) فتح، ۲۷.

۳- ۱۳۲) طه، ۳۸ - ۳۹.

۴- ۱۳۳) صافّات، ۱۰.

۲- پدر را به اسم صدا نزنیم. «یا اَبت»

۳- پدر و مادر، بهترین مرجع برای حلّ مشکلات فرزندان هستند. «یا اَبت»

۴- پـدران و فرزنـدان در خطاب به یکـدیگر، از واژه هایی که نشانه ی صـمیمیّت، رحمت و شـفقت است، اسـتفاده کننـد. «یا اَبت»

۵ - والدین به خواب های فرزندانشان توجّه کنند. «یا اَبت»

۶- حضرت یوسف در ابتدا، تعبیر خواب نمی دانست و لذا برای تعبیر رؤیایش از پدر استمداد کرد. «یا اَبت»

۷- گاهی رؤیا وخواب دیدن، یکی از راه های دریافت حقایق است. «انّی رأیت»

۸ - مشاهـده ی برادران به صورت سـتاره در رؤیای یوسف علیه السـلام، نشانه ی مقام یافتن آنان در آینـده است. «احـد عشـر کوکباً»

۹- در فرهنـگِ خواب، اشـیا، نمـاد حقـایق می شونـد. (مثلاًـ خورشـید نشان پـدر و ماه تعبیر از مادر و سـتارگان نشان برادران است.) «رأیت احد عشر کوکباً...»

۱۰- دیدن ماه و خورشید و ستارگان (به صورت هم زمان)، از شگفتی های رؤیای یوسف است. «کوکباً و الشمس و القمر»

۱۱- خوابِ اولیایِ خـدا، واقعی است. «رأیت » در این آیه «رأیتُ» تکرار شـده است تا بگویـد حتماً دیدم و گمان نشود ماجرا خیالی بوده است.

۱۲- یوسف علیه السـلام در خواب چنان دیـد که خورشـید و ماه و سـتارگان، همانند موجودات دارای عقل، بر او سـجده می کنند. (جمله «رأیتهم» برای افراد عاقل بکار می رود)

۱۳- انسان های برگزیده، به مقامی می رسند که مسجود دیگر انسان ها می شوند. «رأیتهم لی ساجدین»

۱۴- گاهی در نوجوان، استعدادی هست که بزرگترها را به تواضع وامی دارد. «ساجدین »

درس پنجم: پنجره ای به روشنایی

تفسیر آیات دین و زندگی ۲ » درس پنجم: پنجره ای به روشنایی

سوره روم آیه «۷ و ۸»

«۷» يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِّن الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْأَخِرَهِ هُمْ غَافِلُونَ

(مردم) فقط ظاهری از زندگی دنیا را می شناسند، و آنان از آخرت غافلند.

پیام ها:

۱- انسان باید ژرف نگر و عمیق باشد، نه ظاهربین و غافل. «یعلمون ظاهراً... و هم عن الاخره هم غافلون»

۲- دنیا بد نیست، غفلت از آخرت بد است. «عن الاخره هم غافلون»

۳- علم به ظواهرِ دنیای مادّی بدون توجّه به آخرت، مورد انتقاد است. «یعلمون ظاهراً... عن الاخره هم غافلون»

۴- دنیا ظاهر و باطنی دارد و آخرت، باطن دنیاست. «ظاهراً - عن الاخره»

۵ - توجّه به ظواهر دنیا، سبب غفلت از آخرت است. «یعلمون ظاهراً... هم عن الاخره هم غافلون»

«۸» أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُواْ فِى أَنفُسِهِم مَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَآ إِلَّا بِالْحَقِ وَأَجَلٍ مُّسَمّىً وَإِنَّ كَثِيراً مِّنَ النَّاسِ بِلِقَآيِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ

آیا آنان در وجود خودشان فکر نکردند؟ خداوند آسمان ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز بر اساس حقّ و زمان بندی معیّن نیافریده است، و بی شک بسیاری از مردم به لقای پروردگارشان (در قیامت) کفر می ورزند.

پیام ها:

۱- تفکّر، داروی بیماری غفلت است. «هم غافلون او لم یتفکرّوا»

۲- تفکّر، زمانی مفید و سازنده است که دور از هیاهو و تأثیرات منفی و بر اساس عقل و فطرت باشد. «فی انفسهم»

۳- آفرینش، هم هدفدار است و هم زمان بندی دارد. «خلق... بالحقّ و اجلٍ مُسمّیً»

ص: ۷۷

۴- دنیا، مدّت زمانی بیش نیست. «اجلٍ مُسمّیً»

۵ - نتیجه ی فکر سالم، ایمان به حقّانیّت و هدفداری هستی و آخرت است و نتیجه ی بی فکری، کفر و انکار معاد است. «یتفکّروا - لکافرون»

سوره یونس آیه «۷ و ۸»

«۷» إِنَّ الَّذِینَ لَا یَرْجُونَ لَقَآءَنَا وَرَضُواْ بِالْحَیَاهِ الـدُّنْیَا وَاطْمَأَنُّواْ بِهَا وَالَّذِینَ هُمْ عَنْ ءَایَاتِنَا غَافِلُونَ «۸» أُوْلَئِکَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا کَانُواْ یَکْسِبُونَ

قطعاً آنان که به دیدار ما (و دریافت نعمت های اخروی) امید ندارند و (تنها) به زندگی دنیا دل خوش کرده اند و به آن آرام گرفته وتکیه می کنند و نیز کسانی که از نشانه های (قدرت) ما غافلند. آنان به خاطر آنچه که عمل می کردند، جایگاهشان آتش است.

نکته ها:

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «مَن اَحبّ لقاء اللّه احبّ اللّهُ لقائه»، هر کس دیدار خدا را دوست بدارد، خداوند نیز ملاقات با او را دوست دارد.(۱۳۴) و در آیه ی آخر سوره ی کهف می خوانیم: «فمن کان یرجو لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً» معتقدان به قیامت و دیدار پروردگار، باید عمل صالح انجام دهند.

پیام ها:

۱- امید و یأس، در اصلاح و افساد انسان، نقش مؤثّری دارد. «لایرجون لقاءنا»

۲- انسان، هر چه بیشتر از قیامت غافل و مأیوس شود، دنیاگراتر می شود. پس معتقدان به قیامت نباید دنیاگرا باشند.«لایرجون لقاءنا ورضوا بالحیاه الدنیا»

۳- اطمینان واقعی تنها با یاد خداست و دنیا، آرام بخش کاذب آن هم برای غافلان است. «اطمأنّوا بها... غافلون»

۴- عوامل دوزخی شدن عبارت است از:

الف: انکار معاد و پاداشهای اخروی. «لایرجون لقاءنا»

ب: راضی شدن به دنیای زودگذر. «رضوا بالحیاه الدنیا»

ج: غفلت از آیات الهی. «هم عن آیاتنا غافلون»

د: عملکرد ناپسند. «بما کانوا یکسبون»

۵ - جهنّم، دست آورد خود انسان است. «بما کانوا یکسبون»

۱۳۴) تفسیر فرقان.

ص: ۷۸

سوره کهف آیات «۱۰۳ تا ۱۰۵»

«۱۰۳» قُلْ هَلَ نُنَبِّئُكُم بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً «۱۰۴» الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِى الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً

بگو: آیا شما را خبر دهم که زیانکارترین مردم کیست؟ آنان که در زندگی دنیا تلاششان گم و نابود می شود، در حالی که می پندارند (همچنان) کار شایسته و نیک انجام می دهند.

نکته ها:

در روایات، این آیه به منکران ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام(۱) و کسانی که در انجام حج، امروز و فردا می کنند(۲) تفسیر شده است.

حضرت علی علیه السلام فرمود: مصداق آیه، اهل کتابند که در آغاز برحق بودند، سپس بدعت هایی در دین گذاشتند و گمان می کردند که کار نیکی انجام می دهند. آنگاه فرمود: «و ما اهل النهر منهم ببعید»، نهروانیان دست کمی از آنان ندارند.(۳)

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می فرماید: خدایا خوبی های ما بدی است و حقیقت های ما ادّعایی بیش نیست.

همان گونه که بهره مندی ها متفاوت و دارای درجاتی است؛ دو برابر، چند برابر، ده برابر: «ضعف، اضعاف، عشره امثالها» و گاهی هفت صد برابر، «فی کلّ سنبلهٍ مأه حبّه»(۴) و گاهی فوق تصوّر، «فلا تعلم نفسٌ ما اُخفی لهم»(۵)، ضرر و زیان ها نیز دارای مراحل و تفاوت هایی است:

الف: گاهی معامله ی بدی است. «بئسما اشتروا»(۶)

ب: گاهی سودی ندارد. «فما ربحت تجارتهم»(۷)

ج: گاهی خسارت است. «اشتروا الضّلاله بالهدی»(۸)

د: گاهی غرق در زیان است. «لفی خسر»(۹)

ه: گاهی خسارت بزرگ و آشکار است. «خسراناً مبینا»(۱۰)

۱- ۱۳۵) تفسیر نورالثقلین.

۲- ۱۳۶) تفسیر ابوالفتوح.

۳- ۱۳۷) تفسیر مجمع البیان.

۴- ۱۳۸) بقره، ۲۶۱.

۵- ۱۳۹) سجده، ۱۷.

۶- ۱۴۰) بقره، ۹۰.

۷- ۱۴۱) بقره، ۱۶.

۸- ۱۴۲) بقره، ۱۷۵.

۹- ۱۴۳) عصر، ۲.

۱۰- ۱۴۴) نساء، ۱۱۹.

و: گاهی خسارت در تمام ابعاد است. «بالأخسرین اعمالاً»(۱۴۵)

زیانکاران چند گروهند:

الف: گروهی که کار نیک نمی کنند.

ب: گروهی که برای دنیا کار می کنند، نه آخرت.

ج: گروهی که کار می کنند و می دانند که کارشان صحیح نیست.

د: گروهی که در زیانند و می پندارند که سود می برند.

سه گروه اوّل، ممکن است با توبه به فکر اصلاح خود و جبران بیفتند، ولی گروه چهارم چون به فکر چاره نمی افتند، بدترین مردمند. مثل راهبان مسیحی که خود را از لذّات حلال دنیا محروم می کنند ومورد انتقاد انبیا نیز هستند، یا مثل زاهدنماهای ریاکار.

کسانی که اعتقادات صحیحی ندارند و از پندارهای باطل خود پیروی می کنند، تنها در یک عمل خسارت نمی کنند، بلکه در همه ی برنامه ها زیان می بینند. زیرا معیار ارزش هر کاری انگیزه ی درست آن است و قرآن نیز با تعابیری همچون: «أحسب، یحسبون، لا یحسبنّ، أفحسبتم و...» از حسابگری های متّکی به خیال و پندار بی اساس، انتقاد کرده است.

پیام ها:

۱- پیامبر مأمور بیان سود و زیان واقعی مردم است. «قل... اعمالا»

۲- شیوه ی پرسش و پاسخ، از بهترین روشهای آموزش و تربیت است. «هل ...»

۳- انسان در معرض غفلت از سود و زیان خویش است. «هل ننبّئکم...»

۴- هیچ عملی محو نمی شود، گرچه به نظر گم می شود. «ضلّ سعیهم»

۵ - تکیه بر خیال نکنیم و واقع گرا باشیم. «یحسبون»

«۱۰۵» أُوْلَئِکَ الَّذِینَ کَفَرُواْ بَِایَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَآئِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَانُقِیمُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَزْناً

آنان، کسانی اند که به آیات پروردگارشان و دیدار او (در قیامت) کفر ورزیدند، پس کارهایشان تباه ونابود شد. پس ما برای آنان در قیامت، میزانی برپا نخواهیم کرد،(چون کارشان وزن وارزشی ندارد تا نیاز به میزان باشد.)

۱۴۵) کهف، ۱۰۳.

نکته ها:

«حَبط»، در لغت آن است که شکم حیوان به خاطر خوردن گیاه سمّی باد کند و آن را در معرض مرگ قرار دهد که هر کس می بیند، می پندارد حیوانی سالم و پرگوشت است، در حالی که در شکم آن باد و خودش مسموم است.

تباه شدن اعمال انسان را نیز از این رو حبط می گویند که آنان توسط گناهان، مسموم و توخالی و در معرض نابودی قرار گرفته اند.

مردم در قیامت سه گروهند:

الف: گروهی که از خوبی نیاز به میزان ندارند.

ب: گروهی که از بدی و شقاوت نیاز به میزان ندارند. «فلا نُقیمُ لهم یوم القیامه وزنا»

ج: گروهی متوسّط که باید عمل هایشان محاسبه گردد. «امّا مَن ثَقُلت موازینه. فهو فی عیشه راضیه. و امّا مَن خَفّت موازینه. فاُمّه هاویه»(۱)

پیام ها:

۱- کفر به خدا، سبب حبط اعمال می شود و هر چه که پوک شد، وزنی ندارد. «حبطت، فلا نُقیمُ لهم... وزناً»

۲- حقّ، نزد خدا وزن دارد، ولی باطل پوچ و بی وزن است. «فلا نُقیم... وزناً»

سوره مائده آیه «۶۹»

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَالَّذِينَ هَادُواْ وَالْصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْأَخِرِ وَعَمِلَ صَالِحاً فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

همانا کسانی که ایمان آوردند ومؤمنان و یهودیان و صابئان و مسیحیان، هر کدام به خدا و روز قیامت ایمان آورده و کار شایسته انجام دهند، بیم و اندوهی بر آنان نیست.

نکته ها:

کلمه ی «صابئین» که سه بار در قرآن و در کنار یهود و نصاری آمده است، به کسانی گفته می شود که پیرو یکی از ادیان آسمانی بوده، ولی به مرور زمان انحرافاتی در آنان پیدا شده است، از جمله اعتقاد به تأثیر ستارگان و کناره گیری از معاشرت با مردم و داشتن آداب مخصوصی در زندگی.

پیروان ادیان مختلف، پس از آمدن دین جدید، باید به آن ایمان آورند، وگرنه بعثت انبیای بعدی

ص: ۸۱

۱- ۱۴۶) قارعه، ۶ - ۹.

بیهوده خواهد بود. یهود و نصاری و صابئان، هر کدام مثل مسلمانان به پیامبر اسلام ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، بیم و اندوهی نخواهند داشت.

از میان همه ی ادیان گذشته، نام یهود و نصاری و صابئین برده شده، چون از ادیان الهی هستند که از سایرین برای قبول دعوت حقّ سزاوارترند.

پیام ها:

۱- از اصول مشترک همه ادیان آسمانی، ایمان به خدا و قیامت و رسالت انبیا است. «مَن آمن باللّه...»

۲- ملاک سعادت در همه ادیان آسمانی، ایمان و عمل صالح است، نه ادّعا و نام. «مَن آمن باللّه و الیوم الاخر...»

۳- ایمان از عمل جدا نیست. «آمن... وعمل»

۴- آرامش واقعی، در سایه ی ایمان و عمل صالح است. «مَن آمن... و عمل صالحا فلاخوف علیهم و لا هم یحزنون»

سوره اعراف آیه «۵۱»

أَلَّذِینَ اتَّخَذُواْ دِینَهُمْ لَهْواً وَلَعِباً وَغَرَّتْهُمُ الْحَیَاهُ الدُّنْیَا فَالْیَوْمَ نَنسَاهُمْ کَمَا نَسُواْ لِقَآءَ یَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا کَانُواْ بَایَاتِنَا یَجْحَدُونَ

کسانی که (در دنیا) دین خویش را به بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیوی مغرورشان ساخت، پس همان گونه که آنان دیدار این روزشان را فراموش کرده و آیات ما را انکار می کردند، (ما نیز) امروز آنان را به فراموشی می سپاریم.

نکته ها:

«لَهو»، به معنای غفلت انسان از کارهای اساسی است و «لَعِب» آن است که انسان هدفی خیالی و غیر واقعی داشته باشد.(۱)

امام رضاعلیه السلام فرمود: «ننساهم» یعنی آنان را ترک می کنیم، چون آنان قیامت و آمادگی برای آن روز را رها کرده بودند، ما نیز در آن روز آنان را به حال خود رها می کنیم.(۲)

۱- ۱۴۷) تفسیر المیزان.

۲- ۱۴۸) تفسیر نورالثقلین

پیام ها:

۱- مسخره کردن دین، مغرور شدن به دنیا، فراموشی آخرت و انکار آیات الهی، همه از نشانه های کافران است. «الکافرین» آیه قبل «الّذین اتّخذوا»

۲- کفّار، احکام دین را که جدّی است به بازی می گیرند، «دینهم لهواً» و در عوض دنیا که بازیچه ای بیش نیست را جدّی گرفتند.

۳- تحقیر دین، ذلّت آخرت را به همراه دارد. کسانی که دین را به بازی می گیرند، در قیامت فراموش شده اند. «دینهم لهواً... فالیوم ننساهم»

۴- زندگی دنیوی فریبنده است. «غرّتهم الحیاه الدنیا»

۵ - فریفتگی به دنیا، زمینه ی بازی گرفتن دین است. «لهواً و لعباً و غرّتهم...»

۶- کیفر الهی با اعمال ما تناسب دارد. «ننساهم کما نسوا»

۷- انکار مستمرّ آیات الهی، موجب محرومیّت از بهشت و مواهب آن است. «ما کانوا بآیاتنایجحدون»

۸ - فراموش کردن خداوند در دنیا، سبب فراموش شدن انسان در قیامت می شود. «ننساهم کما نسوا» چنانکه در جای دیگر یاد خداوند را مایه ی یاد او از انسان می داند. «فاذکرونی أذکرکم»(۱)

۹- انکارمستمرّ وبدون توبه، رمز بدبختی وهلاکت انسان است. «کانوا... یجحدون»

سوره مؤمنون آیات «۳۲ تا ۳۷»

«۳۲» فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْهُمْ أَنِ اعْبُدُواْ اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ

و در میان آنان (نیز) پیامبری از خودشان فرستادیم که (به آنان گفت:) خدا را بپرستید. جز او معبودی برای شما نیست، پس آیا پروا نمی کنید؟

پیام ها:

۱- پیامبر باید از خود مردم باشد. (تا الگوئی عملی و درد آشنا داشته باشند و حجّت بر آنان تمام باشد) «منهم»

ص: ۸۳

۱- ۱۴۹) بقره، ۱۵۲.

۲- عبادت خدا همراه با نفی شرک ارزش دارد. «أن اعبدوااللّه مالکم من اله غیره»

۳- گرایش به توحید، به تقوا نیاز دارد.«أن اعبدوا اللّه... افلا تتّقون»

«۳۳» وَقَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِلِقَآءِ الْأَخِرَهِ وَ أَتْرَفْنَاهُمْ فِى الْحَيَاهِ الدُّنْيَا مَا هَـٰذَآ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ

و اشرافی از قوم آن پیامبر که کفر ورزیدند و دیدار قیامت را تکذیب نمودند و آنان را در دنیا در ناز و نعمت قرار داده بودیم (در پاسخ رسولشان، به مردم) گفتند: این، جر انسانی مثل شما نیست، از هر چه می خورید می خورد، و از هر چه می نوشید می نوشد.

پیام ها:

۱- دعوت انبیا بر اساس آزاد سازی مردم از سلطه ی اشراف و ستمگران است و به همین دلیل، اشراف بیش از دیگران با انبیا مخالفت می کنند. «قال الملأ»

۲- مخالفان چون جرأت ندارند که منطق و اصل اصلاحات انبیا را نفی کنند، می گویند: انبیا لایق آن اصلاحات نیستند. «بشر مثلکم»

۳- زندگی انبیا، یک زندگی عادّی است. «یأکل - یشرب»

۴- اشراف از مسائل معنوی وعلمی غافلند. «یأکل - یشرب» (امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: حسادت آنان سبب گفتن این کلمات شد.(۱۵۰))

«۳۴» وَلَئِنْ أَطَعْتُم بَشَراً مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذاً لَّخَاسِرُونَ «۳۵» أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنتُمْ تُرَاباً وَعِظَاماً أَنَّكُم مُّخْرَجُونَ «۳۶» هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ

و اگر از بشری همانند خودتان اطاعت کنید، قطعاً زیانکارید. آیا (آن پیامبر) به شما وعده می دهد که وقتی مردید و خاک و استخوان هایی (پوسیده) شدید، شما (از قبر) بیرون آورده می شوید ؟! دور است دور، آنچه به شما وعده داده شده است.

نکته ها:

در قرآن، کلمه ی «هیهات» دو بار، آن هم در همین آیه به کار رفته است، که سران کفر وقوع قیامت را بسیار دور می پندارند.

۱۵۰) بحار، ج ۳۲، ص ۹۷.

ص: ۸۴

شعارهای کفّار

* پیامبر یک انسان معمولی است. «بشراً»

* بر دیگران امتیازی ندارد. «مثلکم»

* پیروی از پیامبران خسارت است. «لخاسرون»

* قیامت و زندگی دوباره دور است. «هیهات هیهات» (چون انبیا مکرّر و همیشه وعده ی قیامت می دادند، «توعدون» مخالفان هم کلمه «هیهات» را تکرار کردند)

آنچه ذکر شد، برخی از شعارهای لجوجانه یا فریبنده ی کافران و حقّ ستیزان است. آنان با تبلیغات گسترده، پیروی از پیامبران را خسارت می دانند ولی هدفشان این است که مردم را مطیع خود سازند و با شعار آزادی، ملّت ها را به بردگی کشانند.

«۳۷» إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ

جز این زندگی دنیا چیز دیگری نیست، می میریم و زندگی می کنیم و ما (هرگز پس از مرگ) برانگیخته نخواهیم شد.

پیام ها:

۱- افراد مغرور جز راه خود، راه دیگری را تصور نمی کنند. «اِن هی»

۲- آخوربین، آخربین نمی شود. «الاّ حیاتنا الدنیا» (دنیاگرایان، کوته فکران جامعه هستند)

ص: ۸۵

درس ششم: آینده ی روشن

تفسیر آیات دین و زندگی ۲ » درس ششم: آینده ی روشن

سوره نساء آیه «۸۷»

أللَّهُ لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثاً

خداوند که معبودی جز او نیست، همه شما را در روز قیامت که هیچ شکّی در آن نیست جمع می کند، و راستگوتر از خدا در سخن کیست؟

پیام ها:

۱- مبدأ و معاد، دنیا و آخرت تنها به دست خداوند یگانه است. «اللّه لااله الا هو لیجمعنّکم...»

۲- قیامت روز جمع شدن همه برای حسابرسی است، پس باید در راه جلب رضای او کوشش کرد و تنها او را پرستید. «لیجمعنّکم الی یوم القیامه»

۳- با آن همه دلایل بر معاد (مثل عدالت خدا، حکمت او، نشانه های رستاخیز در طبیعت و حیات آن پس از مرگ در زمستان، خواب و بیداری، تجدید سلول های بدن و ...) جایی برای تردید در قیامت نیست. «لاریب»

۴- هرجا که غفلت بیشتر باشد، مربّی باید هشدارهای قاطع تری دهد. (نشانه های تأکید در آیه: حرف لام، نون تأکید ثقیله، جمله «لاریب»، جمله «اصدق حدیثاً»، همه به خاطر غفلت انسان از قیامت است.)

سوره مؤمنون آیه «۱۱۵ و ۱۱۶»

«۱۱۵» أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ

پس آیا گمان می کنید که ما شما را بیهوده آفریده ایم و شما به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟

نکته ها:

قرآن برای آفرینش انسان اهدافی را بیان کرده است از جمله:

۱- عبادت. «و ما خلقت الجنّ والانس الاّ لیعبدون»(۱) من جن و انس را نیافریدم جز برای این که

۱- ۱۵۱) ذاریات، ۵۶ .

عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند).

۲- آزمایش. «خَلَق الموت والحیاه لیَبلوکم ایّکم احسن عملاً»(۱) (خداوند) مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید، که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید.

۳- برای دریافت رحمت الهی. «الاّ مَن رحم ربّک و لذلک خلقهم»(۲) مگر کسی که پروردگارت به او رحم کند و(خداوند) برای همین (رحمت) مردم را آفرید.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «رحم اللّه امرء عرف قدره» خداوند رحمت کند کسی را که ارزش و اعتبار خود را بشناسد.(۳) و بداند از کجا آمده، اکنون در کجاست وسپس به کجا می رود.

امام حسین علیه السلام فرمود: «انّ اللّه ما خلق العباد الاّ لیعرفوه فاذا عرفوه عبدوه فاذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عباده من سواه» خداوند متعال بندگانش را نیافریده است مگر برای این که او را بشناسند، آن گاه که او را شناختند، عبادتش کنند و چون خدا را عبادت کردند، با پرستش و عبادت او از پرستش غیر او بی نیاز شوند.(۴)

حضرت علی علیه السلام فرمود: «الدّنیا خُلقت لغیرها ولم تخلق لنفسها»(۱۵۶) دنیا برای دیگری آفریده شده و برای خود آفریده نشده است. (دنیا وسیله ای است برای رسیدن به آخرت)

آری، کسانی که همه ی هدف های خود را در درون دنیا جستجو می کنند، زمین گرا و زمین گیر می شوند. چنانکه در آیه ی ۱۷۶ سوره اعراف آمده است: «اخلد الی الارض»

هر دم از عمر گرامی هست گنج بی بدل

می رود گنجی چنین هرلحظه بر باد آه آه

پیام ها:

۱- آفرینش انسان، هدفدار است. «أفحسبتم انّما خلقناکم عبثا»

۲- همه ی محاسبات انسان، واقع بینانه نیست. «أفحَسِبتم»

۳- در کار خداوند عبث و بیهودگی راه ندارد. «أفحَسِبتم... عَبَثا»

۴- زندگی دنیا بدون آخرت، بیهوده ولغو است. «عَبَثا»

۵ - انسان مسئول و متعهّد است. (باید خود را برای پاسخ گویی در قیامت آماده کنیم). «أفحسبتم ... لا ترجعون»

۶- هدف آفرینش انسان، در این جهان خلاصه نمی شود. «أفحسبتم...لاترجعون»

۱۵۶) نهج البلاغه، حکمت ۴۶۳.

۱- ۱۵۲) ملک، ۲ .

۲- ۱۵۳) هود، ۱۱۹.

۳- ۱۵۴) غررالحکم.

۴- ۱۵۵) بحار، ج ۵، ص ۳۱۲.

«۱۱۶» فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ

پس برتر است خداونـدی که فرمانروای حقّ است (از این که شـما را بیهوده آفریـده باشـد) خدایی جز او نیست که پروردگار عرش گرانقدر است.

پیام ها:

۱- خداوند، کار عبث و بیهوده نمی کند. «فتعالی اللّه»

۲- حکومت حقّ، از آن خداست. «الملک الحقّ»

۳- هستی، تحت تربیت و مـدیریّت الهی است. «ربّ العرش» و در جـای دیگر می خوانیم: «ربّ الناس»، «ربّ العالمین» و «ربّ کلّ شی ء»

سوره صاد آیه «۲۷ و ۲۸»

«۲۷» وَمَا خَلَقْنَا السَّمَآءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنَ النَّارِ «۲۸» أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِى الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ

و ما آسـمان و زمین و آن چه را میان آنهاست بیهوده نیافریـدیم، این، پنـدار کسانی است که کفر ورزیدند، پس وای از آتش (دوزخ) بر کسـانی که کـافر شدنـد! آیـا کسـانی را که ایمـان آورده و کارهـای شایسـته کرده انـد هماننـد فسادگران در زمین قرارمی دهیم، یا اهل تقوا را مانند فاجران قرار می دهیم؟

پیام ها:

۱- در جهـان بینی الهی، آفرینش هدفـدار است. «مـا خلقنا... باطلا» و در بینش غیر الهی، آفرینش بی هـدف است. «ذلک ظن الّذین کفروا»

۲- چون نظـام هستی بر اسـاس حقّ است پس داوری نیز بایـد بر اسـاس حقّ باشـد تا نظام قانون با نظام آفرینش همسو باشـند. «فاحکم... بالحقّ... و ما خلقنا... باطلا»

۳- در تمام هستی، هیچ ذرّه ای بیهوده خلق نشده است. «ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا»

۴- کفّار برای اعتقادات خود دلیل ندارند بلکه تکیه گاهشان ظن و گمان است. «ظن الّذین...»

ص: ۸۹

۵ – چون آفرینش هدفدار است، هرگز رها نمی شود و تا روز قیامت و رسیدن مؤمن و مفسد به پاداش و کیفر ادامه دارد. «و ما خلقنا... باطلا... فویل للّذین کفروا من النار»

۶- دلیل معاد، حکمت و عدالت الهی است. حکمت: هیچ چیزی بیهوده خلق نشده است. امّا عدالت: آیا ما فجّار و متّقین را یکسان قرار می دهیم؟ «ما خلقنا... باطلا – ام نجعل المتّقین کالفجار»

۷- تقوا، کناره گیری و گوشه نشینی نیست، بلکه به میدان آمدن و کار کردن است، البتّه کار نیک. «الّذین آمنوا و عملوا الصالحات... المتّقین»

۸- فساد تنها قتل وجنایت نیست بلکه گناه، نوعی فساد است.«کالمفسدین... کالفجار»

۹- اگر کسی صالحان و مفسدان را به یک چشم بنگرد، گویا هستی را باطل شمرده است. «ام نجعل الّذین آمنوا... کالمفسدین»

سوره غافر آیه «۳۹»

يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ

ای قوم من! همانا این زندگی دنیا کالایی (ناچیز) است و همانا آخرت، آن سرای پایدار است.

پیام ها:

۱- گاهی باید تقیه را شکست و عقیده ی خود را ابراز کرد. (مؤمن آل فرعون که تا مدّتی ایمان خود را پنهان می کرد، تقیه را شکست، در برابر فرعون موضع گرفت و به مردم گفت: از من پیروی کنید.) «و قال الذّی آمن یا قوم اتبعون»

۲- وظیفه ی مؤمن، دعوت دیگران است.«و قال الذّی آمن یا قوم اتبعون»

۳- در دعوت مردم، گاهی باید یک تنه به پاخاست و منتظر دیگران نبود. «قال الذّی آمن»

۴- تبلیغ دین در فضای خفقان طاغوتی، به قدری ارزش دارد که خداوند آن را در قرآن بازگو می کند و یاد و خاطره اش را گرامی می دارد. «و قال الذّی آمن...»

۵ – پیروی از سخن مؤمن، پیروی از خدا و رسول است. «اتبعونی»

۶- در شـیوه ی تبلیغ، دشـمن را خلع سـلاح و شعارهای زیبای او را شکار کنید. (در آیه ی **۲۹** خواندیم که فرعون می گفت: «ما اهدیکم الا سبیل الرشاد» من جز به راه

ص: ۹۰

رشد، شما را هدایت نمی کنم. در این آیه می خوانیم که مؤمن آل فرعون نیز می گوید: «اهدکم سبیل الرشاد» (آری، رسیدن به رشد و سعادت آرمان همه انسان هاست که مستکبران از این آرمان سوء استفاده می کنند و مؤمنان باید از این نیاز فطری، به شکل درست

استفاده کنند.«اتبعونی اهدکم سبیل الرشاد»

۷- رشد، در تشخیص جایگاه دنیا از آخرت است. «سبیل الرشاد یا قوم انّما...»

۸ – ایمان به ناپایداری دنیا و پایداری قیامت، زمینه ی سعادت و رشد است. «سبیل الرشاد... الحیاه الدنیا متاع»

۹- دنیا، جز وسیله ای برای کامیابی موقّت نیست. «متاع» (این کلمه به چیزی گفته می شود که از آن بهره کم برده می شود.)

۱۰- با مقایسه ارزش دنیا وآخرت، حقایق را بهتر درک می کنیم. «متاع... دارالقرار»

۱۱- زرق و برق دنیا زودگذر است به جهان ابدی فکر کنیم. «متاع – دارالقرار»

۱۲- در شیوه تبلیغ، به خواسته های طبیعی و فطری مردم توجّه داشته باشیم. (زندگی جاودانه خواسته طبیعی و فطری انسان است و مؤمن آل فرعون رسیدن به این خواسته را در گرو پیروی از راه حقّ معرّفی می کند.) «یا قوم... الدنیا متاع و انّ الاخره هی دار القرار»

سوره اعلی آیه «۱۶ و ۱۷»

«۱۶» بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا «۱۷» وَ الَآخِرَةُ خَيرٌ وَ أَبْقَى

بلکه شما حیات دنیا را مقدم می دارید. در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است.

نکته و تفسیر:

خداوند در این آیات به عامل اصلی انحراف از برنامه فلاح و رستگاری اشاره کرده، می فرماید: بلکه شما حیات دنیا را مقدم می دارید، در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است.

و این در حقیقت همان مطلبی است که در احادیث نیز آمده: «حُبّ الدنیا رأس کلّ خطیئه»، محبّت دنیا سرچشمه هر گناهی

است. در حالی که هیچ عقلی اجازه نمی دهد که انسان سرای باقی را به متاع فانی بفروشد و این لـذّات مختصر و آمیخته با انواع درد و رنج را بر آن همه نعمت جاویدان و خالی از هرگونه ناملائمات مقدم بشمرد.

حبّ دنیا سرچشمه تمام گناهان

مسلما برای افراد مؤمن این محاسبه قرآنی که در آیات فوق آمده در مقایسه دنیا با آخرت که می گوید آخرت بهتر و پایدارتر است، کاملا روشن است، اما با این حال چگونه انسان مؤمن در بسیاری از اوقات این علم و آگاهی خود را زیر پا می گذارد و آلوده گناهان و جرائمی می شود؟! پاسخ این سؤال یک جمله است و آن غلبه شهوات بر وجود انسان و سرچشمه غلبه شهوات نیز حب دنیا است.

حب دنیا اعم از حب مال، مقام، شهوت جنسی، تفوق طلبی، برتری جوئی، تن پروری، انتقام جوئی و مانند اینها، گاه چنان طوفانی در روح انسان ایجاد می کند که تمام معلومات او را بر باد می دهد، و حتی گاه حس تشخیص او را از میان می برد، و در نتیجه حیات دنیا بر آخرت مقدم می دارد.

اینکه در روایات اسلامی کرارا حب دنیا به عنوان سرچشمه تمام گناهان شمرده شده است یک واقعیّت عینی و محسوس است که در زندگی خود و دیگران بارها آن را آزموده ایم.

بنابراین برای قطع ریشه های گناه راهی جز این نیست که حب و عشق دنیا را از دل بیرون کنیم.

باید به دنیا همچون وسیله ای، گذرگاهی، پلی و یا همچون مزرعه ای بنگریم.

ممکن نیست عاشقان دنیا بر سر دو راهی وصول به متاع این جهان و نیل به رضای خدا دومی را مقدم شمرند.

اگر پرونده های جنائی را بنگریم واقعیّت حدیث فوق را در آنها به خوبی مشاهده می کنیم.

هنگامی که علل جنگ ها، خونریزی ها، کشت و کشتارها (حتی میان برادران و دوستان) را مورد توجه قرار می دهیم جای پای حب دنیا در همه آنها مشهود و نمایان است.

اما چگونه می توان حب دنیا را از دل بیرون کرد با اینکه ما همه فرزند دنیائیم و علاقه فرزند به مادر یک امر طبیعی است؟ ! این نیاز به آموزش فکری و فرهنگی و عقیدتی، و سپس تهذیب نفس دارد.

و از جمله اموری که می تواند بالاترین کمک را به سالکان راه در این مسیر کند ملاحظه عاقبت کار دنیا پرستان است.

فراعنه با آن همه قدرت و امکانات مالی سرانجام چه کردند؟ قارون از این همه گنج هایی که کلید آنها را چندین انسان نیرومند به زحمت می کشیدند چه اندازه با خود برد؟ ! قدرت های عظیمی را که در عصر و زمان خود می نگریم، و با نسیمی دفتر زندگانیشان بر هم می خورد، و با یک گردش لیل و نهار از تخت قدرت فرو می افتند، و کاخها و ثروت هایشان را می گذارند و گریزند و یا به زیر خاک پنهان می شوند، خود

بهترین واعظ و معلم ماست.

از امام علی بن الحسین علیهما السلام پرسیدند که افضل اعمال نزد خدا چیست؟ فرمود: «ما من عمل بعد معرفه اللّه عز و جل و معرفه رسوله صلی الله علیه وآله افضل من بغض الدنیا»، هیچ عملی بعد از معرفت خداوند و رسولش افضل از دشمنی با دنیا نیست ! سپس افزود : زیرا برای حب دنیا شعب بسیاری است و معاصی نیز شعب بسیاری دارد، اولین چیزی که با آن معصیت خدا شد معصیت ابلیس بود در آن زمان که ابا کرد و تکبر ورزید

و از کافرین شد.

سپس حرص بود که سرچشمه معصیت (و ترک اولای) آدم و حوا گشت، در آن زمان که خداوند متعال به آنها فرمود: از هر جای بهشت می خواهید بخورید، ولی نزدیک این درخت (ممنوع) نشوید که از ستمکاران خواهید بود ولی آنها به سراغ چیزی رفتند که به آن نیاز نداشتند! و همین برای فرزندان آنها تا روز قیامت باقی ماند، چرا که غالب چیزهایی را که انسان می طلبد به آن نیازی ندارد. (نیازها غالبا منشأ گناه نیستند، آنچه منشأ

گناه است هوسها و امور زائد بر نیاز است)

سپس حسد بود که سرچشمه گناه فرزند آدم شد، نسبت به برادرش حسد ورزید و او را به قتل رساند.

و از شعب آن حب زنان، حب دنیا، حب ریاست، حب راحتی، حب سخن، حب برتری، و حب ثروت است، اینها هفت خصلتند که همگی در حب دنیا جمعند، و لذا پیامبران و دانشمندان بعد از آگاهی بر این حقیقت گفته اند: «حبّ الدنیا رأس کلّ خطیئه».

سوره قیامت آیات «۳ تا ۵»

«۳» أَ یَحْسَبُ الإنسَانُ أَلَّن نَجْمَعَ عِظامَهُ «۴» بَلی قَادِرِینَ عَلی أَن نُّسَوِّیَ بَنَانَهُ «۵» بَلْ یُرِیدُ الإنسَانُ لِیَفْجُرَ أَمَامَهُ

آیا انسان می پندارد که استخوان های او را جمع نخواهیم کرد؟ آری قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتّب کنیم. (انسان شک در معاد ندارد) بلکه او می خواهد (آزاد باشد و) مادام العمر گناه کند.

نکته و تفسیر

در روایتی آمده است که یکی از مشرکان که در همسایگی پیامبر صلی الله علیه وآله زندگی می کرد خدمت حضرت صلی الله علیه وآله آمد و از روز قیامت سؤال کرد که چگونه است؟ و کی خواهد بود؟ سپس افزود: اگر آن روز را من با چشم

خودم ببینم باز تصدیق تو نمی کنم، و به تو ایمان نمی آورم! آیا ممکن است خداوند این استخوان ها را جمع آوری کند؟ این باور کردنی نیست!

ص: ۹۳

اینجا بود که آیات فوق نازل شد و به او پاسخ گفت و لذا پیغمبر صلی الله علیه وآله در باره این مرد لجوج معاند می فرمود: خداوندا شر این همسایه بد را از من دور کن.

نظیر این معنی در آیات دیگر قرآن نیز به چشم می خورد، از جمله در آیه ۷۸ سوره یس می خوانیم: یکی از منکران معاد قطعه استخوان پوسیده ای را به دست گرفته بود و به پیغمبر می گفت: «مَن یحیی العظام و هی رمیم» چه کسی این استخوان ها را زنده می کند در حالی که پوسیده است؟ ضمنا تعبیر به «یحسب» از ماده «حسبان» به معنی گمان اشاره به این است که این منکران هرگز به گفته خود ایمان نداشتند بلکه تنها بر

پندار و گمان های واهی و بی اساس تکیه می کردند.

اما ببینیم چرا مخصوصا روی استخوان ها تکیه شده است؟ این به خاطر آن است که اولا دوام استخوان بیش از سایر اعضا می باشد، و لذا هنگامی که بپوسد و خاک شود و ذرّات غبارش پراکنده گردد امید بازگشت آن در نظر افراد سطحی کمتر است.

ثانیا استخوان مهم ترین رکن بدن انسان می باشد، چرا که ستون های بدن را استخوان ها تشکیل می دهند، و تمام حرکات و جابجائی و فعالیّت های مهم بدن به وسیله استخوان ها انجام می گیرد، کثرت و تنوّع و اشکال و اندازه های مختلف استخوان ها در بدن انسان از عجایب خلقت خداوند محسوب می شود و ارزش یک مهره کوچک پشت انسان هنگامی ظاهر می شود که از کار بیفتد و می بینیم که تمام بدن را فلج می کند.

«بنان» در لغت هم به معنی انگشتان آمده، و هم به معنی سرانگشتان و در هر دو صورت اشاره به این نکته است که نه تنها خداوند استخوان ها را جمع آوری می کند، و به حال اول باز می گرداند، بلکه استخوان های کوچک و ظریف و دقیق انگشتان را همه در سر جای خود قرار می دهد، و از آن بالاتر خداوند حتی سرانگشتان او را به طور موزون به صورت نخست بازمی گرداند.

این تعبیر می تواند اشاره لطیفی به خطوط سر انگشت انسان ها باشد که می گویند کمتر انسانی در روی زمین پیدا می شود که خطوط سر انگشت او با دیگری یکسان باشد، یا به تعبیر دیگر خطوط ظریف و پیچیده ای که بر سر انگشتان هر انسانی نقش است، معرّف شخص او است، و لذا در عصر ما مساله انگشت نگاری به صورت علمی در آمده، و به وسیله آن بسیاری از مجرمان شناخته شده و جرمها کشف گردیده است، همین قدر کافی است

که مثلاـ یک سارق هنگامی که وارد اتاق یا منزلی می شود دست خود را بر دستگیره در، یا شیشه اطاق یا قفل و صندوق بگذارد و اثر خطوط انگشتانش روی آن بماند، فورا از آن نمونه برداری کرده، با سوابقی که از سارقان و مجرمان دارند مطابقه نموده و

مجرم را پیدا می کنند.

در آیه بعد به یکی از علل حقیقی انکار معاد اشاره کرده، می فرماید: چنین نیست که انسان در قدرت خداوند بر جمع استخوانها و زنده کردن مردگان تردید داشته باشد، بلکه او می خواهد از طریق انکار معاد، کسب آزادی برای هر گونه هوسرانی و ظلم و بیدارگری و گناه بنماید، هم وجدان خود را از این طریق اشباع کاذب کند، و هم در برابر خلق خدا مسئولیّتی برای خود قائل نباشد، چرا که ایمان به معاد و رستاخیز و

دادگاه عدل خدا سد عظیمی است در مقابل هر گونه عصیان و گناه، او می خواهد این لجام را بر گیرد و این سد را در هم بشکند و آزادانه هر عملی را خواست انجام دهد.

این منحصر به زمانهای گذشته نبوده است، امروز هم یکی از علل گرایش به مادیگری و انکار مبدأ و معاد، کسب آزادی برای فجور و گریز از مسئولیّت ها، و شکستن هر گونه قانون الهی است، و گرنه دلائل مبدأ و معاد آشکار است.

در تفسیر علیّ بن ابراهیم آمده است: «یقدم الذنب و یؤخر التوبه و یقول سوف اتوب»، آیه اشاره به کسی است که گناه را مقدم می دارد و توبه را به تاخیر می اندازد و می گوید بعدا توبه خواهم کرد.

بعضی نیز گفته اند منظور از «فجور» در آیه، تکذیب است، بنابراین معنی آیه چنین شود: انسان می خواهد قیامت و رستاخیز را که در پیش روی او قرار دارد تکذیب کند، ولی تفسیر اول مناسبتر است.

سوره یس آیه «۷۸ و ۷۹»

«۷۸» وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَن يُحْيِ الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ «۷۹» قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ

و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد؛ گفت: چه کسی این استخوان ها را در حالی که پوسیده است زنده خواهد کرد؟ (به او) بگو: همان کسی که بار اول آنرا آفرید، (بار دیگر) آن را زنده خواهد کرد و او بر هر آفریده ای آگاه است.

نکته ها:

یکی از مشرکان، قطعه استخوان پوسیده ای را در برابر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله کرد و بر زمین ریخت و گفت: چه کسی این استخوان های پوسیده را زنده می کند؟ این آیات در پاسخ این شبهه و سؤال نازل شد.(۱)

۱- ۱۵۷) تفسیر نورالثقلین.

پیام ها:

۱- نقل و بیان افکار باطل برای پاسخگوئی به آن مانعی ندارد. «ضرب لنا مثلاً»

۲- ریشه ی بسیاری از اشکالات در مورد قدرت خداوند، توجّه نکردن به نمونه های مشابه و فراموش کردن سوابق است. «و نسی خلقه»

۳- منکران معاد برهان ندارند، هر چه هست استبعاد است. «مَن یحیی العظام؟»

۴- آزادی در اسلام به قدری است که منکران خدا و معاد با کمال شهامت در برابر رهبر مسلمین با صراحت حرف خود را می زنند. «مَن یحیی العظام»

۵ – سؤال مانعی ندارد، آن چه بد است انگیزه های لجوجانه و مغرورانه است. «مَن یحیی العظام»

۶- ریشه ی بعضی از اشکالات عقیدتی، مقایسه میان قدرت انسان با خداوند است. «مَن یحیی العظام»

۷- شبهات عقیدتی را باید پاسخ داد، گرچه القای شبهه از یک نفر باشد. «قال... قل»

۸ – معاد جسمانی است. «یحیی العظام»

۹- معاد به دو چیز نیاز دارد: قدرتِ خدا در آفریدن دوباره انسان ها و علم او به عملکرد مردم. این آیه به هر دو اشاره می کند. «أنشأها اوّل مرّه» نشانه ی قدرت او و «هو بکلّ شی ء علیم» نشانه ی علم اوست.

سوره فاطر آیه «۹»

وَ اللَّهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَاحَ فَتُثِیرُ سَحاباً فَسُقْنَاهُ إِلَی بَلَدٍ مَّیِّتٍ فَأَحْیَیْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا کَذَ لِکَ النُّشُورُ

و خداوند است که بادها را فرستاد تا ابر را برانگیزاند، پس آن را به سوی سرزمینی مرده راندیم، و به وسیله ی آن زمین را بعد از مردنش زنده نمودیم. رستاخیز نیزچنین است.

نکته ها:

چنانکه با اراده خداوند، حرکت ابر و باد و ریزش باران، زمین مرده را زنده کرده و گیاهان سر از خاک بر می آورند، با اراده ای دیگر و وقوع زلزله ای عظیم، مردگان از خاک بر می خیزند و زنده می شود.

ص: ۹۶

این بهار نو ز بعد برگ ریز

هست برهان بر وجود رستخیز(۱)

پیام ها:

۱- وزش بادها، حرکت ابرها و ریزش باران ها، تصادفی نیست، با اراده الهی است. «اللّه... ارسل الریاح فتثیر... فسقناه»

۲- در هستی، برنامه و نظم و تدبیر حاکم است. «ارسل... فتثیر... فسقناه... فاحیینا»

۳- برای فهم غیب، از شهود استفاده کنید. «کذلک النشور»

سوره روم آیه «۱۹»

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِ ۖ وَيُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَ لِكَ تُخْرَجُونَ

زنده را از مرده بیرون می آورد، و مرده را (نیز) از زنده بیرون می کشد، و زمین را بعد از مرگش زنده می کند، و شما نیز (روز قیامت) این گونه بیرون آورده می شوید.

نکته ها:

برای خارج شدن مرده از زنده و زنده از مرده، مصادیق و نمونه های زیادی در تفاسیر بیان شده است، از جمله:

ایجاد انسان از نطفه و ایجاد نطفه از انسان. فرزند مؤمن از والدین کافر و بالعکس، که همه اینها نشانه قدرت مطلقه خداوند در جهان و توانایی او در برپایی قیامت و حشر موجودات است.

پیام ها:

۱- در معاد شک نکنید، زیرا کار خداوند میراندن و برانگیختن است. (با ارائه ی نمونه ها، ابهامات و تردیدها را از بین ببرید.) «یحی الارض بعد موتها و کذلک تُخرجون»

سوره واقعه آیات «۴۵ تا ۴۸»

«۴۵» إِنَّهُمْ كَانُواْ قَبْلَ ذَ لِکَ مُتْرَفِينَ «۴۶» وَكَانُواْ يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ «۴۷» وَ كَانُواْ يَقُولُونَ أَئِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً وَ عِظَاماً أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ «۴۸» أَوَ ءَابَآؤُنَا الْأَوَّلُونَ

ص: ۹۷

۱- ۱۵۸) مثنوی مولوی.

البتّه آنـان پیش از این (در دنیـا) نازپرورده و خوشـگذران بودنـد. و همواره بر گناه بزرگ پافشاری می کردنـد. و پیوسـته می گفتنـد: آیـا هنگـامی که ما مردیم و به صورت خاك و اسـتخوان شـدیم. آیا حتماً ما برانگیخته می شویم؟ و آیا نیاکان ما (نیز برانگیخته می شوند)؟

نکته ها:

«مُترف» به معنـای فرد برخوردار از نعمت هـای زیاد که گرفتار غفلت و طغیان شود. «حِنث» به معنای گناه بزرگ است و بیشتر در مورد پیمان شـکنی و تخلّف از سوگند بکار می رود. «یُصـروّن» از «اصـرار» است. این لغت چهار مرتبه در قرآن آمده و هر چند بار در مورد اصرار بر انجام گناه است.

هنر قرآن به گونه ای است که آینده و حوادث قطعی آن را همچون گذشـته ترسیم می کند. آن گونه قیامت را مطرح می کند که گویی مجرمان حاضر و در دادگاه محاکمه و پرونده آنان بسته و فرمان صادر شده است.

پیام ها:

۱- آنچه گناه را سنگین و خطرناك تر می کند، اصرار بر آن است. «یصرّون علی الحنث العظیم»

۲- خداونـد عـادل است و عـذاب بر پایه عملکرد خود انسان است. اگر خلافکاران سه نوع شـکنجه دارنـد: بادی سوزان، آب داغ وسایه داغ، به خاطر آن است که سه خلاف پیوسته دارند. «کانوا... مترفین... کانوا یصرّون علی الحنث... کانوا یقولون»

۳- منکران معاد، دلیل بر انکار ندارند و تنها بعید می شمردند. «ءاذا متنا...»

۴- رفاه و عیّاشی، بستر ارتکاب گناه و تردید در معاد است. «مترفین... یصرّون... ءاذا متنا...»

۵ - خطر آنجاست که انسان، تردیـد نابجای خود را در جامعه گسترش دهـد و عامل انحراف دیگران شود. «کانوا یقولون ءاذا متنا و کنّا ترابا»

۶- افراد شبهه افکن، دامنه تردید را توسعه می دهند. «أوَاباؤنا الاولون»

ص: ۹۸

سوره مطفّفین آیه «۱۱ و ۱۲»

«۱۱» أَلَّذِینَ یُکَذِّبُونَ بِیَوْمِ الدِّینِ «۱۲» وَ مَا یُکَذِّبُ بِهِ إِلَّا کُلُّ مُعْتَدٍ أَثِیمٍ

همانها که روز قیامت را انکار می کنند. و تنها کسانی آن را انکار می کنند که متجاوز و گنهکارند.

نکته و تفسیر:

ریشه انکار قیامت، منطق و تفکر و استدلال نیست، بلکه افرادی که می خواهند پیوسته به تجاوزها ادامه دهند و در گناه غوطه ور باشند منکر قیامت می شوند.

«اثیم» صفت مشبهه است و دلالت بر استمرار و ادامه گناه دارد.

آنها می خواهند بدون هیچگونه احساس مسئولیّت وبه گمان خود با نهایت آزادی و دوری از هرگونه فشار و ناراحتی وجدان، به زشتکاری ها ادامه دهند و هیچ قانونی را به رسمیّت نشناسند. این نظیر همان چیزی است که در آیه ۵ سوره قیامت آمده است: «بل یرید الانسان لیفجر امامه»، بلکه انسان می خواهد در آینده عمر خویش پیوسته راه فجور پیش گیرد، لذا قیامت را تکذیب می کند. و به این ترتیب همانگونه که عقیده در

عمل اثر می گذارد، اعمال آلوده نیز در شکل بندی عقائد تاثیر می کند.

چرا گناه، زنگار دل است؟!

نه تنها در آیات این سوره از تاثیر گناه در تاریک ساختن دل سخن گفته شده، که در بسیاری دیگر از آیات قرآن مجید نیز این معنی به طور مکرر، و با صراحت مورد توجه قرار گرفته است. در یکجا می فرماید: «کذلک یطبع اللّه علی قلب کلّ متکبّر جبار»(۱)، این گونه خداوند بر قلب هر متکبر طغیانگری مهر می نهد. در جای دیگر درباره گروهی از گنهکاران لجوج و عنود می فرماید: «ختم اللّه علی قلوبهم و علی سمعهم و علی

ابصارهم غشاوه و لهم عذاب عظیم»(۲)، خداوند بر دلهای آنها مهر نهاده، و همچنین بر گوشهای آنها و بر چشم هایشان پرده ای فروافتاده و برای آنها عذاب بزرگی است و در آیه ۴۶ سوره حج می خوانیم: «فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور»، چشم ظاهری نابینا نمی شود، بلکه دلهایی که در سینه ها جای دارد نابینا می گردد.

آری بدترین اثر گناه و ادامه آن، تاریک ساختن قلب و از میان بردن نور علم و حس تشخیص است، گناهان از اعضاء و جوارح سرازیر قلب می شود و قلب را به یک باتلاق متعفّن و گندیده مبدّل

۱- ۱۵۹) مؤمن، ۳۵.

۲- ۱۶۰) بقره، ۷.

می سازد، اینجاست که انسان راه و چاه را تشخیص نمی دهد و مرتکب اشتباهات عجیبی می شود که همه را حیران می کند. با دست خود تیشه به ریشه سعادت خویش می زند و سرمایه خوشبختی خویش را به باد فنا می دهد.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله می خوانیم: «کثره الذنوب مفسده للقلب»، گناهان زیاد قلب انسان را فاسد می کند. و در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «انّ العبد اذا أذنَب ذَنباً نکتت فی قلبه نکته سوداء، فان تاب و نزع و استغفر صقل قلبه و ان عاد زادت حتی تعلو قلبه»، هنگامی که بنده گناه کند نکته سیاهی در قلب او پیدا می شود، اگر توبه کند و از گناه دست بردارد و استغفار نماید قلب

او صیقل می یابد و اگر باز هم به گناه برگردد سیاهی افزون می شود، تا تمام قلبش را فرا می گیرد، این همان زنگاری است که در آیه «کلاّ بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون» به آن اشاره شده است.

همین معنی از امام باقر علیه السلام در اصول کافی با مختصر تفاوتی نقل شده است.

و نیز در همان کتاب از رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین نقل شده که فرمود: «تذاکروا و تلاقوا و تحدثوا فانّ الحدیث جلاء للقلوب، انّ القلوب لترین کما یرین السیف و جلائه الحدیث»، مذاکره کنید و یکدیگر را ملاقات نمائید و احادیث (پیشوایان دین) را نقل نمائید که حدیث مایه جلای دلها است، دلها زنگار می گیرد همانگونه که شمشیر زنگار می گیرد و صیقل آن حدیث است.

از نظر روانشناسی نیز این معنی ثابت شده که اعمال آدمی همواره بازتابی در روح او دارد، و تدریجا روح را به شکل خود در می آورد، حتی در تفکر و اندیشه و قضاوت او مؤثر است.

این نکته نیز قابل توجه است که انسان با ادامه گناه، لحظه به لحظه، در تاریکی روحی بیشتری فرومی رود و به جایی می رسد که گناهانش در نظرش حسنات جلوه می کند و گاه به گناهش افتخار می نماید! و در این مرحله راههای بازگشت به روی او بسته می شود و تمام پلها پشت سرش ویران می گردد و این خطرناک ترین حالتی است که ممکن است برای یک انسان پیش آید.

سوره بقره آیه «۲۵۹»

أَوْ كَالَّذِی مَرَّ عَلَی قَرْيَةٍ وَهِیَ خَاوِيَةٌ عَلَی عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّی يُحْیِی هَـٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَی طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَی حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ

ءَايَةً لِلنَّاسِ وَ انْظُرْ إِلَی الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْماً فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَی كُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ

یا همانند کسی (عُزَیر) که از کنار یک آبادی عبور کرد، در حالی که دیوارهای آن بر روی سقف هایش فرو ریخته بود (و مردم آن مرده و استخوان هایشان در هر سو پراکنده بود، او با خود) گفت: خداوند چگونه اینها را پس از مرگ زنده می کند؟ پس خداوند او را یک صد سال میراند و سپس زنده کرد (و به او) گفت: چقدر درنگ کردی؟ گفت یک روز، یا قسمتی از یک روز را درنگ کرده ام! فرمود: (نه) بلکه یک صد سال درنگ کرده ای، به

غذا و نوشیدنی خود (که همراه داشتی) نگاه کن (که با گذشت سالها) تغییر نیافته است. و به الاغ خود نگاه کن (که چگونه متلاشی شده است، این ماجرا برای آن است که هم به تو پاسخ گوییم) و (هم) تو را نشانه (رستاخیز) و حجتی برای مردم قرار می دهیم. (اکنون) به استخوان ها(ی مَرکب خود) بنگر که چگونه آنها را بهم پیوند می دهیم و بر آن گوشت می پوشانیم. پس هنگامی که (این حقایق برای آن مرد خدا) آشکار شد، گفت: (اکنون با

تمام وجود) می دانم که خداوند بر هر کاری قادر و تواناست.

نکته ها:

آیه قبل گفتگوی حضرت ابراهیم با نمرود را بازگو کرد که پیرامون توحید گفتگو می کردند و هدایت از طریق استدلال بود و ابراهیم با استدلال پیروز شد. نمونه دوّم خروج از ظلمات به نور، در این آیه است که پیرامون معاد گفتگو می شود و هدایت از طریق نمایش و به صورت محسوس و عملی صورت می گیرد. در تفاسیر و برخی روایات آمده است که نام این شخص «عُزیر» بوده است.

در تفسیر المیزان می خوانیم که این شخص باید پیامبر باشد، زیرا خداوند با او سخن گفته است.

پیام ها:

۱- به تمدن های ویران شده گذشته، باید به دیده عبرت نگریست و درسهای تازه گرفت. «مرّ علی قریه»

۲- هرچند می دانید، امّا باز هم علم خود را با تجربه و پرسیدن بالا ببرید. «انّی یحی هذه اللّه»

۳- صد سال مردن، برای یک نکته فهمیدن بجا و ارزشمند است. «فاماته اللّه مأه عام»

۴- گذشت زمان طولانی، خللی در قدرت خداوند وارد نمی آورد. «فاماته اللّه مأه عام ثمّ بعثه»

۵ – رجعت و زنده شدن مردگان در همین دنیا و قبل از قیامت قابل قبول است. «أماته... بعثه»

۶– نمایش، از بهترین راههای بیان معارف دینی است. «اُنظر الی طعامک و شرابک... و انظر الی... و انظر الی العظام...»

۷– با اراده الهی استخوان محکم، متلاشی می شود، ولی غذایی که زود فاسد می شود، صد سال سالم باقی می ماند. «لم یتسنّه»

۸ – نمایش قدرت پروردگار برای ارشاد و هدایت مردم است، نه برای سرگرمی و یا حتّی قدرت نمایی. «ولنجعلک آیه للناس»

۹– خداوند صحنه ای از قیامت را در دنیا آورده است. «فاماته... ثم بعثه... وانظر الی العظام کیف ننشزها»

۱۰– معاد، جسمانی است. زیرا اگر معاد روحانی بود، سخن از استخوان به میان نمی آمد. «وانظر الی العظام»

۱۱– خداوند گوشه هایی از قدرت خود در قیامت را در دنیا به نمایش گذارده است. مشت نمونه ی خروار است. «فلمّا تبیّن له قال أعلم انّ اللّه علی کلّ شی ء قدیر»

سوره سجده آیه «۱۱»

قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ

بگو: فرشته ی مرگ که بر شما گمارده شده، جانتان را می گیرد، سپس به سوی پروردگارتان برگردانده می شوید.

نکته ها:

کلمه ی «تَوَفّی» به معنای باز پس گرفتن کامل چیزی است. با توجّه به اینکه بدن مرده پس از مرگ در جای خود باقی می ماند، پس مراد از گرفتن به طور کامل، گرفتن روح است که حقیقت انسان است و که اگر رفت، انسان به طور کامل رفته است. بنابراین روح دارای اصالت و استقلال بوده و باقی است و در قیامت همین روح با ملحق شدن دوباره به جسم، برانگیخته خواهد شد.

قرآن درباره ی شیوه ی قبض روح، سه تعبیر دارد:

الف: در یک جا می فرماید: فرشتگان، جان وروح آدمی را می گیرند. «تتوفّاهم الملائکه»(۱)

ب: در آیه ی مورد بحث، مأمور قبض روح را فرشته ای به نام ملک الموت معرّفی کرده است.

ج: در آیه ی ۴۲ سوره زمر این کار را به خداوند نسبت می دهد. «اللّه یتوفی الانفس»

در جمع این سه آیه شاید بتوان گفت: فرشتگان، روح را می گیرند و آن را به ملک الموت تحویل می دهند و او به خدای متعال تحویل می دهد. چنانکه امام صادق علیه السلام در پاسخ این سؤال که در اطراف جهان افراد زیادی در آنِ واحد می میرند، چگونه ملک الموت در یک لحظه در همه جا حضور دارد؟ فرمودند: او یارانی از فرشتگان دارد که روح مردم را از اطراف می گیرند، سپس ملک الموت ارواح را از فرشتگان تحویل

می گیرد.(۱۶۲)

شاید هم درجات مردم سبب تفاوت قبض روح آنان می شود به این معنا که مردم عادی را فرشتگان و مردم با تقوا را ملک الموت و اولیای خدا را خداوند قبض روح می کند.

پیام ها:

۱- شبهات را بدون پاسخ نگذارید. «قالوا... قل...»

۲- حقیقت انسان روح اوست، همین که روح قبض شد گویا انسان قبض شده است. «یتوفّاکم»

۳- فرشتگان از انجام مأموریّت، شانه خالی نمی کنند. «ملک الموت الّذی وُکّل بکم»

۴- کار فرشتگان، طبق مأموریّتی است که به آنان واگذار شده است. «وُکّل بکم»

۵ - مرگ انسان و دفن او، گامی برای زنده شدن اوست، همان گونه که دفن بذر گامی برای سبز شدن است. «ثم الی ربّکم ترجعون»

۱۶۲) تفسیر نورالثقلین.

۱- ۱۶۱) نحل، ۲۸.

درس هفتم: منزلگاه بعد

تفسیر آیات دین و زندگی ۲ » درس هفتم: منزلگاه بعد

سوره مؤمنون آیه «۹۹ و ۱۰۰»

«۹۹» حَتَّى إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ «۱۰۰» لَعَلِّى أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَا وَمِن وَرَآئِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ

(آنها همچنان به توصیف های ناروا و کردارهای زشت خود ادامه می دهند) تا زمانی که مرگ به سراغ یکی از آنان آید، می گوید: پروردگارا! مرا بازگردان. شاید در آنچه از خود به جای گذاشته ام (از مال و...) کار نیکی انجام دهم. (به او گفته می شود:) هرگز. این گفته سخنی است که (به ظاهر) می گوید (ولی اگر برگردد، به آن عمل نمی کند) و در پی آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

پیام ها:

۱- غرور و غفلت برای گروهی دائمی است. «حتّی اذا»

۲- منحرفان روزی بیدار خواهند شد و تقاضای بازگشت به دنیا خواهند کرد، امّا آن تقاضا نشدنی است. «ربّ ارجعون»

۳- ضایع کردن عمر وفرصت، سبب حسرت در هنگام مرگ است. «ربّ ارجعون»

۴- تقاضای بازگشت از سوی کفّار جدی است ولی قول آنان در مورد صالح شدن مشکوک است. «لعلّی اعمل»

۵ - عمل صالح، زاد و توشه ی بعد از مرگ است. «ارجعون لعلّی اعمل صالحا»

۶- کسانی که مُکنت و امکاناتی دارند، باید بیشتر عمل صالح انجام دهند. «اعمل صالحا فیما ترکت»

ای که دستت می رسد کاری بکن

پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

۷- دنیا مزرعه ی آخرت است. «اعمل صالحا فیما ترکت»

۸ - اقرار کافران به اشتباه، تنها با زبان است و پشتوانه ی قلبی ندارد. «انّها کلمه هوقائلها»

سوره نساء آیه «۹۷»

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَآئِکَهُ ظَالِمِی أَنْفُسِهِمْ قَالُواْ فِيمَ کُنْتُمْ قَالُواْ کُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِی الْأَرْضِ قَالُواْ أَلَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَهً فَتُهَاجِرُواْ فِيها فَأُولَئِکَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَآءَتْ مَصِيراً

همانا کسانی که فرشتگان، جانشان را می گیرند، در حالی که بر خویشتن ستم کرده اند، از آنان می پرسند: شما در چه وضعی بودید؟ گویند: ما در زمین مستضعف و بیچاره بودیم (و به ناچار در جبهه ی کافران قرار داشتیم). فرشتگان (در پاسخ) گویند: مگر زمین خداوند گسترده نبود تا در آن هجرت کنید؟ آنان، جایگاهشان دوزخ است و بد سرانجامی است.

نکته ها:

پیش از جنگ بدر، کفّار مکّه مردم آن شهر را به جنگ با مسلمانان فراخواندند و تهدید کردند که همه باید شرکت کنند و هر کس تخلّف کند، خانه اش ویران و اموالش مصادره خواهد شد. برخی از مسلمانان هم که ساکن مکّه بودند و هنوز هجرت نکرده بودند، از ترس جان، همراه کفّار به جبهه ی جنگ با مسلمانان آمدند و در «بدر» کشته شدند، آیه نازل شد و آنان را که با ماندن در محیط کفر ترک هجرت، به خویش ستم کرده بودند،

توبیخ کرد.

در روایات آمده است: کسی که به خاطر حفظ دین خود، حتّی یک قدم هجرت کند، اهل بهشت و همنشین حضرت محمّد صلی الله علیه وآله و ابراهیم علیه السلام است.(۱)

پیام ها:

۱- فرشتگان به کارهای انسان آگاهند. «الملائکه... قالوا فیم کنتم قالوا»

۲- ترک هجرت واز دست دادن هدف وعقیده، ظلم به خویش است. (شعار «خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو» از نظر قرآن مردود است.) «ظالمی انفسهم»

۳- «ترک هجرت از محیط شرک و گناه» گناهی است که بازخواست آن پیش از هر چیز دیگر آغاز می شود. فرشتگان مأمور قبض روح در لحظه جان گرفتن از آن بازخواست می کنند. «فیم کنتم»

۱- ۱۶۳) تفسیر صافی ذیل آیه.

۴- هجرت از محیط کفر واجب و مانـدن در آن محیـط و سـیاهیِ لشـکر کفّـار شـدن حرام است. «کنا مستضـعفین... الم تکن ارض اللّه واسعه»

۵ - اگر می توانیـد، محیط را تغییر دهیـد، وگرنه از آنجا هجرت کنیـد تا مؤاخـذه نشوید. «ألم تکن ارض اللَّه واسـعه فَتهاجروا فیها»

۶- توجیه گناه پذیرفته نمی شود. «کنا مستضعفین ...»

۷- محیط و جوّ اکثریّت بر انسان مؤثر است، لذا انسان باید با هجرت، فشار محیط را در هم بشکند. «فتهاجروا»

۸ - اصل، خداپرستی است نه وطن پرستی. «ألم تکن ارض اللَّه واسعه فتهاجروا»

۹- هجرت، یکی از درمان های استضعاف فکری و عقیدتی است. «کنا مستضعفین... ألم تکن ارض اللَّه واسعه»

سوره نحل آیه «۳۲»

أَلَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلاَ ئِکَهُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلاَمٌ عَلَیْکُمُ ادْخُلُواْ الْجَنَّهَ بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ

به آنان که (از آلودگی های شـرک و گناه) پاکنـد، فرشـتگانی که جانشان را می سـتانند، می گویند: سـلام علیکم. به پاداشِ آنچه انجام داده اید، به بهشت داخل شوید.

نکته ها:

مراد از «طیّبین» با توجّه به آیات قبل که در مورد اهل کفر و شرک بود: «الّذین تتوفاهم الملائکه ظالمی انفسهم» کسانی هستند که اهـل شـرک وگنـاه نبـوده انـد و اینهـا همـان متقین هسـتند. «طیّب» یعنی پـاک از هرگونه کـدورت وناخالصـی وآراسـته به کمالات و محاسن.

پیام ها:

۱- کیفر وپـاداش بعضـی، از همـان لحظه مرگ آغـاز می شود. «تتوفاهم الملائکه طیبین... ادخلوا الجنّه» در روایات نیز آمـده: قبر؛ یا گودالی از دوزخ است، یا باغی از بهشت.

۲- مرگ، نیستی نیست، گرفتن روح است. «تتوفاهم»

۳- فرشتگان، مأموران الهی اند و خدا برای هر کار مأمورانی دارد. «تتوفّاهم الملائکه»

۴- مرگ پاکان همراه با درود فرشتگان است. «تتوفاهم الملائکه یقولون سلام علیکم»

ص: ۱۰۷

۵ - سلام کردن، شعار فرشتگان و ادبی آسمانی است. «یقولون سلام علیکم»

(در سلام، دعا، سلامتی و امنیّت وجود دارد)

۶- بهشت را به بها دهند نه بهانه. «ادخلوا الجنّه بما کنتم تعملون»

سوره غافر آیه «۴۵ و ۴۶»

«۴۵» فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُواْ وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ

پس خداوند او را از بدی های آن چه نیرنگ نمودند حفظ کرد و عذاب سختی آل فرعون را فراگرفت.

نکته ها:

امام صادق علیه السلام می فرماید: فرعونیان مؤمن آل فرعون را کشتند و مراد از «وقاه اللّه» این است که خداوند دین او را حفظ کرد.(۱)

پیام ها:

۱- اگر خداوند اراده کند، یک نفر مؤمن را در میان یک رژیم فاسد و حیله گر حفظ و یاری می کند. «فوقاه اللّه»

۲- با لطف خداوند، هم جان و ایمان افراد مؤمن از توطئه ها حفظ می شود و هم توطئه گران نابود می شوند. «فوقاه اللّه... و حاق بآل فرعون»

۳- همراهی و همدمی با ستمگران، انسان را در کیفر آنها شریک می کنند. «و حاق بآل فرعون»

۴- عذاب های الهی درجات دارد. «سوء العذاب»

«۴۶» أَلنَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوّاً وَعَشِيّاً وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُواْ ءَالَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ

آتش هر صبح و شام بر آن عرضه می شود و روزی که رستاخیز برپا شود، (گویند:)«آل فرعون را در سخت ترین عذاب وارد

کنید».

نکته ها:

مجرمان، پس از مرگ و ورود به عالم برزخ، هر صبح و شام به آتش که جایگاه آینده ی آنان است

۱- ۱۶۴) تفسیر نورالثقلین.

عرضه می شوند و دلهره ای سخت پیدا می کنند و این حالت همواره هست تا روز قیامت که رسماً داخل دوزخ می شوند.(۱)

پیام ها:

۱- میان مرگ تا قیامت، دورانی است که گنهکار جایگاه خود را در آتش می بیند. «النار یعرضون علیها...»

۲- مجرم هر صبح و شام در برزخ شکنجه می شود. «النار یعرضون علیها...»

۳- عذاب های الهی متفاوت است. (در آیه ی قبل «سوء العذاب» بود و در این آیه «اشدّ العذاب»).

سوره یس آیه «۱۲»

إِنَّا نَحْنُ نُحْیِ الْمَوْتَی وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُواْ وَءَاثَارَهُمْ وَكُلَّ شَیْ ءٍ أَحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُّبِینٍ

همانا ما مردگان را زنده می کنیم و آن چه را از پیش فرستاده اند و آثارشان را می نویسیم و هر چیزی را در (کتاب و) پیشوایی روشن برشمرده ایم.

نکته ها:

آنچه از انسان سرمی زند، در پرونده عمل او ثبت می شود و در قیامت به شکل کتابی در اختیار او قرار می گیرد. این کتاب ها سه نوع است:

الف: کتاب شخصی. «اقرء کتابک»(۲)

ب: کتاب امّت ها. «کلّ اُمّه تدعی الی کتابها»(۳)

ج: کتاب جامع. «کلّ شی ء احصیناه فی امام مبین»، «فی لوح محفوظ»(۴)

کلمه «امام»، هم به کتاب گفته شده، «و من قبله کتاب موسی اماما»(۵) و هم به اشخاص، «انّی جاعلک للنّاس اماما»(۶) در روایات، حضرت علیّ بن ابی طالب علیهما السلام به عنوان یکی از مصادیق «امام مبین» معرّفی شده که همه ی علوم در نزد اوست.(۷)

بیشتر مفسرین مراد از «امام مبین» را لوح محفوظ دانسته اند که در قرآن به آن «اُمّ الکتاب»(۸)

۱- ۱۶۵) تفاسیر نورالثقلین و مجمع البیان.

۲- ۱۶۶) اسراء، ۱۴.

۳- ۱۶۷) جاثیه، ۲۸.

۴- ۱۶۸) بروج، ۲۲.

۵- ۱۶۹) هود، ۱۷.

۶- ۱۷۰) بقره، ۱۲۴.

۷- ۱۷۱) تفسیر نورالثقلین.

۸- ۱۷۲) زخرف، ۴.

گفته شـده است و از آن جایی که این کتاب حاوی تمام دانش ها است و همه چیز و همه کس تابع مقـدّراتی است که در آن نوشته شده، به آن «امام» گفته اند.(۱)

پیام ها:

۱- در برابر عقاید انحرافی و انکارآمیز کافران، با صراحت و قاطعیّت سخن بگویید. «انّا نحن نُحی»

۲- همه مردگان در قیامت زنده می شوند. «نحیِ الموتی»

۳- پرونده ی عمل انسان، حتّی پس از مرگ او تا قیامت باز است. «نکتب... و آثارهم»

۴- نه فقـط اعمـال، بلکه همه آثـار آن نیز ثبت می شود و در حسـاب قیامت لحاظ می گردد. «نکتب ما قـدّموا آثارهم» (خواه آثار خیر نظیر وقف و صدقه جاریه و آموختن علم به مردم و... یا آثار شرّ مثل تأسیس مراکز فحشا.)

۵ - سروکار ما در قیامت با خداست. «انّا، نحن، نحی، نکتب، احصینا»

۶- انسان، تنها ضامن اعمال خود نیست، بلکه مسئول پیامدهای آن نیز هست. «و آثارهم»

۷- دستگاه محاسباتی خداوند دقیق است. «کلّ شی ء احصیناه»

۸ - دادگاه الهی، پیش روی همه روشن است. «احصیناه فی امام مبین»

سوره قیامت آیه «۱۳»

یُنَبَّؤُا الإنسَانُ یَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ

و در آن روز انسان را از تمام کارهائی که از پیش یا پس فرستاده، آگاه می کنند.

نکته و تفسیر

در آیات گذشته سخن به سؤالی که منکران رستاخیز در باره قیامت داشتند منتهی شد، آنها می گفتند: اگر قیامت راست است کی خواهد آمد؟! آیات مورد بحث پاسخ گویائی است به این سؤال.

در اینکه منظور از این دو تعبیر («بما قدّم و أخّر») چیست؟ تفسیرهای زیادی ذکر شده است:

نخست اینکه منظور اعمالی است که در حیات خود از پیش فرستاده، یا آثاری که بعد از مرگ از او باقیمانده، اعم از سنت نیک و بد که در میان مردم گذاشته و به آن عمل می کنند و حسنات و سیئاتش

۱- ۱۷۳) تفسیر راهنما.

به او می رسد، یا کتاب و نوشته ها، بناهای خیر و شر و فرزندان صالح و ناصالح که آثارش به او می رسد.

دیگر اینکه منظور اولین اعمالی است که بجا آورده، و آخرین اعمالی که در عمرش انجام داده است، و به تعبیر دیگر از تمام اعمالش با خبر می شود.

دیگر اینکه اموالی را که پیش از خود فرستاده، و اموالی را که برای وارثان گذاشته است.

بعضی نیز گفته اند منظور گناهانی است که مقدم داشته و اطاعاتی است که مؤخّر داشته است، یا بالعکس. ولی از همه مناسب تر تفسیر اول است، به خصوص اینکه در حدیثی از امام باقرعلیه السلام در تفسیر این آیه آمده است که فرمود: «ینبّؤ بما قدّم من خیر و شر و ما اخّر من سنه لیس بها من بعده، فان کان شرّاً کان علیه مثل وزرهم، و لا ینقص من وزرهم شیئا و ان کان خیراً کان له مثل اجورهم و لا ینقص من اجورهم

شیئا»، در آن روز به انسان خبردهند آنچه از خیر و شر را مقدّم داشته و آنچه مؤخّر نموده است، از سنّت هایی که از خود به یادگار گذارده، تا کسانی که بعد از او می آیند به آن عمل کنند، اگر سنّت بدی بوده به اندازه گناه عمل کنندگان بر او خواهد بود، بی آنکه چیزی از گناه آنان بکاهد، و اگر سنت خیری بوده همانند پاداشهای آنها برای او خواهد بود بی آنکه چیزی از اجر آنها کاسته شود.

ص: ۱۱۱

درس هشتم: واقعه ی بزرگ

تفسیر آیات دین و زندگی ۲ » درس هشتم: واقعه ی بزرگ

سوره زمر آیات «۶۸ تا ۷۰»

«۶۸» وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَآءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنظُرُونَ

و در صور دمیده شود، پس هر که در آسمان ها و هر که در زمین است، بی هوش شده (و می میرد)، مگر آن که را خدا بخواهد؛ سپس بار دیگر در آن دمیده شود، پس ناگاه آنان (زنده شده،) به پا خیزند و (به اطراف) نظر می کنند.

نکته ها:

طبق صریح این آیه، پایان عمر دنیا و آغاز رستاخیز، از طریق نفخه است. این نفخه گاهی به صورت دمیده شدن در صور و شیپور: «نُقِر فی النّاقور»(۱) و گاهی با تعبیر «القارعه»(۲) به معنای کوبنده وگاهی با تعبیر «الصّاخه»(۳) به معنای صدای هول انگیز و گاهی با تعبیر «صیحه»(۴) آمده است.

به هم ریختن نظام هستی ونابودی طبیعت از طریق ایجاد صدای وحشتناک، برای کسانی که در جبهه صدای موج انفجار یا شکسته شدن دیوار صوتی را شنیده اند باور کردنی است.

روایات، مسئول دمیدن در صور را فرشته ای به نام اسرافیل دانسته اند.(۵)

تمام انسان ها به هنگام نفخه ی صور می میرند، پس مراد از استثنا در جمله ی «الاّ مَن شاء اللّه» بیان قدرت الهی است. یعنی دست خداوند بسته نیست و در آن زمان که همه می میرند اگر خدا بخواهد، افرادی را زنده نگاه می دارد.

چنانکه در بعضی روایات نام جبرئیل و اسرافیل و میکائیل یا شهدا به عنوان کسانی که زنده می مانند آمده است.(۶)

۱- ۱۷۴) مدّثر، ۸.

۲- ۱۷۵) قارعه، ۱.

۳- ۱۷۶) عبس، ۲۳.

۴- ۱۷۷) یس ، ۵۳.

۵- ۱۷۸) تفسیر نورالثقلین.

۶- ۱۷۹) تفاسیر المیزان، نورالثقلین و درالمنثور.

پیام ها:

۱- مرگ و رستاخیز همه ی انسان ها، برای خداوند آسان و همچون دمیدن در شیپور است. «نُفخ - صَعق»

۲- وقوع قیامت را قطعی بدانید. (با آنکه قیامت در آینده واقع می شود، امّا افعال مربوط به آن، به صورت ماضی به کار رفته که نشانه ی قطعیّت آن است.) «نفخ - صعق - ینفخ»

۳- رستاخیز، تنها مربوط به انسان ها و ساکنان زمین نیست. «مَن فی السموات و مَن فی الارض»

۴- میان نفخه ی اول و دوم قیامت، زمانی طولانی است. «نفخ... ثُمّ نفخ»

۵ - رستاخیز، ناگهانی و دفعی است. «فاذا هم» نشانه ی ناگهانی بودن است.

«۶۹» وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِاْی ءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَآءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِ ۚ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

و (در آن روز) زمین به نور پروردگارش روشن گردد و نامه ی اعمال را در میان نهند و پیامبران و شاهدان را حاضر سازند و میان آنان به حقّ داوری شود در حالی که برآنان ستم نمی رود.

نکته ها:

مراد از «نور ربّ»، یا نور حقّ و عدالت است که خداوند در آن روز زمین را با آن نورانی می کند یا مراد نوری است غیر از نور خورشید و ماه که خداوند در آن روز می آفریند. البتّه مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می فرماید: مراد از «نور ربّ» کشف اسرار و حقایق در قیامت است، سپس برای تأیید نظر خود آیه ی ۲۲ سوره ی ق را گواه می گیرد: «لقد کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطاءک»

در تفسیر اطیب البیان می خوانیم: چون در قیامت نور خورشید و ماه گرفته می شود، مراد از «نور ربّ» نوری است که از مؤمنان بر می خیزد. سپس این آیه را به عنوان شاهد ذکر می کند: «یوم تری المؤمنین و المؤمنات یسعی نورهم بین ایدیهم»(۱)

۱- ۱۸۰) حدید، ۱۳ ؛ تحریم،۸.

پیام ها:

۱- ارائه نامه اعمال واحضار انبیا و گواهان و داوری به حقّ در قیامت، از امور قطعی است. (کلمات «قُضِیَ»، «وُضِعَ» و «جای ءَ» در قالب ماضی مجهول آمده است).

۲- در قیامت گواهان متعدّدی در کار است. (انبیا، امامان، فرشتگان، اعضای بدن، زمین، زمان و...). «الکتاب - النبیّین - الشهداء»

۳- تمام رفتار و کردار انسان در دنیا، تحت نظارت گروهی شاهد و گواه قرار دارد، زیرا شرط گواهی دادن در قیامت، حضور ونظارت بر اعمال است. «و جیی ءَ... الشهداء»

۴- گرچه در قیامت انبیا نیز مورد سؤال قرار می گیرند «و لنسئلن المرسلین»(۱۸۱) ولی احضار انبیا در این آیه، به دلیل آنکه در کنار کتاب و شهداء قرار گرفته، برای گواهی بر اعمال امّت خودشان است. «و جیی ءَ بالنبیّین و الشهداء»

۵ - قضاوت و داوری خداوند بر پایه مستندات پرونده اعمال و گواهی پیامبران و شاهدان است. «وضع الکتاب وجیی ء بالنبیّین و الشهداء و قُضِیَ»

«۷۰» وَوُفِّیَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ

و به هر کس (نتیجه ی) آن چه انجام داده به تمامی داده شود و خداوند به آن چه انجام می دهند آگاه تر است.

پیام ها:

۱- در کیفر وپاداش الهی کم وکاستی نیست. («وفّیت» به معنای وفای کامل است)

۲- در قیامت احدی از کیفر و پاداش مستثنی نیست. «کل نفسٍ»

۳- خدا از هر کس بهتر می داند احضار شاهد و گواه برای برقراری نظام دادگاه است نه تحصیل علم برای خداوند. «اعلم بما یفعلون»

سوره طه آیه «۵۵»

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَی

ما شما را از آن (زمین) آفریدیم و در آن باز می گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می آوریم.

۱۸۱) اعراف، ۶.

ص: ۱۱۵

نکته ها:

امیرمؤمنان علی علیه السلام راز سجده های نماز را اشاراتِ به این آیه دانسته و فرموده اند: معنی سجده ی اوّل آن است که خدایا! من در آغاز از این خاک بودم، هنگامی که سر از سجده برمی داری اشاره به آن دارد که تو مرا از خاک آفریدی. سجده ی دوّم این مفهوم را می رساند که تو مرا به خاک برمی گردانی، و بلند شدن از آن، یعنی تو بار دیگر در قیامت مرا از خاک زنده خواهی کرد.(۱)

پیام ها:

۱- سرچشمه و مادّه ی خلقت انسان از زمین است. «منها خلقناکم»

۲- انسان باید در خاک دفن شود. «فیها نعیدکم»

۳- معاد، جسمانی است. «نخرجکم تاره اُخری»

سوره انبیاء آیه «۴۷»

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَهِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّهٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ

و ما برای روز قیامت، ترازوهای عدل برپا خواهیم کرد، پس (در آن روز) هیچ ستمی به احدی نخواهد شد و اگر (عملی) همسنگ دانه ی خردلی (هم) باشد، ما آن را (برای محاسبه) خواهیم آورد و (همین قدر در دقّت محاسبات) کافی است که ما حسابرس باشیم.

نکته ها:

این آیه بشارتی به نیکوکاران و هشداری به خلافکاران است که اعمال شما بی کم و کاست، کیفر و پاداش داده می شود، چنانکه فیض کاشانی می گوید:

هشدار که هر ذرّه حسابست در اینجا

دیوان حسابست و کتابست در اینجا

«خَردل» نام گیاهی است که دانه های بسیار ریز و سیاه دارد و در کوچکی وحقارت، ضرب المثل شده است.

«میزان» به معنای وسیله ی سنجش، بارها در قرآن مجید مطرح شده و مورد تأکید خداوند متعال قرار گرفته است. ناگفته پیداست که سنجش هر چیزی با وسیله ای متناسب با آن صورت می پذیرد، مثلاً برای سنجش درجه ی هوا، آن را با دماسنج، برای اندازه گیری طول، آن را با متر و برای

۱- ۱۸۲) بحار، ج ۸۵، ص ۱۳۲.

سنجش وزن اشیا، آن را با کیلو محاسبه می کنند. بدیهی است که برای سنجیدن انسان و اعمال او نیز از وسیله ای متناسب با او که همان

انسان کامل است استفاده شود، همانطور که در روایات آمده است: امامان معصوم و انبیا و اوصیا علیهم السلام موازین قسط هستند. (۱) و در زیارتنامه ی امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام نیز می خوانیم: «السلام علی میزان الاعمال»(۲)

سؤال: اگر واقعاً محاسبات خداوند، اینچنین دقیق است، پس دیگر عفو و کرم الهی چه جایگاه و توجیهی دارد؟!

پاسخ: حسابرسی یک اصل است و لطف و بخشش اصل دیگر که هر کدام در جای خود محفوظ است و منافاتی با دیگری ندارد.

سؤال: در بعضی آیات آمده است که خداوند برای گروهی از مردم، میزانی برپا نمی کند، «فلانقیم لهم یوم القیامه وزنا» آیا میزان برای افراد خاصّی خواهد بود؟

پاسخ: خیر، میزان برای همه ی انسان ها اقامه خواهد شد، امّا از آنجا که میزان برای محاسبه ی اعمال است، وقتی تبهکاری چیزی در بساط ندارد تا ارائه کند و جهنّمی بودنش قطعی و مسلّم است، دیگر نیازی به برپایی میزان نیست و سنجش بی معناست.(۳)

پیام ها:

۱- هر چیز، هر شخص و هر عملی که قابلیّت سنجش داشته باشد، برای خود میزانی خواهد داشت. «الموازین»

۲- حساب خداوند بسیار دقیق است. «مثقال حبّه من خردل»

۳- اعمال ما در دنیا محو نمی شود و در قیامت با آن روبرو هستیم. «أتینا بها»

۴- خدا، هم عالم است «اتینا بها»، هم عادل «القسط»، وهم حسابرس. «حاسبین»

سوره قارعه آیات «۱ تا ۶»

«۱» أَلْقَارِعَهُ «۲» مَا الْقَارِعَهُ «۳» وَمَا أَدْرَاکَ مَا الْقَارِعَهُ «۴» يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ «۵» وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ «۶» فَأَمَّا مَن ثَقُلَت مَوَازِينُهُ

۱- ۱۸۳) کافی، ج ۱، ص ۴۶۹ ؛ معانی الاخبار، ص ۳۱.

۲- ۱۸۴) تفسیر نمونه.

۳- ۱۸۵) تفاسیر صافی و نورالثقلین.

آن حـادثه کوبنـده، و چه حادثه کوبنـده ای؟! و تو چه می دانی که حادثه کوبنـده چیست؟ روزی که مردمماننـد پروانه های پراکنـده به هر سو می دونـد. و کوهها ماننـد پشم رنگین حلّاجی شـده می گردد. (در آن روز) کسـی که ترازوهای اعمالش سنگین است.

نکته و تفسیر:

«القارعه...»، «قارعه» از ماده «قَرع» به معنی کوبیدن چیزی بر چیزی است، به گونه ای که صدای شدید از آن برخیزد. تازیانه و چکش را نیز به همین مناسبت «مقرعه» گوینـد، بلکه به هر حادثه مهم و سخت «قارعه» گفته می شود. (تاء تانیث در اینجا ممکن است اشاره به تاکید باشد)

با تعبیراتی که در آیه دوم و سوم آمـده که حتی به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله گویـد تو چه می دانی آن حادثه سخت و کوبنده چیست، روشن می شود که این حادثه کوبنده بقدری عظیم است که ابعادش به فکر هیچکس نمی رسد.

به هر حال بسیاری از مفسران گفته انـد که «قارعه» یکی از نام های قیامت است، ولی درست روشن نساخته انـد که آیا این تعبیر اشاره به مقدّمات قیامت می باشد که عالم دنیا درهم کوبیده می شود، خورشید و ماه تاریک می گردد و دریاها برافروخته می شود، اگر چنین باشد انتخاب نام قارعه برای این حادثه دلیلش روشن است.

و یا اینکه منظور مرحله دوم، یعنی مرحله زنده شدن مردگان، و طرح نوین در عالم هستی است، و تعبیر به کوبنده به خاطر آن است که وحشت و خوف و ترس آن روز دلها را می کوبد.

آیاتی که بعد از آن آمـده بعضـی تناسب با حادثه تخریب جهان دارد، و بعضـی متناسب با زنـده شـدن مردگان است، ولی رویهمرفته احتمال اول مناسبتر به نظر می رسـد، هر چنـد در این آیات هر دو حادثه پشت سر یکـدیگر ذکر شـده است (مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن که از قیامت خبر می دهد).

«یوم یکون النـاس کالفراش المبثوث»، «فراش» جمع «فراشه» بسیاری آن را به معنی پروانه می داننـد، بعضـی نیز آن را به معنی ملـخ تفسـیر کرده اند، و ظاهرا این معنی از آیه ۷ سوره قمر که مردم را در آن روز به ملـخ های پراکنـده تشبیه می کنـد گرفته شده: «کانّهم جراد منتشر» و گرنه معنی لغوی آن همان پروانه است.

به هر حال تشبیه به پروانه به خاطر آن است که پروانه ها معمولاً خود را دیوانه وار به آتش می افکنند و می سوزانند، بدکاران نیز خود را در آتش جهنم می افکنند.

احتمال دارد که تشبیه به پروانه اشاره به حیرت و سرگردانی خاصی است که در آن روز بر همه

انسان ها مستولی می شود.

و اگر فراش به معنی ملخها باشد، تشبیه مزبور به خاطر این است که می گویند بسیاری از پرندگان به هنگام حرکت دسته جمعی در مسیر معیّنی پرواز می کنند، جز ملخها که در حرکت گروهی مسیر مشخصی ندارند و هر کدام به سوئی پیش می روند!

«و تکون الجبال کالعِهن المَنفوش»، «عِهن» (بر وزن ذهن) به معنی پشم رنگ شده و «منفوش» از ماده «نفش» (بر وزن نقش) به معنی گستردن پشم است که معمولاً به وسیله ابزار مخصوص حلّاجی و زدن پشم انجام می گیرد.

سابقا گفته ایم که طبق آیات مختلف قرآن کوهها در آستانه قیامت نخست به حرکت در می آیند بعد درهم کوبیده و متلاشی می گردند و سرانجام به صورت غباری در آسمان در می آیند که در آیه مورد بحث آن را تشبیه به پشم های رنگین حلاّجی شده کرده است، پشم هایی که همراه تندباد حرکت کنند و تنها رنگی از آنها نمایان باشد، و این آخرین مرحله متلاشی شدن کوهها است.

این تعبیر ممکن است اشاره به رنگ های مختلف کوهها نیز باشد، چرا که کوههای روی زمین هر کدام رنگ خاصی دارند.

به هر حال این جمله گواه بر آن است که آیات فوق از مراحل نخستین قیامت یعنی مرحله ویرانی و پایان جهان سخن می گوید.

«فامّا من ثقلت موازینه»، «موازین» جمع «میزان» به معنی وسیله سنجش است، این واژه نخست در وزنهای مادّی به کار رفته، سپس در موازین و مقیاس های معنوی نیز استعمال شده است.

بعضی معتقدند که اعمال انسان در آن روز به صورت موجودات جسمانی و قابل وزن در می آید و آنها را با ترازوهای سنجش اعمال می سنجند. این احتمال نیز داده شده که خود نامه اعمال را وزن می کنند، اگر اعمال صالحی در آن نوشته شده است، سنگین است و گرنه سبک وزن، یا بی وزن است.

ولی ظاهرا نیازی به این توجیهات نیست، میزان حتما به معنی ترازوی ظاهری که دارای کفّه های مخصوص است نمی باشد، بلکه به هر گونه وسیله سنجش اطلاق می شود، چنانکه در حدیثی می خوانیم: «انّ امیرالمؤمنین و الائمّه من ذرّیته علیهم السلام هم الموازین»، امیرمؤمنان و امامان از دودمانش ترازوهای سنجشند.

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که وقتی از معنی میزان سؤال کردند، در پاسخ فرمود: «المیزان العدل»، ترازوی سنجش همان عدل است.

به این ترتیب وجود اولیاء اللّه یا قوانین عدل الهی مقیاس هایی هستند که انسان ها و اعمالشان را بر آنها عرضه می کنند، و به همان اندازه که با آنها شباهت و مطابقت دارند وزنشان است! روشن است که منظور از سبکی و سنگینی میزان به معنی سنگینی خود ترازوهای سنجش نیست، بلکه وزن چیزهایی است که با آن می سنجند.

ضمنا تعبیر به موازین به صورت صیغه جمع به خاطر آن است که اولیای حق و قوانین الهی هر کدام یکی از میزان های سنجشند، و از این گذشته تنوّع صفات و اعمال آدمی ایجاب می کند که هر کدام را با میزانی بسنجند، و الگوها و ترازهای سنجش متفاوت باشد.

راغب در مفردات می گوید: میزان، در قرآن مجید گاهی به صورت مفرد، و گاه به صورت جمع آمده، در صورت اول ناظر به کسی است که حساب می کند، یعنی خداوند یکتا، و در صورت دوم ناظر به حساب شوندگان است.

بعضی از مفسران نیز گفته اند که «موازین» جمع «موزون» است، یعنی عملی که آن را وزن کنند، بنابراین سنگین و سبک بودن موازین به معنی سنگین و سبک بودن خود اعمال است، نه سبک و سنگین بودن ترازوها.

البتّه نتیجه هر دو یکی است ولی از دو راه مختلف.

در این زمینه شرح بیشتری در ذیل آیه ۸ و ۹ سوره اعراف و آیه ۱۰۵ سوره کهف و آیه ۱۰۲ سوره مؤمنون ذکر کرده ایم.

اسباب سنگینی میزان اعمال

بدون شک، ارزش همه اعمال نیک و صالحات یکسان نیست، و با هم تفاوت زیادی دارند، و به همین جهت در روایات مختلف اسلامی، روی پاره ای از اعمال خیر، تکیه بیشتری شده است، و آنها اسباب سنگینی میزان و ترازوی عمل در قیامت شمرده اند.

از جمله در حدیثی، از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می خوانیم که در تفسیر «لا اله الا اللّه» فرمود: «لا اله الا اللّه» اشاره به وحدانیّت خداوند است و هیچ عملی بدون آن پذیرفته نمی شود، و این کلمه تقوی است که ترازوی سنجش اعمال را در قیامت سنگین می کند.

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام در باره شهادت به وحدانیّت خداوند و نبوّت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده است: «خَفَّ میزان ترفعان منه و ثَقُل میزان توضعان فیه»، ترازوی سنجشی که شهادتین از آن برداشته شود سبک است، و میزانی که شهادتین در آن گذارده شود سنگین است.

و در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام می خوانیم: «ما فی المیزان شی ء اثقل من الصلوه علی محمّد و آل محمّد»، در میزان عمل، چیزی سنگین تر از درود فرستادن بر محمّد و آل محمّد نیست و در ذیل روایت می فرماید: افرادی در قیامت در پای میزان عمل قرار می گیرند و کفّه اعمالشان سبک است، سپس درود بر محمّد و آل محمّد را در آن می نهند و سنگین می شود. جالب اینکه در حدیثی از

امام باقر علیه السلام می خوانیم: «مَن کان ظاهره أرجح من باطنه خفّ میزانه»، هر کس ظاهرش از باطنش بهتر باشد، میزان عملش در قیامت سبک خواهد بود!.

کسی از طریق تحقیر به سلمان گفت: تو کیستی؟ و چیستی؟ ارزشی نداری! سلمان در پاسخ گفت: «امّا اوّلی و اوّلک فنطفه قَذره و امّا آخری و آخرک فجیفه مُنتنّه فاذا کان یوم القیامه و نصبت الموازین فمَن ثقلت موازینه فهو الکریم و من خَفّت موازینه فهو اللئیم»، اما آغاز وجود من و تو نطفه آلوده ای بوده و پایان من و تو مرداری گندیده بیش نیست، هنگامی که روز قیامت فرارسد و ترازوهای سنجش اعمال نصب گردد، هر

کس ترازوی عملش سنگین بود شریف و بزرگوار است و هر کس ترازوی عملش سبک بود پست و لئیم است.

سوره انشقاق آیات «۱ تا ۴»

«۱» إِذَا السَّمَآءُ انشَقَّتْ «۲» وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ «۳» وَ إِذَا الأَرْضُ مُدَّتْ «۴» وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ

در آن هنگام که آسمان (کرات آسمانی) شکافته شود. و تسلیم فرمان پروردگارش شود، و سزاوار است چنین باشد. و در آن هنگام که زمین گسترده شود. و آنچه در درون دارد بیرون افکنده و خالی شود.

نکته و تفسیر:

در آغاز این سوره اشاره به حوادث عظیم و عجیب پایان جهان اشاره شده است و این اعلام پایان دنیا و خرابی و فنای آن است.

«اذنت» در اصل از «اُذُن» (بر وزن افق) به معنی گوش گرفته شده و مفهوم آن استماع کردن و شنوا بودن و در اینجا کنایه از اطاعت فرمان و تسلیم است.

«حُقّت» از ماده «حق» به معنی شایسته و سزاوار است. چگونه می تواند تسلیم نباشد در حالی که فیض وجود لحظه به لحظه از

سوی خداوند به آن می رسد، و اگر یک آن این رابطه قطع گردد متلاشی و نابود خواهد شد.

آری آسـمان و زمین نه تنهـا در آغاز آفرینش، طبق آیه ۱۱ سوره فصّـلت «قالتـا اتینا طائعین»، مطیع فرمان حق بود که در پایان عمر نیز چنین است.

بعضی نیز گفته اند: که منظور از جمله «حقّت» این است که وحشت و ترس قیامت آنچنان است که سزاوار است آسمان ها نیز از هم بشکافد. ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

و در مرحله بعد به وضع زمین اشاره کرده، می فرماید: و در آن هنگام که زمین کشیده و گسترده شود. «و اذا الارض مدّت»

کوهها - به شهادت آیات فراوانی از قرآن - به کلّی متلاشی

ص: ۱۲۱

و برچیده می شوند، و تمام بلندی ها و پستی ها از میان می رود، زمین صاف و گسترده و آماده حضور همه بندگان در صحنه می شود، همانطور که در آیه ۱۰۵ تا ۱۰۷ سوره طه می فرماید: «و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا»، از تو درباره کوهها سؤال می کنند، بگو: پروردگارم آنها را بر باد می دهد، سپس زمین

را صاف و هموار می سازد، به گونه ای که هیچ پستی و بلندی در آن نمی بینی! و چنان دادگاه بزرگی که خلق اولین و آخرین در آن جمعند چنین صحنه ای نیز لازم دارد!

بعضی گفته اند خداوند، زمین کنونی را در قیامت بسیار گسترده تر از آنچه امروز است می کند تا آمادگی بیشتری برای حشر و نشر خلایق داشته باشد.

«و القت ما فیها و تخلّت» معروف در میان مفسران این است که مفهوم آیه این است که تمام مردگانی که در درون خاک و داخل قبرها آرمیده اند یکباره همه به بیرون پرتاب می شوند و لباس حیات و زندگی بر تن می کنند، شبیه آنچه در سوره زلزال آمده: «و اخرجت الارض اثقالها» زمین بارهای سنگین خود را خارج می کند. یا آنچه در سوره نازعات آیه ۱۳ و ۱۴ آمده: «فانما هی زجره واحده فاذا هم بالساهره» تنها یک صیحه زده

می شود، و به دنبال آن همگی بر صفحه زمین ظاهر می شوند!

بعضی از مفسران گفته اند علاوه بر انسان ها، معادن و گنج های نهفته درون زمین نیز همگی بیرون می ریزد.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که مواد مذابّ درون زمین با زلزله های هولناک و وحشتناک به کلی بیرون می ریزد و همه پستی ها را پر می کنند و سپس درون زمین خالی و آرام می گردد. (جمع میان این معانی نیز بی مانع است)

یک حدیث اعجازآمیز

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام در تفسیر «اذا السماء انشقت» آمده است که فرمود: «انها تنشق من المجره»، آسمان ها از کهکشان جدا می شود!.

این حدیث پرمعنی و قابل دقّت است و از معجزات علمی محسوب می شود، از حقیقتی پرده برمی دارد که در آن زمان هیچیک از دانشمندان به آن نرسیده بودند و آن اینکه دانشمندان فلکی امروز با مشاهدات نجومی خود به وسیله تلسکوب های عظیم و نیرومند ثابت کرده اند که عالم مجموعه ای است از کهکشان ها و هر کهکشان مجموعه ای است از منظومه ها و ستارگان، و به همین دلیل آنها را شهرهای ستارگان می نامند،

کهکشان راه شیری معروف که با چشم قابل مشاهده است مجموعه عظیم و دایره مانندی از همین منظومه ها و ستارگان است، یک طرف از آن بقدری از ما دور است که ستارگانش را به صورت ابری سفید می بینیم، ولی در واقع مجموعه نقاط نورانی نزدیک به هم است.

اما آن طرفش که به ما نزدیک است ستارگانش قابل رؤیت می باشد، و همین ستارگانی است که ما در آسمان شب می بینیم، و به این ترتیب منظومه شمسی ما جزء این مجره (کهکشان) است.

مطابق روایت فوق، علی علیه السلام می گوید: در آستانه قیامت این کواکب را که ما مشاهده می کنیم از کهکشان جدا می شود، و نظام همگی به هم می خورد.

چه کسی آن زمان می دانست که ستارگانی که ما می بینیم در واقع جزء این کهکشان راه شیری (مجره) است جز کسی که قلبش به عالم غیب مربوط باشد و از سرچشمه علم خدا سیراب گردد.

سوره تکویر آیات «۱ تا ۶»

«۱» إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ «۲» وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ «۳» وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ «۴» وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ «۵» وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ «۶» وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ

در آن هنگام که خورشید درهم پیچیده شود. و در آن هنگام که ستارگان بی فروغ شوند. و در آن هنگام که کوه ها به حرکت در آیند. و در آن هنگام که باارزشترین اموال به دست فراموشی سپرده شود. و در آن هنگام که وحوش جمع شوند. و

در آن هنگام که دریاها بر افروخته شوند.

نکته و تفسیر:

در آغاز این سوره چنانکه گفتیم به اشارات کوتاه و هیجان انگیز و تکان دهنده ای از حوادث هولناک

ص: ۱۲۳

پایان این جهان و آغاز رستاخیز برخورد می کنیم که انسان را در عوالم عجیبی سیر می دهد، و مجموعاً هشت نشانه از این نشانه ها را باز گو می کند.

«کوّرت» از ماده «تکویر» در اصل به معنی پیچیدن و جمع و جور کردن چیزی است، و گاه به افکندن یا تاریک شدن چیزی گفته شده، و به نظر می رسد که این دو معنی نیز بازگشت به همان ریشه اول می کند.

به هر حال منظور در اینجا پیچیده شدن نور خورشید، و تاریک شدن و جمع شدن حجم آن است.

می دانیم خورشید در حال حاضر کره ای است فوق العاده داغ و سوزان به اندازه ای که تمام مواد آن به صورت گاز فشرده ای در آمده و در گرداگردش شعله های سوزانی زبانه کشد که صدها هزار کیلومتر ارتفاع آنها است! و اگر کره زمین در وسط یکی از این شعله های عظیم گرفتار شود، در دم خاکستر و تبدیل به مشتی گاز می شود! ولی در پایان این جهان و در آستانه قیامت این حرارت فرو می نشیند، و آن شعله ها جمع

می شود، روشنائی آن به خاموشی گراید، و از حجم آن کاسته می شود، و این است معنی تکویر و لذا در لسان العرب آمده است معنی تکویر خورشید این است که نور آن جمع و پیچیده می شود، همانگونه که عمامه را می پیچند.

این حقیقتی است که در علم و دانش امروز نیز منعکس است و ثابت که خورشید تدریجا رو به تاریکی و خاموشی می رود.

«و اذا النجوم انکدرت» «انکدرت» از ماده «انکدار» به معنی سقوط کردن و پراکنده شدن، و از ریشه «کدورت» به معنی تیرگی و تاریکی است، و جمع میان هر دو معنی در آیه مورد بحث امکان پذیر است، چرا که در آستانه قیامت ستارگان هم فروغ و روشنائی خود را از دست می دهند و هم پراکنده می شوند و سقوط می کنند و نظام جهان بالا ـ درهم می ریزد، همانگونه که در آیه ۲ سوره انفطار آمده «و اذا الکواکب انتثرت» هنگامی

که ستارگان فرو ریزند و پراکنده شوند و همانگونه که در آیه ۸ سوره مرسلات آمده: «و اذا النجوم طمست» و هنگامی که ستارگان محو و تاریک شوند.

«و اذا الجبال سیرت» از آیات مختلف قرآن استفاده می شود که در آستانه قیامت کوهها مراحل مختلفی را طی می کنند نخست به حرکت در می آیند، و در آخرین مرحله به غبار پراکنده ای تبدیل می شوند. (تفسیر آیه ۲۰ سوره نبأ را مطالعه فرمائید)

«و اذا العشار عطّلت» «عشار» جمع «عشراء» در اصل به معنی شتر ماده بارداری است که ده ماه بر حمل او گذشته و در آستانه آوردن بچه است. یعنی چیزی نمی گذرد که شتر دیگری از او متولد

شـود و شـیر فراوان در پسـتان او ظـاهر می گردد. در آن روز که این آیـات نـازل گشت چنین شـتری بـاارزشترین امـوال عرب محسوب می شد.

«عُطّلت» از ماده «تعطیل» به معنی رها کردن بـدون سـرپرست و چوپان است. منظور این است شدت هول و وحشت آن روز به قدری است که هر انسانی نفیس ترین اموال خویش را فراموش می کند.

مرحوم طبرسـی در مجمع البیـان نقـل می کنـد که بعضـی «عشار» را به معنی ابرها گرفته انـد، و «عُطّلت» به معنی تعطیل شـدن باران آنها است، یعنی در آن روز ابرها در آسمان ظاهر می شود اما نمی بارد. (ممکن است این ابرها ناشی از گازهای مختلف یا ابرهای اتمی و یا توده های گرد و غبار حاصل از متلاشی شدن کوهها در آستانه قیامت باشد که ابرهایی است بدون باران).

بعضـی نیز «عشار» را به معنی خانه ها یا زمین های زراعتی تفسـیر کرده اند که در آستانه قیامت تعطیل می گردد و از ساکنان و زراعت خالی می شود.

ولی تفسیر اول از همه معروفتر است.

«و اذا الوحوش حشـرت» همان حیواناتی که در حال عادی از هم دور بودند و از یکدیگر می ترسـیدند و فرار می کردند، ولی شـدت وحشت حوادث هولناک آسـتانه قیامت آنچنان است که اینها را گرد هم جمع می کنـد و همه چیز را فراموش می کند، گوئی می خواهند با این اجتماعشان از شدت ترس و وحشت خود بکاهند.

و به تعبیر دیگر: وقتی آن صـحنه های هولناک خصائص ویژه حیوانات وحشـی را از آنها می گیرد، با انسان ها چه می کنـد؟! ولی بسـیاری از مفسران معتقدند که آیه فوق اشاره به حشر حیوانات وحشی در دادگاه قیامت است که آنها نیز در عالم خود و در حدود آگاهی خویش مسئولیّت هایی دارند، و اگر ظلم و سـتمی به یکدیگر کرده باشند در آنجا از آنها قصاص می شود، و این آیه را شبیه آیه ۳۸ سوره انعام می دانند که می گوید: «و

ما من دابّه فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الاّ اُمم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شـی ء ثمّ الی ربّهم یحشرون»، هیچ جنبنده ای در زمین و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند وجود ندارد مگر اینکه امت هایی همانند شما هستند، ما چیزی را در این کتـاب فروگـذار نکردیم، سـپس همگی به سـوی پروردگارشـان جمع و محشور می شونـد. (در زمینه حشـر و حسـاب حیوانات بحث مشروحی در تفسیر نمونه جلد ۵ ذیل آیه ۳۸

سوره انعام آمده است)

با توجه به اینکه آیات مورد بحث از نشانه های هولناک پایان دنیا و آغاز آخرت بحث می کند تفسیر اول مناسبتر است.

ص: ۱۲۵

«و اذا البحار سجّرت» «سجرت» از ماده «تسجیر» در اصل به معنی بر افروختن و به هیجان آوردن آتش است.

اگر ایـن تعـبیر قرآن در گذشـته برای مفسـران عجیـب بـود امروزه برای مـا جـای تعجب نیست، زیرا می دانیم آب از دو مـاده اکسیژن و هیدروژن ترکیب یافته که هر دو سـخت قابل اشـتعال است، بعید نیست که در آستانه قیامت آب دریاها چنان تحت فشار قرار گیرد که تجزیه شوند و تبدیل به یکپارچه آتش گردند.

بعضـی این واژه را به معنی پر شـدن تفسـیر کرده اند، همان گونه که به تنور پر از آتش «مسـجر» گفته می شود، ممکن اسـت زلزله های آستانه قیامت و متلاشی شدن کوهها سبب پر شدن دریاها گردد و یا سنگ های آسمانی در آنها فرو ریزد و پر شود و آب های متلاطم آن بر صفحه خشکی ها جاری گردد و همه چیز را غرق کند.

سوره یس آیه «۶۵»

أَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَآ أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ

امروز بر دهانشـان مُهر می نهیم و دست هایشـان بـا مـا سـخن می گوینـد و پاهایشان به آن چه کسب کرده انـد گواهی می دهند.

نکته ها:

ذکر نـام دسـت و پـا از بـاب نمـونه اسـت، زیرا در آیـات دیگر می خـوانیم کـه گـوش و چشـم و دل نیز مـورد سؤال قرار می گیرند(۱) و حتّی پوست گواهی می دهد.(۲) به هر حال هر عضوی به آن چه عمل کرده گواهی می دهد.

پیام ها:

۱- خداوند، سـبب سوز و سبب ساز است. دهانی را که وسیله سخن گفتن است می بندد و دست و پا را وسیله ی سخن گفتن قرار می دهد. «نختم علی افواههم و تکلّمنا ایدیهم و... ارجلهم»

۱- ۱۸۶) اسراء، ۳۶.

۲- ۱۸۷) سجده، ۲۰.

۲- معاد، جسمانی است. «تکلّمنا ایدیهم»

۳- در قیامت اعضای بدن، تابع اراده انسان نیست. «تکلّمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم»

۴- قوی ترین گواه در دادگاه، اقرار و اعتراف عامل جرم است. «تشهد ارجلهم»

۵ - اعضای بدن دارای نوعی درک و شعورند که می توانند در قیامت شهادت دهند. «تکلّمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم»

سوره فصّلت آیات «۱۹ تا ۲۲»

«۱۹» وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَآءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ «۲۰» حَتَّى إِذَا مَا جَآءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُم بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ

و (یاد کن) روزی را که دشمنان خدا جمع گشته و به سوی دوزخ آورده می شوند و آنان را از پراکندگی باز می دارند. تا چون به دوزخ رسند، گوش و چشمان و پوستشان به آن چه انجام می دادند گواهی می دهد.

نکته ها:

«یُوزَعُون» به معنای حبس شدن است. یعنی اولین نفر را حبس و نگاهداری می کنند تا آخرین نفر برسد، سپس به سوی دوزخ روانه و تقسیم می شوند.

پیام ها:

۱- بازگویی صحنه های قیامت، عامل انذار و تربیت است. (قرآن، پیامبر را مأمور می کند تا چنین روزی را به یاد مردم بیاندازد) «و یوم...»

۲- کسانی به سوی دوزخ روانه می شوند که دشمنی آنان با خدا و دین ثابت شده باشد. «یحشر اعداء اللّه الی النار»

۳- انسان با کفر و لجاجت، دشمن خدا می شود. «اعداء اللّه»

۴- کفّار علاوه بر چشیدن عذاب دنیوی، به عذاب دوزخ نیز گرفتار می شوند. «یحشر... الی النار»

۵ – دوزخیان از پراکنده شدن و فرار در مسیر حرکت به طرف دوزخ بازداشته می شوند. «یوزعون»

۶– اعضای بدن از عملکرد انسان آگاهند. زیرا تا آگاه نباشند نمی توانند در قیامت گواهی دهند. «شهد علیهم سمعهم...»

۷– معاد جسمانی است. «سمعهم و ابصارهم»

ص: ۱۲۷

«۲۱» وَقَالُواْ لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا قَالُواْ أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِى أَنطَقَ كُلَّ شَىْ ءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

و دوزخیان به پوستشان گوینـد: «چرا علیه ما گواهی دادیـد؟» گویند: «خدایی که همه چیز را به نطق آورده ما را نیز به سخن آورد، او که نخستین بار شما را آفرید و فقط به سوی او برگردانده می شوید».

نکته ها:

در قیامت، گواهان متعـدّد هستند، از جمله: خداونـد، انبیا، زمین، زمان، فرشتگان، اعضای بـدن و... که برای هر کـدام، آیه و حدیث آمده است.

روز محشر هر نهان پیدا شود

هم ز خود هر مجرمی رسوا شود

دست گوید من چنان دزدیده ام

لب بگوید من چنان بوسیده ام

چشم گوید غمزه کردستم حرام

گوش هم بشنیده ام سوء الکلام

هستی نوعی نطق دارد. «انطق کل شـی ء» خداوند درباره ی دوزخ می فرماید: «تقول هل من مزید»(۱) جهنّم می گوید: آیا باز هم مجرم داری؟ و درباره ی زمین و آسمان می فرماید: «قالتا اتینا طائعین»(۲) ما با رغبت به سوی تو می آییم.

نطق آب و نطق خاک و نطق گل

هست محسوس حواس اهل دل

جمله ذرّات زمین و آسمان

با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم

با شما نامحرمان ما خامشیم

پیام ها:

۱- قیامت صحنه ی جدال و ستیزِ انسان با خود است. «و قالوا لجلودهم»

۲- رسوایی گناهانی که انسان با پوست بدن انجام داده بیشتر است. («و قالوا لجلودهم» و نفرمود: «قالوا لابصارهم و...»)

۳- گواهی اعضای بدن در قیامت، همواره علیه انسان است و هرگز به نفع انسان نیست. (در قرآن هر کجا سخن از گواهی اعضاست مربوط به گناهان است). «لم شهدتم علینا»

ص: ۱۲۸

۱- ۱۸۸) ق ، ۳۰.

۲- ۱۸۹) فصّلت، ۱۱.

۴- کفّار اصل گناه را می پذیرند ولی از گواهی اعضای بدن خود ناراحت می شوند. «لم شهدتم علینا»

۵ - گواهی دادن و نطق کردن اعضای بدن انسان، نشانه ی علم آنها به عملکرد اوست. «انطقنا اللّه»

۶- آن که قدرت آفریدن دارد، قدرت به سخن در آوردن نیز دارد. «انطق کل شی ء و هو خلقکم»

۷- آفرینش آغازین، بهترین دلیل بر امکان معاد است. «خلقکم اول مرّه و الیه ترجعون»

«۲۲» وَمَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَن يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَ لَا جُلُودُكُمْ وَ لَكِن ظَنَنتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيراً مِّمَّا تَعْمَلُونَ

(بر فرض) شما گمان می کردید که خداوند بسیاری از عمکردتان را نمی داند، ولی (نسبت به اعضای بدنتان که وسیله ی گناه شما بودند) نمی توانستید چیزی را پنهان کنید که گوش و چشم ها و پوستتان بر ضد شما گواهی دهد.

پیام ها:

۱- مجرمان از گواهی اعضای بدن غافلند و لذا بر گناه جرأت دارند. «و ما کنتم تستترون...»

۲- گواه بودن اعضای بدن در دنیا و گواهی آنها در قیامت، قابل کتمان و تردید نیست. گرچه مجرمان از این مسئله غافلند. «و ما کنتم تستترون...»

۳- ایمان به این که ما در محضر خدا هستیم مهم ترین عامل هدایت و رشد انسان است. «ظننتم ان اللّه لاـ یعلم کثیراً مما تعملون»

سوره یس آیه «۵۱ و ۵۲»

«۵۱» وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ «۵۲» قَالُواْ يَا وَيْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ

و در صور دمیده شود، پس ناگاه آنان از گورها (برخاسته،) شتابان به سوی پروردگارشان می آیند. گویند: وای بر ما، چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟ این همان است که خدای رحمان وعده داد و پیامبران راست گفتند.

نکته ها:

در قرآن، دو بار دمیـدن در صور مطرح شده است؛ یکی برای انقراض دنیا و یکی برای برپایی قیامت. مراد از نفخ صور در این آیه، دمیده شدن در صور برای بار دوّم و زنده شدن مردگان است.

«اَجداث» جمع «جَدَث» به معنای قبر است. «ینسلون» از «نسلان» به معنای رفتن با سرعت و کلمه «مَرقد» اسم مکان از «رقاد» به معنای محلّ استراحت و مراد از آن در اینجا قبر است.

امام باقر علیه السلام می فرماید: جمله «هذا ما وعد الرّحمن و صدق المرسلون»، کلام فرشتگان به اهل قیامت است.(۱)

پیام ها:

۱- آغاز قیامت با صوتی است که از دمیده شدن در صور شنیده می شود. «نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث»

۲- معاد جسمانی است و بدن ها از همین قبرها خارج می شوند. «من الاجداث... ینسلون... بعثنا من مرقدنا»

۳- زنده شدن انسان ها در قیامت بسیار سریع و با آسانی خواهد بود. «نفخ فاذا هم...»

۴- حرکت شتابان، نشانه ی اضطراب و هیجان مردم در قیامت است. «ینسلون»

۵ - قیامت، روز حسرت کفّار است. «یا ویلنا»

۶- قیامت، صحنه ی بیداری و اقرار و اعتراف است. «هذا ما وَعد الرّحمن و صدق المرسلون»

۷- برپایی قیامت و حسابرسی، لازمه رحمان بودن خداست. «هذا ما وَعد الرّحمن»

۸ - کفّار آن چه را در دنیا انکار می کردند در آن روز اقرار می نمایند. (در دنیا همین که نام رحمن برده می شد، می گفتند: «و ما الرّحمن»(۱۹۱) ولی در آن روز می گویند:) «هذا ما وعد الرّحمن»

۱۹۱) فرقان، ۶۰.

۱- ۱۹۰) تفسیر نورالثقلین.

سوره کهف آیه «۴۹»

وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِراً وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً

وكتاب (و نامه اعمال) در میان نهاده می شود، پس مجرمان را می بینی که از آنچه در آن است بیمناک اند و می گویند: وای بر ما، این چه نوشته ای است که هیچ (گفتار و کردار) کوچك وبزرگی را فروگذار نکرده مگر اینکه برشمرده است! و آنچه انجام داده اند (مقابل خود) حاضر می یابند و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی کند.

نکته ها:

بارها قرآن از مسئله ی کتاب و پرونده و نامه ی عمل در قیامت سخن به میان آورده است و می فرماید: فرستادگان ما می نویسند: «اِنّ رُسلنا یَکتبون»(۱)، آثار کارها را هم می نویسیم: «نَکتُب ما قدّموا و آثارهم»(۲)، نامه عمل آنان بر گردنشان آویخته می شود: «اَلزمناه طائره فی عُنُقه»(۳)، پرونده ها در قیامت گشوده می شود: «و اذ الصُّحف نُشرت»(۴)، نامه ها به دست خود افراد داده می شود؛ نامه ی

خوبان به دست راست و نامه بدکاران به دست چپ آنان داده می شود. همان گونه که هر فردی پرونده ای دارد، هر امّتی نیز کتاب و پرونده ای دارد. «کلّ اُمّه تُدعی الی کتابها»(۵)

پیامبراکرم صلی الله علیه وآله در بازگشت از جنگ حُنین، در یک صحرای خشك فرود آمد. به اصحاب فرمود: بگردید تا هر چه از چوب وخاشاك یافتید گرد آورید. اصحاب رفتند و هر کس چیزی آورد. روی هم ریختند و انباشته شد. پیامبر فرمود: «هکذا تجتمع الذنوب، ایّاکم و المحقّرات من الذنوب» گناهان اینگونه جمع می شوند، پس از گناهان کوچك پرهیز کنید.(۶)

از این برنامه این درس را نیز می توان گرفت که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آموزشی اردوئی و بیابانی تجسّمی، نمایشی و عملی، همراه با پرکردن اوقات فراغت برای یاران خود داشتند، آن هم وقتی که خطر غرور ناشی از پیروزی در جنگ در کمین آنان بود، واصحاب خود را بی گناه یا کم گناه می پنداشتند.

۱- ۱۹۲) یونس، ۲۱.

۲- ۱۹۳) یس، ۱۲.

۳- ۱۹۴) اسراء، ۱۳.

۴- ۱۹۵) تکویر، ۱۰.

۵- ۱۹۶) جاثیه، ۲۸.

۶- ۱۹۷) کافی، ج ۲، ص ۲۸۸.

امـام صـادق علیه السـلام فرمودنـد: در روز قیـامت هنگـامی که کارنامه ی عمل انسان به او داده می شود، پس از نگاه به آن و دیـدن آنکه تمام لحظه ها و کلمه ها و حرکات و کارهای او ثبت شده، همه ی آنها را به یاد می آورد، مانند اینکه ساعتی قبل آنها را مرتکب شده است، لذا می گوید: «یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لایُغادر صغیره...».(۱)

آنان که در دنیا بی خیال و بی تفاوت بوده و به هر کاری دست می زنند، در آخرت هراس و دلهره خواهند داشت، «مشـفقین» ولی مؤمنان که در دنیا اهل تعهّد و خداترسی بودند در آنجا آسوده اند. «اِنّا کنّا قبل فی اهلنا مشفقین»(۲)

پیام ها:

۱- در قیامت، هم نامه ی عمل هر فرد به دستش داده می شود، هم کتابی در برابر همه قرار داده می شود. «و وُضِع الکتاب»

۲- نگرانی و هراس مجرمان، از عملکرد ثبت شده ی خویش است، نه از خداوند. «مشفقین ممّا فیه»

۳- قیامت، روز حسرت و افسوس مجرمان است. «یا ویلتنا»

۴- عمل های انسان دارای درجات است. «صغیرهً ولا کبیرهً»

۵ - قیامت، صحنه ی تجسّم عمل های انسان است. «وجدوا ما عملوا حاضراً»

۶- داشتن عدالت وظلم نکردن، لازمه ربوبیّت الهی است. «و لایَظلم ربّک احداً»

سوره نساء آیه «۴۱»

فَکَیْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ کُلِ ّ أُمَّهٍ بِشَهِیدٍ وَجِئْنَا بِکَ عَلَی هَؤُلَآءِ شَهِیداً

پس چگونه خواهد بود آنگاه که از هر امّتی گواهی (از خودشان) بیآوریم و تو را نیز بر آنان گواه آوریم؟!

نکته ها:

مضـمون ایـن آیه که گـواه بـودن رسـول خداصـلی الله علیه وآله بر اعمـال امّت را بیـان می کنـد، در مـوارد دیگری هم آمـده است.(۳)

۱- ۱۹۸) تفسیر المیزان.

۲- ۱۹۹) طور، ۲۶.

۳- ۲۰۰) بقره، ۱۴۳ ؛ نحل، ۸۹ ؛ حج، آیه آخر.

هنگامی که ابن مسعود، این آیه را در ضمن تلاوتش بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می خواند، اشک آن حضرت جاری می شد.(۱)

گرچه خدا نیازی به آوردن شاهد ندارد، ولی انسان به گونه ای است که هرچه بیشتر حضور شاهدان را حس کند، برای تربیت و تقوایش مؤثّرتر است. کسی که در تلویزیون برای میلیون ها نفر صحبت می کند، چون همه او را می بینند، وقتی عطسه ای یا اشتباهی می کند، بیشتر خجالت می کشد.

به نقل آیات قرآن، شهود در قیامت بسیارند؛ از جمله خداوند،(۲) پیامبران،(۳) امامان معصوم،(۴) فرشتگان،(۵) زمین،(۶) زمان،(۷) اعضای بدن(۸) و قیامت، روز اقامه ی شاهدان است. «یوم یقوم الاشهاد»(۹)

سنّت الهی بر آن است که پیامبر هر امّتی شاهد آنان باشد. پس از رحلت پیامبراکرم صلی الله علیه وآله نیز باید کسی که در صفات، همچون پیامبر است، شاهد بر مردم باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: در هر قرنی (زمانی) امامی از ما اهل بیت، شاهد بر مردم است و رسول خدا صلی الله علیه وآله شاهد بر ماست.(۱۰)

حضرت علی علیه السلام بعد از تلاوت این آیه فرمود: «هو - محمّد - شهید علی الشهداء و الشهداء هم الرّسل».(۲۱۱)

پیام ها:

۱- پیامبران، اسوه ی مردم در دنیا و شاهد بر مردم در آخرتند. «من کلّ اُمّه بشهید»

۲- لازمه ی گواه بودن، علم داشتن است، پس انبیا از کارهای ما آگاهند. «بشهیدٍ»

۳- پیامبر اسلام اشرف انبیاست، چون انبیا بر اعمال اُمّت خود گواهند، ولی پیامبر اسلام بر اعمال انبیا گواه است. «جئناک بک علی هؤلاء شهیدا»

۲۱۱) تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۷۰ و عیّاشی، ج ۱، ص ۲۴۲.

۱- ۲۰۱) تفسیر کبیر فخررازی و تفسیر مراغی به نقل از صحیح بخاری و ترمذی و نسائی.
۲- ۲۰۲) انّ اللّه علی کلّ شی ء شهید». حج، ۱۷.
۳- ۲۰۳) جئنا من کلّ امّه بشهید». نساء، ۴۱.
۴- ۲۰۴) وکذلک جعلناکم امّه وسطا لتکونوا شهداء علی النّاس». بقره، ۱۴۳.
۵- ۲۰۵) وجاءت کلّ نفس معها سائق و شهید». ق، ۲۱.
۶- ۲۰۶) یومئذ تحدّث اخبارها». زلزال، ۴.
۷- ۲۰۷) در حدیث است: هر «روز» جدید، به انسان خطاب می کند: «اَنا یوم جدید و اَنا علیک لشهید، اشهد به یوم القیامه».

تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۱۲.

۸- ۲۰۸) تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم». نور، ۲۴.

۹- ۲۰۹) غافر، ۵۱.

۱۰- ۲۱۰) نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۹۹.

سوره انفطار آیات «۱۰ تا ۱۲»

«۱۰» وَ إِنَّ عَلَیْکُمْ لَحَافِظِینَ «۱۱» کِرَاماً کَاتِبِینَ «۱۲» یَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ

و بدون شک نگاه بانانی بر شما گمارده شده. والامقام و نویسنده (اعمال نیک و بد شما). آنها می دانند شما چه می کنید.

نکته و تفسیر:

این آیات برای بیدار کردن انسان از خواب غفلت و توجه او به مسئولیت هایش در برابر خداوند و برای از میان بردن عوامل غرور و غفلت و تقویت ایمان به معاد است.

منظور از «حافظین» در اینجا فرشتگانی هستند که مامور حفظ و نگهداری اعمال انسان ها اعم از نیک و بد هستند که در آیه ۱۷ سوره ق از آنها تعبیر به رقیب و عتید شده است: «ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید»، انسان هیچ سخنی را تلفظ نمی کند مگر اینکه نزد آن فرشته ای است مراقب و آماده برای انجام ماموریت. و در آیه قبل از آن می فرماید: «اذ یتلقی المتلقیان عن الیمین و عن الشمال قعید»، به خاطر بیاورید

هنگامی را که دو فرشته راست و چپ که ملازم شما هستند اعمال شما را تلقی و ثبت می کنند.

در آیات دیگر قرآن نیز به وجود این فرشتگان مراقب اعمال اشاره شده است.

بدون شک خداوند قبل از هرکس وبهتر از هر کس، شاهد و ناظر اعمال آدمی است، ولی برای تاکید بیشتر و احساس مسئولیّت فزونتر مراقبان زیادی گمارده است که یک گروه از آنها همین فرشتگانند.

گواهان در دادگاه قیامت

۱. ذات پاک خداوند که می فرماید: هر عملی را انجام می دهید ما شاهد و ناظریم.(۱)

۲. پیامبران و اوصیا.(۲)

۳. زبان و دست و پا و به طور کلی اعضای پیکر انسان.(۳)

۴. پوست تن انسان.(۴)

۵ . فرشتگان.(۵) (آیه مورد بحث)

۶. زمینی که انسان روی آن زندگی می کند و اطاعت و گناه از او سر می زند.(۶)

۱- ۲۱۲) یونس، ۶۱.

۲- ۲۱۳) نساء، ۴۱.

۳- ۲۱۴) نور، ۲۴.

۴- ۲۱۵) فصّلت، ۲۱.

۵- ۲۱۶) ق، ۲۱.

۶- ۲۱۷) زلزال، ۴.

۷. زمانی که اعمال در آن انجام می شود.(۱)

در احتجاج طبرسی آمده است که شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: علت وجود فرشتگان مامور ثبت اعمال نیک و بد انسان ها چیست، در حالی که می دانیم خداوند عالم السرّ و ما هو اخفی است یعنی هر چیزی را که از آن مخفی تر نیست می داند؟! امام علیه السلام در پاسخ فرمود: خداوند این فرشتگان را به عبادت خود دعوت کرد و آنها را شهود بر بندگانش قرار داد، تا بندگان به خاطر مراقبت آنان، بیشتر مراقب اطاعت

الهی باشند، و از عصیان او بیشتر ناراحت شوند و چه بسیار بنده ای که تصمیم به گناه می گیرد سپس به یاد این فرشته می افتد و خودداری می کند، می گوید: پروردگارم مرا می بیند، و فرشتگان حافظ اعمال نیز گواهی می دهند، علاوه بر این، خداوند به رحمت و لطفش اینها را مامور بندگان کرده، تا به فرمان خدا شیاطین سرکش را از آنها دور کند و همچنین جانوران زمین و آفات بسیار را که آنها نمی بینند، تا آن

زمان که فرمان خدا و مرگ آنها فرارسد.

از این روایت به خوبی استفاده می شود که آنها علاوه بر ماموریّت ثبت اعمال مامور حفظ انسان از حوادث ناگوار و آفات و وسوسه های شیاطین نیز هستند.(۲)

قابل توجه اینکه آیات فوق در توصیف این فرشتگان می گوید: آنها بزرگوار و در نزد پروردگار والامقامند تا انسان ها بیشتر مراقب اعمال خویش باشند. زیرا هر قدر ناظر بر اعمال انسان شخصیّت والاتری داشته باشد، انسان بیشتر از او ملاحظه می کند، و از انجام گناه شرمنده تر می شود.

تعبیر به «کاتبین» در حقیقت تاکیدی است بر این معنی که آنها به حافظه قناعت نمی کنند، بلکه دقیقا می نویسند و ثبت می کنند و به این ترتیب هرگز چیزی از آنها فوت نمی شود.

تعبیر «یعلمون ما تفعلون» باز تاکید مجددی است بر این حقیقت که آنها از همه اعمال شما بدون استثنا آگاهند و نوشتن آنها بر اساس همین آگاهی است.

ضمنا تمام این تعبیرات بیانگر اختیار و آزادی اراده انسان است، چرا که اگر آدمی اختیاری از خود نداشت گماردن این همه مامورین ثبت و ضبط اعمال، و این همه هشدار و اخطارها هدف و مفهوم صحیحی نخواهد داشت.

از سوی دیگر همه اینها بیانگر این واقعیّت است که مساله حساب و جزای الهی بسیار سخت و جدی است، چرا که خداوند اهمیّت فوق العاده ای به آن داده است.

۱- ۲۱۸) سفینه البحار، ج ۲، ماده یوم. (به تفسیر نمونه ذیل آیه ۲۰ و ۲۱ سوره فصّلت مراجعه شود)

۲- ۲۱۹) شرح وظائف مختلف فرشتگان الهی در تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱ سوره فاطر آمده است.

ماموران ثبت اعمال

نه تنها در آیات فوق که در بسیاری دیگر از آیات قرآن و روایات اسلامی به این معنی اشاره شده که خداوند مامورانی مراقب هر انسانی کرده که اعمال او را اعم از نیک و بدنویسند، و نامه اعمال را برای روز جزا آماده می کنند.

درباره ویژگی های این فرشتگان تعبیرات پر معنی و هشدار دهنده ای در روایات اسلامی وارد شده است از جمله اینکه:

۱- کسی از امام موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کرد: دو فرشته ای که مامور ثبت اعمال انسان هستند آیا از اراده و تصمیم باطنی او به هنگام گناه یا کار نیک نیز با خبر شوند؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: آیا بوی چاه فاضل آب و عطر یکی است؟ راوی عرض کرد: نه! امام علیه السلام فرمود: هنگامی که انسان نیّت کار خوبی کند نفسش خوشبو شود! فرشته ای که در سمت راست است (و مامور ثبت حسنات می باشد) به فرشته

سمت چپ گوید: برخیز که او اراده کار نیک کرده است و هنگامی که آن را انجام داد زبان آن انسان قلم آن فرشته و آب دهانش مرکب او می شود و آن را ثبت می کند، اما هنگامی که اراده گناهی می کند نفسش بد بو می شود! ملائکه طرف چپ به فرشته سمت راست می گوید: برخیز که او اراده معصیت کرده، و هنگامی که آن را انجام می دهد زبانش، قلم آن فرشته و آب دهانش مرکب او است و آن را می نویسد!.

این حدیث به خوبی نشان می دهد که نیّت انسان در تمام وجود او اثر می گذارد و فرشتگان از اسرار درونش به وسیله آثار برون آگاه می شوند، و مسلما اگر آگاه نباشند نمی توانند اعمال انسان را به خوبی ثبت کنند، چرا که چگونگی نیّت در ارزش و خلوص و آلودگی عمل فوق العاده مؤثر است تا آنجا که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیث معروفی فرموده: «انما الاعمال بالنیات»، اعمال به نیّت ها بستگی دارد.

۲- آنها مامورند به هنگامی که انسان نیّت کار نیک می کند آن را به عنوان یک حسنه ثبت کنند، و هنگامی که آن را انجام می دهد ده حسنه بنویسند، اما هنگامی که تصمیم بر گناه می گیرد تا عمل نکرده چیزی بر او نمی نویسند و بعد از عمل تنها یک گناه ثبت کنند.

این تعبیر بیانگر نهایت لطف و فضل الهی بر انسان است که نیّت گناه را بر او می بخشد، و فعل گناه را بر طبق موازین عدالت جزا می دهد، ولی در مسیر اطاعت هر نیّتی حسنه ای است، و هر کار نیکی را بر طبق تفضل پاداش می دهد، نه بر میزان عدل، و این تشویقی است برای انجام اعمال نیک.

۳- در روایت دیگری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله بعد از اشاره به وجود این دو فرشته و نوشتن

حسنات با پاداش ده برابر، فرمود: هنگامی که انسان کار بدی انجام می دهد، فرشته راست به فرشته چپ می گوید: در نوشتن این گناه عجله مکن شاید کار نیکی بعد از آن انجام دهد که گناه او را بپوشاند. همانگونه که خداوند بزرگ می فرماید: «ان الحسنات یذهبن السیئات» یا اینکه توبه و استغفار کند (و اثر گناه از

میان برود)... و او هفت ساعت از نوشتن کار بد خودداری می کند، و اگر کار نیك یا استغفاری به دنبال آن نیاید فرشته حسنات به فرشته سیئات می گوید بنویس بر این بدبخت محروم !.

۴- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: هنگامی که مؤمنان در یک مجلس خصوصی با هم سخن می گویند حافظان اعمال، به یکدیگر می گویند ما از آنها دور شویم، شاید سرّی دارند که خدا آن را مستور داشته است!.

۵ – علی علیه السلام در یکی از خطبه هایش که مردم را در آن به تقوی دعوت کرده، می فرماید: بدانید ای بندگان خدا که مراقبانی از خودتان بر شما گماشته شده، و دیدبان هایی از اعضای پیکرتان، و نیز بدانید حسابگران راستگو اعمال شما را ثبت می کنند و حتی شماره نفس هایتان را نگه می دارند، نه ظلمت شب تاریک شما را از آنها پنهان می دارد، و نه درهای محکم و فرو بسته و چه فردا به امروز نزدیک است !

سوره اعراف آیه «۷ و ۸»

«۷» فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَآئِبِينَ

پس بی شک (از هر چه کرده اند،) از روی علم برایشان بازگو خواهیم کرد و ما (ازمردم،) غایب و بی خبر نبودیم.

نکته ها:

این آیه با چندین تأکید حتمیّت سؤال قیامت را بیان می کند. البتّه پرسش و بازخواست، مخصوص مردم نیست، بلکه پیامبران نیز مورد سؤال قرار می گیرند. «یوم یجمع اللّه الرّسل فیقول ماذا اجبتم قالوا لا علم لنا انّک انت علّام الغیوب»(۱)

پیام ها:

۱- سؤال در قیامت، نوعی استشهاد واقرار گرفتن وتوبیخ است وگاهی تقدیر و تشکّر وگرنه چیزی از خدا پنهان نیست تا با سؤال رفع ابهام شود. «فلنسئلنّ... فلنقُصّنّ...»

۱- ۲۲۰) مائده، ۱۰۹.

۲- علم خداوند، دقیق است. «بعلم» (نکره دلالت بر عظمت و دقّت دارد.)

۳- علم خداوند با حضور و نظارت خود اوست و واسطه ای در کار نیست. «...بعلم و ما کنّا غائبین»

«۸» وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

و در آن روز (قیامت،) سنجش (اعمال بر پایه ی) حقّ است. پس هر کس کارهای سنجش شده اش سنگین باشد، پس آنان همان رستگارانند.

نکته ها:

«میزان»، وسیله ی سنجش است و هر چیزی وسیله ی سنجش خاصّی دارد، مثلًا دیوار را با شاقول، گرمی و سردی هوا را با دماسنج، میوه را با کیلو و پارچه را با متر می سنجند، همان گونه که وسیله ی سنجش انسان های عادّی، انسان های کامل می باشند.

میزانِ روز قیامت حقّ و حقیقت است. در آن روز هم حاکمیّت با حقّ است، «هنالك الولایه للّه الحقّ»(۱) هم روز حقّ است، «ذلک الیوم الحقّ»(۲) و هم میزانِ سنجش، حقّ است. «و الوزن یومئذ الحقّ»

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ی «ونضع الموازین القسط»(۳) فرمود: میزان، انبیا و اوصیا می باشند.(۴) چنانکه در زیارت مطلقه ی حضرت امیر علیه السلام می خوانیم: «السّلام علی میزان الاعمال» یعنی اینان، معیار و میزان سنجش اعمال دیگرانند.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: حسنات، موجب سنگینی میزان و سیّئات و گناهان، موجب سبکی آن می گردد.(۵)

پیام ها:

۱- در قیامت حسابرسی، قضاوت، صدور حکم و پاداش و کیفر، همه بر اساس حقّ است. «والوزن یومئذ الحقّ»

۲- خداوند، خواهان رسیدن انسان به حقّ و دستیابی به عقاید و کردارهای شایسته و صحیح است، لذا در قیامت معیار حق و حقیقت است. «والوزن یومئذ الحقّ»

۱- ۲۲۱) کهف، ۴۴.

۲- ۲۲۲) نبأ، ۳۹.

۳- ۲۲۳) انبیاء، ۴۷.

۴- ۲۲۴) تفسیر المیزان.

۵- ۲۲۵) بحار، ج ۹۰، ص ۱۴۱.

۳- برای هر کس، چندین وسیله و معیار سنجش و محاسبه در کار است. «موازینه»

۴- توقّع سعادت و پاداش بدون عمل، بیهوده است. «فمَن ثَقُلت ... المفلحون»

سوره اعراف آیه «۵۷»

وَهُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتَّی إِذَا أَقَلَّتْ سَحَاباً ثِقَالاً سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَنزَلنَا بِهِ الْمَآءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِن کُلِ الثَّمَرَاتِ کَذَ لِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتَی لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ

و اوست که بادها را پیشاپیشِ (باران) رحمتش به بشارت می فرستد، تا آنکه (باد) ابرهای سنگین (پر آب) را به آسانی حمل کند (و آن را) به سوی سرزمین مرده روانه کنیم، پس به این وسیله آب (باران) نازل کردیم و به واسطه ی آن هرگونه میوه ای را (از زمین) رویاندیم و برآوردیم. مردگان را نیز این گونه (از زمین) بیرون خواهیم آورد، باشد که شما (با دیدن حیات زمین پس از مرگ) متذکّر شوید.

نکته ها:

در این آیه برای هر یک از مبدأ و معاد، به مسائل طبیعی و نظام آفرینش استدلال شده است.

کلمه ی «اَقلَّت» یعنی به آسانی حمل کردن، و این نشان دهنده ی آن است که بادها به قدری قوی هستند که ابرهای پر آب و سنگین را به آسانی جا به جا می کنند.

پیام ها:

۱- قوانین طبیعی با همه پیچیدگی و نظمی که دارند، تحت اراده پروردگار است و نباید انسان را از مبدأ هستی غافل کند. «هو الّذی یرسل الریاح» (در فرمول های علمی و قوانین مادّی غرق نشوید، هدایت و حرکت بادها و نزول باران و رویش گیاهان، با تدبیر خداوند است.)

۲- منکران معاد، برهانی ندارند و تنها استبعاد می کنند. بیان نمونه های حیات در طبیعت و جمع شدن مواد تشکیل دهنده ی گلابی، سیب و انار که در خاک پخش هستند، نظیر جمع شدن ذرّات مردگان است و این نمونه ها برای رفع آن استبعاد کافی است. «کذلک نخرج الموتی»

۳- مرگ، به معنای فنا و نیستی نیست، بلکه تغییر حالت است، همان گونه که زمین

ص: ۱۳۹

مرده، به معنای زمین معدوم و نابود نیست. «سُقناه لبلد میّت... فاخرجنا... کذلک نخرج الموتی»

سوره روم آیه «۱۹» و سوره فاطر آیه «۹» در درس ششم گذشت.

سوره زخرف آیه «۱۱»

وَالَّذِی نَزَّلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءَ بِقَدَرٍ فَأَنشَرْنَا بِهِ بَلْدَهً مَّیْتاً کَذَ لِکَ تُخْرَجُونَ

و آن کس که از آسمان به اندازه ای معیّن، آبی فرو فرستاد، پس به واسطه ی آن،سرزمین مرده را زنده کردیم، شما نیز این گونه (از قبرها) خارج می شوید.

نکته ها:

کلمه «قدر» یا به معنای اندازه است، یا به معنای تقدیر و برنامه. یعنی باران را به اندازه معیّن فرستاد یا باران را طبق برنامه فرستاد.(۲۲۶)

پیام ها:

۱- تمام قطرات باران، حساب و کتاب دارد. «نزّل من السماء ماء بقدر»

۲- به اندازه باریدن باران، نعمتی بس بزرگ است. «بقدر»

۳- خداوند کارها را به وسیله ی اسبابی که خود آفریده انجام می دهد. (باران را سبب حیات زمین قرار داده است) «فانشرنا به بلده میتا»

۴- آب سرچشمه حیات است. «انشرنا به بلده میتا»

۵ - فصل بهار و رویش گیاهان نمونه ای از رستاخیز است. «کذلک تخرجون»

۶- زنده شدن انسان ها در قیامت اجباری است. «تُخرجون»

۲۲۶) تفسیر راهنما.

رِزْقاً لِّلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتاً كَذَلِكَ الْخُرُوجُ

تا رزق بندگان باشد و بدان باران، زمین مرده را زنده کردیم، خروج (از گور نیز) این گونه است.

نکته ها:

حضرت علی علیه السلام هنگام بارش باران، آب باران را بر سر و روی خود می ریختند و می فرمودند: این برکتی از آسمان است که هیچ دست و ظرفی به آن برخورد نکرده است.(۲۲۷)

پیام ها:

۱- پیدایش محصولات کشاورزی، حکیمانه و هدفدار است. «رزقا للعباد»

۲- رزق انسان باید زمینه ی بندگی او باشد. «رزقاً للعباد»

۳- برای بیان معقولات، از محسوسات استفاده کنیم. «احیینا به بلده میتا... کذلک الخروج»

۴- نگاهی به قدرت خدا، مسئله زنده شدن مردگان را برای انسان آسان می کند. «بنینا، زینا، مددنا، ألقینا، أنبتنا، نزلنا، فانبتنا، أحیینا... کذلک الخروج»

۵ - کارهای الهی از جامعیّت ویژه ای برخوردار است. خداوند، صنعت و حکمت و معرفت و هدایت را بهم درآمیخته است. (بلندی نخل و زیبایی شکوفه هایش، نشانه صنعت و هنر الهی است. رزق بودن میوه ها، نشانه حکمت الهی و از زمین مرده این همه سرسبزی و محصول پدید آوردن، زمینه هدایت و معرفت انسان به قدرت الهی بر رستاخیز است.) «باسقات... نضید... رزقاً... کذلک الخروج»

۲۲۷) بحار، ج ۵۹، ص ۲۷۰.

درس نهم: فرجام کار

تفسیر آیات دین و زندگی ۲ » درس نهم: فرجام کار

سوره زمر آیات «۷۱ تا ۷۸»

«۷۱» وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُواْ إِلَى جَهَنَّمَ زُمَراً حَتَّى إِذَا جَآءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَآ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ ءَايَاتِ رَبِّكُمْ وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُواْ بَلَى وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ «۷۲» قِيلَ ادْخُلُواْ أَبْوَابَ جَهَنَّمَ

خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ

و کسانی که کافر شدند گروه گروه به سوی جهنّم رانده شوند، تا چون به نزدیک آن رسند درهای دوزخ گشوده شود و نگهبانان آن به ایشان گویند: «آیا از میان شما پیامبرانی به سراغ شما نیامدند تا آیات پروردگارتان را بر شما تلاوت کنند و شما را از دیدار امروزتان هشدار دهند؟» گویند: «چرا»، (آنان آمدند ولی ما گوش ندادیم) لکن فرمان عذاب بر کافران قطعی است. به آنان گفته شود: «از درهای دوزخ وارد شوید که

جاودانه در آن خواهید بود، پس چه بد است منزلگاه متکبّران».

نکته ها:

«سیق» از «سوق» به معنای راندن به جلو است و به بازار که سوق می گویند برای آن است که جاذبه های بازار، انسان را به آنجا سوق می دهد.

«زُمر» به معنای جماعت و گروه است و نام گذاری این سوره، بر اساس این آیه و آیه ۷۳ است.(۱)

دوزخیان را فرشتگان به سوی دوزخ می کشانند. «وجاءت کلّ نفس معها سائق وشهید»(۲)

پیام ها:

۱- کشاندن مجرمان به سوی دوزخ، تحقیری است جدای از کیفرهای دیگر. «سیق الّذین کفروا»

۲- درهای دوزخ بسته است و همین که دوزخیان به آن می رسند ناگهان باز می شود که این خود وحشت آور است. «جاؤوها فتحت ابوابها»

۱- ۲۲۸) تفسیر مجمع البیان.

۲- ۲۲۹) ق، ۲۱.

۳- دوزخ درهای متعدّدی دارد. «ابوابها» (در آیه ۴۴ سوره حجر نیز می خوانیم: «لها سبعه ابواب»)

۴- در قیامت، فرشتگان با دوزخیان گفتگوی مستقیم دارند. «قال لهم خزنتها»

۵ - دوزخ، مأموران مخصوص دارد. «خزنتها»

۶- با مجرمان اتمام حجّت شده است. «یأتکم رسل یتلون علیکم آیات ربکم»

۷- انبیا علاوه بر بیان آیات الهی، مردم را هشدار می دادند. «یتلون... ینذرونکم»

۸ - قیامت، روز اعتراف و اقرار است. «قالوا بلی»

۹- دلیل محقّق شدن عذاب، کفر مردم است. «حقّت... علی الکافرین»

۱۰- ریشه ی کفر، تکبّر است. «الکافرین... المتکبّرین»

«۷۳» وَ سِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَی الْجَنَّهِ زُمَراً حَتَّی إِذَا جَآءُوهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِینَ

و کسانی که از پروردگارشان پروا داشتند گروه گروه به سوی بهشت سوق داده شوند تا چون به نزد آن رسند، در حالی که درهای بهشت گشوده شده است و نگهبانان بهشت به آنان گویند: «سلام بر شما پاک و پسندیده بودید، پس داخل شوید در حالی که در آن جاودانه خواهید بود».

نکته ها:

در آیه ی ۷۱ خواندیم: همین که دوزخیان به دوزخ می رسند درها باز می شود «جاؤها فتحت» ولی در این آیه می فرماید: «و فتحت» یعنی بهشتیان به بهشت می رسند در حالی که قبلاً درها برایشان باز شده است.

در کتاب خصال از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که بهشت هشت در دارد و هر دری مخصوص گروهی است. یک در برای انبیا و صدّیقان، یکی برای شهدا و صالحان و پنج در برای شیعیان من و یک در برای مسلمانانی که کینه ی مرا ندارند.(۱)

سؤال: با آنکه عمر و اعمال نیک و بد انسان در دنیا محدود است، چرا کیفر و پاداش قیامت نامحدود است که قرآن می فرماید: دوزخیان و بهشتیان جاودانه در آتش یا بهشت خواهند بود.

۱- ۲۳۰) تفسیر المیزان.

پاسخ: اولاً ـ جاودانگی در بهشت، از باب لطف خداوند است و منافاتی با عدل ندارد. ثانیاً جاودانگی در دوزخ برای همه دوزخیان نیست بلکه بسیاری از مجرمان پس از دیدن کیفر اعمالشان و پاک شدن از گناه، وارد بهشت می شوند. ثالثاً مدّت کیفر بستگی به میزان سبکی یا سنگینی جرم دارد، نه زمان انجام جرم. چه بسا کسی که در یک لحظه اقدام به قتل کسی کرده و حتّی موفّق نشده، امّا دادگاه برای او حبس ابد مقرّر

می کند. آیا مجازات کبریت زدن به یک بشکه بنزین یا یک کشتی بنزین یکسان است؟ آری، آن که تمام عمر نافرمانی خالق هستی و خدای بزرگ را کرده است، برای همیشه در عذاب خواهد بود.

پیام ها:

۱- راه ورود به بهشت، پاکی و پارسایی است. «سیق الّذین اتقوا ربهم الی الجنه»

۲- بهشت نیز درهای متعدّدی دارد. «ابوابها»

۳- «سلام علیکم» درود فرشتگان به بهشتیان است که در دنیا نیز این گونه سلام سفارش شده است.

۴- شرط ورود به بهشت پاکی است که یا از اول بوده و یا در اثر توبه پیدا شده است. «طبتم فادخلوها»

«۷۴» وَقَالُواْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیْثُ نَشَآءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِینَ

و (بهشتیان) گویند: «سپاس خداوندی را که به وعده ای که به ما داد وفا کرد و زمین را میراث ما قرار داد. تا از بهشت هر جای را که بخواهیم برمی گزینیم.» پس چه نیکوست پاداش اهل عمل.

نکته ها:

مراد از «أرض» در این آیه، سرزمین بهشت است.

پیام ها:

۱- گفتن «الحمدللّه» پس از دریافت نعمت، شیوه ی بهشتیان است. «قالوا الحمدللّه»

۲- حقّ انتخاب مسکن، یکی از نعمت ها و امتیازات بهشتی است. «نتبوّء من الجنّه حیث نشاء»

۳- هر کس می تواند با عمل نیک به دریافت پاداش های الهی برسد. «اجر العاملین»

۴- بهشت را به بها دهند، نه بهانه. «اجر العاملین»

سوره تکویر آیه «۱۴»

عَلِمَت نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَت

در آن موقع هر کس می داند چه چیزی را آماده کرده است!

نکته و تفسیر:

به دنبال آیات گذشته در مورد مرحله اول رستاخیز یعنی مرحله ویرانی این جهان، در آیات مورد بحث به مرحله دوم آن یعنی بروز و ظهور عالم دیگر و حسابرسی اعمال اشاره می کند.

این آیه نیز بیانگر تجسم اعمال است و اینکه اعمال انسانها که ظاهرا در این جهان نابود می شود هرگز نابود نشده ودر آن روز به صورت های مناسبی مجسّم می گردد و در عرصه محشر حاضر می شود.

این حقیقت در آیات متعدد دیگری از قرآن نیز آمده است: در آیه ۴۹ سوره کهف می خوانیم: «و وجدوا ما عملوا حاضرا» و در آخرین آیات سوره زلزال آمده است: «فمن یعمل مثقال ذرّه خیرا یره و من یعمل مثقال ذرّه شرا یره»، هر کس به اندازه ذرّه ای کار نیک کرده باشد آن را می بیند و هر کس به اندازه ذرّه ای کار بد کرده باشد آن را می بیند.

سوره زلزال آیه «۷ و ۸»

«۷» فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّه خَیْراً یَرَهُ «۸» وَ مَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّه شرًّا یَرَهُ

پس هر کس به اندازه سنگینی ذرّه ای کار خیر انجام داده آن را می بیند. و هر کس به اندازه ذرّه ای کار بد کرده آن را می بیند.

نکته و تفسیر:

این آیات یکی از روشن ترین آیات بر مساله تجسم اعمال محسوب می شود که در آن روز اعمال آدمی به صورت های مناسبی تجسّم می یابد و در برابر او حضور پیدا می کند، و همنشینی با آن مایه نشاط یا رنج و بلا است و به سرانجام کار هریک از دو گروه مؤمن و کافر، نیکوکار و بدکار اشاره می کند.

«مثقال» در لغت هم به معنی ثقل و سنگینی آمده و هم ترازوئی که با آن سنگینی اشیا را می سنجند، و در اینجا به همان معنی اول است.

برای «ذرّه» نیز در لغت و کلمات مفسران تفسیرهای گوناگونی ذکر شده است: گاه به معنی مورچه

کوچـک، گـاه گرد و غبـاری کـه وقـتی دسـت را بر زمیـن بگـذاریم و برداریم به آن می چسـبد، و گـاه به معنی ذرّات بسـیار کوچـک غبـار که در فضـا معلّق است و به هنگامی که آفتاب از روزنه ای به اطاق تاریک می تابـد آشـکار می گردد، تفسـیر شده است.

می دانیـم امروز کلمه «ذرّه» را به اتم نیز اطلاـق می کننـد و بمب اتمی را «القُنبُله الـذرّیه» می گوینـد ، اتم به قـدری کـوچک است که نه با چشم عادّی و نه با دقیق ترین میکروسکوپ ها قابل مشاهده نیست و تنها آثار آن را مشاهده می کنند، و حجم و وزن آن با محاسبات علمی قابل سنجش است و به قدری کوچک است که چند میلیون روی نوک سوزنی جای می گیرد !

مفهوم ذرّه هر چه باشد منظور در اینجا کوچک ترین وزنها است.

به هر حال این آیه از آیاتی است که پشت را می لرزاند و نشان می دهد که حسابرسـی خداوند در آن روز فوق العاده دقیق و حسّاس است، و ترازوهای سـنجش عمل در قیامت آنقدر ظریف است که حتی کوچک ترین اعمال انسانی را وزن می کنند و به حساب می آورند.

دقّت و سختگیری در حسابرسی قیامت

از آیات مختلف قرآن به خوبی اسـتفاده می شود که در حسابرسـی اعمال در قیامت فوق العاده دقّت و موشکافی می شود، در آیه ۱۶ سوره لقمـان می خوانیم: «یـا بُنیّ انّها ان تک مثقال حبه من خردل فتکن فی صـخره او فی السـموات او فی الارض یات بها اللّه ان اللّه لطیف خبیر»، پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمان ها یا زمین پنهان گردد، خداوند آن را (در

قیامت) برای حسابرسی می آورد، خداوند دقیق و آگاه است.

«خردل»، دانه بسیار کوچکی از گیاه معروفی است که ضرب المثل در کوچکی می باشد.

این تعبیرات نشـان می دهـد که در آن حسابرسـی بزرگ کوچک ترین کارها محاسـبه می شود، ضـمنا این آیات هشـدار می دهد که نه گناهان کوچک را کم اهمیّت بشـمرند، و نه اعمال خیر کوچک را، چیزی که مورد محاسبه الهی قرار می گیرد هر چه باشد کم اهمیّت نیست.

لذا بعضـی از مفسـران گفته اند این آیات زمانی نازل شد که بعضـی از یاران پیامبر نسـبت به انفاق اموال کم بی اعتنا بودند و می گفتنـد: اجر و پاداش بر چیزهائی داده می شود که ما آن را دوست داریم و اشـیای کوچک چیزی نیست که مورد علاقه ما باشـد، و همچنین نسبت به گناهان کوچک بی اعتنا بودنـد، این آیات نازل شد و آنها را به خیرات کوچک ترغیب کرد، و از گناهان کوچک بر حذر داشت.

پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه مطابق این آیات انسان همه اعمال خود را در قیامت اعم از نیک و بد کوچک و بزرگ می بیند، این معنی چگونه با آیات احباط و تکفیر و عفو و توبه سازگار است؟ زیرا آیات احباط می گوید: بعضی از اعمال مانند کفر تمام حسنات انسان را از بین می برد، «لئن اشرکت لیحبطنّ عملک»(۱) و طبق آیات تکفیر گاهی حسنات سیّئات را از بین می برد. «انّ الحسنات یذهبن السیّئات»(۲) و آیات عفو

و توبه می گوید: در سایه عفو الهی یا توبه کردن، گناهان محو می شوند، این مفاهیم چگونه با مساله مشاهده تمام اعمال نیک و بد تطبیق می کند؟

در پاسخ این سؤال باید به یک نکته توجه کرد و آن اینکه: دو اصلی که در آیات فوق آمده است که می گوید انسان هر ذرّه ای از کار نیک و بد را می بیند به صورت یک قانون کلی است، و می دانیم هر قانون ممکن است استثناهایی داشته باشد، آیات عفو و توبه و احباط و تکفیر در حقیقت به منزله استثنا است در این قانون کلی.

پاسخ دیگر اینکه: در مورد احباط و تکفیر در حقیقت موازنه و کسر و انکساری رخ می دهد و درست مانند مطالبات و بدهی ها است که از یکدیگر کسر می شود، هنگامی که انسان نتیجه این موازنه را می بیند در حقیقت تمام اعمال نیک و بد خود را دیده است، همین سخن در مورد عفو و توبه نیز جاری است، چرا که عفو بدون لیاقت و شایستگی صورت نمی گیرد، و توبه خود نیز یکی از اعمال نیک است.

بعضی در اینجا جواب دیگری گفته اند که صحیح به نظر نمی رسد و آن اینکه افراد کافر نتیجه اعمال خوب خود را در این دنیا می بینند، همانگونه که افراد مؤمن کیفر اعمال بد خود را در این جهان می بینند. ولی ظاهر این است که آیات مورد بحث مربوط به قیامت است نه دنیا بعلاوه این کلیّت ندارد که هر مؤمن و کافری نتیجه اعمالش را در دنیا ببیند.

جامع ترین آیات قرآن

از عبد اللّه بن مسعود نقل شده است که محکم ترین آیات قرآن مجید همین آیات «فمن یعمل مثقال ذرّه خیرا یره و من یعمل مثقال ذرّه شرا یره» می باشد و از آن تعبیر به جامعه می کرد و به راستی ایمان عمیق به محتوای آن کافی است که انسان را در مسیر حق وادارد، و از هر گونه شر و فساد بازدارد، لذا در حدیثی آمده است که مردی خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمد عرض کرد: «علّمنی مما

۱- ۲۳۱) زمر، ۶۵.

۲- ۲۳۲) هود، ۱۱۴.

علّمک اللّه»: از آنچه

خداوند به تو تعلیم داده به من بیاموز. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله او را به مردی از یارانش سپرد، تا قرآن به او تعلیم کند، و او سوره زلزال را تا به آخر به او تعلیم داد، آن مرد از جا برخاست و گفت: همین مرا کافی است (و در روایت دیگری آمده که گفت: همین یک آیه مرا کفایت می کند!)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: او را به حال خود بگذار که مرد فقیهی شد! (و طبق روایتی فرمود: او فقیه شد و بازگشت!) دلیل آن هم روشن است زیرا کسی که می داند که اعمال ما حتی به اندازه یک ذرّه یا یک دانه خردل مورد محاسبه قرارگیرد، امروز به حساب خود مشغول می شود، و این بزرگ ترین اثر تربیتی روی او دارد.

در روایت دیگری از ابو سعید خدری آمده است که وقتی آیه «فمن یعمل...» نازل شد عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من همه اعمالم را می بینم؟ فرمود: آری. گفتم: آن کارهای بزرگ را؟ فرمود: بله، گفتم: کارهای کوچکِ کوچک را؟ فرمود: بله، عرض کردم: ای وای بر من! مادرم به عزایم بنشیند! فرمود: بشارت باد بر تو ای ابو سعید! چرا که حسنات به ده برابر حساب می شود، تا هفتصد برابر، و خدا برای هر کس بخواهد آن را هم مضاعف

می کند، و اما هر گناه به اندازه یک گناه مجازات دارد، یا خداوند عفو می کند. و بدان که احدی با عملش نجات نخواهد یافت! (جز اینکه فضل و کرم خدا شامل او گردد). عرض کردم: حتی تو هم ای رسول خدا؟! فرمود: حتی من، مگر اینکه خداوند مرا مشمول رحمتش سازد!.

سوره حجر آیه «۴۴»

لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ

برای آن هفت در است، برای هر در بخشی از آن گمراهان تقسیم شده اند.

نکته ها:

هفت درب دوزخ، شاید اشاره به تعداد زیاد آن باشد. یعنی عوامل بسیاری سبب جهنمی شدن انسان می شود. نظیر آیه ۲۷ لقمان که می فرماید: اگر درختان قلم وهفت دریا مرکب شوند، «والبحر یمده سبعه ابحر» نمی توانند کلمات خدا را بنویسند. کنایه از اینکه مخلوقات الهی به قدری زیادند که قابل شماره وحساب نیستند.

پیام ها:

۱- هر یک از بهشت و دوزخ راه های ورودی متعددی دارد. «لها سبعه ابواب»

ص: ۱۴۹

(در نهج البلاغه می خوانیم که مجاهدین درب خاصی برای بهشت دارند)

۲- دوزخ همچون بهشت، طبقات و مراتبی دارد وهرکس مطابق جرمش کیفر می شود. «لکل باب منهم جزء مقسوم»

سوره فرقان آیه «۱۳»

وَإِذَآ أُلْقُواْ مِنْهَا مَكَاناً ضَيِّقاً مُّقَرَّنِينَ دَعَوْاْ هُنَالِكَ ثُبُوراً

و چون به زنجیر بسته شده، در مکانی تنگ از آن انداخته شوند، آنجاست که ناله زنند (و مرگ خود را می خواهند).

نکته ها:

«تَغیُّظ» به معنای اظهار غیظ و شدّت خشم است که گاهی با سر و صدا همراه است. «زَفیر» صدای نفس کشیدن در حال گرفتگی سینه از شدّت غم را گویند. «مُقرَّنین» بستن با غُل و زنجیر است و «ثُبور» به معنای واویلا گفتن است.

دوزخ، آن قدر بزرگ است که روز قیامت اگر از او سؤال کنند: آیا پر شدی؟ می گوید: آیا باز هم هست؟ «هل امتلأتِ فیقول هل من مَزید»(۱) ولی با همه بزرگی، خلافکار در آن، مکانِ تنگی دارد. مانند وجود میخ در دیواری بزرگ که هم بزرگی دیوار حقیقت دارد و هم تنگی مکان میخ.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده است: اهل دوزخ مثل میخِ در دیوار، در فشارند.(۲)

غفلت از خدا در دنیا وآخرت، تنگناهایی سخت بدنبال دارد، امّا در دنیا: «یَجعل صَدره ضَیّقا حَرَجا»(۳) خداوند سینه او را تنگ قرار می دهد، «وَ مَن اَعرَض عن ذِکری فانّ له مَعیشةً ضَنکا»(۴) هر کس از یاد من روی بگرداند، قطعاً برای او زندگی تنگی است ودر آخرت: «واِذا اُلقوا منها مَکاناً ضیّقا»(۵) در جهنّم در مکانی تنگ انداخته شوند. وبر عکس، توجّه وایمان به خدا، هم در دنیا مایه ی گشایش است:

«لَفَتحنا علیهم برکاتٍ من السماء والارض»(۶) درهای برکات آسمان وزمین را بر روی آنان می گشاییم. هم در آخرت: «حتّی اذا جاؤها فُتحت ابوابها»(۷) هنگام ورود به بهشت، درهای آن گشوده می شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: مراد از «مکان بعید»، فاصله ی یک سال راه است.(۸)

۱- ۲۳۳) ق، ۳۰.

۲- ۲۳۴) تفسیر مجمع البیان.

۳- ۲۳۵) انعام، ۱۲۵.

۴- ۲۳۶) طه، ۱۲۴.

۵- ۲۳۷) فرقان، ۱۳.

۶- ۲۳۸) اعراف، ۹۶.

۷- ۲۳۹) زمر، ۷۳.

۸- ۲۴۰) تفسیر مجمع البیان.

پیام ها:

۱- دوزخ نوعی ادراک و احساس دارد. «رأتهم»

۲- معاد جسمانی است. «من مکان بعید»

۳- دوزخیان با غل و زنجیر بسته می شوند. «مقرنین»

۴- دوزخیان با تحقیر به دوزخ پرتاب می شوند. «اُلقوا» و نفرمود: «اُدخلوا»

۵ - ناله و فریاد دوزخیان از راه دور به گوش می رسد. «دَعَوا هُنالک ثبورا» («هنالک» برای راه دور بکار می رود)

سوره همزه آیات «۴ تا ۷»

«۴» کَلَّا لَیُنبَذَنَّ فِی الْحُطَمَهِ «۵» وَ مَا أَدْرَاکَ مَا الحُطَمَهُ «۶» نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَهُ «۷» الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الأَفْئِدَهِ

چنین نیست که او می پندارد، به زودی در حطمه (آتشی خردکننده) پرتاب می شود. و تو چه می دانی حطمه چیست؟ آتش برافروخته الهی است. آتشی که از دلها سرمی زند!

نکته و تفسیر:

این آیات در ردّ کسانی است که در آیات قبل به مال دلبستگی داشته و آن را مایه جاودانگی و ارزش خود می دانستند.

اصولاـ انسان از فنا و نیستی متنفّر است و طرفدار خلود و جاودانگی است، و همین علاقه درونی به ما در مباحث معاد کمک می کند که بدانیم انسان برای جاودانگی آفریده شده است، والّا غریزه عشق به جاودانگی در او نبود. ولی این انسان مغرور و خودخواه و دنیاپرست گاه جاودانگی خود را در اموری می بیند که درست مایه فنا و نیستی او است، فی المثل مال و مقام را که غالبا دشمنان بقای او هستند وسیله جاودانگی

می شمرد.

از این بیان روشن شد که پندار جاودانگی به وسیله مال دلیلی برای جمع مال و جمع مال نیز عاملی برای استهزا و سخریه دیگران در نظر این کوردلان محسوب می شود. قرآن در پاسخ این گروه می فرماید: چنان نیست که می پندارند.

«کلّا لَیُنبَذَنَّ فی الحُطمَهِ»، «لینبـذنّ» از ماده «نبذ» (بر وزن سبز) به گفته راغب در مفردات در اصل به معنی دور انداختن چیزی به خاطر حقارت و بی ارزشی آن است. یعنی خداوند، این مغروران

ص: ۱۵۱

خودخواه خودبرتربین را در آن روز به صورت موجوداتی ذلیل و بی ارزش در آتش دوزخ پرتاب می کند، تا نتیجه کبر و غرور خود را ببینند.

«حطمه» صیغه مبالغه از ماده «حطم» به معنی درهم شکستن چیزی است، و این نشان می دهد که آتش سوزان دوزخ به شدت اعضای آنها را درهم می شکند، ولی از بعضی از روایات استفاده می شود که «حطمه» نام تمام جهنم نیست، بلکه نام بخش فوق العاده سوزانی از آن است.

فهم این معنی که آتش به جای سوزاندن، اعضا را درهم بشکند شاید در گذشته مشکل بود، ولی امروز که مساله شدت تاثیر امواج انفجار بر همه ما واضح شده که چگونه ممکن است امواج ناشی از یک انفجار مهیب نه تنها انسان ها بلکه میله های محکم آهن و ستون های عظیم ساختمان ها را درهم بشکند، مطلب عجیبی نیست.

تعبیر به «نار اللّه» (آتش الهی) دلیل بر عظمت آن است و تعبیر به «موقده» دلیل بر فروزان بودن همیشگی آن است.

عجیب اینکه این آتش بر خلاف تمام آتشهای دنیا که نخست پوست را می سوزاند و سپس به داخل نفوذ می کند، اول بر دلها شراره می زند و درون را می سوزاند، نخست قلب را، بعد مغز و استخوان را و سپس به خارج سرایت می کند.

این چه آتشی است که اولین جرقه هایش بر دل آدمی ظاهر می شود؟ این چه آتشی است که درون را قبل از برون می سوزاند؟ همه چیز قیامت عجیب است و با این جهان تفاوت بسیار دارد، حتی درگیری آتش سوزانش!. چرا چنین نباشد؟ در حالی که قلب های آنها کانون کفر و کبر و غرور بود و مرکز حب دنیا و ثروت و مال.

چرا آتش قهر و غضب الهی قبل از هر چیز بر قلوب آنها مسلط نشود در حالی که آنها دل مؤمنان را در این دنیا با سخریه ها و عیبجوئی و غیبت و تحقیر سوزاندند، عدالت الهی ایجاب می کند که آنها کیفری همانند اعمالشان را ببینند.

حرص بر جمع مال

در باره مال و ثروت، نظرات متفاوتی در جهت افراط و تفریط وجود دارد، بعضی چنان اهمّیّتی برای آن قائلند که حلّال تمام مشکلاتش می دانند و لذا جای تعجب نیست که این گروه دائما به جمع اموال پردازند و آنی راحت ننشینند و هیچ قید و شرطی برای آن قائل نباشند و حلال و حرام در نظرشان یکسان باشد.

ص: ۱۵۲

در نقطه مقابل این گروه جمعیّتی هستند که برای مال و ثروت، کمترین ارزشی قائل نیستند، فقر را می ستایند و برای آن ارج قائلند، حتی مال را مزاحم تقوی و قرب خدا می دانند ! ولی در برابر این دو عقیده که در طرف افراط و تفریط قرار دارد آنچه از قرآن مجید و روایات اسلامی استفاده می شود، این است که مال خوب است اما به چند شرط: نخست اینکه: وسیله باشد و نه هدف. دیگر اینکه انسان را اسیر خود نسازد، بلکه

انسان امیر بر آن باشد. سوم اینکه از طرق مشروع به دست آید و در راه رضای خدا مصرف گردد.

علاقه به چنین مالی نه تنها دنیاپرستی نیست بلکه دلیلی بر علاقه به آخرت است، و لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: هنگامی که حضرت ذَهب و فِضّه (طلا و نقره) را لعن و نفرین فرمود: یکی از یاران تعجب کرد و سؤال نمود، امام علیه السلام فرمود: «لیس حیث تذهب الیه انّما الذهب الذی ذهب بالدّین و الفضّه التی افاضت الکفر»، منظور از ذهب چیزی است که دین را از بین برد و منظور از فضه چیزی است

که سرچشمه کفر و بی ایمانی می شود.

سوره اسراء آیه «۹۷»

وَمَن يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمْياً وَبُكْماً وَصُمّاً مَّأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيراً

و هر که را خدا هدایت کند، پس همو هدایت یافته است و هر که را گمراه سازد، هرگز یاورانی جز خدا برای آنان نخواهی یافت و ما در روز قیامت، آنان را واژگون (به صورت خزنده) کور و کر و لال محشور می کنیم و جایگاهشان دوزخ است، که هرگاه خاموش شود، آتش آنان را بیافزاییم.

نکته ها:

«خَبت»، به معنای فروکش کردن شعله است. و «سَعیر»، به معنای شعله ور شدن آتش و از نام های جهنّم است.

سؤال: اگر گمراهان در قیامت، کر و کور و لالند، پس چگونه در آیات دیگر، از دیدن آتش؛ «رأی المجرمون النّار»(۱)، یا شنیدن صدای دوزخ؛ «سَمعوا لها تغیّضاً و زفیراً»(۲)، یا فریاد و شیون آنان؛ «دعوا هنالک ثبوراً»(۳) سخن به میان آمده است؟

۱- ۲۴۱) کهف، ۵۳.

۲- ۲۴۲) فرقان، ۱۲.

۳- ۲۴۳) فرقان، ۱۳.

پاسخ: مراحل و مواقف قیامت متفاوت و متعدّد است. در هر موقفی ممکن است حالتی باشد که در مرحله ی بعد از آن نباشد.(۱)

پیام ها:

۱- هدایت تنها به علم، عقل و استدلال نیست، توفیق الهی نیز می خواهد. «مَن یَهدی اللّه فهو المهتد»

۲- گمراهان را نجات بخشی جز خدا نیست. «مَن یُضلِل فلن تَجِد ...»

۳- کسی که از گوش، چشم و زبان خود در مسیر حقّ یافتن، حقّ گفتن و حقّ دیدن بهره نگیرد، در قیامت نیز کور، کر، لال و واژگون محشور می شود. این در واقع نوعی تجسّم عمل انسان است! «نحشرهم...علی وجوههم عمیاً و بکماً وصمّاً»

۴- آتش دوزخ، برای مجرمان پیوسته شعله ورتر می شود. «کلمّاخَبت زدناهم سعیراً»

سوره انبیاء آیه «۹۸»

إِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ

(به آنان گفته می شود) همانا شما و هر آنچه که غیر از خدا می پرستید، هیزم دوزخ خواهد بود (و قطعاً) در آن وارد خواهید شد.

نکته ها:

سؤال: این آیه می فرماید: هم بت پرستان و هم معبودهای آنان، هیزم و آتشگیره ی دوزخ خواهند بود، آیا افرادی همچون حضرت عیسی علیه السلام نیز که معبود قرار گرفته اند، شامل این قاعده می شوند و یا اینکه مستثنی هستند؟

پاسخ: این گونه معبودها استثنا شده اند، زیرا اوّلاً، قرآن از آن معبودها به «وما تعبدون» تعبیر آورده که وجود کلمه «ما» در این عبارت، به موجودات غیر ذوی العقول اشاره دارد،(۲۴۵) ثانیاً، مخاطبین این آیه، بت پرستان مکّه بودند که بت های سنگی و چوبی و... را می پرستیدند، ثالثاً در آیات بعدی همین سوره آمده است که: آن کسانی که (مثل حضرت عیسی) از طرف خداوند به آنان وعده نیکو داده شده، از دوزخ

دور هستند.

۱- ۲۴۴) تفسیر تبیان.

پیام ها:

۱- پرستش غیر خداوند، عابد و معبود را به دوزخ می کشاند. «اِنّکم و ماتعبدون... حصب جهنّم»

۲- هیزم جهنّم، کافران و معبودهای خیالی است. «اِنّکم و ماتعبدون... حصب جهنّم»

سوره جنّ آیه «۱۵»

وَ أَمَّا الْقاسِطُونَ فَکانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً

و امّا ظالمان آتشگیره دوزخند!

نکته و تفسیر

این آیه همچنان ادامه گفتار مؤمنان جن به هنگام تبلیغ قوم گمراه خویش است، که از زبان آنها می گوید: در میان ما افراد صالح و افراد غیر صالحی وجود دارد و ما گروه های مختلف و متفاوتی هستیم.

مؤمنان جن با این سخن روشن می سازند که اصل اختیار و آزادی اراده بر آنها نیز حاکم است. و افرادی صالح و غیر صالح هر دو وجود دارند، بنابراین زمینه های هدایت در وجود آنها فراهم می باشد، و اصولا یکی از عوامل تأثیر تبلیغ، شخصیّت دادن به طرف مقابل، و توجه دادن او به وجود زمینه های هدایت و کمال است.

این آیه در ضمن ذهنیات ما انسان ها را درباره جن نیز اصلاح می کند، زیرا در تصور بسیاری از مردم واژه «جنّ» با نوعی «شیطنت» و فساد و گمراهی و انحراف، همراه است، این آیه می گوید آنها نیز گروه های مختلفی دارند، صالح و غیر صالح.

برای توضیح بیشتر پیرامون سرنوشت مؤمنان و کافران می گویند: ما از طریق هدایت قرآن می دانیم گروهی از ما مسلم و گروهی ظالم و بیدادگرند، اما آنها که اسلام را اختیار کنند، راه راست را برگزیده و به سوی هدایت و ثواب الهی گام برداشته اند. «فمن اسلم فاولئک تحروا رشدا» و اما ظالمان، آتشگیره دوزخند. «و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا»

قابل توجه اینکه در این آیات، مسلم در مقابل ظالم قرار گرفته، اشاره به اینکه چیزی که انسان را از ظلم باز می دارد، همان ایمان است، و گرنه یک فرد بی ایمان به هر حال آلوده ظلم و ستم خواهد شد، و در ضمن نشان می دهد که مؤمن واقعی کسی است که هرگز آلوده به ظلم و ستمی نشود چنانکه در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می خوانیم: «المؤمن من

آمنه الناس علی انفسهم و اموالهم»، مؤمن کسی

ص: ۱۵۵

است که

مردم بر جان و مال خود از ناحیه او در امان باشند.

و در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه وآله آمده است: «المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده»، مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او آسوده باشند.

سوره تحریم آیه «۶»

یَآ أَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ قُواْ أَنفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَهُ عَلَیْهَا مَلاَئِکَهٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَّا یَعْصُونَ اللَّهَ مَآ أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ است حفظ کنید، آتشی که بر آن فرشتگانی درشت خو و سخت گیر نگهبانند که خدا را در آنچه فرمانشان دهد نافرمانی نکنند و آنچه را فرمان داده شوند انجام می دهند.

نکته ها:

خداوند در آیات مورد بحث به مؤمنان دستوراتی درباره تعلیم و تربیت همسر و فرزندان و خانواده می دهد. «یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم ناراً»

نگهداری خویشتن به ترک معاصی و عدم تسلیم در برابر شهوات سرکش است و نگهداری خانواده به تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر و فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هرگونه آلودگی، در فضای خانه و خانواده است.

این برنامه ای است که باید از نخستین سنگ بنای خانواده، یعنی از مقدمات ازدواج، و سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد، و در تمام مراحل با برنامه ریزی صحیح و با نهایت دقّت تعقیب شود.

به تعبیر دیگر حق زن و فرزند تنها با تامین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه آنها حاصل نمی شود، مهمتر از آن تغذیه روح و جان آنها و به کار گرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است.

قابل توجه اینکه تعبیر به «قوا» (نگاهدارید) اشاره به این است که اگر آنها را به حال خود رها کنید خواه ناخواه به سوی آتش

دوزخ پیش می روند شما هستید که باید آنها را از سقوط در آتش دوزخ حفظ کنید.

«وَقود» (بر وزن کبود) به معنی آتشگیره یعنی ماده قابل اشتعال مانند هیزم است، (نه به معنی آتش زنه مثل کبریت، چرا که اعراب آن را «زناد» می گوید).

ص: ۱۵۶

به این ترتیب آتش دوزخ مانند آتشهای این جهان نیست، شعله های آن از درون وجود خود انسان ها زبانه می کشد! و از درون سنگ ها! نه فقط سنگ های گوگردی که بعضی از مفسران به آن اشاره کرده اند، بلکه همه انواع سنگ ها چون لفظ آیه مطلق است، و امروز می دانیم که هر قطعه از سنگ ها مرکب از میلیاردها میلیارد دانه اتم است که اگر نیروی ذخیره درون آنها آزاد شود چنان آتشی برپا می کند که انسان را خیره

می کند.

بعضی از مفسران «حجاره» را در اینجا به بت هایی تفسیر کرده اند که از سنگ ساخته می شد و مورد پرستش مشرکان بود.

«علیها ملائکه غلاظ شداد» روشن است هر ماموری برای کاری گمارده شود باید روحیاتی متناسب آن داشته باشد، و ماموران عذاب طبعا باید خشن باشند، چرا که جهنم کانون رحمت نیست، کانون خشم و غضب الهی است، اما در عین حال، این ماموران هرگز از مرز عدالت خارج نمی شوند، و فرمان خدا را بی کم و کاست اجرا می کنند.

جمعی از مفسران در اینجا سؤالی مطرح کرده اند که تعبیر به عدم عصیان در آیه فوق، با مساله عدم وجود تکلیف در قیامت چگونه سازگار است؟ ولی باید توجه داشت که اطاعت و ترک عصیان فرشتگان یک نوع اطاعت تکوینی است نه تشریعی و اطاعت تکوینی همیشه وجود دارد، و به تعبیر دیگر آنها آنچنان ساخته شده اند که فرمان های الهی را با کمال میل و رغبت و عشق در عین اختیار اجرا می کنند.

شاید فرمان به فرشتگان دوزخ که در این آیه می خوانیم معصیت نمی شود همان فرمان خداوند نسبت به گرفتن و بستن و پرتاب کردن دوزخیان باشد که در قرآن می خوانیم. «خذوه فغلّوه ثم الجحیم صلّوه»(۱) است.

«خذوه فاعتلوه الی سواء الجحیم ثم صبّوا فوق رأسه من عذاب الحمیم»(۲)

چون در میان فرشتگان نیز سلسله مراتب وجود دارد شاید مراد از فرمان «یفعلون ما یُؤمرون» همان فرمان هایی باشد که فرشتگان برتر به فرشتگان تحت امر خود می دهند. «و ما منّا الاّ له مقام معلوم»(۳)

انسان تنها مسئول فرزندان خود نیست، زیرا کلمه «اهلیکم» شامل تمام اعضای خانواده می شود

ص: ۱۵۷

۱- ۲۴۶) الحاقه، ۳۰.

۲- ۲۴۷) دخان، ۴۷.

۳- ۲۴۸) صافّات، ۱۶۴.

نظیر: (اهل کتاب، اهل الذکر، اهل مدینه، اهل مدین و اهل قری) که معنای عامی دارد.

همه کارها را به خدا رها نکنید، هم خودتان را حفظ کنید، «قوا انفسکم» و هم از خداوند بخواهید شما را حفظ کند. «ربّنا... قنا عذاب النار»

تعلیم و تربیت خانواده

دستور امر به معروف و نهی از منکر، یک دستور عام است، که همه مسلمین نسبت به یکدیگر دارند، ولی از آیات فوق، و روایاتی که در باره حقوق فرزند و مانند آن در منابع اسلامی وارد شده، به خوبی استفاده می شود که انسان در مقابل همسر و فرزند خویش مسئولیّت سنگین تری دارد، و موظف است تا آنجا که می تواند در تعلیم و تربیت آنها بکوشد، آنها را از گناه بازدارد و به نیکیها دعوت نماید، نه اینکه تنها به

تغذیه جسم آنها قناعت کند.

در حقیقت اجتماع بزرگ از واحدهای کوچکی تشکیل می شود که خانواده نام دارد، و هرگاه این واحدهای کوچک که رسیدگی به آن آسانتر است اصلاح گردد کل جامعه اصلاح می شود، و این مسئولیّت در درجه اول بر دوش پدران و مادران است.

مخصوصا در عصر ما که امواج کوبنده فساد در بیرون خانواده ها بسیار قوی و خطرناک است، برای خنثی کردن آنها از طریق تعلیم و تربیت خانوادگی باید برنامه ریزی اساسی تر و دقیق تر انجام گیرد.

نه تنها آتشهای قیامت که آتشهای دنیا نیز از درون وجود انسان ها سرچشمه می گیرد، و هر کس موظف است خانواده خود را از این آتشها حفظ کند.

در حدیثی می خوانیم: هنگامی که آیه فوق نازل شد، یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه وآله سؤال کرد: چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنم: حضرت فرمود: «تامرهم بما امر اللّه و تنهاهم عما نهاهم اللّه، ان اطاعوک کنت قد وقیتهم و ان عصوک کنت قد قضیت ما علیک»، آنها را امر به معروف و نهی از منکر می کنی، اگر از تو پذیرفتند آنها را از آتش دوزخ حفظ کرده ای، و اگر نپذیرفتند وظیفه خود را انجام

داده ای.

و در حدیث جامع و جالب دیگری از رسول خداصلی الله علیه وآله آمده است: «ألا کلّکم راع و کلّکم مسئول عن رعیّته؛ فالامیر علی الناس راع و هو مسئول عن رعیّته، و الرجل راع علی اهل بیته و هو مسئول عنهم، فالمرئه راعیه علی اهل بیت بعلها و ولده و هی مسئوله عنهم، ألا فکلّکم راع و کلّکم مسئول عن رعیّته»، بدانید همه شما نگهبانید، و همه در برابر کسانی که مامور نگهبانی آنها هستید مسئولید، امیر و رئیس

حکومت اسلامی نگهبان مردم است و در برابر آنها مسئول است، مرد نگهبان خانواده

ص: ۱۵۸

خویش است و در مقابل آنها مسئول، زن نیز نگهبان خانواده شوهر و فرزندان است و در برابر آنها مسئول می باشد، بدانید همه شما نگهبانید و همه شما در برابر کسانی که مامور نگهبانی آنها هستید مسئولید!

امیر مؤمنان علی علیه السلام در تفسیر آیه فوق فرمود: «علّموا انفسکم و اهلیکم الخیر، و ادّبوهم» منظور این است که خود و خانواده خویش را نیکی بیاموزید و آنها را ادب کنید.

در تفسیر مراغی ج ۲۸، ص ۶۲ نیز می خوانیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «رحم اللّه رجلاً قال یا اهلاه صلاتکم صیامکم زکاتکم مسکینکم یتیمکم، جیرانکم» رحمت خدا بر کسی که به بستگانش هشدار دهد که مراقب نماز و روزه و زکات و فقراء و ایتام و همسایگانتان باشید.

در موارد متعددی از قرآن به رسالت انسان نسبت به اهل خود سفارشاتی شده از جمله:

- «قوا انفسکم و اهلیکم ناراً»(۱)

- «و أمر اهلك بالصلوه و اصطر علیها»(۲) اهل خود را به نماز فرمان ده و بر آن پایداری کن.

- «و انذر عشیرتک الاقربین»(۳) به نزدیک ترین بستگانت هشدار ده.

- «یا بنی اقم الصلوه و أمر بالمعروف» لقمان به پسرش هنگامی که او را موعظه می کرد گفت: ای فرزندم نماز به پا دار و امر به معروف کن.

- «قل لنسائك و بناتك و نساء المؤمنین» ای پیامبر به زنان و دختران و بعد به زنان مؤمنین بگو...

- «ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم و اهلیهم یوم القیامه»(۴) قطعاً زیانکار واقعی کسانی هستند که خود و اهل خود را در قیامت باخته اند و کاری برای نجات خود یا دریافت الطاف الهی انجام نداده اند.(۵)

- «انّا کنّا فی اهلنا مشفقین»(۶) مردان خدا در میان بستگان دغدغه دارند و بی تفاوت نیستند.

- «و کان یأمر اهله بالصلوه»(۷) از اوصاف پیامبر سفارش دائمی اهلش به نماز بود.

پیام ها:

۱- ایمان داشتن کافی نیست، زیرا مؤمن نیز آسیب پذیر است پس باید مراقبت کرد. «یا ایّها الّذین آمنوا قوا انفسکم»

۱- ۲۴۹) همین آیه.

۲- (۲۵۰) طه، ۱۳۲.

۳- (۲۵۱) شعراء، ۲۱۴.

۴- (۲۵۲) شوری ۴۵.

۵- (۲۵۳) زمر، ۱۵.

۶- (۲۵۴) طور، ۲۶.

۷- (۲۵۵) مریم، ۵۵.

۲- اولین گام اصلاحات، اصلاح خود و بستگان بعد اصلاح جامعه است. «قوا انفسکم و اهلیکم...» (تا زنجیر را از پای خود باز نکنیم، نمی توانیم دیگران را آزاد کنیم، اول خودتان را سپس بستگان را، لذا خودسازی شرط موفقیّت در نجات دیگران است.)

۳- ایمان به معاد و دوزخ نقش مهم در تقوی و اصلاح خود و دیگران دارد. «و قودها الناس و الحجاره»

۴- نجات اهل، واجب است. «قوا» تربیت دینی نسل به عهده مدیر خانواده است و سرنوشت خانواده نقش مهمی در تربیت دارد.

۵ - اسلام دین فطرت است و انسان فطرتاً خود را از هر کس بیشتر دوست دارد پس اولین دستور حفظ خودش می باشد. «قوا انفسکم»

۶- نفس انسان سرکش است و نیاز به حفاظت دارد. «قوا انفسکم»

۷- اولی ترین فرد نسبت به حفاظت انسان خود انسان است. «قوا انفسکم»

۸ - کیفر رها کردن نفس و اهل آتش گیره شدن است. «وقودها الناس و الحجاره»

۹- منحرفان و خلافکاران در ردیف سنگ قرار می گیرند، کسانی که در دنیا سنگدل باشند. «قلوبهم کالحجاره» در آن روز نیز در ردیف سنگ هستند. «وقودها الناس و الحجاره» در حدیث می خوانیم سنگ آتش زا همان کبریت و گوگرد است.(۱)

۱۰- در مدیریّت، مسئول هر کار باید با آن کار سنخیّت داشته باشد، اگر مسئول نار غلاظ و شداد نباشد یا خودش شکنجه می شود یا به رسالت خود عمل نمی کند. «علیها ملائکه غلاظ شداد»

۱۱- اگر انسان معصیت کار باشد، فرشتگان دوزخ در عذاب کردن او معصیت خدا را نخواهند کرد. «لا یعصون اللّه ما امرهم» آری اگر انسان تکالیف خود را انجام ندهد، فرشتگان تکلیف شکنجه را انجام می دهند. «یفعلون ما یؤمرون»

۱۲- مأموران دوزخ هم خشن هستند، «غلاظ» و هم توامند. «شداد»

۱۳- فرشتگان نه از فرمان الهی تمرّد می کنند، «لا یعصون اللّه ما امرهم» نه از

۱- ۲۵۶) تفسیر بحار، ج ۱۷، ص ۳۶۴ و تفسیر برهان، ج ۴، ص ۳۵۵، به نقل راهنما.

فرمان های دیگر که از طریق فرشتگان برتر به آنان داده خواهد شد تمرّد می کنند. «یفعلون ما یؤمرون»

سوره احزاب آیه «۶۶ و ۶۷»

«۶۶» یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ یَقُولُونَ یَا لَیْتَنَآ أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولاْ

روزی که صورت های آنان در آتش گردانده می شود، (با حسرت) می گویند: ای کاش! خدا را اطاعت می کردیم و پیرو رسول (او) بودیم.

نکته ها:

ممکن است معنای آیه این باشد که صورت های کافران در اثر حرارت آتش، به رنگ های مختلفی در می آید.

پیام ها:

۱- کافران در قیامت، نه تنها ولیّ و نصیری ندارند، بلکه اختیار صورت خود را نیز ندارند. «تقلّب وجوههم»

۲- معاد جسمانی است. «تقلّب وجوههم»

۳- غافلان در قیامت بیدار می شوند. «یا لیتنا»

۴- ندامت، در قیامت سودی ندارد. «یا لیتنا»

۵ - اطاعت از خدا و رسول آرزوی دوزخیان خواهد بود. «یا لیتنا اطعنا اللّه و اطعنا الرسول»

۶- اطاعت از خدا به همراه اطاعت از رسول کارساز است. «اطعنا اللّه و اطعنا الرسول»

۷- پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله علاوه بر ابلاغ فرمان الهی، خود نیز دستوراتی را برای مردم صادر می کرد. «اطعنا اللّه و اطعنا الرسول»

۸ - تنها راه نجات، اطاعت از خدا و رسول است. «یا لیتنا اطعنا اللّه و اطعنا الرسول»

«۶۷» وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَاْ

و گویند: پروردگارا! همانا ما سران و بزرگانمان را اطاعت کردیم، پس آنان ما را از راه به در بردند.

ص: ۱۶۱

نکته ها:

«سادَه» جمع «سیّد» به رؤسا و سران یک جامعه گفته می شود و «کُبراء» جمع «کبیر» به بزرگانِ سِنّی و ریش سفیدان اطلاق می شود. معمولاً این دو گروه نقش مهمی در آداب و رسوم و رفتار مردم دارند.

پیام ها:

۱- کسانی که در دنیا حتّی یکبار «ربّنا» نگفتند، در قیامت همراه با ناله و پشیمانی خواهند گفت: «ربّنا»

۲- مجرمان، اشتباهات خود را توجیه می کنند و به گردن دیگران می اندازند. «انا اطعنا سادتنا»

۳- تقلید کورکورانه از پدران و بزرگان جامعه، مایه ی پشیمانی است. «اطعنا سادتنا»

۴- کافران در قیامت به انحراف خود اقرار می کنند؛ ولی چه سود. «اضلّونا السّبیلا»

سوره فاطر آیه «۳۷»

وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَآ أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً غَيْرَ الَّذِى كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَآءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُواْ فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ

و آن کفّار در دوزخ ناله می زنند (و می گویند:) پروردگارا! ما را خارج کن تا عمل صالحی انجام دهیم، غیر از آنچه که قبلاً انجام می دادیم. (در پاسخ به آنان گفته می شود:) آیا ما به شما چندان عمر ندادیم که در آن هر کس که بنای تذکّر دارد متذکّر شود و (عبرت گیرد؟ به علاوه) هشداردهنده به سراغتان آمد (ولی شما توجّهی نکردید)، که اینک بچشید، پس برای ستمگران هیچ یاوری نیست.

نکته ها:

«صُراخ» به معنای فریاد و ناله ای است که با درخواست کمک همراه باشد.

در دو آیه ی قبل، عنوان شد که اهل بهشت آسایش و آرامش دارند؛ در این آیه می فرماید: اهل دوزخ می سوزند و ناله می

کنند و تقاضای کمک دارند.

پیام ها:

۱- به هر تقاضا و ناله ای نباید اعتنا کرد، درخواست مجرم قابل پذیرش نیست. «ربّنا

اخرجنا نعمل صالحا» (خداوند می فرماید: «ولو ردّوا لعادوا لما نُهوا عنه» اگر برگردند، باز همان خلافکاری های خود را دارند.)

۲- آن چه انسان را دوزخی می کند، اعمال ناصالح است. «اخرجنا نعمل صالحا»

۳- همه ی سرکشان، روزی به عجز و انابه خواهند افتاد. «ربّنا اخرجنا...»

۴- آخرت محل جبران از دست داده ها نیست. «اولم نعمرکم...»

۵ - بسیاری افراد در دنیا خیال می کنند کارشان صالح است، امّا در روز قیامت می فهمند که صالح نبوده و لذا می گویند: پروردگارا! اگر از دوزخ نجات یابیم، عمل صالحی (نه مثل صالح نماهای قبلی) انجام خواهیم داد. «غیر الّذی کنّا نعمل»

۶- خداوند به همه ی مردم به مقداری که حجّت بر آنان تمام شود، عمر داده است. «اولم نعمّرکم ما یتذکّر فیه»

۷- از دست دادن فرصت ها، موجب ظلم به خویش است. «اولم نعمّرکم... فما للظالمین من نصیر»

۸ - هدف از عمر، هوشیاری است و انسان غافل گویا عمر نکرده است. «اولم نعمّرکم ما یتذکّر»

۹- تذکّرِ لحظه ای کارساز نیست، زیرا هر مجرمی برای یک لحظه متذکّر می شود؛ تذکّر باید استمرار داشته باشد. «یتذکّر فیه»

۱۰- تا نذیر نباشد، قهر الهی نیست. «جاءکم النذیر فذوقوا»

۱۱- کسی که به هشدارهای انبیا توجّه نکند ظالم است. «جاءکم النذیر... فما للظالمین»

۱۲- برای کفّار، شفاعت، دعا و ناله هیچ یک کارساز نیست. «من نصیر»

سوره انعام آیه «۲۸»

بَلْ بَدَا لَهُمْ مَّا کَانُواْ یُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّواْ لَعَادُواْ لِمَا نُهُواْ عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَکَاذِبُونَ

(بازگشت به دنیا امکان ندارد،) بلکه آنچه (از کفر و نفاق) قبلاً (در دنیا) پنهان می کردند، (در روز قیامت) برایشان آشکار شده و اگر آنان (طبق خواسته و آرزویشان) به دنیا بازگردانده شوند، بی گمان باز هم به آنچه از آن نهی شده اند بازمی گردند. و آنان قطعاً دروغگویانند.

نکته ها:

روز قیامت، روز آشکار شدن اسرار پنهانی مردم است و قرآن بارها به این حقیقت اشاره کرده است. از جمله: «وبدالهم سیّئات ما عملوا»(۱)، «و بدالهم سیّئات ما کسبوا»(۲)

پیام ها:

۱- در قیامت، همه ی اسرار و رازها کشف و نهان و درون انسان ها آشکار می شود. «بل بدالهم ما کانوا یخفون»

۲- برگشتن از آخرت به دنیا، محال است. «و لو ردّوا»

۳- بعضی بر اثر لجاجت هرگز امیدی به خوب شدن و اصلاحشان نیست و هرچند به آنان فرصت جبران داده نشود. «لو ردّوا لعادوا»

(آری انسان بارها در دنیا به هنگام برخورد با شداید و تلخی ها، تصمیم هایی می گیرد، ولی چون به آسایش رسید، همه چیز را فراموش می کند).

۴- وقتی دروغگویی خصلت انسان شد، در قیامت هم دروغ می گوید. «و انّهم لکاذبون» چنانکه در آیه ۲۳ خواندیم که مشرکین در قیامت به دروغ قسم می خورند و می گویند: «واللّه ربّنا ما کنّا مشرکین»

سوره ابراهیم آیه «۲۲» در درس چهارم گذشت.

سوره غافر آیه «۴۹ و ۵۰»

«۴۹» وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَهِ جَهَنَّمَ ادْعُواْ رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْماً مِّنَ الْعَذَابِ

و کسانی که در دوزخند، به نگهبانان دوزخ گویند: «از پروردگارتان بخواهید که یک روز از عذاب ما بکاهد».

پیام ها:

۱- در قیامت، انسان فرشتگان را می بیند و با آنان گفتگو می کند. (نگهبانان دوزخ، فرشتگان هستند.) «و قال الّذین فی النار لخزنه جهنّم»

۲- دوزخ مأمورانی دارد. «خزنه جهنّم»

۳- کار مجرم به جایی می رسد که به مأمور عذاب خود پناه می برد. «قال الّذین فی النار لخزنه جهنّم»

ص: ۱۶۴

۱- ۲۵۷) جاثیه، ۳۳.

۲- ۲۵۸) زمر، ۴۸.

۴- تخفیف در عذاب فقط به دست خداست. «ادعوا ربّکم»

۵ - دوزخیان از نجات ابدی مأیوسند و به حدّاقل تخفیف، در کمیّت و کیفیّت عذاب قانعند. «یخفّف - یوماً»

۶- عذاب دوزخ، نه تعطیل بردار است و نه تخفیف بردار. «یوماً من العذاب»

«۵۰» قَالُواْ أَوَلَمْ تَکُ تَأْتِیکُمْ رُسُلُکُم بِالْبَیِّنَاتِ قَالُواْ بَلَی قَالُواْ فَادْعُواْ وَ مَا دُعَآؤُاْ الْکَافِرِینَ إِلَّا فِی ضَلَالٍ

(نگهبانان دوزخ در پاسخ) گویند: «آیا چنین نبود که پیامبرانتان معجزاتی برای شما آوردند؟» می گویند: «چرا» گویند: «پس دعا کنید (و خدا را بخوانید)» ولی دعای کافران در تباهی است.

نکته ها:

کسانی که هنگام دیدن قهر خداوند ایمان می آورند، سودی نمی برند. «فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رَاَوْا بأسنا»(۱)

توبه در لحظه ی مرگ نیز سودی ندارد. فرعون در لحظه غرق شدن توبه کرد ولی به او خطاب شد حالا- توبه می کنی در حالی که قبلا معصیت کردی: «الآن و قد عصیت قبل»(۲) دعا و ناله در دوزخ نیز بی ثمر است. «و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال»

پیام ها:

۱- قهر و عذاب الهی، بعد از اتمام حجّت است. «اولم تک تأتیکم رسلکم»

۲- آمدن انبیا یک سنّت دائمی از طرف پروردگار است. «تک تأتیکم»

۳- مبلّغ باید به سراغ مردم برود. «تأتیکم»

۴- همه ی انبیا معجزه داشتند. «رسلکم بالبینات»

۵ - قیامت روز اعتراف است. «قالوا بلی»

۱- ۲۵۹) غافر، ۸۵.

۲- ۲۶۰) یونس، ۹۱.

۶- دعای کافر در دوزخ به جایی نمی رسد. «و ما دعاء الکافرین»

سوره حجر آیه «۴۸»

«۴۸» لَا یَمَسُّهُمْ فِیهَا نَصَبٌ وَمَا هُم مِّنْهَا بِمُخْرَجِینَ

در آنجا هیچگونه رنجی به آنان نمی رسد، از آنجا بیرون شدنی نیستند.

نکته ها:

در این آیات، هشت پاداش بهشتی برای اهل تقوی بیان شده است: باغ ها، چشمه ها، سلامتی، امنیّت، کدورت زدایی، اخوّت، تخت های روبرو، دوری از هرگونه رنج وجاودانگی.

آنچه مهم است جمع شدن همه ی نعمت ها در یکجاست، زیرا در دنیا یکجا باغ هست، چشمه نیست و گاهی چشمه هست، باغ نیست وگاهی هر دو هست، سلامتی نیست و گاهی هر سه هست، امنیّت نیست و گاهی همه هست ولی صفا و صمیمیّت نیست و گاهی همراه با انواع سختی ها و رنج هاست و گاهی که انواع نعمت ها یکجا جمع می شود باید همه را رها کرد و رفت. لکن در قیامت انواع نعمت های مادی و معنوی و اجتماعی و روانی همراه با ابدیّت

است.

پیام ها:

۱- نعمت های بهشتی، بی نقص است. باغ با چشمه، سلامتی با امنیّت، برادری با صمیمیّت، راحتی با دوام است. «لایمسّهم فیها نصب»

سوره زخرف آیه «۷۱»

یُطَافُ عَلَیْهِم بِصِحَافٍ مِّن ذَهَبٍ وَأَکْوَابٍ وَفِیهَا مَا تَشْتَهِیهِ الْأَنفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْیُنُ وَ أَنتُمْ فِیهَا خَالِدُونَ

ظرف ها و جام هایی از طلا بر آنان چرخانـده می شود و آنچه را که نفس میل داشـته باشد و چشم (از دیدنش) لذّت ببرد در بهشت موجود است و شما در آنجا جاودانه هستید.

نکته ها:

«صحاف» جمع «صحفه» به ظرف های بزرگ گفته می شود. «اکواب» جمع «کوب» به جامی گفته می شود که دسته ندارد.

یکی از لذّت های چشم، ملاقات اولیای خداست که انسان در دنیا موفّق به دیدار آنان نشده است.

نعمت های بهشتی اقسام مزایا را دارا هستند:

ص: ۱۶۶

- همه ی سلیقه ها و چشم ها را اشباع می کند. «تشتهیه الانفس و تلذّ الاعین»

- تنوّع دارند. «صحاف - اکواب»

- زیبا هستند. «ذهب»

- مطابق میل هستند. «تشتهیه الانفس»

- چشم از دیدن آن خسته نمی شود «تلذّ الاعین»

پیام ها:

۱- لذّت چشم در قیامت، به گونه ای است که با دیگر خواسته های بهشتیان برابری می کند. «تشتهیه الانفس و تلذّ الاعین»

۲- رسیدن به تمام خواسته ها، فقط در بهشت امکان پذیر است. «فیها ما تشتهیه الانفس»

۳- غرائز و کشش های درونی انسان تا قیامت همراه انسان است. «فیها ما تشتهیه الانفس...»

سوره واقعه آیات «۲۰ تا ۲۴»

«۲۰» وَفَـاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ «۲۱» وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ «۲۲» وَ حُورٌ عِينٌ «۲۳» كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ «۲۴» جَزَآءًبِمَاكَانُواْ يَعْمَلُونَ

و (برای آنان) میوه هایی از هرچه انتخاب کنند. و گوشت پرنده از هر نوع که اشتها دارند. و زنانی سفیدروی، درشت چشم وزیبا همچون مروارید در صدف. پاداشی در برابر آنچه انجام می دادند.

نکته ها:

بهترین تعبیر در مورد زنان بهشتی، مروارید در صدف است، که در عین زیبایی و درخشندگی، از دسترس نااهلان در امان و از نگاه نامحرمان به دور است. «حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون»

پیام ها:

۱- مسئولین پذیرایی و شیوه پذیرایی بهشتیان، خصوصیاتی دارد:

الف: هر لحظه در دسترس می باشند. «یطوف»

ب: نوجوانانی با قیافه ای زیبا و دلپذیرند. «ولدان»

ص: ۱۶۷

ج: دلپذیری آنان موسمی و لحظه ای نیست. «مخلّدون»

د: انواع وسایل پذیرایی را در دست دارند. «اکواب، اباریق، کاس»

ه: پذیرایی ابتدا با مایعات و نوشیدنی هاست. «کأس من معین»

و: آنچه عرضه می شود، آفاتی ندارد. «لا یصدّعون... لا ینزفون»

ز: مواد پذیرایی، متعدّد و متنوّع و به انتخاب مهمان است. «فاکهه مما یتخیّرون»

ح: اولویّت با نوشیدنی، سپس میوه و آنگاه غذای گرم و مطبوع است. «معین، فاکهه، لحم»

۲- گوشت پرنده (گوشت سفید)، بر گوشت چرنده (گوشت قرمز) برتری دارد. «لحم طیر»

۳- در نوع غذا، اشتها نقش اساسی دارد. «مما یشتهون»

۴- زنانی بهشتی اند که در عین زیبایی، عفیف و پاکدامن باشند. «حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون»

۵ - تمام اسباب کامیابی، در بهشت فراهم است. «فاکهه... لحم... حور عین»

۶- کامیابی های بهشت، دائمی است. «یتخیرون، یشتهون...» (فعل مضارع بر دوام و استمرار دلالت می کند)

۷- در شیوه تبلیغ و دعوت به نیکی ها، از نقش عمل در رسیدن به پاداش های اخروی، غفلت نکنیم. «جزاء بما کانوا یعملون»

سوره واقعه آیه «۲۵ و ۲۶»

«۲۵» لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَلَا تَأْثِيماً «۲۶» إِلَّا قِيلاً سَلَاماً سَلَاماً

در آنجا سخن لغو و نسبت گناه به دیگری را نمی شنوند. سخنی جز سلام و درود نیست.

نکته ها:

«لغو» یعنی سخن بی فایده و «تأثیم» به معنای نسبت دادن گناه به دیگران است.

در روایات، عقل چنین توصیف شده است: «ما عُبد به الرّحمن و اکتُسب به الجَنان»(۲۶۱) آن که انسان با آن بندگی خدا کند و در راه کسب بهشت و سعادت جاودان قدم گذارد.

ص: ۱۶۸

اگر انسان کمی فکر کند که چند روز بندگی خدا در دنیا، این همه رفاه و آسایش و کامیابی در قیامت را به دنبال دارد و با این حال حاضر شود همه این لذّت های ابدی را به خاطر دنیای فانی از دست بدهد، کمال بی عقلی است و این است معنای خسارت واقعی که خداوند می فرماید: «قل انّ الخاسرین الّذین خسروا انفسهم»(۱) ای پیامبر! به مردم بگو: زیانکاران واقعی کسانی هستند که خودشان را باختند.

در دعای ماه رجب نیز می خوانیم: «خاب الوافدون علی غیرک»(۲) خدایا! کسانی که به غیر تو تکیه زدند، باختند و سودی نبردند.

بهشتیان از چند سوی، درود و سلام دریافت می کنند:

الف) از جانب اصحاب یمین (دوستان بهشتی). «وامّا ان کان من اصحاب الیمین فسلام لک من اصحاب الیمین» اگر از اصحاب یمین باشد (به او می گویند:) از طرف دوستان، بر تو سلام.

ب) از جانب اعرافیان. «و علی الاعراف رجال یعرفون کلّا بسیماهم فنادوا اصحاب الجنه ان سلام علیکم»(۳) بر اعراف مردانی هستند که همه را به چهره می شناسند و بهشتیان را ندا می دهند که سلام بر شما.

ج) از جانب فرشتگان. «و الملائکه یدخلون علیهم من کلّ باب سلام علیکم بما صبرتم»(۴) فرشتگان از هر سو بر آنان وارد می شوند و به خاطر صبر و مقاوتشان بر آنان سلام می کنند.

د) از طرف خداوند. «سلام قولاً من ربّ رحیم»(۲۶۶) از جانب خداوند رحیم، سلام بر آنان باد.

مراد از «سلاماً سلاماً»؛ یا سخنان پیراسته از لغو و نارواست و یا گفتگوهای همراه با سلام و صلح و صفا.

پیام ها:

۱- در بهشت، اسباب آزار روحی و روانی نیست. «لا یسمعون فیها لغواً...»

۲- معمولاً کامیابی های دنیوی آمیخته با لغو و گناه است، ولی در قیامت، چنین نیست. «لا یسمعون...»

۳- بهشت، سرای سلام و سلامت است. «سلاماً سلاماً» (جامعه ای که در آن سلام و سلامتی رواج دارد و لغو و بیهودگی در آن وجود ندارد، جامعه ای بهشتی است.)

۲۶۶) یس، ۵۸ .

۱- ۲۶۲) زمر، ۱۵.

۲- ۲۶۳) مفاتیح الجنان.

۳- ۲۶۴) اعراف، ۴۶.

۴- ۲۶۵) رعد، ۲۴.

سوره واقعه آیات «۳۴ تا ۳۷»

«۳۴» وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَهٍ «۳۵» إِنَّآ أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَآءً «۳۶» فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً «۳۷» عُرُباً أَتْرَاباً

و هم خوابگانی والا قدر. که ما آنان را به نحو خاصی آفریدیم. پس آنان را دوشیزه و باکره قرار دادیم. زنانی هم سن و سال و شوهر دوست.

نکته ها:

گرچه «فُرُش» جمع «فراش» به زمین و مرکب و تشک و فرش و تخت گفته شده و «مرفوعه» به معنای نفیس و گرانبها می باشد، چنانکه پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: در بهشت فرش هایی از ابریشم با رنگ های گوناگون روی یکدیگر قرار داده شده است.(۱) ولی ظاهراً مراد از «فُرش» در اینجا، همسران و هم خوابگان و مراد از «مرفوعه»، ارزشمند بودن آنان به خاطر عقل و کمال و جمال است، چنانکه به دنبال آن می خوانیم:

«انّا أنشأناهنّ اِنشاءً»

«عُرُب» جمع «عروب» به زنی گفته می شود که خندان و طنّاز و عاشق همسر و نسبت به او فروتن باشد و «اتراب» به معنای همانند و هم سن و سال می باشد، مانند «ترائب» به معنای دنده های سینه که مشابه یکدیگرند.

در روایتی می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه وآله به امّ سلمه فرمود: خداوند پیر زنان سفید موی مؤمن را در قیامت به صورت دخترکانی جوان و زیبا قرار می دهد.(۲)

این آیات بیان گوشه ای از پاداش «اصحاب یمین» است، همان کسانی که در آیه ۸ «اصحاب المیمنه» نامیده شدند. از آنجا که در قیامت نامه عمل خوبان را به دست راستشان می دهند و اهل یُمن و سعادت شده اند، آنان را اصحاب یمین نامیده اند.

خداوند در آیات گذشته در پایان پاداش مقرّبان فرمود: «جزاء بما کانوا یعملون» تمام پاداشها و نعمت ها جزای عملکرد آنان بود، ولی در این آیات، پس از نعمت هایی که برای اصحاب یمین بیان شد، جمله ی «جزاء بما کانوا» نیامده است، گویا همه اینها لطف الهی به آنان است.

همسران در دنیا، گاهی متناسب نیستند، ولی در بهشت از هر جهت متناسبند، «أترابا» گاهی عاشق همسرشان نیستند، ولی در بهشت همه

۱- ۲۶۷) تفسیر نورالثقلین؛ کافی، ج ۲، ص ۹۷.

۲- ۲۶۸) تفسیر نورالثقلین.

عاشـقند، «عُربـاً» گـاهی بیوه انـد، ولی در بهشت همه باکره انـد، «أبکارا» در یک کلام، همسـران در قیامت، آفرینش جدیـدی دارند. «انشأناهن انشاءً»

پیام ها:

۱- بهشت و نعمت های بهشتی، از قبل آفریده و آماده شده است. «أنشأناهنّ»

۲- بکارت و دوشیزه بودن همسران بهشتی، مستمرّ و دائمی است و گرنه تفاوتی با دنیا ندارد. «فجعلناهنّ ابکاراً»

سوره فاطر آیه «۳۴ و ۳۵»

«۳۴» وَقَالُواْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَکُورٌ

و گویند: سپاس برای خداوندی است که اندوه را از ما زدود، همانا پروردگار ما آمرزنده و سپاسگزار است.

پیام ها:

۱- شعار اهل بهشت، ستایش خداست. «و قالوا الحمد للّه»

۲- در فضای بهشت، غم و غصّه نیست. «اذهب عنّا الحزن»

۳- در بهشت، در کنار نعمت های مادّی (در آیه ی قبل) آرامش روحی مطرح است. «اذهب عنّا الحزن»

۴- بهشت، به خاطر مغفرت و سپاس گزاری خداوند، به بهشتیان می رسد. «اِنّ ربّنا لغفور شکور»

۵ - پوشاندن لغزش ها و قدردانی از بندگان شایسته از شئون ربوبیّت است. «اِنّ ربّنا لغفور شکور»

۶- اهل بهشت، دارای برجستگی هایی هستند که خداوند قدردان و سپاسگزار آنان است. «لغفور شکور»

«۳۵» أَلَّذِی أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا یَمَسُّنَا فِیهَا نَصَبٌ وَلَا یَمَسُّنَا فِیهَا لُغُوبٌ

خداوندی که ما را از فضل خویش در سرای ابدی جای داد که در آن جا هیچ رنجی به ما نمی رسد و درماندگی به سراغ ما نمی آید.

نکته ها:

«نَصَب» به معنای رنج وتعب، «لُغوب» به معنای عجز وناتوانی وگاه در افسردگی بکار رفته است.

ص: ۱۷۱

در کشورهای مترقّی و خانواده های مرفّه، آسایش پیدا می شود ولی آرامش کمیاب است، امّا اهل بهشت هم در آسایش کاملند و هم از غم ها و تحیّرها دور.

پیام ها:

۱- بهشت، ابدی است. «دار المقامه»

۲- بهشتیان، نعمت ها را از فضل خدا می دانند، نه از عمل خود. «من فضله»

۳- رنج و غم با بهشتیان حتّی تماس ندارد. «لا یمسّنا»

۴- طول عمر بیش از حدّ در دنیا، خستگی آور است ولی در بهشت نه خستگی وجود دارد و نه غم. «لا یمسّنا... نَصَب... لُغوب»

۵ - آسایش و آرامش بهشت، شعار نیست جدّی است. (جمله ی «لا یمسنا» تکرار شده است)

سوره یونس آیه «۱۰»

دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلاَمٌ وَءَاخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دعا و نیایش آنان در بهشت، «سبحانک اللّهم» (خدایا تو پاک و منزّهی) است و درودشان در آنجا سلام است و پایان نیایش آنان، «الحمد للّه ربّ العالمین» (سپاس و ستایش مخصوص خداست) می باشد.

نکته ها:

«سلام»، کلام اهل بهشت است و در بهشت، سلام فضای همه جا را پر می کند: سلام از سوی خداوند، «سلام قولاً من ربٍّ رحیم»(۱)، سلام از سوی فرشتگان «سلام علیکم طبتم»(۲)، و سلام از سوی بهشتیان نسبت به هم.(۳) «الّا قیلاً سلاماً سلاماً»(۴)

«الحمد للّه»، کلام انبیا و اولیاست. حضرت نوح علیه السلام پس از نجات از قوم ظالم، «الحمدللّه» گفت،(۵) و ابراهیم علیه السلام نیز خدا را حمد کرد که در سنّ پیری اسماعیل و اسحاق را به او بخشید.(۶) «الحمد للّه» سخن مؤمنان(۷) و کلام بهشتیان است.

۱- ۲۶۹) یس، ۵۸.

۲- ۲۷۰) زمر، ۷۳.

۳- ۲۷۱) تفسیر مراغی.

۴- ۲۷۲) واقعه، ۲۶.

۵- ۲۷۳) مؤمنون، ۲۸.

۶- ۲۷۴) ابراهیم، ۳۹.

۷- ۲۷۵) اعراف، ۴۳.

در حدیث آمده است: اهل بهشت با کلمه ی «سبحانک اللّهم» مسئولین پذیرایی را صدا می زنند، آنان نیز فوری حاضر شده، خواسته ی اهل بهشت را تأمین می کنند.(۱)

در حدیث است: هرگاه بنده ای مشغول تمجید خدا باشد و از سؤال کردن از او غافل شود، خداوند بیش از آنچه با دعا کردن به او می داد، عطا می کند.(۲)

پیام ها:

۱- یاد خدا تنها در دنیا نیست، آخرت هم جای ذکر الهی است. «سبحانک اللّهم»

۲- انسان به جایی می رسد که دعا و خواسته اش هم تمجید پروردگار می شود. «دعواهم فیها سبحانک» و این تسبیح وتمجید آنان را کامیاب می سازد.

۳- مؤمنان، در برابر صفات الهی می گویند: «سبحانک»، در برابر سایر مؤمنان می گویند: «سلام» و در مقابل کامیابی از نعمت های الهی می گویند: «الحمدللّٰه»

۴- مؤمن، عاشق خداست. بهشت ولذّت های بهشتی هم او را از یاد محبوب باز نمی دارد، بلکه در همه چیز، لطف و قدرت خدا را می بیند. «سبحانک اللّهم، الحمد للّه»

۵ - آغاز سخن مؤمنان با «سبحان اللّه» وپایان آن با «الحمدللّٰه» می باشد. (از عبارت «آخر دعواهم ان الحمدللّٰه» استفاده می شود که اوّل سخن آنان «سبحانک اللّهم» است)

سوره الرّحمن آیات «۷۰ تا ۷۷»

«۷۰» فِيهِنَّ خَيْرَ اتٌ حِسَـانٌ «۷۱» فَبِأَيِ ـءَالَا ءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ «۷۲» حُورٌ مَّقْصُورَ اتٌ فِي الْخِيَـامِ «۷۳» فَبِأَيِ ـءَالَا ءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ «۷۴» لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَاجَآنٌّ «۷۵» فَبِأَيِ ـءَالَا ءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

در آن باغ ها زنانی نیکو سیرت و زیبا صورت است. پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟ حوریه هایی که در خیمه ها پرده نشین هستند. پس کدام یک ازنعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟ قبل از بهشتیان، هیچ انسان یا جنّی آنان را لمس نکرده است. پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟

«۷۶» مُتَّكِئِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍ ـحِسَانٍ «۷۷» فَبِأَيِ ـءَالَا ءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

۱- ۲۷۶) تفسیر نورالثقلین.

۲- ۲۷۷) تفسیر روح المعانی.

آنان بر بالش هایی تکیه زده انـد که با پارچه های سبزرنگ و فرشـهای کمیاب آراسـته شـده است. پس کـدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟

نکته ها:

کامیابی های دنیا معمولاً همراه با غفلت و گناه است، ولی در بهشت، هرگز چنین نواقصی راه ندارد و ویژگی همسران بهشتی، «خیرات حسان» و «حور مقصورات فی الخیام» است.

میان دو دسته باغ هایی که در این سوره مطرح شده است، تفاوت هایی است، از جمله:

الف: در دو باغ اول، حتّی پوشش داخلی بسترها ابریشم است ولی در باغ دوم، تنها ظاهر پارچه ها، زیبا و رنگارنگ است.

ب: در دو باغ متقین، از هر میوه دو نوع وجود داشت، «فیهما من کلّ فاکهه زوجان» ولی در دو باغ مؤمنان عادّی تنها به وجود میوه اشاره شده است. «فیهما فاکهه»

ج: در مورد همسرانی که در دو باغ اول هستند، تعبیر «قاصرات الطرف» آمده و در دو باغ دوم «مقصورات فی الخیام».

د: آنچـه کـه در چهـار بـاغ یکسـان است، بـاکره بـودن همسـران است. در هر دو مـورد آمـده است: «لم یطمثهنّ انس قبلهم و لاجان»

در میـان میوه هـای بهشتی، خرمـا و انار جایگاه ویژه ای دارنـد و لـذا در کنار عنوانِ کلّی «فاکهه» که شامل همه گونه میوه می شود، این دو میوه جداگانه ذکر شده است.

در تمام قرآن، عبارت «ذوالجلال و الاکرام» دوبار آمده، آنهم در همین سوره است.

آغاز سوره با «رحمن» و پایان آن با «اکرام» است، یعنی سرچشمه ی آن همه نعمت، رحمت و کرامت خداوند است.

پیـامبر اکرم صـلی الله علیـه وآلـه فرمـود: زنـان بهشـتی دارای اخلاـق نیـک و صـورت زیبـا هســتند. «خیرات الاخلاـق حسـان الوجوه»(۱)

در روایات می خوانیم: «خیرات حسان» زنان صالحه دنیا هستند که در قیامت زیباتر از حورالعین می باشند.(۲)

«حور مقصورات» غیر از «خیرات حسان» هستند. جمله «لم یطمثهن» برای «حور

۱- ۲۷۸) تفسیر نورالثقلین.

۲- ۲۷۹) کافی، ج ۸، ص ۱۵۶.

مقصورات» است نه برای «خیرات حسان». زیرا با حوریه ها هیچ انسان و جنّی آمیزش نکرده است، ولی خیرات حسان، زنان دنیوی هستند که چه بسا مورد آمیزش قرار گرفته اند.

پیام ها:

۱- زنان بهشتی هم نیکو سیرتند، «خیرات» هم نیکو صورت. «حسان»

۲- پرده و پوشش حتّی در بهشت یک ارزش است. «حور مقصورات فی الخیام»

سوره توبه آیه «۱۰۰»

وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِینَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَآ أَبَداً ذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ

ونخستین پیشگامانِ از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری آنان را پیروی کردند، خداوند از آنها راضی است و آنان نیز از خدا راضی، و (خدا) برای آنان باغهایی فراهم ساخته که نهرها از پای (درختان) آن جاری است، همیشه در آن جاودانه اند. این است رستگاری و کامیابی بزرگ.

نکته ها:

در این آیه، مسلمانانِ صدر اسلام به سه گروه تقسیم شده اند:

۱- پیشگامان در اسلام و هجرت.

۲- پیشگامان در نصرت پیامبر و یاری مهاجران.

۳- متأخّران که راه آنان را ادامه داده اند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: ابتدا خداوند نام مهاجرین با سابقه را برده، سپس نام انصار و یاوران را و سپس نام پیروان آنان را بیان نموده است. بنابراین جایگاه و مقام هر گروه را در جای خود بیان کرده است.(۱)

به اتّفاق همه ی مسلمانان، اوّلین زن مسلمان حضرت خدیجه و اوّلین مرد مسلمان به اتّفاق شیعه ونظر بسیاری از اهل سنّت،

علی بن ابی طالب علیهما السلام است.(۲) چنانکه گفته اند: میان تاریخ نویسان

۱- ۲۸۰) تفسیر نورالثقلین ؛ کافی، ج ۲، ص ۴۱.

۲- ۲۸۱) روایات در الغدیر، (ج ۳، ص ۲۲۰ - ۲۴۰) و احقاق الحق، (ج ۳، ص ۱۱۴ - ۱۲۰) آمده است.

خلافی نیست که علی بن ابی طالب علیهما السلام، اوّلین مرد مسلمان است.(۱) البتّه عدّه ای می گویند: ایمانِ نوجوانی ده ساله چه ارزشی دارد؟ در جواب آنان باید گفت: نبوّت حضرت عیسی و حضرت یحیی نیز

در کودکی بود و ارزش داشت!

پیام ها:

۱- سبقت در کار نیک، ارزش است و موقعیّت پیشگامان در نهضت ها باید حفظ شود. «السابقون الأوّلون»

۲- همه ی مهاجران و انصار، مورد رضای الهی و ستایش قرآن نیستند، بلکه برخی چنین اند. «مِن المهاجرین...» (کلمه ی «مِن»، به معنای بعض است)

۳- تنها پیروی از نیکی ها وکمالات گذشتگان ارزش است، نه هر پیروی وتبعیّتی. «اتّبعوهم باحسان»

۴- اگر مؤمن، به قضای الهی راضی باشد، خدا هم از او راضی است. «رضی اللّٰه عنهم ورضوا عنه»

۵ - بهشت در سایه ی ایمان، سبقت، هجرت، نصرت و تبعیّت به احسان است. «السابقون... اعدّ لهم جنّات...» سوره کهف آیه «۴۹» در درس هشتم گذشت.

سوره توبه آیه «۳۵»

يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَامَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُواْ مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ

روزی که آن طلاها و نقره ها، در آتش دوزخ گداخته می شود و با آنها پیشانی ها و پهلوها و پشت های آنان را داغ می نهند، (فرشتگان عذاب به آنان می گویند:) این است آنچه برای خود اندوختید (و به محرومان ندادید)، پس مزه ی آنچه را که می اندوختید بچشید!

نکته ها:

کلمه ی «تُکوی» از ریشه «کیّ»، به معنای داغی زدن و چسباندن چیزی داغ به اعضای بدن است.

ص: ۱۷۶

۱- ۲۸۲) تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۳۰۷۵ ؛ به نقل از مستدرک حاکم.

انتخـاب ایـن سـه موضـع از بـدن برای داغ نهـادن، یـا برای آن است که گرمـا از این سه نقطه زودتر به درون بـدن سـرایت می کند،(۱) یـا برای این است که ثروتمنـدان بـا چهره اخم و عبوس به فقیران نگاه می کننـد، با پهلو بی اعتنایی و با کمر، پشت به آنـان می کننـد، یـا اینکه مراد از صـورت، جلوی بـدن است و مراد از کمر، عقب بـدن و مقصود از پهلو، دو طرف بـدن. یعنی کنایه از گداختن همه ی بدن است.

امام صادق علیه السلام، با استناد به این آیه، ترک زکات را از گناهان کبیره دانسته اند.(۲)

در روایتی ابوذر می گویـد: رسول خداصـلی الله علیه وآله کنار کعبه دوبار فرمودنـد: «هم الأخسـرون و ربّ الکعبه»، به خـدای کعبه قسم! آنان زیانکارترین هستند. پرسیدم: پدر و مادرم فدایت! منظورتان چه کسانی است؟ فرمود: زراندوزان.(۳)

پیام ها:

۱- خداونـدی که انسـان هـا را به همـان صورت اوّل زنـده می کنـد، می توانـد جمـادات و طلا و نقره را هم به همان صورتِ دنیوی، حاضر سازد. «هذا»

۲- کیفر وپاداش انسان در قیامت، با اعمال او در دنیا متناسب است. «هذا ماکنزتم»

۳- یکی از ابزارهای شکنجه در قیامت، اموال دنیوی است. «هذا ماکنزتم»

۴- در قیامت، خداوند شیرینی مال و ثروت را از ذائقه ی زراندوزان در می آورد. «فذوقوا»

سوره ذاریات آیه «۱۴»

ذُوقُواْ فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِی كُنتُم بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ

(به آنان گفته می شود:) عذابتان را بچشید، این همان عذابی است که درباره آن عجله داشتید.

نکته ها:

«فتنه» در اصـل به معنـای گـداختن طلا و نقره در آتش برای جـداسازی خالص از ناخالصـی های آن است و در اینجا به معنای شدّت عذاب کفّار است.

منکران، به انبیا می گفتند: «فأت بما تعدنا»(۴) آن عـذابی که خبر می دادی برای ما بیاور. در اینجا قرآن می فرماید: این همان عذابی است که آن را با عجله درخواست می کردید.

۱- ۲۸۳) تفسیر نمونه.

۲- ۲۸۴) تفسیر کنزالدقائق.

۳- ۲۸۵) تفسیر مجمع البیان.

۴- ۲۸۶) اعراف، ۷۰ و ۷۷ و هود، ۳۲.

پیام ها:

۱- کیفر قیامت ساخته دست خود انسان است. «ذوقوا فتنتکم»

۲- کفّار با آتش، عذاب جسمی می شوند و با خطاب «ذوقوا» عذاب روحی. «النار - ذوقوا»

سوره عنکبوت آیه «۵۵»

يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُواْ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

روزی (فرا رسد) که عذاب از بالای سرشان و از زیر پاهایشان آنان را فراگیرد؛ (در آن روز خداوند) می فرماید: بچشید (جزای) کارهایی را که (در دنیا) انجام داده اید.

پیام ها:

۱- عذاب دوزخ، فراگیر است. «فوقهم... تحت ارجلهم»

۲- عذاب دوزخ، تجسّم عملکرد خود ماست. «ذوقوا ما کنتم تعملون»

۳- انسان مسئول سرنوشت خود است. «ما کنتم تعملون»

۴- عذاب فراگیر دوزخ، به خاطر تداوم اعمال ناروای ما است. «ما کنتم تعملون»

ص: ۱۷۸

درس دهم: اعتماد بر او

تفسیر آیات دین و زندگی ۲ » درس دهم: اعتماد بر او

سوره زمر آیه «۳۶»

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَکَ بِالَّذِينَ مِن دُونِهِ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

آیا خداوند برای بنده اش کافی نیست؟ و مردم تو را از غیر خدا می ترسانند و هر که را خدا گمراه کند پس هیچ راهنمایی برای او نخواهد بود.

نکته ها:

بت پرستان به پیامبر اسلام می گفتند: اگر بت های ما را تحقیر کنی، به تو بلا و آزار می رسد. این آیه نازل شد و به حضرت دلداری داد که: «أليس اللّه بكافٍ عبده»

قرآن، با تعبیرهای گوناگونی مصونیّت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را از انواع توطئه ها مطرح کرده است: نظیر آیه ی «و اللّه يعصمك من الناس»(۱) و «انّا كفيناك المستهزئين»(۲) چنانکه خداوند نوح را از غرق شدن و ابراهیم را از آتش و موسی را از خطر فرعون و عیسی را از به دار آویخته شدن حفظ کرد.

وظیفه ی ما در هر شرایطی بندگی خداست. در حدیث می خوانیم: «مَن أصبح و هموه هَمٌّ واحد كفاه اللّه هموم الدنيا والآخره»(۳) کسی که همه ی تلاش و همتش بندگی خدا باشد، خداوند خواسته های دنیا و آخرتش را برآورده می کند.

پیام ها:

۱- اگر انسان بنده ی خدا شد، بیمه می شود و خداوند امور او را کفایت و کفالت می کند. «أليس اللّه بكاف عبده»

۲- در برابر تهدیدهای دشمنان، با یاد امداد و تکفّل الهی، خود را آرام کنیم. «أليس اللّه بكافٍ عبده و يخوّفونك»

۳- ابزار کافران، ایجاد محیط رعب و وحشت است. «يخوفونك بالّذين من دونه»

۴- هدایت و ضلالت به دست خداست، «يضلل اللّه - يهد اللّه» لکن مقدّمات دریافت هدایت یا محروم شدن از آن، به دست انسان است. چنانکه در آیات

۱- ۲۸۷) مائده، ۶۷.

۲- ۲۸۸) حجر، ۹۵.

۳- ۲۸۹) تفسیر روح البیان.

دیگر می خوانیم: «یهدی اللّه من ینیب»(۱) و «لا یهدی من هو مسرف کذّاب»(۲)

سوره آل عمران آیه «۱۵۹»

فَبِمَـا رَحْمَهٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنْتَ فَظّاً غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّواْ مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِینَ

(ای رسول ما!) پس به خاطر رحمتی از جانب خدا (که شامل حال تو شده،) با مردم مهربان گشته ای و اگر خشن و سنگدل بودی، (مردم) از دور تو پراکنده می شدند. پس از (تقصیر) آنان درگذر و برای آنها طلب آمرزش کن و در امور با آنان مشورت نما، هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خداوند توکّل کن. براستی که خداوند توکّل کنندگان رادوست می دارد.

نکته ها:

گرچه محتوای آیه دستورات کلّی است، لکن نزول آیه درباره ی جنگ اُحد است. زیرا مسلمانانی که در جنگ احد فرار کرده و شکست خورده بودند، در آتش افسوس وندامت وپشیمانی می سوختند. آنان اطراف پیامبر را گرفته وعذرخواهی می نمودند، خداوند نیز با این آیه دستور عفو عمومی آنان را صادر نمود.

کلمه ی «شُوْر» در اصل به معنی مکیدن زنبور، از شیره ی گل های خوشبو است. در مشورت کردن نیز انسان بهترین نظریه ها را جذب می کند. مولوی می گوید:

کاین خردها چون مصابیح، انور است

بیست مصباح ،از یکی روشنتر است.

پیام ها:

۱- مهربانی و نرمش با مردم، یک هدیه ی الهی است. «فبما رحمه من اللّه لنت لهم»

۲- افراد خشن و سختگیر نمی توانند مردم داری کنند. «لانفضّوا من حولک»

۳- نظام حکومتی اسلام، بر مبنای محبّت و ارتباط با مردم است. «حولک»

۴- رهبری و مدیریّت صحیح، با عفو و عطوفت همراه است. «فاعف عنهم»

۵ - خطاکارانِ پشیمان و گنهکاران شرمنده را بپذیریدو جذب کنید. «فاعف عنهم و استغفرلهم و شاورهم»

ص: ۱۸۰

۱- ۲۹۰) شوری، ۱۳.

۲- ۲۹۱) غافر، ۲۸.

۶- ارزش مشورت را با ناکامی های موسمی نادیده نگیرید. «وشاورهم» (هر چند نتیجه مشورت در جنگ احد، مبنی بر مبارزه در بیرون شهر، به شکست انجامید، ولی این قبیل موارد نباید ما را از اصل مشورت و فواید آن باز دارد.)

۷- در مشورتِ پیامبر، تفقّد از نیروها، شکوفایی استعدادها، شناسایی دوستان از دشمنان، گزینش بهترین رأی، ایجاد محبّت و علاقه و درس عملی برای دیگران نهفته است. «وشاورهم»

۸ - ظلمی را که به تو کردند، عفو کن؛ «فاعف عنهم» برای گناهی که نسبت به خدا مرتکب شدند، طلب آمرزش کن؛ «واستغفرلهم» در مسائل سیاسی اجتماعی، آنان را طرف مشورت خود قرار ده. «وشاورهم»

۹- استغفارِ پیامبر درباره ی امّتش، به دستور خداست. پس مورد قبول نیز هست. «واستغفر لهم»

۱۰- مشورت، منافاتی با حاکمیّت واحد و قاطعیّت ندارد. «وشاورهم... و اذا عزمتَ»

۱۱- در کنار فکر و مشورت، توکّل بر خدا فراموش نشود. «فتوکّل»

۱۲- ابتدا مشورت و سپس توکّل، راه چاره ی کارهاست، خواه به نتیجه برسیم یا نرسیم. «شاورهم... فتوکّل... انّ اللّه یحبّ المتوکّلین»

سوره هود آیه «۵۶»

إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ رَبِّی وَرَبِّکُمْ مَّا مِن دَآبَّةٍ إِلَّا هُوَ ءَاخِذٌ بِناصِیَتِهَآ إِنَّ رَبِّی عَلَی صَرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ

(هود گفت:) همانا من بر خداوندی که پروردگار من و شماست توکّل کرده ام، (زیرا) هیچ جنبنده ای نیست، مگر آنکه او مهارش را گرفته (و بر او تسلّط دارد، امّا سلطه ای عادلانه و حق جویانه) بدرستی که پروردگار من بر صراط مستقیم است.

پیام ها:

۱- توجّه به ربوبیّت همه جانبه خدا، زمینه ی توکّل براوست.«توکّلت... ربّی وربّکم»

۲- توکّل، زمینه ی شجاعت است. «فکیدونی جمیعاً... انی توکّلت» (با تکیه و اتکال بر خداوند، می توان در برابر جهانی ایستاد)

۳- هیـچ جنبنـده ای بدون اراده ی خداوند، قادر بر ضـرررسانی به دیگری نیست. «فکیدونی جمیعاً... ما من دابّه الاّ و هو آخذ بناصیتها»

۴- خداوند، هم بر همه چیز سلطه ی کامل دارد و هم عادل است. «آخذبناصیتها، علی صراط مستقیم»

۵ - بر کسی تکیه کنیم که علاوه بر قدرت، عدالت نیز داشته باشد. «توکّلت ، آخذ ، علی صراط مستقیم»

۶- در مقابل عناد و لجاجت کفّار، باید از قهر و عدل الهی سخن گفت. «آخذ بناصیتها، علی صراط مستقیم »

سوره هود آیه «۸۸»

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَءَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَبِّى وَرَزَقَنِى مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً وَ مَآ أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَآ أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِى إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

(شـعیب) گفت: ای قوم من! آیا اندیشـیده اید که اگر من دلیل روشـنی از طرف پروردگارم داشـته باشم و او مرا رزق نیکویی (مثل نبوّت) از سوی خود عطا کرده باشد، (چگونه می توانم مخالفت او کنم؟) ومن نمی خواهم نسبت به آنچه شـما را از آن نهی می کنم، خود مخالفت کنم (ومرتکب آن شوم). من به جز اصلاح به مقدار توانم، خواسته ی دیگری ندارم و جز به لطف خداوند، توفیقی برای من نیست، (از این روی) بر او توکّل کرده ام و

به سوی او بازگشته ام.

نکته ها:

در این آیه حضـرت شـعیب علیه السـلام در پاسخ به اعتراض کفّار که می گفتند چرا ما از تصرّف در اموالمان آزاد نباشیم می فرماید: اگر من شـما را از تصـرّفِ بی قید و شـرط محدود می کنم، به جهت اصـلاح زندگی و جامعه ی شـماست، نه به خاطر دشمنی، حسادت، تنگ نظری و یا امور دیگر، زیرا مصالح فردی نباید موجب ضرر و زیان به مصالح عمومی شود.

پیام ها:

۱- نبوّت بر اساس معجزه وبیّنه است. «کنت علی بیّنه» (قوانین بر پایه دلیل است)

۲- انبیاعلیهم السلام همه چیز را از خدا می دانند. «ربّی ، رزقنی»

۳- گمان نکنیم زندگیِ خوب، با کم فروشی وحرام خواری بدست می آید، زیرا انبیا و اولیای الهی بدون آلودگی به این گناهان، روزیِ نیکو داشته اند. «رزقنی منه رزقاً حسنا» (روزی نیکو آن است که بر اساس کم فروشی وظلم نباشد)

۴- روزی انسان از خدا وبه لطف اوست، نه به زرنگی. « رزقنی منه»

۵ - در مقابل کفّار که می گفتند: «اموالنا» حضرت شعیب علیه السلام فرمود: «رزقنی منه رزقاً حسنا» یعنی گمان نکنید که من مشکل مالی دارم.

۶- آمر به معروف و ناهی از منکر باید قبل از دیگران، خودش اهل عمل باشد. انبیا فقط طرّاح و فرمانده نبودند، بلکه خودشان از بهترین مصادیق اهل عمل بشمار می رفتند. «و ما ارید ان اخالفکم الی ما انهاکم عنه»

۷- انبیاعلیهم السلام نه تنها برخلاف دستورهای الهی عمل نمی کردند، بلکه حتّی به فکر خلاف هم نبودند. «و ما ارید ان ...»

۸ - هدف انبیاعلیهم السلام اصلاح انسان ها و جوامع بشری است. «ان ارید الاّ الاصلاح»

۹- مرز کار انبیا توان وقدرت آنهاست، نه ساعت، روز، ماه وسال. «مااستطعت»

۱۰- اراده ی کارها از ما، ولی میزان توفیق از خداست. « ان ارید ، ما توفیقی الا باللّه»

۱۱- در کارها آخرین تلاش را به کار ببریم، ولی بدانیم که موفّقیّت به دست خداوند است. «ما استطعت و ما توفیقی ...»

۱۲- توکّل زمانی نتیجه بخش است که در کنارِ تلاش باشد. «ما استطعت ، توکّلت»

۱۳- مصلح باید خود صالح و اهل ایمان، توکّل، انابه و سوز باشد. «مااستطعت، علیه توکّلت و الیه اُنیب»

۱۴- در این آیه برای آمر به معروف و ناهی از منکر این سفارها شده است:

الف: شخصاً اهل عمل باشد. «ما ارید ان اُخالفکم الی ما انهاکم عنه»

ب: هدف او اصلاح جامعه باشد. «ما اُرید الاّ الاصلاح»

ج: توفیق کارش را از خداوند بداند. «و ما توفیقی الاّ باللّه»

د: همیشه بر او توکّل نماید. «علیه توکّلت»

ه : در مشکلات به او پناه ببرد. «الیه اُنیب»

سوره زمر آیه «۳۸»

وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَءَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ

و اگر (از مشرکان) سؤال کنی: «چه کسی آسمان ها و زمین را آفرید؟» قطعاً خواهند گفت: «خدا» بگو: «پس آیا در آن چه از غیر خدا می خوانید نظر و اندیشه کرده اید؟! (راستی) اگر خداوند نسبت به من ضرری را اراده کند آیا این بت ها می توانند آن ضرر را برطرف کنند، یا (اگر) خداوند برای من لطف و رحمتی را بخواهد، آیا آنها می توانند مانع آن رحمت شوند؟» بگو: «خداوند برای من کافی است. اهل توکّل تنها بر او

توکّل می نمایند.»

نکته ها:

در قرآن بارها از اعتقاد مشرکان به خالق بودن خداوند سخن به میان آمده است. علاوه بر آیه ی مورد بحث، بنگرید به: سوره ی عنکبوت، آیات ۶۱ تا ۶۳ و سوره ی لقمان آیه ی ۲۴ و سوره ی زخرف آیات ۹ و ۸۷.

کلمه ی «ضُرٌّ» در برابر رحمت، به معنای هر گونه گرفتاری است.

ضمیر «هُنّ» برای مؤنث است و در این جا برای بت ها به کار رفته، زیرا عرب ها بت های بزرگ را به نام مؤنث می خواندند. نظیر: «لات»، «مناه»، «عُزّی»

پیام ها:

۱- بت پرستان خالقیّت خداوند را قبول داشتند. (لکن برای بت ها نقش ربوبیّت و شفاعت را قائل بودند). «لیقولنّ اللّه»

۲- بت ها هیچ نقشی در برابر اراده ی خداوند ندارند. «هل هنّ کاشفات - هل هنّ مُمسِکات»

۳- کسی لایق پرستش است که قدرتِ رساندن سود و دفع زیان را داشته باشد. «هل هنّ کاشفات - هل هنّ مُمسِکات»

۴- دفع ضرر مهم تر از جلب منفعت است. («کاشفات ضُرّ» قبل از «مُمسِکات رحمته»

آمده است).

۵ - توکّل تنها بر خداوند جایز است. (کلمه ی «علیه» قبل از «یتوکّل» آمده که بیانگر انحصار است).

۶- خداونـد از هر جهت پیـامبرش را تکفّل و کفایت می کنـد. «حَسْبِیَ اللّه»(کلمه «حَسْبِی» مطلق آمـده که شامل همه چیز می شود).

سوره نساء آیه «۸۱»

وَیَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُواْ مِنْ عِنْدِکَ بَیَّتَ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ غَیْرَ الَّذِی تَقُولُ وَاللَّهُ یَکْتُبُ مَا یُبَیِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ وَکَفَی بِاللَّهِ وَکِیلاً

(منافقان، به هنگام روز و در حضور تو) می گوینـد: اطاعت! پس چون از نزد تو بیرون می رونـد، گروهی از آنان در جلسات شبانه و شب نشـینی ها برخلاف گفته ی تو کار می کننـد، ولی خداونـد، آنچه را در این جلسات می گذرد، ثبت و ضـبط می کند. پس (ای پیامبر!) از آنان اعراض و بر خداوند توکّل کن، وکافی است که خداوند، پشتیبان باشد.

پیام ها:

۱- به هر اظهار وفاداری و ایمانی دلگرم نباشید، چرا که منافقان با چرب زبانی خود را مطیع جلوه می دهند. «یقولون طاعه»

۲- منافقان، جلسات سرّی شبانه و تشکیلات گروهی دارند. «بیّت طائفه»

۳- دشمنان از نقاط کور وتاریک استفاده می کنند، از توطئه های آنان غافل نباشید. «بیّت»

۴- قرآن، در انتقاد، همه را یکسان نمی داند. «طائفه منهم»

۵ - خداوند، به حساب توطئه ها وشیطنت های منافقان خواهد رسید. «یکتب ما یبیّتون»

۶- در برابر توطئه های سری منافقان تنها بر خدا باید توکّل کرد، توکّل عامل موفقیّت است. «توکّل علی اللّه»

۷- خداوند، حامی مسـلمانان و رسول اکرم صـلی الله علیه وآله است و پرده از توطئه های منافقان برداشته و با امدادهای غیبی آنان را یاری می کند. «و کفی باللّه وکیلا»

سوره فرقان آیه «۵۸»

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِ ّالَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيراً

و بر (خدای) زنده ای که هرگز نمی میرد توکّل کن و به ستایش او تسبیح گوی همین بس که او به گناهان بندگانش آگاهی دقیق دارد.

نکته ها:

واژه ی «توکّل» با مشتقّاتش هفتاد بار در قرآن آمده است. توکّل به معنای تکیه کردن بر خدا و وکیل گرفتن او در کارها است.

در آیه ی قبل به پیامبر فرمود: به مردم بگو: من مزدی از شما نمی خواهم، گویا در این آیه می فرماید: رهبران دینی که به مال مردم چشم داشتی ندارند، برای زندگی خود باید تنها به خداوند توکّل نمایند.

توکّل بر خداوند به معنای رها کردن تلاش و کوشش نیست. چنانکه مولوی می گوید:

گفت پیغمبر به آواز بلند

با توکّل زانوی اشتر ببند

رمز الکاسب حبیب اللّه شنو

از توکّل در سبب کاهل مشو

رو توکّل کن تو با کسب ای عمو

جهد می کن کسب می کن مو به مو

پیام ها:

۱- تکیه ی فانی بر فانی لغو است. «توکّل علی الحیّ الّذی لایموت»

۲- تکیه ی ضعیف بر ضعیف لغو است. «توکّل علی... الّذی خلق السموات»

۳- تکیه ی جاهل بر جاهل لغو است. «توکّل علی الحیّ الّذی... خبیرا»

۴- انبیا نیز به موعظه و تذکر الهی نیاز دارند. «و توکّل»

۵ - حیات ابدی مخصوص خداست. «الحیّ الّذی لایموت»

۶- خدایی را وکیل بگیر که برای همیشه زنده است و اگر امروز به دشمن مهلت داد تا شاید از کارشکنی و کفر دست بردارد، فردا فرصت و مهلت دارد تا از او انتقام گیرد. «لایموت»

۷- توکّل قلبی باید با تسبیح و حمد عملی همراه باشد. «و سبّح بحمد»

۸ - خداوند به کارهای جزئی مردم علم دقیق دارد. «بذنوب عباده»

ص: ۱۸۶

۹- گناهکاران نیز بندگان خدا هستند. «ذنوب عباده»

۱۰- ایمان انسان به این که خداوند بر گناهانش آگاه است، بهترین اهرم برای پیدایش تقواست. «بذنوب عباده»

۱۱- آگاهی خداوند بر گناهان مردم، علاوه بر اینکه تهدیدی برای کفّار است، برای پیامبر نیز تسلّی و دلداری می باشد که نگران نباش، ما از کارشکنی های آنان آگاهیم و به حساب کفّار لجوج می رسیم. «و کفی به بذنوب عباده خبیراً»

سوره نمل آیه «۷۹»

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ

پس بر خداوند توکّل کن (و بدان) که تو بر حقّ آشکار هستی.

پیام ها:

۱- توکّل بر خداوند، یکی از شرایط موفّقیّت رهبر است. «فتوکّل علی اللّه»

۲- توجّه به حقانیّت راه و تلقین آن، انسان را در برابر حوادث زودگذر بیمه می کند. «انّک علی الحقّ المبین»

۳- مخالفان پیامبر، بهانه جویی می کردند، وگرنه راه او ابهامی نداشت. «انّک علی الحقّ المبین»

۴- توکّل بر خداوند تنها در مسیر حقّ معنا و ثمر دارد، نه در مسیر باطل. «فتوکّل علی اللّه انّک علی الحقّ المبین»

۵ - رهبر باید به حقّانیت راهش ایمان داشته باشد. «انّک علی الحقّ المبین»

سوره آل عمران آیه «۱۷۳»

أَلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُواْ لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَاناً وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ

مؤمنان کسانی هستند که (چون) مردم (منافق) به ایشان گفتند: بی شک مردم (کافر مکّه) بر ضد شما گرد آمده (و بسیج شده)اند، پس از آنان مترسید، (آنها به جای ترس) بر ایمانشان بیافزود و گفتند: خداوند ما را کفایت می کند و او چه خوب نگهبان و یاوری است.

ص: ۱۸۷

نکته ها:

عوامل تبلیغاتی دشمن و برخی مردمان ساده اندیش و ترسو، به رزمندگان و مجاهدان تلقین و نصیحت می کنند که دشمن قوی است و کسی نمی تواند حریف آنان بشود، پس بهتر است درگیر جنگ نشوید. امّا مسلمانان واقعی، بدون هیچ ترس و هراسی، با آرامش خاطر و با توکّل به خداوند، به آنان پاسخ می گویند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: تعجّب می کنم از کسی که می ترسد، چرا به گفته ی خداوند «حسبنا اللّه و نعم الوکیل» پناه نمی برد.(۱)

پیام ها:

۱- در برابر تبلیغاتِ توخالی دشمن نهراسید. «فاخشوهم فزادهم ایمانا»

۲- در جبهه ها، مواظب افراد نفوذی دشمن باشید. «فاخشوهم»

۳- قوی ترین اهرم در برابر تهدیدات دشمن، ایمان و توکّل به خداست. «حسبنا اللّه و نعم الوکیل»

۴- مؤمن وقتی در گرداب بلا قرار می گیرد، توکّل و اتصال خود را با خدا بیشتر می کند. «فزادهم ایماناً»

۵ - هم حرکت وتلاش لازم است، هم ایمان وتوکّل. «استجابوا... حسبنا اللَّه ونعم الوکیل»

سوره مائده آیه «۲۳»

قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُواْ عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُواْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ

دو نفر از مردانی که (از خدا) می ترسیدند و خدا به آنان نعمت (عقل وایمان و شهامت) داده بود، گفتند: از دروازه ی شهر بر دشمن وارد شوید (و نترسید) پس چون که داخل شدید همانا پیروزید و اگر ایمان دارید بر خدا توکّل کنید.

نکته ها:

در تفاسیر آمده است: آن دو نفر از نقبای دوازده گانه بنی اسرائیل بودند، به نام های: «یوشع بن نون» و «کالب بن یوفنا» و نامشان در تورات، سِفر تثنیه آمده است.(۲) امام باقرعلیه السلام فرمودند: این دو نفر،

۱- ۲۹۲) من لایحضره الفقیه، ج ۴،ص ۳۹۲.

۲- ۲۹۳) تفسیر نمونه.

پسر عموی موسی علیه السلام بودند.(۲۹۴)

به گفته علاّمه طباطبایی در تفسیر المیزان: هرگاه کلمه ی «نعمت» در قرآن بدون قید آمد، مراد نعمت ولایت و نبوّت است.

پیام ها:

۱- خداترسی، زمینه ی دریافت الطاف و نعمت های الهی است. «یخافون أنعم اللّه...»

۲- آنکه از خدا بترسد، احساس مسئولیّت می کند وپیروی از فرمان پیامبر را واجب می داند ودر برابر قدرت های دیگر تسلیم نمی شود. «یخافون انعم اللّه... ادخلوا»

۳- خداترسی، زمینه ی شجاعت و جرأت و عمل است. «یخافون... ادخلوا»

۴- خداترسی، نعمتی الهی است. «یخافون انعم اللّه علیهما»

۵ - هنگام حمله، باید به رزمندگان روحیه داد. «فانّکم غالبون»

۶- خوف الهی و تقوا، به انسان بصیرت و نیروی تحلیل صحیح و روشن از مسائل می دهد. «یخافون ...فانّکم غالبون»

۷- توکّل، باید مخلصانه و تنها بر خدا باشد. «علی اللّه فتوکّلوا»

۸ - اگر اهل ایمان با شهامت وارد صحنه شوند، منحرفان میدان را ترک می کنند. «فاذا دخلتموه فانّکم غالبون»

۹- اصل در موفقیّت تنها امکانات مادّی نیست، بلکه ایمان و توکّل، تصمیم و جرأت نیز لازم است. «ادخلوا... و علی اللَّه فتوکّلوا»

۱۰- توکّل به تنهایی کافی نیست، بلکه همراه با تلاش ما را به مقصد می رساند. «ادخلوا... فتوکّلوا»

۱۱- توکّل، نشانه ایمان وکلید نجات از بن بست ها و ترس هاست. «فتوکّلوا ان کنتم...»

۱۲- از شما حرکت، از خدا برکت و نصرت. «فاذا دخلتموه فانّکم غالبون و علی اللَّه فتوکّلوا ان کنتم مؤمنین»

۱۳- توکّل، تنها به لفظ نیست، بلکه روحیّه ای برخاسته از ایمان است. «فتوکّلوا ان کنتم مؤمنین»

۲۹۴) تفسیر نورالثقلین.

سوره زمر آیه «۶۲»

أَللَّهُ خَالِقُ کُلِ ّ شَیْ ءٍ وَهُوَ عَلَی کُلِ ّ شَیْ ءٍ وَکِیلٌ

خداوند آفریدگار هر چیزی است و اوست که بر هر چیز نگهبان (و حافظ و ناظر) است.

نکته ها:

مشرکان، خالق بودن خداوند را قبول داشتند، چنانکه در آیات دیگر خواندیم که اگر از آنان سؤال کنی آفریدگار آسمان ها و زمین کیست، خواهند گفت: خدا. ولی نظارت و حفاظت را به بت ها نیز نسبت می دادند.

پیام ها:

۱- موحّد واقعی کسی است که به تمام ابعاد توحید معتقد باشد:

توحید در خالقیّت. «خالق کل شی ء»

توحید در ربوبیّت. «علی کل شی ء وکیل»

توحید در عبادت. آیه ی بعد: «افغیر اللّه تأمروّنی اعبد...»

۲- همه ی هستی، در آفرینش و بقا، محتاج او هستند. «خالق کل شی ء و هو علی کل شی ء وکیل»

۳- خداوند آفریدگار هستی است و باز هم می تواند خلق کند. «خالق... له مقالید»

۴- کفر منکران، به خدا ضرری نمی زند، زیرا او مالک آسمان ها و زمین است. «و الّذین کفروا... اولئک هم الخاسرون»

سوره ابراهیم آیه «۱۱ و ۱۲»

«۱۱» قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكَمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَآ أَن نَّأْتِيَكَم بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

پیامبرانشان در جوابشان گفتند: (آری) ما جز بشری مثل شما نیستیم، ولی خداوند بر هرکس از بندگانش که بخواهد منّت می گذارد (و او را بر مردم مبعوث می کند) و ما را نرسد که جز با اذن خداوند، برای شما معجزه ای بیاوریم، پس مؤمنان باید تنها بر خداوند توکّل نمایند.

ص: ۱۹۰

نکته ها:

گرچه در این آیه می فرماید: خداوند بر هر کس بخواهد منّت گذاشته، او را پیامبر قرار می دهد، ولی خدای حکیم می داند که چه کسی ظرفیّت و لیاقت این مسئولیّت بزرگ را دارد. «اللّه اعلم حیث یجعل رسالته»(۱) خدا بهتر می داند که رسالت خود را کجا قرار دهد.

کفّار و مشرکان با انبیا دو حرف داشتند:

۱- شما انسان هایی مثل ما هستید.

۲- معجزه ای را که ما پیشنهاد می کنیم برای ما بیاورید.

در این آیه، پاسخ این دو حرف آمده است: امّا این که ما انسانی همانند شما هستیم قبول داریم، ولی خداوند بر ما منّت گذاشته و به ما وحی کرده است. امّا این که معجزه ی ما به دلخواه شما باشد، این نمی شود زیرا ما حقّ نداریم بدون اذن خداوند معجزه ای بیاوریم.

پیام ها:

۱- گرچه انسان ها همه در شکل و ظاهر یکسانند، اما دلیل بر این نیست که در باطن و معنویّت نیز یکسانند. «ان نحن الاّ بشر مثلکم ...»

۲- الگوها و مربیّان باید با تربیت پذیران، در شرایط همسان باشند. (آنچه نقطه ی قوّت انبیا است ، در نظر بعضی نقطه ی ضعف بود. اگر پیامبران از خود انسان ها و دارای نیازها و غرایز و مشکلات انسانی نبودند نمی توانستند مربی و الگوی انسان ها واقع شوند.) «بشر مثلکم»

۳- پیامبران، در باره خود غلوّ نمی کردند و می گفتند: ما انسانی مثل شما هستیم. «ان نحن الاّ بشر مثلکم»

۴- مقام نبوّت، هدیه و منّت الهی است. «یمُنّ»

۵ - معجزه به امر خداست، نه خواست مردم. (حتّی اگر مردم توقع معجزه نداشته باشند، انبیا آن را می آورند) «الاّ باذن اللّه»

۶- توکّل، لازمه ی ایمان است. «فلیتوکّل المؤمنون»

۷- مؤمن، از عناد و انکار مخالفان خسته نمی شود و با توکّل بر خداوند راهش را

ص: ۱۹۱

۱- ۲۹۵) انعام، ۱۲۴.

ادامه می دهد. «وعلی اللّه فلیتوکّل المؤمنون»

«۱۲» وَمَا لَنَآ أَلَّا نَتَوَکَّلَ عَلَی اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَی مَآ ءَاذَیْتُمُونَا وَعَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ

و چرا ما بر خدا توکل نکنیم، در حالی که او ما را به راه های (سعادت) ما هدایت کرده است؟ قطعاً ما در برابر هر آزاری که شما نسبت به ما روا دارید، مقاومت خواهیم کرد و اهل توکّل باید فقط بر خداوند توکّل نمایند.

نکته ها:

توکّل یعنی وکیل گرفتن. وکیل باید چهار شرط داشته باشد: درایت، امانت، قدرت و محبت. و کسی جز خدا این شروط را به نحو کامل ندارد، پس بر او توکّل کنیم.

امام رضاعلیه السلام فرمود: مرز توکّل آن است که با ایمان به خدا، از هیچ کس نترسی.(۱)

پیام ها:

۱- خدایی که هدایت کرد، حمایت هم می کند. پس تنها بر او توکّل کنیم. «نتوکّل علی اللّه و قد هدانا»

۲- راه انبیا همان راه خداست. (به جای «سبله» فرمود:) «سُبلنا» چنانکه در جای دیگر می فرماید: «قل هذه سبیلی ادعوا الی اللّه علی بصیره»(۲۹۷)

۳- لازمه پیمودن راه خدا، تحمّل سختی هاست. «سبلنا - لنصبرنّ»

۴- هم باید بر خدا توکّل کرد، هم باید در برابر مخالفان صبر و مقاومت نمود. «نتوکّل علی اللّه... ولنصبرنّ»

۵ - مؤمن با آزار و شکنجه، از عقیده و عملش دست برنمی دارد. «لنصبرنّ علی ما آذیتمونا»

۶- کسی می تواند صبر کند که تکیه گاهی داشته باشد. «لنصبرنّ... علی اللّه نتوکل»

سوره نحل آیه «۹۹»

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

البتّه شیطان را بر کسانی که ایمان آورده و بر پروردگارشان توکّل می کنند، سلطه ای نیست.

۲۹۷) یوسف، ۱۰۸.

۱- ۲۹۶) تفسیر نورالثقلین.

نکته ها:

قرآن اگر همراه بـا تفسیر و نظرات امامـان معصوم علیهم السـلام باشـد، «کتـاب اللّه و عترتی لن یفترقا» وبر دل های پاک وارد شود، «هـدیً للمتقین» سـبب هـدایت ورشـد و زیاد شدن ایمان وعلم می گردد. چنانکه قرآن می فرماید: ای پیامبر هرگاه قرآن تلاوت می کنی ما میان تو و کسانی که ایمان به آخرت ندارند مانعی قرار می دهیم.(۱)

در روایـات می خـوانیم: پیـامبر اکرم صـلی الله علیـه وآلـه هنگـام تلاـوت قرآن جملـه «اعـوذ بـاللّه مـن الشـیطان الرجیم» را می خواندند.(۲)

پیام ها:

۱- شیطان به سراغ همه می آید، امّا در همه تأثیرگزار نیست. «لیس له سلطان علی الّذین آمنوا»

۲- ایمان و توکّل، قلعه ای است که انسان را از آسیب پذیری حفظ می کند. «لیس له سلطان علی الّذین آمنوا»

سوره بقره آیه «۲۱۶»

کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ کُرْهٌ لَکُمْ وَعَسَـی أَنْ تَکْرَهُوا شَـیْئاً وَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ عَسَـی أَنْ تُحِبُّوا شَیْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَکُمْ وَاللَّهُ یَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ

جهاد بر شما مقرّر شد، در حالی که برای شما ناخوشایند است و چه بسا چیزی را ناخوش دارید، در حالی که خیر شما در آن است و چه بسا چیزی را دوست دارید، در حالی که ضـرر و شـرّ شـما در آن است. و خداوند (صـلاح شـما را) می داند و شما نمی دانید.

نکته ها:

«کُره» به مشقّتی گفته شده که انسان از درون خود احساس کند، مانند ترس از جنگ. و «کَره» به مشقّتی گویند که از خارج به انسان تحمیل شود، مانند حکم اجباری به آسـمان ها و زمین: «اتینا طَوعاً او کَرهاً قالَتا اَتینا طائعین»(۳) گفتیم: یا با رغبت بیایید یا با اکراه، گفتند: ما با رغبت می آییم.

آیه قبل مربوط به مال دادن بود واین آیه مربوط به جان دادن است.

اکراه از جنگ، یا به خاطر روحیّه ی رفاه طلبی است ویا به جهت انسان دوستی و رحم به دیگران

ص: ۱۹۳

۱- ۲۹۸) اسراء، ۴۵.

۲- ۲۹۹) تفسیر کنزالدقائق.

۳- ۳۰۰) فصّلت، ۱۱.

ویا بخاطر عدم توازن قوا و برتری دشمن است. قرآن می فرماید: شما آثار و نتایج جهاد را نمی دانید و فقط به زیان های مادّی و ظاهری آن توجّه می کنید، در حالی که خداوند از اسرار و آثار امروز وفردای کارها در ابعاد مختلفش آگاه است.

جنگ با همه ی سختی هایی که دارد، آثار مثبت و فوایدی نیز دارد. از جمله:

الف: توان رزمی بالا می رود.

ب: دشمن جسور نمی شود.

ج: روح تعهّد و ایثار در افراد جامعه بوجود می آید.

د: قدرت و عزت اسلام و مسلمین در دنیا مطرح می شود.

ه: امدادهای غیبی سرازیر می گردد.

و: روحیّه ی استمداد از خدا پیدا می شود.

ز: اجر و پاداش الهی بدست می آید.

ح: روحیّه ی ابداع و اختراع و ابتکار بوجود می آید.

پیام ها:

۱- ملاک خیر وشر، آسانی و سختی و یا تمایلات شخصی نیست، بلکه مصالح واقعی ملاک است ونباید به پیشداوری خود تکیه کنیم. «عسی ان تکرهوا شیئاً وهو خیر لکم»

۲- کراهت و محبّت نفسانی، نشانه ی خیر و شرّ واقعی نیست. «تکرهوا... و هو خیر لکم... تحبوا... و هو شرّ لکم»

۳- جنگ و جهاد در راه دین، مایه ی خیر است. «کُتب علیکم القتال... و هو خیر لکم»

۴- تسلیم فرمان خدایی باشیم که بر اساس علم بی نهایت به ما دستور می دهد، گرچه ما دلیل آنرا ندانیم. «واللّه یعلم و انتم لا تعلمون»

سوره عنکبوت آیه «۶۹»

وَالَّذِينَ جَاهَدُواْ فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ

و کسانی که در راه ما (تلاش و) جهاد کردند، راه های (قرب به) خود را به آنان نشان خواهیم داد و همانا خداوند با نیکوکاران است.

پیام ها:

۱- برای رسیدن به هدایت ویژه ی الهی، تلاش لازم است و باید گام اوّل را خود انسان بردارد. «جاهدوا - لنهدینّهم»، چنانکه در جای دیگر می فرماید: «اِن تنصروا اللّه ینصركم»(۳۰۱)

۲- گاهی یک گام و یک لحظه تلاش خالصانه، هدایت و نجات ابدی را به دنبال دارد. («جاهدوا» به صورت ماضی و «لنهدینّهم» به صورت مضارع و مستمرّ آمده است.)

۳- در مدیریّت و رهبری، لازم نیست تمام ابعاد کار از روز اوّل روشن باشد، همین که گامی الهی بر داشته شد، در وسط راه، هدایت های غیبی می آید. «جاهدوا - لنهدینّهم»

۴- آنچه به تلاش ها ارزش می دهد، خلوص است. «فینا»

۵ - راه های وصول به قرب الهی، محدودیّتی ندارد. «سبلنا»

۶- به وعده های خداوند اطمینان داشته باشیم. «لنهدینّهم» (حرف لام و نون تأكید، نشانه های تأكید است)

۷- نشانه ی نیکوکار بودن، تلاش در راه حقّ و اخلاص است. «جاهدوا فینا - لمع المحسنین»

۸ - همراه بودن خدای بزرگ با بنده ای ضعیف، یعنی رسیدن انسان به همه چیز. «انّ اللّه لمع المحسنین» چنانکه در دعای عرفه ی امام حسین علیه السلام می خوانیم: «ماذا فقد مَن وجدك و ماذا وجد مَن فقدك» هر كه تو را یافت، چه كمبودی دارد و هر که تو را از دست داد، چه دارد؟

۹- خداوند، هم راه قرب را به ما نشان می دهد و هم تا رسیدن به مقصد، دست ما را می گیرد. «لنهدینّهم... مع المحسنین»

۳۰۱) محمّد، ۷.

ص: ۱۹۵

درس یازدهم: دوستی با حق

تفسیر آیات دین و زندگی ۲ » درس یازدهم: دوستی با حق

سوره بقره آیه «۱۶۵»

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ أَشَدُّ حُبّاً لِلَّهِ وَلَوْ یَرَی الَّذِینَ ظَلَمُواْ إِذْ یَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّهَ لِلَّهِ جَمِیعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعَذَابِ

و بعضی از مردم کسانی هستند که معبودهایی غیر از خداوند برای خود برمی گزینند و آنها را همچون دوست داشتن خدا، دوست می دارند. امّا آنان که ایمان دارند، عشقشان به خدا (از عشق مشرکان به معبودهاشان) شدیدتر است و آنها که (با پرستش بت به خود) ستم کردند، هنگامی که عذاب خدا را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام نیروها، تنها به دست خداست و او دارای عذاب شدید است.

نکته ها:

امام باقرعلیه السلام می فرماید: مراد از «دون اللّه» و «انداد» در این آیه، بت ها نیستند، بلکه مراد پیشوایان ستمکار و گمراهند که مردم آنان را همچون خداوند دوست دارند.(۱) از جهت ادبی نیز کلمه «هم» در «یحبّونهم»، برای انسان بکار می رود، نه اشیاء.

ریشه ی محبّت، کمال دوستی وجمال دوستی است. مؤمنان تمام کمالات و جمال ها را در خداوند می بینند، لذا بیشترین عشق را به او ابراز می دارند. عشق و محبّت مؤمنین، بر اساس شایستگی ولیاقت معشوق است وهرگز به سردی و خاموشی نمی گراید. امّا عشق مشرکان، براساس خیال وجهل وتقلید وهوس های بیهوده است.

پیام ها:

۱- پرستش و محبّت غیر خدا، ممنوع است. «یتّخذ من دون اللّه انداداً یحبّونهم»

۲- احساسات باید در رابطه با اعتقادات باشد. «الّذین آمنوا اشدّ حُبّاً للّه»

۳- برخی از مردم تا وقتی پرده ها کنار نرود و قیامت را مشاهده نکنند، به پوچی و

۱- ۳۰۲) کافی، ج ۱، ص ۳۷۴.

بیهودگی راه و فکر خویش پی نمی برند. «ولو یری الّذین»

۴- قدرت در جذب نیرو مؤثر است. «انّ القوّه للّه جمیعاً» پس جذب غیر او نشوید.

سوره شوری آیه «۲۳»

ذَ لِکَ الَّذِی یُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ قُلْ لَّا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی وَمَن یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِیهَا حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَکُورٌ

این (فضل بزرگ) چیزی است که خداوند به بندگانش، آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند بشارت می دهد. (ای پیامبر! به مردم) بگو: من از شما بر این (رسالت خود) هیچ مزدی جز مودّت نزدیکانم را نمی خواهم و هرکس کار نیکی انجام دهد، برای او در نیکویی آن می افزاییم. همانا خداوند بسیار آمرزنده و قدردان است.

نکته ها:

در این آیه سخن از پاداش کسی است که با هدایت خود صدها میلیون نفر را به این باغ ها و خواسته ها رسانده است، یعنی پیامبر اسلام.

اگر هدیه یک شاخه گل تشکّر و پاداش لازم دارد، نجات بشریّت چه پاداشی خواهد داشت. با نگاهی به قرآن می بینیم که شعار تمام انبیا این بود که ما جز از پروردگارمان پاداشی نمی خواهیم. در سوره شعراء از آیه ۱۰۹ تا آیه ۱۲۷، سخن حضرت نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام و در سوره سبأ آیه ۴۷، سخن پیامبر اسلام چنین است: مزد و پاداش من تنها بر خداوند است. «ان أجری الا علی اللّه»

البتّه شکی نیست که مراد انبیا این بود که ما پاداش مادی نمی خواهیم، ولی اطاعت کردن و هدایت شدن شما را می خواهیم، زیرا همه آنان پس از آنکه در سوره شعراء درخواست مزد را منتفی دانستند، به مردم سفارش تقوا و اطاعت از خداوند می کردند. «فاتقوا اللّه و اطیعون» پس انبیا پاداش مادی نمی خواهند، ولی مزد معنوی و هدایت مردم را خواهانند که این مزد در واقع به نفع خود مردم است، نظیر اینکه استادی به

شاگردش بگوید: من از تو مزدی نمی خواهم و پاداش من تنها یک چیز است و آن اینکه تو درس بخوانی که در واقع این پاداش برای شاگرد است.

مزد رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله چیست؟ پیامبر اسلام نیز از مردم درخواست مزد مادی نداشت، ولی

چنـدین مرتبه از طرف خداونـد با کلمه «قل» مأمور شـد تا مزد معنوی را که به نفع خود مردم است، از مردم تقاضا کند. «قل ما سألتکم من أجر فهو لکم»(۱)

این مزد معنوی نیز در دو تعبیر آمده است. یک بار می فرماید: من هیچ مزدی نمی خواهم جز آنکه هر که خواست راه خدا را انتخـاب کنـد، «الاّ من شاء ان یتّخـذ الی ربّه سبیلا»(۲) و یـک بـار در آیه مورد بحث که می فرمایـد: «لاـ اسـئلکم علیه اجرا الاّ المودّه فی القربی» بنـابراین مزد رسالت دو چیز است: یکی انتخاب راه خـدا و دیگری مودّت قربی. جالب آنکه در هر دو تعبیر کلمه «الاّ» مطرح شده است، یعنی مزد من تنها

همین مورد است.

بـا کمی تأمـل می فهمیم که بایـد راه خـدا و مودّت اهـل بیت یکی باشـد، زیرا اگر دو تـا باشـد، تناقض است، یعنی نمی توان گفت: من فقـط تابسـتان ها مطالعه می کنم و بار دیگر گفت: من فقط زمسـتان ها مطالعه می کنم. زیرا محصور بایـد یک چیز باشد.

پیامبر اسـلام از طرف خداونـد یک بار مأمور می شود که به مردم بگویـد: مزد من تنها انتخاب راه خـداست و بار دیگر مأمور می شـود که بگویـد: مزد من فقـط مودّت قربی است. در واقع بایـد این دو درخواست یکی باشـد. یعنی راه خـدا همـان مودّت قربی باشد.

از طرفی مودّت با دو چیز ملازم است: یکی شناخت و معرفت، زیرا تا انسان کسی را نشناسد نمی تواند به او عشق بورزد. دوم اطـاعت، زیرا مودّت بـدون اطاعت نوعی تظاهر و ریاکاری و دروغ و تملّق است. پس کسانی که دسـتورات خود را از غیر اهل بیت پیامبرعلیهم السلام می گیرند، راه خدا را پیش نگرفته اند. این از دیدگاه قرآن.

امّا از نظر عقل. پاداش بایـد همسـنگ و هموزن عمل باشد. رسالت، جز امامت که ادامه آن است هم وزنی ندارد، مزد رسالت ادامه هـدایت است، مزد یـک معصوم، سپردن کـار به معصوم دیگر است. مزد عـادل آن است که زحمـات او را به عادل دیگر بسپاریم.

عقل می گویـد: تا لطف هست باید تشکّر نیز باشد و اگر امروز لطف پیامبر شامل حال ما شده و ما به اسـلام هدایت شده ایم بایـد مزد رسالتش را بپردازیم و اگر مزد رسالت، مودّت قربی است، امروز هم باید قُربایی باشد تا نسـبت به او مودّت و اطاعت داشـته باشـیم. آری، امروز هم باید نسـبت به حضـرت مهدی علیه السـلام مودّت داشته و نسبت به او مطیع باشیم. مگر می شود بگوییم مسلمانان صدر اسلام

---

۱ – ۳۰۳) سبأ، ۴۷.

۲ – ۳۰۴) فرقان، ۵۷ .

مأمور بودند مزد رسالت را

بپردازنـد و نسـبت به قربی مودّت داشـته باشـند، ولی مسـلمانان امروز یـا این وظیفه را ندارنـد و یـا قربایی نیست تا به او مودّت بورزنـد و مزد رسالت را بپردازنـد. البتّه مودّت حضـرت مهـدی علیه السـلام در زمان غیبت، عمل به پیام های او و رفتن در راه کسانی است که ما را به آنان سپرده است، یعنی فقهای عادل و بی هوا و هوس.

عقـل انسـان از اینکه مودّت قربی پـاداش پیـامبری قرار گرفته که صـدها میلیون نفر را به هـدایت و سـعادت و فضل کبیر الهی رسانـده می فهمـد که قربی و کسانی که مورد مودّت هسـتند، برترین افراد بشـر و معصومنـد. زیرا هرگز مودّت گنهکار پاداش پیـامبر معصوم قرار نمی گیرد. نمی توان بـاور کرد که مودّت افرادی گنهکـار بر مسـلمین جهان در طول تاریـخ واجب باشـد و هیچ فرقه ای از مسلمانان (غیر از شیعه) رهبران خود را معصوم

نمی دانـد و هیـچ فرد یـا گروهی تـا کنون نه برای امامـان معصوم گنـاهی نقـل کرده و نه برای آن بزرگواران اسـتادی نام برده است.

عقـل می گویـد: گذاشـتن دست بشـر در دست غیر معصوم نه تنهـا ظلم به انسـانیّت است، بلکه ظلم به تمـام هستی است. زیرا هستی برای انسـان آفریـده شـده (تمـام آیـات «خلق لکم»، «سـخّر لکم» و «متاعـا لکم» نشـانه ی آن است که هستی برای انسان است) و انسان برای تکامل واقعی و معنوی و خدایی شدن و آیا سپردن این انسان با آن اهداف والا به رهبران غیر معصوم، ظلم به او و ظلم به هستی نیست؟

اگر در روایات، رهبر معصوم و ولایت او زیر بنا و پایه و اساس دین شناخته شده است، «بنی الاسلام علی خمس... الولایه»(۱) و اگر حضـرت علی علیه السـلام تقسـیم کننده مردم میان بهشت و دوزخ معرّفی شده است، «قسیم الجنّه و النار»(۲) و اگر نماز بی ولایت پـذیرفته نمی شود،(۳) و اگر مودّت اهل بیت حسـنه است،(۴) و اگر زیارت و توسّل به آنان سـفارش شـده، همه به خاطر همان جوهر کیمیایی مودّت است.

زمخشری و فخررازی که از بزرگان اهل سنّت هستند، در تفاسیر خود آورده اند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمودند:

«مَن مات علی حبّ آل محمّد مات شهیداً» هر که با دوستی آل محمّد از دنیا برود، شهید است.

«مَن مات علی حبّ آل محمّد مات تائباً» هر که با دوستی آل محمّد از دنیا برود، توبه کننده است.

۱- ۳۰۵) کافی، ج ۲، ص ۱۸.

۲- ۳۰۶) بحار، ج ۷، ص ۱۸۶.

۳- ۳۰۷) بحار، ج ۲۷، ص ۱۶۷.

۴- ۳۰۸) بحار، ج ۴۳، ص ۳۶۲.

«مَن مات علی حبّ آل محمّد مات مستکمل الایمان» هر که با دوستی آل محمّد از دنیا برود، با ایمان کامل از دنیا رفته است.

«مَن مات علی حبّ آل محمّد مات علی السنه والجماعه» هر که «با دوستی آل محمّد از دنیا برود، طبق سنّت و سیره پیامبر از دنیا رفته است.

حال این سؤال پیش می آید که آیا مودّت بدون اطاعت، می تواند هم وزنِ شهادت، مغفرت و ایمان کامل قرار گیرد؟

در همین تفاسیر ذیل این آیه حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه وآله آمده است که:

«ألا و مَن مات علی بغض آل محمّد جاء یوم القیامه مکتوب بین عینیه آیس من رحمه اللّه»، هرکه با کینه و بغض آل محمّد بمیرد، روز قیامت می آید در حالی که میان دو چشم او نوشته شده: او از رحمت خداوند مأیوس و محروم است.

«ألا و مَن مات علی بغض آل محمّد مات کافرا» هر که با بغض آل محمّد بمیرد، کافر مرده است.

«ألا و مَن مات علی بغض آل محمّد لم یشم رائحه الجنه» هر که با بغض آل محمّد بمیرد، بوی بهشت را استشمام نمی کند.

فخر رازی در تفسیر خود آورده است: همین که آیه مودّت نازل شد از پیامبر اکرم پرسیدند: قربی چه کسانی هستند که مودّت آنها بر ما واجب است؟

حضرت فرمودند: علیّ و فاطمه و فرزندانش، سپس اضافه می کند که حضرت فرمودند: «فاطمه بضعه منّی یؤذینی ما یؤذیها» فاطمه پاره تن من است هر کس او را اذیّت کند مرا اذیّت کرده و کیفر کسانی که رسول خدا را اذیّت کنند، در قرآن چنین آمده است. «انّ الّذین یؤذون اللّه و رسوله لعنهم اللّه فی الدنیا و الاخره و اعدّ لهم عذاباً مهیناً»(۱)

در حدیث می خوانیم که امام حسن علیه السلام در ذیل جمله ی «و مَن یقترف حسنه نزد له فیها حسناً» فرمود: «اقتراف الحسنه مودّتنا اهل البیت»(۲) کسب نیکی، مودّت ما اهل بیت است.

پیام ها:

۱- بشارت خداوند بس بزرگ و عظیم است. «روضات الجنّات - ما یشاؤون - فضل کبیر - ذلک الّذی یبشّر اللّه عباده»

۱- ۳۰۹) احزاب، ۵۷ .

۲- ۳۱۰) تفاسیر نمونه و صافی.

۲- نشانه بنده خدا ایمان و عمل صالح است. «عباده الّذین آمنوا و عملوا الصالحات»

۳- رمز دریافت آن همه نعمت و بشارت، بندگی خدا و ایمان و نیکوکاری است. «عباده الّذین آمنوا و عملوا...»

۴- مودت قربی مصداق روشن ایمان و عمل صالح است. «یبشر اللّه عباده الّذین آمنوا و عملوا الصالحات قل لا اسئلکم... الا الموده فی القربی»

۵ - درخواست مزد از زبان خود سنگین است، لذا پیامبر مأمور می شود از طرف خداوند مزد خود را به مردم اعلام کند. «قل لا اسئلکم...»

۶- مودّت بدون معرفت امکان ندارد. (پس مزد رسالت قبل از هر چیز شناخت اهل بیت پیامبر است سپس مودّت آنان) «الاّ المودّه فی القربی»

۷- مودّت بدون اطاعت، ریا و تملّق است. (پس مودّت قربی یعنی اطاعت از آنان) «الاّ المودّه فی القربی»

۸ - قربی معصومند. زیرا مودّت گناهکار نمی تواند مزد رسالت قرار گیرد. «الاّ المودّه فی القربی»

۹- مودّتی که قهراً همراه با معرفت و اطاعت است تنها در اهل بیت مستقر است. (کلمه «فی» رمز آن است که جایگاه مودّت تنها اهل بیت است.) «فی القربی»

۱۰- مودّت فی القربی، راهی برای کسب خوبی هاست. «الاّ المودّه فی القربی و مَن یقترف حسنه»

۱۱- مودّت اهل بیت علیهم السلام، برجسته ترین حسنه است. «المودّه فی القربی و من یقترف حسنه»

۱۲- مودّت قربی حسنه است. «مَن یقترف حسنه»

۱۳- مودّت قربی سبب دریافت پاداش بیشتراست. «نزد له فیها حسناً»

۱۴- دوستی اهل بیت پیامبر، زمینه ی دریافت مغفرت است. «الاّ المودّه فی القربی... انّ اللّه غفور»

۱۵- خداوند قدردان کسانی است که به وظیفه خود در مودت اهل بیت عمل می کنند. «انّ اللّه غفور شکور»

ص: ۲۰۲

سوره سبأ آیه «۴۷»

قُلْ مَا سَأَلْتُکُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَی اللَّهِ وَهُوَ عَلَی کُلِ ّشَیْ ءٍ شَهِیدٌ

بگو: هر مزدی که از شما خواستم پس آن به نفع شماست، مزد من جز بر خدا نیست و او بر هر چیزی گواه است.

نکته ها:

بارها در قرآن این سخن به میان آمده که انبیا از مردم مزد و پاداشی نمی خواستند، در سوره ی شعرا از آیه ۱۰۰ تا ۱۸۰ این مطلب از قول پیامبران مختلف تکرار شده است، امّا پیامبر اسلام در دو مورد تقاضای اجر و مزد کرده است: یک بار فرمود: «قل لا اسئلکم علیه اجراً الاّ المودّه فی القربی»(۱) من مزدی جز مودّتِ اهل بیتم از شما نمی خواهم. و بار دیگر در آیه ۵۷ سوره ی فرقان فرمود: «قل لا اسالکم علیه من اجر

الاّ مَن شاء أن یتّخذ الی ربّه سبیلا» من برای رسالتم از شما مزدی نمی خواهم، جز آن که می خواهد راهی به سوی خدا انتخاب کند.

آیه مورد بحث، جمع بین آیات فوق است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می خواهد اعلام کند: اگر من از شما مزدی درخواست می کنم و می گویم اهل بیتم را دوست بدارید، به خاطر آن است که فایده ی این مزد به خود شما بر می گردد. «فهو لکم» زیرا کسی که به اهل بیت معصوم پیامبر اکرم علیهم السلام علاقمند باشد از آنان پیروی می کند و هر کس از رهبران معصوم پیروی کند از راه خدا پیروی کرده است. «الاّ من شاء

أن یتّخذ الی ربّه سبیلا»، پس فایده این مزد به خود ما برمی گردد مثل معلّمی که به شاگردش بگوید من مزدی از شما نمی خواهم جز آنکه درس مرا خوب بخوانید که فایده این امر به خود شاگرد بر می گردد.

پیام ها:

۱- مبلّغان الهی، باید بی توقّعی خود را به مردم اعلام نمایند. (در سه آیه ای که مربوط به مزد رسالت است، با کلمه ی «قل» پیامبر مأمور به اظهار آن می شود. «قل... اِن اَجری الاّ علی اللّه»

۲- آن چه زشت است سؤال و در خواست مزد است، ولی اگر خود مردم با عشق و بدون اکراه هدیه ای به مبلّغ دین دادند حساب دیگری دارد. می فرماید: «ما

۱- ۳۱۱) شوری، ۲۳.

سالتکم» و نمی فرماید: نمی گیرم.

۳- شـرط تأثیر سخن آن است که مردم، رهبر را دلسوز و مخلص بدانند. «اِن اَجری الاّ علی اللّه» (اگر رهبر از مردم توقّع مادّی داشته باشـد، جامعه او را تحمّـل نمی کنـد: «ام تسـئلهم اجراً فهم من مغرم مثقلـون»(۱) آیـا از مردم مزدی طلـب می کنی که پرداخت آن بر آنان سنگین است؟)

۴- انتخاب راه خـدا و مودّت اهـل بیت علیهم السـلام که مزد رسالت است، در حقیقت به نفع خود مردم است نه پیامبر اکرم. «فهو لکم»

۵ - کسی که خدا را ناظر و شاهد اعمال خود بداند به غیر او امیدی ندارد. «اِن أجری الاّ علی اللّه و هو علی کلّ شی ء شهید»

۶- برای برطرف شدن سوء ظن ها، خدا را بر صداقت خود گواه بگیریم. «اِن أجری الاّ علی اللّه و هو علی کلّ شی ء شهید»

سوره آل عمران آیه «۳۱»

قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ وَیغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ

(ای پیامبر!) بگو: اگر خداوند را دوست می دارید، پس مرا پیروی کنید، تا خدا نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را بر شما ببخشد و خداوند بسیار بخشنده ومهربان است.

نکته ها:

درباره جایگاه پیامبر ولزوم اطاعت از او، در قرآن می خوانیم: «مَن یطع الرّسول فقد اطاع اللّه»(۲) هرکس از پیامبر پیروی کند، قطعاً از خدا پیروی کرده است. و در جای دیگر: «انّ الّذین یبایعونک انّما یبایعون اللّه»(۳) بیعت با تو بیعت با خداست.

شخصـی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: جانم فدایت، ما فرزندان خود را به نام های شما و پدرانتان می نامیم، آیا برای ما مفید است؟ حضرت فرمودند: مگر دین غیر از محبّت است، خداوند فرموده است: «ان کنتم تحبّون اللّه فاتّبعونی»(۴)

۱- ۳۱۲) قلم، ۴۷.

۲– ۳۱۳) نساء، ۸۰.

۳– ۳۱۴) فتح، ۱۰.

۴– ۳۱۵) تفسیر عیّاشی، ج ۱، ص ۱۶۷.

پیام ها:

۱- هر ادّعایی با عمل ثابت می شود.(۳۱۶) «ان کنتم تحبّون اللّه فاتّبعونی»

۲- لازمه ی ایمان به خدا، پیروی از اولیای خداست. «فاتّبعونی» (آری، اسلام منهای روحانیّت واقعی، محکوم است.)

۳- هر کس در عمل سست است، در حقیقت پایه ی محبّت او سست است. «تحبّون... فاتّبعونی»

۴- در راه اصلاح جامعه، از عواطف کمک بگیریم. «ان کنتم تحبّون اللّه»

۵ - عمل، سخن و سکوت رسول خدا، حجّت و قابل پیروی است. «فاتبعونی»

۶- پیامبر معصوم است، زیرا فرمان پیروی عام و بی چون وچرا برای غیر معصوم، حکیمانه نیست. «قل... فاتبعونی»

۷- اگر می خواهید خداوند شما را دوست بدارد، باید از سنّت رسول اللّه پیروی کنید. «فاتّبعونی یحببکم اللّه»

۸ - انسان می تواند به جایی برسد که رضای او، رضای خدا و پیروی از او، پیروی از خدا باشد. «فاتّبعونی یحببکم اللّه»

۹- امتیاز دین الهی بر قوانین بشری، وجود عنصر محبّت، الگوی عملی و صلاحیّتِ قانون گزار است. «تحبّون... فاتبعونی یحببکم اللّه»

۱۰- بهترین پاداش ها، پاداشِ معنوی است. محبوبیّت نزد خدا ودریافت مغفرت، بهترین پاداش برای مؤمنان است. «یحببکم اللّه»

۱۱- نشانه ی دوستی، سرپوش گذاردن روی بدی ها و برخورد با عفو و رحمت است. «یحببکم... یغفر لکم»

۱۲- کارهای نیک، مایه ی آمرزش گناهان است. «فاتبعونی... یغفرلکم ذنوبکم»

۱۳- اطاعت وپیروی از پیامبر، موجب دریافت عفو الهی است. «فاتّبعونی... یغفر لکم»

۳۱۶) کار با سعی است نی با ادّعا لیس للانسان الّا ما سعی

سوره مجادله آیه «۲۲»

لَا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْأَخِرِ يُوَآدُّونَ مَنْ حَآدَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَلَوْ كَانُواْ ءَابَآءَهُمْ أَوْ أَبْنَآءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُوْلَئِكَ كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِىَ اللَّهُ عَنْهُمْ

وَ رَضُواْ عَنْهُ أُوْلَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

هیچ قومی را نمی یابی که به خدا و قیامت مؤمن باشند و (در همان حال) با کسی که در برابر خدا و رسولش موضع گرفته است مهرورزی کنند، حتّی اگر پدران یا پسران یا برادران یا خویشانشان باشند. آنها کسانی هستند که خداوند، ایمان را در دلهایشان ثابت فرموده و با روحی از جانب خویش آنان را تأیید نموده است و آنان را در باغهایی که نهرها از پای (درختان) آنها جاری است وارد می کند در حالی که در آنجا جاودانه

هستند، خداوند از آنان راضی است و آنان نیز از او راضی هستند. آنان حزب خدا هستند، آگاه باشید که تنها حزب خدا پیروز و رستگارند.

نکته ها:

مقام رضا، بالاتر از مقام تسلیم است، یعنی بنده نه فقط تسلیم مقدّرات الهی و امر و نهی اوست، بلکه در دل نیز به آن راضی است و از سر رضایت آن را می پذیرد.

ایمان با کفر سازگار نیست. به نوح درباره ی فرزندش گفته می شود: «انه لیس من اهلك»(۱) هنگامی که برای ابراهیم ثابت شد عموی او منحرف است از او برائت جست: «فلما تبیّن له انه عدوّ للّه تبرّأ منه»(۲) حتّی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از استغفار برای مشرکان منع می شود. «ما کان للنبی والّذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم»(۳)

تولّی و تبرّی

در سوره مجادله بارها سخن از تولّی و تبرّی مطرح شده است که بیانگر اهمیّت دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خداست:

«تولّوا قوماً غضب اللّه علیهم»، «لا تجد... یوادون من حادّ اللّه»

۱- ۳۱۷) هود، ۴۸.

۲- ۳۱۸) توبه ۱۱۴.

۳- ۳۱۹) توبه، ۱۱۳.

امام رضاعلیه السلام فرمود: «کمال الدین ولایتنا والبرائه من عدّونا» کمال دین، در پذیرش ولایت ما و دوری از دشمنان ماست.

به امام صادق علیه السلام گفتند: فلانی به شما محبت می ورزد ولی نسبت به برائت از دشمنان شما ضعیف عمل می کند. حضرت فرمودند: دروغ می گوید کسی که ادّعای محبت ما را دارد و از دشمن ما دوری نجسته است.(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: «اوحی اللّه الی نبیّ من انبیائه قل للمؤمنین لا تلبسوا لباس اعدایی و لا تطعموا مطاعم اعدایی و لا تسلکوا مسالک اعدایی فتکونوا اعدایی کما هم اعدایی»(۲) خدای سبحان به پیامبری از پیامبرانش وحی فرمود که به مؤمنین بگو: مانند دشمنان من لباس نپوشند و مانند دشمنان من غذا نخورند و در نحوه زندگی و رفتار، مانند دشمنان من نباشند، چرا که در این صورت دشمنان من محسوب

می شوند. هم چنانکه آنان دشمنان من هستند.

«هل الدین الّا الحبّ والبغض»(۳) آیا دین، جز حبّ و بغض است؟

انواع تأییدهای الهی در قرآن:

تأیید با فرشته خود جبرئیل. «ایدتک بروح القدس»(۴)

تأیید ویژه الهی. «و ایّدهم بروح منه»

تأیید با یاری مؤمنین. «ایّدک بنصره و بالمؤمنین»(۵)

تأیید با لشکریان ناپیدای الهی. «ایّده بجنود لم تروها»(۶)

قرآن در چند مورد عبارت «رضی اللّه عنهم و رضوا عنه» را به کار برده است:

در مورد راستگویان راست کردار: «یوم ینفع الصادقین صدقهم... رضی اللّه...»(۷)

در مورد پیشگامان و پیشتازان: «والسابقون الاولون... رضی اللّه...»(۸)

در مورد مؤمنین واقعی: «کتب فی قلوبهم الایمان... رضی اللّه...»

موضع گیری در برابر خدا و رسول آن قدر زشت و ناپسند است که چهار بار در قرآن مطرح شده و هر بار با تهدید و غضب الهی همراه بوده است. از جمله در همین سوره آیات ۵، ۲۰ و ۲۲ که به صورت های مختلفی تهدید در پی داشته است مانند:

۱- ۳۲۰) بحار، ج ۲۷، ص ۵۸.

۲- ۳۲۱) وسائل، ج ۳ص ۲۷۹.

۳- ۳۲۲) بحار، ج ۶۵، ص ۶۳.

۴- ۳۲۳) مائده، ۱۱۰.

۵- ۳۲۴) انفال، ۶۲.

۶- ۳۲۵) توبه، ۴۰ .

۷- ۳۲۶) مائده، ۱۱۹.

۸- ۳۲۷) توبه، ۱۰۰ .

سرنگون شدن. «کبتوا»

خوار شدن. «فی الاذلین»

مورد بی مهری قرار گرفتن. «لا تجد قوماً... یوادّون من حاد اللّه و رسوله...»

و دخول در آتش و جاودانگی در جهنّم. «من یحادد اللّه... له نار... خالداً...»(۱)

پیام ها:

۱- یک دل، دو دوستی بر نمی دارد. دوستی خدا با دوستی دشمنان دین خدا قابل جمع نیست. «لا تجد قوماً یؤمنون... یوادّون من حادّ اللّه» (در آیه ای دیگر داریم: «ما جعل اللّه لرجل من قلبین فی جوفه»(۲) خدا در سینه انسان دو دل قرار نداده است.)

۲- عیب ها را از ریشه برطرف کنید. مودت دشمنان خدا انسان را به گرایش های فکری، عملی و اخلاقی به سوی آنان وادار می کند، لذا باید ریشه ی آن را خشکاند. «لا تجد... یوادّون من حادّ اللّه»

۳- در اسلام، روابط و علاقه ها باید در شعاع رضای خداوند باشد. «لا تجد قوماً یؤمنون»

۴- روابط خانوادگی و خویشاوندی نیز خط قرمز و مرز دارند. «و لو کانوا ابائهم...»

۵ - خداوند به خاطر قطع رابطه با چهار گروه از خویشان اگر معاند باشند، (پدر، پسر، برادر و فامیل)، چهار نمونه از لطف خود را بیان کرده است: ایمان، امداد، بهشت و رضوان. «الایمان، ایّدهم، جنّات، رضی اللّه»

۶- ارزش ایمان به ثبات آن است وگرنه ایمان های مقطعی، موسمی و عاریه ای(۳) بسیار است. «کتب فی قلوبهم الایمان»

۷- اول ایمان پایدار، بعد امداد و دریافت. «کتب فی قلوبهم الایمان... ایّدهم...»

۸ - دین تنها یک رابطه قلبی و فردی میان انسان و خدا نیست، بلکه تعیین کننده روابط اجتماعی است. «لو کانوا ابائهم...»

۹- تمام پاداش ها در آخرت نیست بلکه تثبیت ایمان و امداد الهی، از پاداش های الهی در همین دنیاست. «کتب فی قلوبهم... ایّدهم»

۱- ۳۲۸) توبه، ۶۳.

۲- ۳۲۹) احزاب، ۴.

۳- ۳۳۰) انعام، ۹۸.

۱۰- حزب اللّه، با دشمن خدا دوست نمی شود. «لا تجد قوماً... یوادّون من حادّ اللّه... اولئک حزب اللّه»

۱۱- حزب اللّه، نژاد و زبان و منطقه خاص ندارد، بلکه هر مؤمن مقاوم و استوار، جزو حزب اللّه است. «لا تجد قوماً یؤمنون... یوادّون من حادّ اللّه... اولئک حزب اللّه»

۱۲- پیروزی و غلبه ای ارزش دارد که همراه با رستگاری و رسیدن به هدف باشد. در جای دیگر می فرماید: «ألا انّ حزب اللّه هم الغالبون»(۱) و در اینجا می فرماید: «ألا انّ حزب اللّه هم المفلحون»

۱۳- تداوم نعمت، خود یکی از نعمت های بهشتی است. «خالدین فیها»

۱۴- این که ما از خدا راضی باشیم یک طرف قضیه است، مهم رضایت خدا از ماست. «رضی اللّه عنهم و رضوا عنه»

۱۵- در قیامت نعمت ها دو گونه است: مادّی «جنات...» و معنوی. «رضی اللّه عنهم...» (چنانکه در جای دیگر می فرماید: «و رضوان من اللّه اکبر»(۳۳۲))

سوره ممتحنه آیه «۴»

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُواْ لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءآؤُاْ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَآءُ أَبَداً حَتَّى تُؤْمِنُواْ بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَآ أَمْلِكُ

لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن شَيْ ءٍ رَّبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيكَ الْمَصِيرُ

همانا برای شما در (روش) ابراهیم و کسانی که با او بودند، سرمشق و الگوی خوبی است، زیرا به قوم (مشرک) خود گفتند: همانا ما از شما و از آنچه جز خدا می پرستید، بیزاریم. ما به (آیین) شما کفر ورزیدیم و میان ما و شما کینه و دشمنی ابدی است مگر آنکه به خدای یگانه ایمان بیاورید. جز سخن ابراهیم به پدرش که قطعاً برای تو استغفار خواهم کرد و من برای تو (جز دعا و درخواست) مالک چیزی نیستم. پروردگارا بر تو توکّل

کردیم و به سوی تو انابه نمودیم و بازگشت ما به سوی تو است.

۳۳۲) توبه، ۷۲.

۱ – ۳۳۱) مائده، ۵۶.

نکته ها:

«اسوه» از «تأسّی» به معنای پیروی کردن است.

با توجّه به آیات قبل که بعضی از مسلمانان به خاطر دریافت حفظ بستگان خود، مخفیانه یا آشکارا با کفّار دوستی و مودّت داشتند، این آیه می فرماید: برائت از کفّار و مشرکین را از حضرت ابراهیم و یارانش بیاموزید.

هنگامی که حضرت ابراهیم، پایداری پدر را به کفر و شرک دید و از هدایت او مأیوس شد، از او برائت جست و استغفار برای او، وعده ای بود که به پدر داد تا زمینه بازگشت او را فراهم سازد. چنانکه در سوره توبه آیه ۱۱۴ می فرماید: «و ما کان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعده وعدها ایّاه فلما تبیّن له انّه عدوّ للّه تبرّأ منه»

در قرآن دو مرد و دو زن، به عنوان الگوی م ومنان معرّفی شده اند:

از مردان، حضرت ابراهیم علیه السلام، «قد کانت لکم اسوه حسنه فی ابراهیم» و پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله «و لکم فی رسول اللّه اسوه حسنه»(۱)

و از زنان، همسر فرعون و حضرت مریم، که قرآن در آیات ۱۱ و ۱۲ سوره تحریم، آنان را در برابر همسران حضرت نوح و لوط، به عنوان زنانِ الگو معرّفی می کند و می فرماید: «ضرب اللّه مثلاً للذین آمنوا امرئه فرعون... و مریم ابنت عمران»

البتّه در روایات، امام حسین علیه السلام «فلکم فیّ اسوه»(۲) و حضرت زهراعلیها السلام نیز به عنوان الگو آمده اند. چنانکه حضرت مهدی علیه السلام می فرماید: «و فی ابنه رسول اللّه لی اسوه حسنه»(۳) دختر رسول خدا، الگوی نیکوی من است.

ویژگی های حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن:

موفّقیّت کامل در امتحان های سخت الهی، «فاتمّهنّ»(۴)

خدمت به مسجد. «طهّرا بیتی»(۵)

تسلیم خدا بودن. «حنیفاً مسلماً»(۶)

انابه به درگاه خدا و صبور و حلیم بودن. «انّ ابراهیم لاوّاه حلیم»(۷)

۱- ۳۳۳) احزاب، ۲۱.

۲- ۳۳۴) مقتل ابی مخنف، ص ۸۶.

۳- ۳۳۵) بحار، ج ۵۳، ص ۱۸۰.

۴- ۳۳۶) بقره، ۱۲۴.

۵- ۳۳۷) بقره، ۱۲۵.

۶- ۳۳۸) آل عمران، ۶۷.

۷- ۳۳۹) توبه، ۱۱۴.

به منزله یک امت بود. «انّ ابراهیم کان امّه»(۱)

وفادار بود. «ابراهیم الّذی وفّی»(۲)

قهرمان بود. «تاللّه لاکیدنّ اصنامکم»(۳) به خدا سوگند برای بت های شما نقشه می کشم.

هجرت. «انّی مهاجر الی ربّی»(۴)

گذشت و ایثار. «فلمّا اسلما و تلّه للجبین»(۵)

پیام ها:

۱- در تربیت و تبلیغ، ارائه نمونه ی عینی و عملی و الگو لازم است. «قد کانت لکم اسوه حسنه»

۲- هم انبیا الگو هستند و هم تربیت شدگان آن بزرگواران. «اسوه حسنه فی ابراهیم و الّذین معه»

۳- گذشت زمان، نقش الگوهای دینی و معنوی را کم رنگ نمی کند. حضرت ابراهیم می تواند برای امروز ما الگو باشد. «کانت لکم اسوه حسنه فی ابراهیم»

۴- بستگانِ منحرفِ الگوها، دلیلی بر ترک آنها نیست. (در قرآن، کلمه «اُسوه» برای پیامبر اسلام وحضرت ابراهیم بکار رفته در حالی که عموی هر دو ناخلف بودند)

۵ - بعضی الگوها نیکو و بعضی زشت هستند. «اسوه حسنه»

۶- همگامی، همراهی و هماهنگی فکری و عملی با رهبران الهی لازم است. «و الّذین معه»

۷- صلابت و صراحت در اظهار برائت از مشرکان، یک ارزش است. «اذ قالوا لقومهم انّا براؤا منکم»

۸ - پرونده های قومی و روابط اجتماعی نباید مانع اظهار حق شود. «قالوا لقومهم...»

۹- محور برائت، شرک و اسباب شرک و دوری از خداست. «برءاؤا منکم و ممّا تعبدون من دون اللّه»

۱۰- برائت باید مکتبی و هدفدار باشد نه انتقامی. «بدا بیننا و بینکم العداوه والبغضاء ابداً حتّی تؤمنوا»

ص: ۲۱۱

۱- ۳۴۰) نحل، ۱۲۰.

۲- ۳۴۱) نجم، ۳۷.

۳- ۳۴۲) انبیاء، ۵۷.

۴- ۳۴۳) عنکبوت، ۲۶.

۵- ۳۴۴) صافّات، ۱۰۳.

۱۱- برائت تنها با لفظ نیست. «انّا بُرَاؤا» مرحله لفظی است، «کفرنا» مرحله قلبی است و «بدا بیننا و بینکم العداوه والبغضاء» مرحله عملی است.

۱۲- ایمان، باید از هرگونه شرک، خالص باشد. «تؤمنوا باللّه وحده»

۱۳- جبهه گیری و قاطعیّت در برابر کفر و شرک، به توکّل، نیایش و توجّه به معاد نیاز دارد. «انّا براؤا... علیک توکّلنا»

۱۴- معنای توکّل گوشه گیری و انفعال نیست، بلکه در کنار اعلام برائت صریح و موضع گیری شدید نسبت به مشرکان، توکّل معنا دارد. «انّا براؤا... کفرنا... توکّلنا»

۱۵- توکّل داروی رفع نگرانی هاست. چون اعلام برائت آن هم با قاطعیّت و صراحت ممکن است آثار سویی را در پی داشته باشد، توکّل لازم است. «انّا براؤا منکم... علیک توکّلنا»

۱۶- هر کجا سخنی می گویید و تصمیمی از خود نشان می دهید، نفس خود را با یاد او مهار کنید. «انّا براؤا... کفرنا بکم، بدا بیننا و بینکم... ربّنا علیک توکّلنا، و الیک انبنا، و الیک المصیر»

۱۷- توکّل و انابه باید تنها به درگاه خدا باشد. «علیک توکّلنا و الیک انبنا» (کلمه «علیک» و «الیک» مقدّم بر «توکّلنا» و «انبنا» نشانه انحصار است).

۱۸- اولیای خدا، خود را مالک چیزی نمی دانند و به خود اجازه نمی دهند قانون الهی را عوض کنند. «لا ستغفرن لک و ما املک لک من اللّه من شی ء»

۱۹- مسیر تمام هستی و مسیر ما به سوی اوست. «الیک انبنا و الیک المصیر»

سوره اعراف آیه «۱۵۶»

وَ اکْتُبْ لَنَا فِی هَذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَةً وَ فِی الْأَخِرَهِ إِنَّا هُدْنَآ إِلَیْکَ قَالَ عَذَابِی أُصِیبُ بِهِ مَنْ أَشَآءُ وَرَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ فَسَأَکْتُبُهَا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاهَ وَالَّذِینَ هُم بِآیَاتِنَا یُؤْمِنُونَ

(خداوندا!) برای ما در این دنیا و در آخرت، خیر و نیکی مقرّر کن که ما به سوی تو رهنمون و بازگشت کرده ایم. (خداوند) فرمود: عذابم را به هر کس که بخواهم (و مستحقّ باشد) می رسانم، و(لی) رحمتم همه چیز را فرا گرفته است، پس به زودی آن (رحمتم) را برای کسانی که تقوی دارند و زکات می دهند و آنان که به آیات ما ایمان می آورند، مقرّر می دارم.

نکته ها:

«هُدنا» اشاره دارد به توجّه آنان به سوی خدا وتوبه کردن از راه منحرفان و راه کسانی که تقاضای نابجای دیدار خدا را داشتند.

به نقل ابن عبّاس، هنگامی که آیه ی «و رحمتی وَسِعَت کلّ شی ء» نازل شد، شیطان نیز در رحمت الهی طمع کرد و گفت: عبارت «کلّ شی ء»، شامل من هم می شود. خداوند برای رفع این توهّم فرمود: «سأکتبها للّذین یتّقون...»

آری، سفره ی رحمت الهی گسترده است و به همه کس می رسد، امّا شمول رحمت برای غیر مؤمنان، به تفضّل الهی و به برکت مؤمنان و به طفیل آنان است.(1)

در روایت آمده است که شخصی در نماز می گفت: «اللهمّ ارحمنی و محمّداً و لاترحم معنا احداً»، خدایا! تنها من و محمّدصلی الله علیه وآله را مشمول رحمت خود قرار بده، نه هیچ کس دیگری را. پیامبرصلی الله علیه وآله پس از نماز در انتقاد به او فرمود: رحمت نامنتهای الهی و موضع وسیع و نامحدود را محدود ساختی!(2)

پیام ها:

1- بهترین گام ها و کارها، با ثبات ترین آنهاست. «واکتب لنا»

2- انبیا در فکر تأمین سعادت دنیا و آخرت مردمند. «واکتب لنا فی هذه الدنیا حسنه و فی الآخره»

3- از بهترین دعاها، جامع ترین آنهاست. هم برای دنیا و هم برای آخرت. «فی هذه الدّنیا حسنه و فی الآخره»

4- بازگشت خالصانه به سوی خدا، راه دریافت الطاف الهی است. «هُدنا»

5 - رحمت الهی نامحدود است، اگر کسی به آن نرسید، تقصیر از خود اوست. «رحمتی وسعت کلّ شی ء» نقصی در فاعلیّت رحمت الهی نیست، بلکه نقص در قابلیّت و استقبال ماست.

6- رحمت خداوند فراگیر است، ولی عذاب الهی چنین نیست. «رحمتی وسعت... عذابی اُصیب به مَن اشاء»

1- 345) تفسیر اثنی عشری.

2- 346) تفاسیر مجمع البیان و نمونه.

۷- اصل، رحمت الهی است و عذاب او عارضی است. (برای رحمت، فعل ماضی «وَسعت»، ولی برای عذاب فعل مضارع «اُصیب» آمده است)

۸ - دعای انبیا نیز در چهارچوب حکمت و قانون الهی مستجاب می شود. «اکتب لنا... سأکتبها للّذین...»

۹- با وجود تقوا و عمل به تکالیف، شمول رحمت الهی حتمی است، «سأکتبها للّذین...» ولی با وجود گناه و معصیت، عذاب حتمی نیست، زیرا با توبه و استغفار، امکان مغفرت وجود دارد. «عذابی اصیب به من اشاء»

۱۰- رحمت الهی بی نهایت است، امّا شرط بهره وری از آن، تقوا، پرداخت زکات و ایمان است. «یتّقون... الزّکاه... یؤمنون» بنابراین کسی که زکات نمی دهد و یا بی تقوا می باشد، از رحمت الهی محروم و در معرض عذاب الهی است.

۱۱- زکات، در شریعت یهود نیز بوده است. «یؤتون الزکاه»

۱۲- آنچه سبب دریافت الطاف الهی است، ایمان به تمام آیات است، نه بعض آنها. «بآیاتنا یؤمنون»

سوره توبه آیه «۱۱۸»

وَعَلَى الثَّلاَثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّواْ أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُواْ إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

و نیز بر سه نفری که (از شرکت در جبهه ی تبوک به خاطر سستی خود) وامانده بودند، تا آنگاه که زمین با همه ی وسعتش (به سبب قهر ونفرت مردم) بر آنان تنگ شد و از خود به تنگ آمده و فهمیدند که در برابر خدا، هیچ پناهگاهی جز خود او نیست، پس خداوند لطف خویش را شامل آنان ساخت تا به توبه موفّق شوند. همانا خداوند توبه پذیر و مهربان است.

نکته ها:

سه مسلمانی که از رفتن به جبهه فرار کرده و در جنگ تبوک شرکت نکردند،(۳۴۷) پشیمان شده و برای عذرخواهی نزد پیامبر آمدند. امّا حضرت با آنان سخن نگفت و دستور داد کسی با آنان حرف

نزند. پس از آن همسرانشان هم به آنان نزدیک نشدند. آنان به کوههای اطراف مدینه رفتند و برای استغفار، جدا از یکدیگر به تضرّع و گریه پرداختند تا پس از پنجاه روز، خداوند توبه ی آنان را پذیرفت.(۳۴۸)

پیام ها:

۱- افرادی که در زمان جنگ بی اعتنا به جنگ وفرمان رهبری هستند، باید تنبیه شوند. «خُلّفوا»

۲- قهر، بی اعتنایی و بایکوت، یکی از شیوه های تربیتی برای متخلّفان و مجرمان است. «ضاقت علیهم الارض... ظنّوا ان لا ملجأمن اللَّه»

۳- مبارزه ی منفی با متخلّفان، جامعه را برای آنان زندانی بی نگهبان و مؤثّر می سازد. «ضاقت علیهم الأرض»

۴- با آنکه پیامبر، مظهر رحمت الهی است، امّا به عنوان مرّبی، از اهرم قهر هم استفاده می کند.«ضاقت علیهم انفسهم »

۵ - یکی از عذاب ها، عذاب وجدان است. «ضاقت علیهم انفسهم »

۶- یأس از مردم، زمینه ساز توبه و توجّه به خداست. «لاملجأ ... ثم تابَ»

۷- توفیقِ توبه نیز در سایه ی لطف و عنایت الهی است. اوّل خداوند لطف خود را به انسان باز می گرداند، «تاب علیهم» تا انسان توفیق پشیمانی و عذرخواهی و توبه پیدا کند، «لیتوبوا» و همین که توبه کرد، باز خداوند توبه ی او را می پذیرد. «انّ اللّه هو التوّاب»

۸ - پس از یک دوره مبارزه ی منفی وبی اعتنایی و بایکوت، شرایط مناسب را برای بازسازی خلافکاران به وجود آوریم تا بازگردند و بعد از آن نیز ما با مهربانی آنان را پذیرا باشیم. «تاب علیهم لیتوبوا انّ اللّه هو التوّاب»

۳۴۸) بحار، ج ۲۱، ص ۲۳۷.

درس دوازدهم: فضیلت آراستگی

تفسیر آیات دین و زندگی ۲ » درس دوازدهم: فضیلت آراستگی

سوره قصص آیات «۲۳ تا ۲۶»

«۲۳» وَلَمَّا وَرَدَ مَآءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِى حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَآءُ وَ أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ

و چون موسی به (چاه) آب مدین رسید، گروهی از مردم را در اطراف آن دید که به سیراب کردن (چهار پایان خویش) مشغولند و در کنار آنان به دو زن برخورد که مراقب بودند (تا گوسفندانشان با گوسفندان دیگر مخلوط نشوند. پس موسی جلو رفته و به آنان) گفت: منظور شما (از این کناره گیری) چیست؟ گفتند: ما (برای پرهیز از اختلاط با مردان، گوسفندان خود را) آب نمی دهیم تا اینکه همه ی چوپانان خارج شوند و (حضور ما در اینجا

برای آن است که) پدر ما پیرمردی کهنسال است.

«۲۴» فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِ فَقَالَ رَبِ إِنِّى لِمَآ أَنزَلْتَ إِلَىَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ

پس (موسی گوسفندانشان را) برای آنان آب داد، سپس رو به سوی سایه آورد و گفت: پروردگارا! همانا من به هر خیری که برایم بفرستی نیازمندم.

نکته ها:

«تذودان» از مادّه «ذود» به معنای منع کردن و جلوگیری کردن است.

در این آیه، کلمه «وَجَدَ» دو مرتبه تکرار شده که نشانه ی دو نگاه جداگانه است، در حالی که اگر مردان و زنان در کنار هم بودند با یک نگاه دیده می شدند.

پیام ها:

۱- آبها از منابع ملّی هستند، نه اموال شخصی. «ماء مدین... النّاس یسقون»

۲- از حیا و ضعف زنان، سوء استفاده نکنیم. اگر قانون و حمایتی در کار نباشد، بسیاری از مردان، حقوق زنان را نادیده می گیرند. «اُمّه... یَسقون و وَجد من دونهم امرأتین»

۳- حریم میان زن و مرد یک ارزش است که دختران شعیب آن را مراعات می کردند. «و وجَدَ من دونهم امرأتین»

۴- از موقعیّت خود سوءاستفاده نکنیم. «وجد من دونهم امرأتین» (این دو زن، دختران شعیبِ پیامبر بودند، ولی از مردم نخواستند تا بخاطر پدرشان، کنار روند.)

۵ - دختران پیامبر خدا چوپانی می کنند، ولی هرگز تن به ذلّت وگدایی نمی دهند. «امرأتین تذودان»

۶- چوپانی، شغل بسیاری از انبیای الهی بوده است. «و أبونا شیخ کبیر» اگر پدر ما پیر نبود، خودش چوپانی می کرد.

۷- مشکلات شخصی، ما را از حمایت دیگران باز ندارد. «قال ما خَطبُکما» (موسی علیه السلام که جانش در خطر و در حال فرار بود، از کمک وحمایت دیگران دست برنداشت.)

۸ - حمایت از زنان یک ارزش انسانی است. «ما خَطبُکما»

۹- گفتگوی مرد با زن در صورت لزوم مانعی ندارد. «ما خَطبُکما»

۱۰- سعی کنیم در حرف زدن با نامحرم، خلاصه سخن بگوییم. «ما خَطبُکما»

۱۱- نسبت به آنچه در اطراف ما می گذرد، بی تفاوت نباشیم. «ما خطبکما»

۱۲- کار زن در خارج از منزل اشکالی ندارد، به شرط آنکه:

الف: زن در محیط کار، تنها نباشد. «امرأتین»

ب: با مردان اختلاطی نداشته باشد. «من دونهم - لانسقی حتّی یصدر الرّعاء»

ج: مردی که توان کار داشته باشد، در خانواده نباشد. «أبونا شیخ کبیر»

۱۳- اگر در موضعی غیر عادّی قرار داریم، از خود دفع شبهه کنیم. «و أبونا شیخ کبیر»

۱۴- وقتی پدر و نان آور خانواده از کار می افتد، همه ی فرزندان حتّی دختران نیز مسئول هستند. «أبونا شیخ کبیر»

۱۵- در کمک به دیگران، شرطی قرار ندهیم و سریع اقدام کنیم. «فسقی لهما»

حضرت موسی همین که دلیل منطقی آن دو زن را شنید، بدون هیچ گونه پرسش و درخواستی، بی درنگ به رفع خواسته آنان پرداخت.

۱۶- خدمت به مردم را خالصانه انجام دهیم و حل مشکلات خود را از خداوند

بخواهیم. «فسقی لهما - ربّ انّی» (موسی گوسفندان آن دو دختر را سیراب کرد، ولی برای رفع گرسنگی خود به جای استمداد از آنان، از خدا کمک طلبید.)

۱۷- همه چیز را از خداوند درخواست نماییم. «ربّ انّی لما انزلت الیّ من خیر فقیر»

۱۸- در دعا، برای خداوند تکلیف ومصداق معیّن نکنیم. «لما انزلت الیّ من خیر فقیر» (حضرت موسی با اینکه گرسنه بود، ولی از خدا، نان وغذا طلب نکرد.)

«۲۵» فَجَآءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِی عَلَی اسْتِحْیَآءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ مَا سَقَیْتَ لَنَا فَلَمَّا جَآءَهُ وَ قَصَّ عَلَیْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَاتَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ

پس (چیزی نگذشت که) یکی از آن دو (زن) در حالی که با حیا وعفّت راه می رفت به نزد او آمد و گفت: همانا پدرم از شما دعوت می کند تا مزد اینکه برای ما آب دادی به تو بپردازد. پس همین که موسی به نزد آن پدر پیر (حضرت شعیب) آمد و سرگذشت خود را برای او بازگو کرد، او گفت: نترس، تو از (دست) گروه ستمگران نجات یافتی.

پیام ها:

۱- مزد کارگر را سریع و بلافاصله بپردازیم. «فجاءته»

۲- رفت وآمد زن در بیرون خانه باید براساس حیا و عفّت باشد. «تمشی علی استحیاء» (حیا، از برجسته ترین کمالات زن در قرآن می باشد.

۳- در دعوت، مرد از مرد و زن از زن دعوت کند. «اِنّ أبی یَدعوک»

۴- بدون دعوت، خود را میهمان نکنیم. «اِنّ أبی یدعوک»

۵ - کسی که از دامن طاغوت بگریزد، به خانه پیامبر خدا میهمان می شود. «اِنّ أبی یدعوک»

۶- پدر، باید از رفتار فرزندان خود آگاه باشد و در مقابل حرکات آنان عکس العمل مناسب نشان دهد. «اِنّ أبی یدعوک» (شعیب که دید دخترانش زودتر از روزهای دیگر آمده اند، علّت را پرسید و تصمیم به تشکّر از موسی گرفت.)

۷- غریب نوازی، از صفات بارز پیامبران الهی است. «یدعوک»

۸ - برای خدمات مردم، ارزش قائل شویم. «لیجزیک»

۹- قصد قربت، با قدردانی دیگران منافاتی ندارد. «أجر ما سقیت» (حضرت موسی

ص: ۲۱۹

کار را برای رضای خدا انجام داد، ولی حضرت شعیب با پرداخت مزد از زحمات او تقدیر کرد.)

۱۰- حوادث را برای خبرگان و اهل تفسیر و تحلیل بازگو نماییم. «قصّ علیه القصص»

۱۱- عاقبت اهل ایمان، نجات و رستگاری است. «نَجوتَ»

۱۲- دعای انبیا، مستجاب است. «نجوتَ» حضرت موسی دیروز دعا کرد: «ربّ نجّنی من القوم الظالمین»(۱)، امروز می شنود: «لاتخف نجوت من القوم الظالمین»

۱۳- در کنار اولیای خدا بودن، خود یک نوع ایمنی واحساس امنیّت است. «نَجَوتَ»

«۲۶» قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَئْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَئْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ

یکی از آن دو (دختر، خطاب به پدر) گفت: ای پدر! او را استخدام کن، زیرا بهترین کسی که (می توانی) استخدام کنی، شخصِ توانا و امین است.

نکته ها:

امام رضاعلیه السلام فرمود: حضرت شعیب از دخترش پرسید: چگونه امانت داری این جوان را فهمیدی که او را امین می خوانی؟ گفت: وقتی دعوت شما را به او ابلاغ کردم، به من گفت: از پشت سر من، مرا راهنمایی کن.(۲) تا مبادا به قامت من چشم بدوزد.

در حدیث می خوانیم: شخص فقیر وبیکاری نزد پیامبر آمد و تقاضای کمک کرد. حضرت فرمود: آیا کسی در منزل تبری دارد؟ یک نفر گفت: بله، او تبر را آورد و پیامبر چوبی که در کنارش بود، دسته ی آن تبر قرار داد و به آن شخص بیکار تحویل داد و فرمود: این ابزار کار، امّا تلاش با خودت.

از این حرکت چند نکته استفاده می شود:

۱- انبیا در فکر زندگی مردم نیز هستند.

۲- ضعیف ترین فرد جامعه می تواند با شخص اوّل جامعه ملاقات کند.

۳- جامعه نیاز به تعاون و همکاری دارد. تبر از یک نفر و چوب آن از دیگری، هماهنگی و سازندگی و تبر سازی از شخص پیامبر.

۴- برای مبارزه با فقر، باید ابزار تولید را در اختیار نیروهای فعّال جامعه قرار داد.

۱- ۳۴۹) قصص، ۲۱.

۲- ۳۵۰) بحار، ج ۱۳، ص ۴۴.

پیام ها:

۱- دختران نیز در خانواده بر اساس منطق و حکمت، حقّ پیشنهاد دارند و فرقی با دیگران ندارند. «قالت احداهما یا ابت استأجره»

۲- روابط حسنه میان والدین و فرزندان و آزادی بیان در خانواده، یک ارزش است. «یا أبت استأجره»

۳- همه ی اعضای خانه پیشنهاد بدهند، ولی تصمیم نهایی با سرپرست خانواده است. «اِستأجره»

۴- زنان عفیفه بدنبال آنند تا کمتر از منزل خارج شوند. «استأجره» (برای کارهای سخت خارج از منزل، از مرد استفاده شود.)

۵ - کار، عار نیست، اولیای خدا نیز کار می کرده اند. «استأجرت»

۶- در گزینش ها، به بهترین ها توجّه کنیم. «خیر من استأجرت»

۷- برای استخدام، دو عنصر توانایی (تخصّص) و امانتداری (تعهّد)، لازم است. «القویّ الامین»

۸ - توانایی ها و امانتداری ها را باید در شرایط عادّی و بدون توجّه طرف، شناسایی و احراز کرد. «القوی الامین» (غالب افراد با تصنّع، تملّق و ریاکاری، واقعیّت خود را می پوشانند. امّا حضرت موسی در یک صحنه طبیعی، با یک کار حمایتی و برخورد عفیفانه، خود را نشان داد.)

سوره فاطر آیه «۱۰»

مَن كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرُ أُوْلَئِكَ هُوَ يَبُورُ

هر کس خواهان عزّت است، پس عزّت، همه از آن اوست (و به هرکه بخواهد می دهد.) تنها سخن (و عقیده ی) پاک به سوی او بالا می رود، و کار شایسته آن را بالا می برد، و کسانی که برای انجام بدی ها نقشه می کشند، برایشان عذاب سختی است و نیرنگ آنان است که تباه می شود.

نکته ها:

«الکلم الطیّب» همان شهادت به توحید و رسالت و ولایت است که در روایات مصادیق آن،

ص: ۲۲۱

اذکاری چون «لا اله الاّ اللّه و سبحان اللّه و...» مطرح شده است.

«یبور» از «بوار» و «بائر» به معنای کسادی زیاد و هلاکت است.

برای این آیه ی شریفه معانی دیگری نیز قابل بیان است:

۱- کلام نیکو به سوی خدا بالا می رود، ولی عمل صالح به آن رفعت و درجه می بخشد.

۲- سخن نیکو هم خودش بالا می رود و هم کارهای خوب را بالا می کشد.

کفّار، یا عزّت را در دل بستگی به اشیای مادّی می جویند، «واتّخذوا من دون اللّه الهه لیکونوا لهم عزّا»(۱) و یا آن را از وابستگی به این و آن طلب می کنند. «أیبتغون عندهم العزّه»(۲) و حال آنکه عزّت تنها نزد خداوند است. «فللّه العزّه جمیعاً»

پیام ها:

۱- عزّت واقعی، نزد خداست، نه پیش مردم. «فللّه العزّه جمیعا»

۲- عزّت واقعی، در سایه ی ایمان و عمل صالح است. «فللّه العزّه جمیعا... الکلم الطیّب و العمل الصالح»

۳- میان عقیده با عمل رابطه ی تنگاتنگ است و در یکدیگر اثر می گذارند. «العمل الصالح یرفعه»

۴- راه مؤمنان که عزّت را از طریق ایمان و عمل صالح می جویند، راه رشد و تکامل است. «یصعد - یرفع» و راه دیگران که عزّت را از طریق فریب و نیرنگ می خواهند محو و هلاکت است. «یبور»

۵ - هیچ کس با نیرنگ و گناه به عزّت نمی رسد. «یبور»

سوره مریم آیات «۱۸ تا ۳۳»

«۱۸» قَالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنکَ إِن کُنتَ تَقِیّاً «۱۹» قَالَ إِنَّمَآ أَنَاْ رَسُولُ رَبِّکِ لِأَهَبَ لَکِ غُلَاماً زَکِیّاً

(مریم به آن فرشته) گفت: همانا من از تو به خدای رحمان پناه می برم، اگر پرهیزکاری (از من دور شو). (فرشته) گفت: همانا من فرستاده ی پروردگار توام (و آمده ام) تا پسری پاکیزه به تو بخشم.

۱- ۳۵۱) مریم، ۸۱.
۲- ۳۵۲) نساء، ۱۳۹.

«۲۰» قَالَتْ أَنَّی یَکَونُ لِی غُلَامٌ وَلَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ وَلَمْ أَکُ بَغِیّاً

(مریم) گفت: چگونه ممکن است برای من فرزندی باشد؟ در حالی که نه بشری با من تماس گرفته و نه من بدکاره بوده ام.

نکته ها:

کلمه ی «زَکیّ»، از ریشه ی «زکوه» به معنای طهارت، نموّ وبرکت است و «بَغیّاً» در اینجا به معنای زناکار است.

پیام ها:

۱- افراد پاکدامن با احساس احتمال گناه به خود می لرزند و به خدا پناه می برند. «قالت اِنّی أعوذ ...»

۲- بهترین پناهگاه، رحمت الهی است. «أعوذ بالرّحمن»

۳- استعاذه و پناه بردن به خدای متعال، یکی از سفارش های خداوند به انبیا و سیره ی پیامبران و اولیای الهی است.(۱) «أعوذ بالرّحمن»

۴- به حریم افراد، نباید سرزده وارد شد. «أعوذ بالرّحمن منک»

۵ - خلوت کردن زن با مرد اجنبی خطرناک است. «اِنّی أعوذ بالرّحمن منک»

۶- در نهی از منکر، از غیرت دینی افراد استفاده کنید. «اِن کنتَ تقیّاً»

۷- تقوا، راه پاکدامنی وعامل بازدارنده از گناه است. «ان کنت تقیّاً»

۸ - معرّفی خود برای رفع تهمت و نگرانی مردم، لازم است. «انّما انَا رسول ربّک»

۹- فرشتگان تنها مأمور ابلاغ وحی الهی نیستند، بلکه واسطه ی افعال آنان نیز هستند. «رسول ربّک لَاهب لک غلاماً»

۱۰- فرزند داشتن ارزش ولی بالاتر از آن پاکی فرزند است. «لَاهب لک غلاماً زکیّاً»

۱۱- زنا عملی منفور در تمام ادیان آسمانی است. «ولم اَک بغیّاً»

«۲۱» قَالَ کَذَلِکِ قَالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ ءَایَهً لِّلنَّاسِ وَ رَحْمَهً مِّنَّا وَکَانَ أَمْراً مَّقْضِیّاً «۲۲» فَحَمَلَتْهُ فَانتَبَذَتْ بِهِ مَکَاناً قَصِیّاً «۲۳» فَأَجَآءَهَا الْمَخَاضُ إِلَی جِذْعِ النَّخْلَهِ قَالَتْ یَا لَیْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ کُنتُ نَسْیاً مَنْسِیّاً

۱- ۳۵۳) واژه های «اَعوذ، فاستَعذ و عُذت» در قرآن بیانگر این مطلب است.

(فرشته ی الهی) گفت: مطلب همین است. پروردگارت فرمود: این کار بر من آسان است (که پسری بدون پدر به تو عطا کنم) و تا او را برای مردم نشانه و رحمتی از خود قرار دهیم و این کاری است شدنی و قطعی. پس مریم (به عیسی) باردار شد و با وی در مکانی دور خلوت گزید. آنگاه درد زایمان او را به سوی تنه ی درخت خرمایی کشاند (تا تکیه دهد. از شدّت ناراحتی) گفت: ای کاش پیش از این مرده و فراموش شده بودم.

نکته ها:

گاهی بهترین برگزیده های خداوند، بیشترین سختی ها را کشیده اند. برخی از مشکلات و سختی هایی که حضرت مریم تحمل کرد عبارت است از:

الف: تهمت و سوء ظنّ مردم

ب: بارداری و زایمان در تنهایی و غربت

ج: نداشتن محل استراحت و پناه بردن به کنار درخت خرما

د: نگه داری کودک بدون پدر با آن برخوردها و نگاه های بد مردم

پیام ها:

۱- خداوند، حاکم بر اسباب و علل طبیعی است. «هو علیّ هیّن»

۲- چگونگی تولّد عیسی، اوّلین معجزه ی آن حضرت است. «و لنجعله آیه للناس»

۳- انجام کارهای خارق العاده و معجزه، از شئون ربوبیّت خداوند و در مسیر تربیت انسان است. «ربّک»

۴- وجود عیسی رحمت است. کسی که وجودش ایمان به خدا را در انسان ها زنده کند و کارش ارشاد و هدایت مردم باشد، قطعاً رحمت است. «رحمهً منّا»

۵ - هیچ کس نمی تواند مانع کار خداوند شود. «و کان أمراً مقضیّاً»

۶- گاهی انسان های پاک باید به خاطر دور ماندن از تهمتِ مردم، از آنان فاصله گیرند. «مکاناً قصیّاً»

۷- گاهی مشکلات، وسیله ی پیدا شدن راه های خیر است. مشکل زایمان و دلهره، زمینه ی یافتن رطب تازه می شود. «جذع النّخله»

۸ – گاهی انسان راز دلش را به خانواده اش نیز نمی تواند بگوید و آرزوی مرگ می کند. «یا لیتنی مِتّ قبل هذا»

۹– مردن، از زندگی با بدنامی بهتر است. «یالیتنی متّ قبل هذا»

ص: ۲۲۴

«۲۴» فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَآ أَلَّا تَحْزَنِی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیّاً «۲۵» وَهُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُسَاقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیّاً

پس (عیسی در شکم) از طرف پایین پایش وی را صدا زد که (ای مادر!) غم مخور، همانا پروردگارت زیر (پای) تو چشمه ی آبی روان ساخت. و شاخه این نخل را به سوی خود تکان ده، رطب تازه بر تو فرو ریزد.

نکته ها:

کلمه ی «سَرِیّا»، به معنای نهر کوچک است و «جنیّاً» به میوه ای گفته می شود که رسیده و وقت چیدن آن باشد.

بعضی گفته اند: ندا کننده، جبرئیل بوده است، امّا سیاق آیات نشان می دهد که منادی، عیسی بوده است تا مادر سخن او را بشنود و باور کند و بعد با خاطری آسوده به مردم بگوید که پاکدامنی مرا از نوزاد در گهواره بپرسید.

زنان هنگام زایمان و پس از آن نیاز به آرامش، آب و غذای مناسب دارند که در این آیات بدان اشاره شده است.

غذای مورد سفارش قرآن و روایات برای زنی که وضع حمل کرده است، خرمای تازه است. چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: زنانی که زایمان کرده اند، اوّلین غذایشان رطب باشد.(۱) و حضرت علی علیه السلام می فرماید: بهترین غذای زن باردار، خرمای تازه است و هیچ دارویی برای او بهتر از خرما مداوا نیست.(۲)

امان از امتحان الهی! آن روز که مریم سالم بود، مائده ی آسمانی برایش نازل می شد، امّا امروز که باردار و بی کس است، باید درخت خرما را تکان دهد تا غذایی بدست آورد.

پیام ها:

۱- الهامات غیبی، راهگشای انسان در هنگام اضطراب است. «فناداها»

۲- برای زن پاکدامن، غمی به اندازه ی غم تهمت بی عفّتی نیست. «لا تحزنی»

۳- برای زن باردار، هیجان و اضطراب مضر است. «لا تحزنی»

۱- ۳۵۴) کافی، ج ۶، ص ۲۲.

۲- ۳۵۵) تفسیر نورالثقلین ؛ خصال صدوق، ص ۶۳۷.

۴- انسان در سخت ترین شرایط نیز باید برای کسب روزی تلاش کند. «هزّی»

۵ - آرامش، بر تغذیه مقدم است. «لا تحزنی، رُطبا جنیّا» زیرا انسان مضطرب، بهترین غذاها را نیز میل ندارد.

«۲۶» فَکُلِی وَاشْرَبِی وَقَرِّی عَیْناً فَإِمَّا تَرَیِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولِی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْماً فَلَنْ أُکَلِّمَ الْیَوْمَ إِنسِیّاً

پس (از آن رطب) بخور و (از آب نهر) بنوش و چشمت را (به داشتن فرزندی چون عیسی) روشن دار، پس اگر کسی از آدمیان را دیدی، (که درباره نوزاد می پرسند، با اشاره به آنان) بگو: من برای خداوند رحمان، روزه ی سکوت نذر کرده ام، بنابراین امروز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت.

نکته ها:

روزه ی سکوت حضرت مریم در برابر مردم، یا برای این بود که آنان ظرفیّت جواب را نداشتند، یا گفتگوی با آنان، تأثیر منفی به دنبال داشت و یا در ادامه ی پاسخ وسخن گفتن، سؤالات و بهانه های دیگری را مطرح می کردند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: روزه تنها به امساک از خوردن و آشامیدن نیست و آنگاه این آیه را تلاوت فرمودند.(۱)

ممکن است این آیه، ادامه ی سخن حضرت عیسی با مادرش در آیه قبل باشد.

پیام ها:

۱- فرزند، عامل نور چشم و امیدواری انسان به الطاف است. «قَرّی عینا»

۲- بهترین غذا آن است که با نوعی آرامش و شادی همراه باشد. «کُلی واشربی و قَرّی عینا»

۳- نذر، سابقه ای بس طولانی دارد و می توان برای خارج شدن از برخی بن بست ها به نذر متوسّل شد. «فقولی اِنّی نذرت»

۴- در نذر قصد قربت لازم است و باید نام خدا برده شود. «نذرتُ للرّحمن»

۵ - قصد قربت با قصد رهایی از ناملایمات، منافاتی ندارد. «نذرتُ للرّحمن» (تا مردم

۱- ۳۵۶) تفسیر نورالثقلین.

درباره نوزاد مرا زیر سؤال نبرند)

۶- وفای به نذر واجب است. «نذرتُ... فلن اکلّم»

۷- گاهی باید در برابر حرف مردم سکوت کرد. «فلن اُکلّم الیوم اِنسیّا»

«۲۷» فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُواْ یَا مَرْیَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَیْئاً فَرِیّاً «۲۸» یَآ أُخْتَ هَارُونَ مَا کَانَ أَبُوکِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا کَانَتْ أُمُّکِ بَغِیّاً

پس مریم در حالی که نوزادش را در آغوش گرفته بود، او را به نزد بستگان خود آورد. گفتند: ای مریم! به راستی کار بسیار ناپسندی مرتکب شده ای. ای خواهر هارون! پدرت مرد بدی نبود و مادرت (نیز) بدکاره نبود.

نکته ها:

کلمه ی «فَریّا» به معنای کار زشت و منکر بزرگ است.

گرچه بعضی هارون را برادر واقعی مریم دانسته اند، لکن پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: مریم از بستگان هارون برادر موسی می باشد.(۱)

پیام ها:

۱- حقیقت را آشکار کنیم هرچند گروهی ناراحت شده و تهمت بزنند. «فأتت به قومها تحمله»

۲- قضاوت مردم، عجولانه وبراساس قرائن ظاهری است، نه واقعیّات. «لقد جئت شیئاً فریّاً» (آنان به محض دیدن نوزادی همراه مریم، حکم به بدی او کردند)

۳- یکی از راههای تربیت، توجّه دادن افراد به نیکی و فضیلت نیاکان و خانواده است. «یا اُخت هارون...»

۴- از والدین وخانواده صالح، جز فرزند صالح انتظار نیست. «یا اُخت هارون ماکان ابوک... امّکِ بغیّاً» (صالح بودن پدر ومادر وخانواده در رفتار و کردار فرزند مؤثّر است.)

۵ - انجام کار بد از دودمان شریف، بیشتر مورد سرزنش است. «ماکان ابوک...»

«۲۹» فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُواْ كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِی الْمَهْدِ صَبِيّاً «۳۰» قَالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَانِیَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِيّاً

ص: ۲۲۷

۱- ۳۵۷) تفسیربرهان ؛ امالی مرتضی، ج ۴، ص ۱۰۶.

پس مریم به سوی او (عیسی) اشاره کرد. گفتند: چگونه با کسی که در گهواره (و) کودک است سخن بگوییم؟ (عیسی به سخن آمد و) گفت: منم بنده ی خدا، او به من کتاب (آسمانی) داده و مرا پیامبر قرار داده است.

نکته ها:

حضرت مریم چون روزه ی سکوت گرفته بود، به خاطر وفای به نذر به جای سخن، اشاره کرد. «فاشارت»

با اینکه اوّلین سخن عیسی علیه السلام درباره ی بندگی خدا بود، ولی پیروان او غلوّ کرده، او را خدا و فرزند خدا دانسته اند!

از امام باقر سؤال شد که آیا حضرت عیسی در گهواره نیز حجّت خدا بر مردم بود؟ حضرت فرمود: عیسی علیه السلام نبیّ بود امّا مرسل نبود تا آنکه به سنّ هفت سالگی رسید ومقام رسالت به او عطا شد.(۳۵۸)

عیسی علیه السلام با یک جمله کوتاه، هم تهمت را از مادرش دور کرد، هم از آینده خود سخن گفت و هم به وظیفه ی آینده ی مردم اشاره کرد. «اِنّی عبداللّه... جعلنی نبیّا»

پیام ها:

۱- آنجا که خداوند بخواهد، کودکی در گهواره به سخن می آید وشایعات و فتنه ها را می خواباند. «قال اِنّی عبداللّه...»

۲- در معرّفی خود، قبل از هر چیز مُهر بندگی خدا را بر خود بزنیم که این، بزرگ ترین افتخار است. «اِنّی عبداللّه... وجعلنی نبیّا»

۳- بندگی خدا سرچشمه ی همه ی فیوضات الهی است. «اِنّی عبداللّه... وجعلنی نبیّا»

۴- در نبوّت (و امامت) سن خاصی شرط نیست. «فی المهد... جعلنی نبیّا»

«۳۱» وَجَعَلَنِی مُبَارَکاً أَیْنَ مَا کُنتُ وَأَوْصَانِی بِالصَّلَاهِ وَالزَّکَاهِ مَا دُمْتُ حَیّاً «۳۲» وَبَرّاً بِوَالِدَتِی وَلَمْ یَجْعَلْنِی جَبَّاراً شَقِیّاً

و هر جا که باشم، خداوند مرا مایه ی برکت قرار داده و تا زنده ام مرا به نماز و زکات سفارش کرده است. و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و (نسبت به مردم) ستمگر و سنگدل قرار نداده است.

۳۵۸) تفسیر کنزالدقائق.

نکته ها:

چیزی بـا برکت است که در آن منفعت زیـاد، تعلیم و تأدیب دیگران و با ثبات باشـد؛ حضـرت عیسـی علیه السـلام هم عمر با برکتی دارد و تا بعد از ظهور امام زمان علیه السـلام زنده است و هم پیروانش بسـیارند و بر کافرانی که در پی قتل آن حضرت بودند، پیروزند. «وجاعل الّذین اتّبعوک فوق الّذین کفروا الی یوم القیامه»(۱)

سرچشـمه ی خیرات و برکـات، نیّت هـا، اهـداف، حالات و خصـلت های درونی است. لـذا بعضـی انسان ها هر جا که باشـند مبارکنـد. «جعلنی مبارکا أین ما کنت»(۲) و بعضـی به خاطر مشـکلات روحی و دوری از معنویّت، در هر جا که باشـند گرفتار خصلت های ناروای خویش اند و خیرشان به دیگران نمی رسد.

عیسی علیه السلام با کلمه «والدتی»، به پاکدامنی مادر و نداشتن پدر اشاره کرد. «و بَرّا بوالدتی» و نفرمود: «بوالدیّ».

پیام ها:

۱- امتیازات و برتری های خود را از خدا بدانید. «جعلنی»

۲- ستایش از خود، اگر برای فخر فروشی نباشد مانعی ندارد. «و جعلنی مبارکا...»

۳- پیامبران، سرچشمه ی خیر و برکت و آثار ابدی هستند. «مبارکا»

۴- ارزش های معنوی، فوق زمان و مکان است. «أین ما کنت... مادمت حیّاً»

۵ - نماز و زکات از مشترکات ادیان آسمانی است. «و اوصانی بالصّلوه والزکوه»

(شاید بتوان شرط مبارک بودن را اقامه نماز و پرداخت زکات دانست.)

۶- رابطه با خدا (انجام نماز)، از رابطه با محرومان (پرداخت زکات) جدا نیست. «بالصلوه والزکوه»

۷- نماز و زکات، در طول عمر تعطیل بردار نیست «مادمت حیّاً»

۸ - نیکی به مادر، از اخلاق انبیاست. «و برّا بوالدتی»

۹- کسی که به مادرش بی مهری کند، به مردم نیز رحم نخواهد کرد. «بَرّاً بوالدتی و لم یجعلنی جباراً شقیّاً»

۱- ۳۵۹) آل عمران، ۵۵.

۲- ۳۶۰) مریم، ۳۱.

۱۰- پیامبران بدنبال استبداد و سلطه گری بر مردم نیستند. «لم یجعلنی جبّاراً شقیّا»

«۳۳» وَالسَّلَامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدتُّ وَیَوْمَ أَمُوتُ وَیَوْمَ أُبْعَثُ حَیّاً

و درود بر من روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته می شوم.

پیام ها:

۱- خط انبیا، تنها خطی است که از تولّد تا معاد، از هر گونه انحراف سالم است. «والسلام علیّ یوم ولد و یوم... اُبعث حیّا»

۲- در مواردی، تجلیل از خود جایز است. «والسلام علیّ ...»

۳- مهم ترین روزها برای انسان، روز تولّد، وفات و زنده شدن در قیامت است.(۳۶۱) «ولدت... اَموت...اُبعث»

۴- مرگ و قیامت برای همه است. (عیسی علیه السلام گرچه تاکنون زنده است و در آسمان ها به سر می برد، امّا او هم روزی خواهد مرد.) «یوم اموت»

۵ - کسی که محکوم به تولّد و مرگ و رستاخیز است، چگونه او را شریک خدا می پندارید؟ «وُلدتُ... اَموت...اُبعث»

سوره یوسف آیات «۲۱ تا ۵۴»

«۲۱» وَ قَالَ الَّذِی اشْتَرَاهُ مِن مِّصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَکْرِمِی مَثْوَاهُ عَسَی أَن یَنْفَعَنَآ أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَکَذَلِکَ مَکَّنَّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِیلِ الْأَحَادِیثِ وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَی أَمْرِهِ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ

و کسی از مردم مصر که یوسف را خرید، به همسرش گفت: مقام او را گرامی دار (او را به دید برده، نگاه مکن) امید است که در آینده ما را سود برساند یا او را به فرزندی بگیریم. واینگونه ما به یوسف در آن سرزمین جایگاه و مکنت دادیم (تا اراده ما تحقق یابد) و تا او را از تعبیر خواب ها بیاموزیم و خداوند بر کار خویش تواناست، ولی اکثر مردم نمی دانند.

۳۶۱) امام رضاعلیه السلام فرمودند: وحشتناک ترین روزها برای انسان سه روز است: روز تولد و روز مرگ و روز قیامت. عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۲۵۷.

نکته ها:

جمله ی «عسی أن ينفعنا او نتّخذه ولداً» در دو مورد در قرآن به كار رفته است: یکی در مورد حضرت موسی وقتی که صندوق او را از آب گرفتند، همسر فرعون به او گفت: این نوزاد را نکشید، شاید در آینده به ما سودی رساند.(۱) و دیگری در اینجاست که عزیز مصر به همسرش می گوید: احترام این برده را بگیر، شاید در آینده به درد ما بخورد. آری، به اراده ی خداوندی، محبّتِ نوزاد و برده ای ناشناس، چنان در قلب حاکمانِ

مصر جای می گیرد که زمینه های حکومت آینده ی آنان را فراهم می سازد.

پیام ها:

۱- بزرگواری در سیمای یوسف نمایان بود. تا آنجا که عزیز مصر سفارش او را به همسرش می کند. «اکرمی مثواه»

۲- زن در خانه، نقش محوری دارد. «اکرمی مثواه»

۳- اطرافیان و آشنایان را به نیکی با مردم دعوت کنید. «اکرمی مثواه»

۴- در معاملات آینده نگر باشید. «اشتراه... عسی ان ينفعنا»

۵ - با احترام به مردم، می توان انتظار کمک ویاری از آنان داشت. «اکرمی... ينفعنا»

۶- دلها به دست خداوند است. مهر یوسف، در دل خریدار نشست. «عسی ان ينفعنا او نتّخذه ولداً»

۷- تصمیم های مهم را پس از ارزیابی و آزمایش و مرحله ای اتّخاذ کنید. (اوّل یوسف را به عنوان کمک کار در خانه، «عسی أن ينفعنا» کم کم به عنوان فرزند قرار دهیم) «او نتّخذه ولداً»

۸ - فرزندخواندگی، سابقه تاریخی دارد. «نتّخذه ولداً»

۹- عزیز مصر فاقد فرزند بود. «نتّخذه ولداً»

۱۰- عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. (برادران او را در چاه انداختند و او امروز در کاخ مستقر شد) «كذلك مكّنا ليوسف»

۱۱- زیردستان را دست کم نگیرید، چه بسا قدرتمندان و حاکمان آینده باشند. «مكّنا

۱- ۳۶۲) قصص، ۹.

لیوسف فی الارض»

۱۲- علم و دانش، شرطِ مسئولیّت پذیری است. «مکّنّا... لنعلمه»

۱۳- پایان تلخی ها، شیرینی است. «شروه بثمن بخسٍ - مکّنّا لیوسف»

۱۴- اراده غالب خدا، یوسف را از چاه به جاه کشاند. «مکّنّا لیوسف»

۱۵- سنّت خدا غلبه کامل خوبی ها وزیبایی ها بر زشتی هاست. «غالب علی امره»

۱۶- آنچه را ما حادثه می پنداریم، در حقیقت طراحی الهی برای انجام یافتن اراده ی اوست. «واللّه غالب علی امره»

۱۷- چه بسا حوادث ناگوار که چهره واقعی آن خیر است. (یوسف در ظاهر به چاه افتاد، ولی در واقع طرح چیز دیگری است.) «کذلک مکنّا لیوسف... اکثر النّاس لایعلمون»

۱۸- مردم، ظاهر حوادث را می بینند، ولی از اهداف و برنامه های الهی بی خبرند. «لایعلمون»

«۲۲» وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ءَاتَيْنَاهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذَلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ

و چون (یوسف) به رشد و قوّت خود رسید به او حُکم (نبوّت یا حکمت) و علم دادیم و ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم.

نکته ها:

کلمه ی «اشدّ» از «شدّ» به معنای «گِره محکم»، اشاره به استحکام جسمی و روحی است. این کلمه در قرآن؛ گاهی به معنای «بلوغ» استعمال شده است، چنانکه در آیه ۳۴ سوره اسراء آمده: «حتّی یبلغ اَشدّه» یعنی به مال یتیم نزدیک نشوید تا زمانی که به سن بلوغ برسد. گاهی مراد از «اشدّ» سن چهل سالگی است. نظیر آیه ۱۵ سوره ی احقاف که می فرماید: «بلغ اشدّه و بلغ اربعین سنه» و گاهی به سن قبل از پیری گفته می شود،

مانند آیه ۶۷ سوره غافر: «ثم یخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم ثم لتکونوا شیوخا»

پیام ها:

۱- علم وحکمت، ظرفیّت وآمادگی می خواهد. «بلغ اشدّه»

۲- ترفیعات الهی بدون فوت زمان و در وقت خود صورت می گیرد. «لمّا بلغ... آتیناه»

۳- حکمت، غیر از علم است. (علم، دانش است، ولی حکمت، بینش و بصیرتی است که انسان را به حقّ می رساند) «آتیناه حکماً و علماً»

۴- علوم انبیا، اکتسابی نیست. «آتیناه حکماً و علماً»

۵ - وجود علم و حکمت در کنار یکدیگر، بسیار ارزشمند و کارساز است. «حکماً و علماً»

۶- دلیلِ عزل و نصب ها را برای مردم بیان کنید. «آتیناه حکماً... کذلک نجزی المحسنین»

۷- باید احسان کنیم تا لایق دریافت پاداش خاصّ الهی باشیم. «نجزی المحسنین»

۸ - نیکوکاران، در همین دنیا نیز کامیاب می شوند. «کذلک نجزی المحسنین»

۹- هر کس که توان علمی و جسمی داشته باشد، مشمول لطف الهی نمی شود، بلکه محسن بودن نیز لازم است. «نجزی المحسنین»

«۲۳» وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِهَا عَن نَّفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَیْتَ لَکَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوَایَ إِنَّهُ لَا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ

و زنی که یوسف در خانه او بود، از یوسف از طریق مراوده و ملایمت، تمنای کام گیری کرد و درها را (برای انجام مقصودش) محکم بست و گفت: برای تو آماده ام. یوسف گفت: پناه به خدا که او پروردگار من است و مقام مرا گرامی داشته، قطعاً ستمگران رستگار نمی شوند.

نکته ها:

در تفسیر «معاذ اللّه انّه ربّی احسن مثوای» دو احتمال داده اند:

الف: خداوند پروردگار من است که مقام مرا گرامی داشته و من به او پناه می برم.

ب: عزیز مصر مالک من است و من سر سفره او هستم و درباره ی من به تو گفت: «اکرمی مَثواه» و من به او خیانت نمی کنم.

هر دو احتمال، طرفدارانی دارد که بر اساس شواهدی بدان استناد می جویند. ولی به نظر ما، احتمال اوّل بهتر است. زیرا یوسف به خاطر تقوای الهی مرتکب گناه نشد، نه به خاطر اینکه بگوید: چون من در خانه عزیز مصر هستم و او حقّی بر من دارد، من به همسرش تعرّض و سوء قصد نمی کنم!. چون ارزش این کار کمتر از رعایتِ تقوی است.

البتّه در چند جای این سوره، کلمه ی «ربّک» که اشاره به «عزیز مصر» است، به چشم می خورد، ولی کلمه ی «ربّی» هر کجا در این سوره استعمال شده، مراد خداوند است.

از طرفی دور از شأن یوسف است که خود را چنان تحقیر کند که به عزیز مصر «ربّی» بگوید.

اولیای خدا، به خدا پناهنده می شوند و نتیجه می گیرند: موسی از شرّ فتنه های فرعون به خدا پناه می برد، «انّی عذت بربّی و ربّکم من کل متکبّر لایؤمن بیوم الحساب»(۱) مادر مریم می گوید: من مریم و نسل او را در پناه تو قرار می دهم، «انّی اعیذها بک و ذرّیتها من الشیطان الرجیم»(۲) و در این آیه یوسف به خدا پناه می برد، «قال معاذ اللّه» و خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دستور پناهندگی

به خودش را می دهد. «قل اعوذ بربّ...»

به جای گفتن: «اعوذباللّه» یک سره به سراغ پناه دادن خدا رفت وگفت: «معاذاللّه» تا پناهندگی خود را مطرح نکند. در واقع برای خود ارزشی قائل نشد.

پیام ها:

۱- گناهان بزرگ، با نرمش و مراوده شروع می شود. «راودته»

۲- پاک بودن مرد کافی نیست، زیرا گاهی زنها مزاحم مردان هستند. «و راودته»

۳- قدرت شهوت به اندازه ای است که همسر پادشاه را نیز اسیرِ برده خود می کند. «و راودته الّتی»

۴- سعی کنیم نام خلافکار را نبریم وبا اشاره از او یاد کنیم. «الّتی»

۵ - پسران جوان را در خانه هایی که زنان نامحرم هستند، تنها نگذارید. زیرا احتمال دارد باب مراوده باز شود. «و راودته الّتی هو فی بیتها»

۶- معمولاً عشق در اثر مراوده و به تدریج پیدا می شود. وجود دائمی یوسف در خانه کم کم سبب عشق شد. «فی بیتها»

۷- مسائل مربوط به مفاسد اخلاقی را سربسته و مؤدّبانه مطرح کنید. «راودته... غلّقت»

۸ - حضور مرد و زن نامحرم در یک محیط در بسته، زمینه را برای گناه فراهم می کند. «غلّقت الابواب و قالت هیت لک»

۱- ۳۶۳) غافر، ۲۷.

۲- ۳۶۴) آل عمران، ۳۶.

۹- زشتی زنا، در طول تاریخ مورد پذیرش بوده است و به همین دلیل، زلیخا همه ی درها را محکم بست. «غلّقت الابواب»

۱۰- همه درها بسته، امّا درِ پناهندگی خدا باز است. «غلّقت الابواب... معاذ اللَّه»

۱۱- موقعیّت های امتحان الهی متفاوت است؛ گاه در چاه و گاه در کاخ. «راودته... قال معاذ اللّه»

۱۲- تقوی واراده ی انسان، می تواند بر زمینه های انحراف و خطا غالب شود. «معاذاللَّه»

۱۳- توجّه به خدا، عامل بازدارنده از گناه ولغزش است. «معاذ اللّه»

۱۴- اگر رئیس یا بزرگ ما دستور گناه داد، نباید از او اطاعت کنیم. «هیت لک قال معاذ اللَّه» (به خاطر اطاعت از مردم، نباید نافرمانی خدا نمود. «لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق»(۳۶۵))

۱۵- به هنگام خطرِ گناه باید به خدا پناه برد. «قال معاذ اللّه»

۱۶- در کاخ حکومتی نیز می توان پاک، عفیف، صادق و امین بود. «قال معاذ اللّه»

۱۷- خطر غریزه ی جنسی به قدری است که برای نجات از آن باید خدا به فریاد برسد. «معاذ اللّه»

۱۸- انسان هواپرست از رسوایی ظاهری هراس دارد (زلیخا درها را محکم بست ولی خداپرست از خدا) «معاذ اللّه»

۱۹- انجام گناه (زنا)، با کرامت انسانی ناسازگار است. «معاذ اللّه»

۲۰- تلقین یاد خدا به نفس، نقش مهمی در ترک گناه دارد. «معاذ اللّه»

۲۱- اولین اقدام علیه گناه، یاد خدا و پناه بردن به اوست. «معاذ اللّه»

۲۲- بهترین نوع تقوی آن است که به خاطر لطف، محبّت و حقّ خداوندی گناه نکنیم، نه از ترس رسوایی در دنیا یا آتش در آخرت. «معاذ اللَّه انّه ربّی احسن مثوای»

۲۳- یاد کردن الطاف الهی، از عوامل ترک گناه است. «انّه ربّی احسن مثوای»

۲۴- یاد عاقبت گناه، مانع از ارتکاب آن است. «لایفلح الظالمون»

ص: ۲۳۵

۲۵- تشویق به زنا یا زمینه سازی برای گناه جوانان پاک، ظلم به خود، همسر، جامعه و افراد است. «لایفلح الظالمون»

۲۶- یک لحظه گناه، می تواند انسان را از رستگاری ابدی دور کند. «لایفلح الظالمون»

۲۷- ارتکاب گناه، ناسپاسی و کفران نعمت ها است. «لایفلح الظالمون»

۲۸- در هر کاری، باید عاقبت اندیشی کرد. «لایفلح الظالمون»

۲۹- یوسف علیه السلام در بحبوبه درگیری با زلیخا به فکر فلاح بود. «لایفلح الظلمون»

۳۰- انسانی که مقام و منزلت خود را می داند خود را به بهای کم و زودگذر نمی فروشد. «لایفلح الظلمون»

۳۱- اگر از دری ظلم وارد شود، فلاح از در دیگر بیرون می رود.«لایفلح الظلمون»

«۲۴» وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَن رَّءَا بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَ لِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَآءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ

و همانا (همسر عزیز مصر) قصد او (یوسف) را کرد و او نیز اگر برهان پروردگارش را نمی دید (بر اساس غریزه) قصد او را می کرد. اینگونه (ما او را با برهان کمک کردیم) تا بدی و فحشا را از او دور کنیم، چرا که او از بندگانِ برگزیده ما است.

نکته ها:

امام صادق علیه السلام فرمود: «برهان ربّ» همان نور علم، یقین و حکمت بود که خداوند در آیات قبل فرمود: «و آتیناه حکماً و علماً».(۱) و آنچه در بعضی روایات آمده که مراد از برهان، مشاهده قیافه ی پدر یا جبرئیل است، سند محکمی ندارد.

در قرآن بارها از همّت و تصمیم دشمنان خدا برای توطئه نسبت به اولیای الهی، سخن به میان آمده که خداوند نقشه های آنان را نقش بر آب نموده است.

در برگشت از جنگ تبوک منافقان خواستند با رم دادن شتر پیامبر، حضرت را به شهادت برسانند ولی نشد؛ «و همّوا بما لم ینالوا»(۲) یا تصمیم بر منحرف کردن پیامبر گرفتند؛ «لهمّت طائفه منهم ان یضلّوک»(۳) و یا تصمیم بر تجاوز گرفتند که نشد. «اذهمّ قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم

۱- ۳۶۶) تفسیر کشف الاسرار.

۲- ۳۶۷) توبه، ۷۴.

۳- ۳۶۸) نساء، ۱۱۳.

فکفّ ایدیهم عنکم»(۱)

یوسف، معصوم و پاکدامن بود؛ به دلیل گفتار همه ی کسانی که به نحوی با یوسف رابطه داشته اند و ما نمونه هایی از آن را بیان می کنیم:

۱- خداوند فرمود: «لنصرف عنه السوء والفحشاء انّه من عبادنا المخلصین» (ما یوسف را با برهان کمک کردیم) تا بدی و فحشا را از او دور کنیم، زیرا او از بندگان برگزیده ی ماست.

۲- یوسف می گفت: «ربّ السّجن احبّ الیّ مما یدعوننی الیه» پرودگارا! زندان برای من از گناهی که مرا به آن دعوت می کنند بهتر است. در جای دیگر گفت: «انّی لم اخنه بالغیب» من به صاحبخانه ام در غیاب او خیانت نکردم.

۳- زلیخا گفت: «لقد راودته عن نفسه فاستعصم» به تحقیق من با یوسف مراوده کردم واو معصوم بود.

۴- عزیز مصر گفت: «یوسف اعرض عن هذا و استغفری لذنبک » ای یوسف تو این ماجرا را مسکوت بگذار و به زلیخا گفت: از گناهت استغفار کن.

۵ - شاهدی که گواهی داد و گفت: اگر پیراهن از عقب پاره شده معلوم می شود که یوسف پاکدامن است. «ان کان قمیصه...»

۶- زنان مصر که گفتند: «ما علمنا علیه من سوء» ما هیچ گناه وبدی درباره ی او سراغ نداریم.

۷- ابلیس که وعده ی فریب همه را داد، گفت: «الاّ عبادک منهم المخلصین» من حریف برگزیدگان نمی شوم و این آیه یوسف را مخلص نامیده است.

پیام ها:

۱- اگر امداد الهی نباشد، پای هر کسی می لغزد. «همّ بها لولا أن رَآ برهان ربّه»

۲- در هر صحنه ای، امکان رؤیت برهان ربّ وجود دارد. «همّت به... رَآ برهان ربّه»

۳- انبیا در غرایز مانند سایر انسان ها هستند، ولی به دلیل ایمان به حضور خدا، گناه نمی کنند. «همّ بها لولا أن رَآ برهان ربّه»

۴- غفلت از یاد الهی، زمینه ی ارتکاب گناه و توجّه به آن، عامل محفوظ ماندن در گناه است. «همّ بها لولا أن رَآ برهان ربّه»

۵ - مخلص شدن موجب محفوظ ماندن شخص از گناه می گردد. «لنصرف عند السوء...

۱- ۳۶۹) مائده، ۱۱.

انّه من عبادنا المخلصین»

۶- عبادت خالصانه رمز موفقیّت در دوری از گناه است. «لنصرف عنه السوء... انّه من عبادنا المخلصین»

۷- خداوند، بندگان مخلص را حفظ می کند. «لنصرف عنه... انّه من عبادنا المخلصین»

۸ - بدی و فحشا با مخلص بودن یکجا جمع نمی شود. «لنصرف عند السوء... المخلصین»

۹- مخلص شدن مخصوص یوسف علیه السلام نیست، می توان با پیمودن راه آن حضرت به مقام مخلصین نزدیک شد. «انّه من عبادنا المخلصین»

«۲۵» وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِیصَهُ مِن دُبُرٍ وَ أَلْفَیَا سَیِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَآءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِکَ سُوءاً إِلَّا أَن یُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِیمٌ

و هر دو بسوی در سبقت گرفتند و آن زن پیراهن او را از پشت درید. ناگهان شوهرش را نزد در یافتند. زن (برای انتقام از یوسف یا تبرئه خود با چهره حقّ به جانبی) گفت: کیفر کسی که به همسرت قصد بد داشته جز زندان ویا شکنجه دردناک چیست؟

نکته ها:

«استباق» به معنای سبقت و پیشی گرفتن دو یا چند نفر از یکدیگر است، یوسف برای فرار از گناه به سوی در فرار کرد و زلیخا نیز به دنبال او می دوید. گویا به سوی در مسابقه گذارده اند. «قدّ» به معنای پاره شدن پارچه از طرف طول است. «لفاء» به یافتن ناگهانی چیزی گفته می شود.

پیام ها:

۱- گفتن «معاذ اللّه» به تنهایی کفایت نمی کند، باید از گناه فرار کرد. «استبقا»

۲- گاهی ظاهر عمل یکی است، ولی هدف ها مختلف است. (یکی می دود تا به گناه آلوده نشود، دیگری می دود تا آلوده بکند.) «استبقا»

۳- هجرت و فرار از گناه، لازم است. «استبقا الباب»

۴- بهانه ی بسته بودن در برای تسلیم شدن در براب گناه کافی نیست، باید به سوی درهای بسته حرکت کرد شاید باز شود.

«استبقا الباب»

۵ - مجرم معمولاً از خود جای پا باقی می گذارد. «قدّت قمیصه من دُبُر»

۶- گاه بایستی سرزده به منازل و محل کار بایستی سرکشی کرد. «الفَیا»

۷- گاهی شاکی، خود مُجرم است.«قالت ما جزاء...»

۸ - گنهکار برای تبرئه خود، از عواطف واحساسات بستگان خود استمداد می کند. «باهلک»

۹- صاحبان قدرت معمولاً اگر مقصّر باشند، دیگران را متّهم می کنند. «مَن اراد باهلک سوء»

۱۰- مجرم برای تبرئه خود، به دیگران اتهام می بندد. «اراد باهلک سوء»

۱۱- چه بسا سخن حقّی که از آن باطل طلب شود. (کیفر برای کسی که سوء قصد به زن شوهردار دارد، حرف حقّی است، امّا چه فردی سوء قصد داشته باید بررسی شود) «اراد باهلک سوءً الاّ ان یسجن»

۱۲- زلیخا عاشق نبود، بلکه هوس باز بود؛ چرا که عاشق حاضراست جانش را فدای معشوق کند، نه این که او را متهم و به زندان افکند. «اراد باهلک سوء...»

۱۳- زندان و زندانی نمودن مجرمان، سابقه تاریخی دارد. «یسجن»

۱۴- اعلام کیفر، نشانه ی قدرت همسر عزیز بود. «یسجن او عذاب الیم»

۱۵- عشق هوس آلود، گاهی عاشق را قاتل می کند. «ان یسجن او عذاب الیم»

۱۶- زلیخا دارای نفوذ در دستگاه حکومتی و خط دهنده بوده است. «الاّ ان یسجن او عذاب الیم»

«۲۶» قَالَ هِیَ رَاوَدَتْنِی عَن نَّفْسِی وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَآ إِن کَانَ قَمِیصُهُ قُدَّ مِن قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْکَاذِبِینَ

(یوسف) گفت: او خواست که از من (برخلاف میلم) کام گیرد و شاهدی از خانواده زن، شهادت داد که اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده، پس زن راست می گوید و او از دروغگویان است. (زیرا در این صورت او وهمسر عزیز، از روبرو درگیر می شدند وپیراهن از جلو چاک می خورد.)

«۲۷» وَ إِن کَانَ قَمِیصُهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ فَکَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِینَ

و اگر پیراهن او (یوسف) از پشت پاره شده، پس زن دروغ گفته و او از راستگویان است.

نکته ها:

در برخی روایات، شاهد را کودکی معرّفی کرده اند که مثل عیسی علیه السلام در گهواره به سخن آمد، ولی چون سند محکمی ندارد، نمی توان به آن اعتنا کرد. امّا بهتر است شاهد را یکی از مشاوران عزیز بدانیم که فامیل همسر و دارای هوش و ذکاوت بود و همانند عزیز مصر، شاهد این اتّفاق گردید، و الاّ اگر خود شاهد اصل ماجرا بود، معنی نداشت که به صورت جمله شرطیه، شهادت دهد و بگوید: «اِن کان...».

یوسف، ابتدا به سخن نکرد و شاید اگر همسر عزیز حرفی و تهمتی نمی زد، یوسف حاضر نمی شد آبروی او را بریزد و بگوید: «هی راودتنی»

هر کس پاکتر است، بیشتر در معرض تهمت است. در میان زنان، پاکدامن تر از مریم نبود، امّا او را متّهم به ناپاکی کردند، در میان مردان نیز کسی به پاکی یوسف یافت نمی شد، به او هم نسبت ناروای زنا دادند. امّا خداوند در هردو مورد به بهترین وجه پاکی آنان را ثابت نمود.

در داستان یوسف، پیراهن او نقش آفرین است: در اینجا؛ پارگی پیراهن از پشت، دلیل بی گناهی او و کشف جرم همسر عزیز گردید و در جای دیگر؛ پاره نشدن پیراهن موجب کشف جرم برادران او گردید. زیرا بعد از انداختن یوسف به چاه، وقتی برادران پیراهن او را آغشته به خون کرده و به پدر نشان دادند و گفتند: یوسف را گرگ خورده است، پدر پرسید: پس چرا پیراهن او پاره نشده است؟! در پایان داستان نیز، پیراهنِ یوسف،

وسیله ی بینا شدن چشم پدر گردید.

پیام ها:

۱- متّهم باید از خود دفاع و مجرم اصلی را معرفی کند. حضرت یوسف علیه السلام در برابر جمله «ما جزاء مَن اراد باهلک سوءً» با گفتن «هِیَ راودتنی»، پاسخ مناسبی به زلیخا داد.

۲- کسی که در مقام قضاوت است باید شکایت شاکی و دفاع متهم را بشنود و مدارک را بررسی کند و سپس نظر دهد. (در این ماجرا همسر گفت که یوسف سوء قصد داشته، «اراد باهلک سوء» یوسف تهمت را رد کرد و گفت: «هی راودتنی» شاهد نیز علامت صدق و کذب را از راه پاره شدن پیراهن جلو تا پشت سر مطرح کرد)

۳- دفاع از بی گناه، واجب است و سکوت همه جا زیبا نیست. «شهد شاهد»

۴- کمک به روشن شدن حقیقت، کاری پسندیده است. «و شهد شاهد»

۵ – در قضاوت، کسی که مستند حرف بزند و با قرائن آن را تأیید کند در حکم شاهد

است. «شهد شاهد»

۶- خداوند از راهی که هیچ انتظارش نمی رود، افراد را حمایت می کند. «شهد شاهد من اهلها»

۷- آنجا که خدا بخواهد، بستگان مجرم علیه او شهادت می دهند. «شهد شاهد من اهلها»

۸ - در شهادت و داوری، مراعات حسب، نسب، موقعیّت و خویشاوندی متّهم، جایز نیست. «شهد شاهد من اهلها»

۹- شهادت خویشان علیه یکدیگر، سبب اطمینان بیشتری می شود.«شاهد من اهلها»

۱۰- در قضاوت، بیش از توجّه به گفته های شاکی و متهم، به بررسی مدارک و اسناد توجّه شود. «قالت ما جزاءُ... قال هی راودتنی... شهد شاهد... ان کان قمیصه...»

۱۱- در قضاوت، هر جرمی کارشناس نیاز دارد. «شهد شاهد... ان کان قمیصه...»

۱۲- در جرم شناسی از آثار ظریف به جای مانده، مجرم شناخته و مسایل کشف می شود. «ان کان قمیصه...»

۱۳- قاضی می تواند بر اساس قرائن، حکم کند. «ان کان قمیصه قُدّ من قُبُل فصدقت و هو من الکاذبین»

۱۴- بکارگیری روشهای جرم شناسی برای تشخیص جرم و مجرم، لازم است. «ان کان قمیصه قدّ من دبر...»

«۲۸» فَلَمَّا رَءَا قَمِیصَهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ کَیْدِکُنَّ إِنَّ کَیْدَکُنَّ عَظِیمٌ

پس همین که (عزیز مصر) پیراهن او را دید که از پشت پاره شده است، (حقیقت را دریافت و) گفت: بی شک این از حیله شما زنان است. البتّه حیله شما شگرف است.

نکته ها:

با اینکه قرآن، کید شیطان را ضعیف می داند: «انّ کید الشیطان کان ضعیفا»(۱) ولی در این آیه، کید زنان بزرگ شمرده شده است. به گفته تفسیر صافی، این به خاطر آن است که وسوسه شیطان لحظه ای و غیابی و سارقانه است، ولی وسوسه زن با لطف و محبّت و حضوری و دائمی است.

۱- ۳۷۰) نساء، ۷۶.

گاهی خداوند کارهای بزرگ را با وسیله های کوچک انجام می دهد. مثلاً سرنگونی سپاه ابرهه را با پرندگان ابابیل، حفظ جان پیامبر اسلام را با تار عنکبوت، آموزش دفن میّت را با کلاغ، اثبات پاکی مریم علیها السلام را با سخن گفتن نوزاد، پاکی یوسف را با پاره شدن پیراهن، ایمان آوردن یک کشور را با سفر هُدهُد و کشف اصحاب کهف را با نمونه پول، تحقّق بخشیده است.

پیام ها:

۱- قضاوت بر اساس ادلّه و بدور از حبّ و بغض ها، مقتضای عدالت است. «فلمّا رأی قمیصه... قال انّه من کیدکنّ»

۲- استدلال منطقی، هر انسانی را مطیع و منقاد می کند. (عزیز مصر مطیع سخن شاهد شد) «شهد شاهد... قال انّه من کیدکنّ»

۳- آثار و مدارک صحنه جرم باید به دقت مشاهده و بررسی شود. «قُدّ من دُبر»

۴- وقتی به نتیجه قطعی رسیدید، در اعلان حکم تردید نکنید. «فلمّا رأی... قال»

۵ - عزیز مصر دارای عدالت نسبی و انصاف در برخورد با موضوعات بوده است. (چون بدون پرسش و پاسخ کسی را متهم نکرد و پس از آن نیز حقّ را به یوسف داد). «فلمّا رأی... انّه من کیدکنّ»

۶- حقّ، پشت پرده نمی ماند و مجرم روزی رسوا می شود. «انّه من کیدکنّ»

۷- سخن حقّ را گرچه تلخ و بر ضرر باشد بپذیریم. (عزیز پذیرفت که مقصّر همسر اوست) «انّه من کیدکنّ»

۸ - از مکر زنان ناپاک بترسید که حیله ی آنان خطرناک است. «انّ کیدکنّ عظیم»

۹- مکر و حیله هر قدر هم بزرگ باشد، قابل کشف و افشاست. «فلمّا رأی... قال انّه من کیدکنّ انّ کیدکنّ عظیم»

«۲۹» يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ

(عزیز مصر گفت:) یوسف از این مسئله صرف نظر کن و (آن را بازگو نکن وبه همسرش نیز خطاب کرد: و) تو برای گناهت استغفار کن، چون از خطاکاران بوده ای.

پیام ها:

۱- عزیز مصر می خواست مسئله مخفی بماند، ولی مردم دنیا در تمام قرن ها

از ماجرا با خبر شدند، تا پاکی یوسف ثابت شود. «یوسف اعرض عن هذا»

۲- اعمال زشت افراد را نباید بر ملا کرد. «اعرض عن هذا»

۳- عزیز مصر به خاطر جایگاهش از یوسف خواست تا از جریان صرف نظر کند. «اعرض عن هذا»

۴- عزیز مصر نیز همچون سایر کاخ نشینان، نسبت به مسئله ی ناموس و غیرت تساهل کرد و به استغفار اکتفا کرد و از توبیخ همسر به صورت جدّی خودداری نمود!. «و استغفری»

۵ - رهبران غیرالهی، قدرت برخورد قاطع نسبت به بستگان متخلف خودشان را ندارند. «و استغفری»

۶- تلاش زن برای برقراری رابطه با غیر همسر خویش، امری ناروا و نامشروع است. «واستغفری لذنبک»

۷- روابط لجام گسیخته جنسی و هوسرانی، حتّی در بین غیر متدیّنین به ادیان الهی، کاری ناپسند شمرده می شده است. «استغفری لذنبک»

«۳۰» وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِی الْمَدِینَهِ امْرَأَتُ الْعَزِیزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبّاً إِنَّا لَنَرَاهَا فِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ

زنانی در شهر (زبان به ملامت گشودند و) گفتند: همسر عزیز با غلامش مراوده داشته و از او کام خواسته است. همانا یک غلام او را شیفته خود کرده است. به راستی ما او را در گمراهی آشکار می بینیم.

نکته ها:

«شغاف» به پیچیدگی بالای قلب یا پوسته نازک روی قلب، که همچون غلاف آنرا در برمی گیرد، گفته شده است. جمله ی «شَغَفها حُبّاً» یعنی علاقه ی یوسف به قلب زلیخا گره خورده و عشق شدید شده است.(۳۷۱)

دو گروه درباره یوسف گفتند: علاقه ی بیش از حدّ به او نشانه ی گمراهی است: یکی برادرانش که به جهت محبّت پدر به یوسف، پدر را گمراه خوانده و گفتند: «انّ ابانا لفی ضلال مبین» و دیگری زنانِ

ص: ۲۴۳

مصر که به جهت علاقه ی شدید زلیخا به یوسف، زلیخا را گمراه خوانده و گفتند: «انّا لنراها فی ضلال مبین».

هر کس یوسف را برای خود می خواهد؛ یعقوب او را فرزند خود می داند؛ «یا بُنیّ» کاروان او را سرمایه خود می داند؛ «شروه بثمن بخس» عزیز مصر او را فرزند خوانده می داند؛ «نتّخذه ولدا» زلیخا او را معشوق خود می داند؛ «شغفها حبّاً» زندانیان او را تعبیر کننده خواب خود می دانند؛ «نبّئنا بتأویله» ولی خداوند او را برگزیده و رسول خود می داند؛ «یجتبیک ربّک» و آنچه برای یوسف ماند، همین مقام رسالت

بود. «واللّه غالب علی امره»

پیام ها:

۱- اخبار مربوط به خانواده مسئولان، زود شایع می گردد، پس باید مراقب رفتارهای خود باشند. «قال نسوه... اِمرأت العزیز»

۲- بستن درها برای انجام گناه نیز مانع رسوایی نمی شود. «قال نسوه... اِمرأت العزیز تراود»

۳- خطاهای افراد خانواده به مرد و سرپرست خانواده منتسب می شود. «امرئه العزیز تُراود فتاها»

«۳۱» فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَءَاتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّيناً وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَراً إِنْ هَذَآ إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ

پس چون (همسر عزیز) نیرنگ (وبدگویی) زنان (مصر) را شنید، (کسی را برای دعوت) به سراغ آنها فرستاد و برای آنان (محفل و) تکیه گاهی آماده کرد و به هر یک چاقویی داد (تا میوه میل کنند) و به یوسف گفت: بر زنان وارد شو. همین که زنان او را دیدند بزرگش یافتند و دست های خود را (به جای میوه) عمیقاً بریدند و گفتند: منزّه است خداوند، این بشر نیست، این نیست جز فرشته ای بزرگوار.

نکته ها:

کلمه ی «قطّعن» از ریشه ی «قطع»، به معنای بریدن است که چون به باب تفعیل در آمده، این معنا را نیز می رساند که زنان حاضر در جلسه چون یوسف را دیدند به قدری مبهوت شدند که مواضع

متعدّدی از دست خویش را بریدند و قطعه قطعه کردند.

کلمه «حاشا» به معنی در حاشیه و کنار بودن است. رسم بوده که هرگاه می خواستند شخصی را از عیبی منزه بدانند، اوّل خدا را تنزیه می کردند سپس آن شخص را.(۱)

همسر عزیز مصر زن سیاستمداری بود و با مهمانی دادن توانست مشت رقبا را باز کند و آنان را غافلگیر نماید.

پیام ها:

۱- گاهی هدف از بازگو کردن مسایل دیگران، دلسوزی نیست، بلکه حسادت و توطئه و نقشه علیه آنان است. «بمکرهنّ»

۲- شاید زنان مصر با انتشار خبر عشق زلیخا به یوسف علیه السلام می خواستند بدین وسیله یوسف را مشاهده کنند. «بمکرهنّ»

۳- گاهی باید پاسخ مکر را با مکر داد. (زنان با بازگوکردن راز همسر عزیز مصر، نقشه کشیدند و او با یک میهمانی، نقشه آنان را پاسخ داد.) «ارسلت الیهنّ»

۴- زلیخا برای کنترل جوسازی علیه خود، اقدام به توجیه افراد عمده ای که در جوسازی و انتشار اخبار دخیل بودند پرداخت. (واضح است که دعوت شدگان همه ی زنان منطقه نبودند) «فلمّا سمعت بمکرهنّ ارسلت الیهنّ»

۵ – مجرم گاه برای تنزیه خود، جرم را گسترش می دهد و آن را عادّی جلوه می دهد. «فلمّا سمعت بمکرهنّ ارسلت الیهنّ»

۶- سرویس جداگانه برای هر میهمان کاری پسندیده و ارزشمند است. «آتت من واحده منهنّ سکّیناً»

۷- اطاعت از مولی و صاحب تا وقتی معصیت نباشد لازم است. «قالت اخرج علیهنّ فلمّا رأینه»

۸ – شنیدن کی بود مانند دیدن. «فلمّا رأینه اکبرنه»

۹- انسان به طور فطری در برابر بزرگی و بزرگواری، تواضع می کند.«اکبرنه»

۱۰- زلیخا خواست به زنان مصر تفهیم کند که شما یک لحظه یوسف را دیدید،

۱- ۳۷۲) تفسیرالمیزان.

طاقت از کف دادید؛ او شبانه روز در خانه من است؟! «فلمّا رأینه اکبرنه و قطّعن ایدیهنّ»

۱۱- زود انتقاد نکنید، شاید شما هم اگر به جای او بودید مثل او می شدید. «قطّعن ایدیهنّ» (انتقاد کنندگان وقتی یوسف را دیدند، همه مثل زن عزیز مصر گرفتار شدند)

۱۲- انسان تا وقتی در معرض امتحان قرار نگرفته ادّعایی دارد؛ امّا گاهی که مورد آزمایش قرار گرفت، ناخودآگاه ماهیّت خود را نشان می دهد. «فلمّا رأینه اکبرنه و قطّعن ایدیهنّ»

۱۳- عشق که آمد، انسان بریدن دست خودش را نمی فهمد. «قطّعن ایدیهنّ» (اگر شنیده اید که حضرت علی علیه السلام به هنگام نماز، از پایش تیر را کشیدند و متوجّه نشد، تعجّب نکنید. زیرا اگر عشق سطحی دنیوی تا بریدن دست پیش می رود، عشق معنوی و عمیق به جمال واقعی، چه خواهد کرد!.)

۱۴- یوسف در زیبایی بی نظیر و در عین حال در عفت الگویی برای همگان است. «فلمّا رأینه اکبرنه... قلن حاش للّه»

۱۵- کید یک زن بالاتر از کید همه برادران یوسف علیه السلام بود. (همسر عزیز با این مهمانی، عشق خود را برای تمام زنان توجیه کرد، ولی برادران یوسف توجیهی برای حسادت خود نداشتند)

۱۶- جمال یوسف علیه السلام موجب گرفتاری او شد، ولی علم و تقوایش موجب نجات او گردید. (آری جمال معنوی مهم تر از جمال ظاهری است)

۱۷- مردم مصر در آن زمان، به خداوند و فرشتگان ایمان داشتند. «حاش للّه... ملک کریم»

«۳۲» قَالَتْ فَذَ لِکُنَّ الَّذِی لُمْتُنَّنِی فِیهِ وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِن لَّمْ یَفْعَلْ مَآ ءَامُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ وَ لَیَکُوناً مِّنَ الصَّاغِرِینَ

(همسر عزیز مصر به زنانی که دست خود را بریده بودند،) گفت: این همان کسی است که مرا درباره او ملامت می کردید. والبتّه من از او کام خواستم، ولی او پاکی ورزید. واگر آنچه را به او دستور می دهم انجام ندهد، حتماً زندانی خواهد شد و از خوارشدگان خواهد بود.

ص: ۲۴۶

نکته ها:

شرایط اجتماعی و روانی، در نوع عکس العمل افراد تأثیر دارد. همسر عزیز آنگاه که از افشای کار زشت خود می ترسد، درها را می بندد، «غلقّت الابواب»، امّا هنگامی که زنان مصر را همراه و همداستان خود می بیند، علناً می گوید: «أنا راودته» من او را فرا خواندم. در جامعه نیز وقتی حساسیّت به زشتی گناه از بین برود، گناه آسان می شود. شاید برای جلوگیری از همین امر است که در دعای کمیل می خوانیم:

«اللّهم اغفر لی الذنوب الّتی تَهتک العِصَم» خداوندا! گناهانی که پرده حیا را پاره می کند برایم بیامرز. زیرا گناه در ابتدا انجامش برای انسان سنگین است، امّا همین که پرده حیا برافتاد آسان می شود.

پیام ها:

۱- دیگران را ملامت نکنید که خود گرفتار می شوید. «فذلکنّ الّذی لمتنّنی فیه»

۲- عشق گناه آلود، سبب رسوائی می شود. «لقد راودته»

۳- دروغگو رسوا می شود. کسی که دیروز گفت: یوسف قصد سوء داشته؛ «اراد باهلك سوء» امروز می گوید: «لقد راودته» من قصد کام گرفتن از او را داشتم.

۴- اخلاص و عفّت و پاکی، ناپاکان را رسوا می کند. «و لقد راودته عن نفسه»

۵ - گاهی دشمن هم به پاکی شخص مقابل، گواهی می دهد. «فاستعصم» (وجدان مجرم نیز گاهی بیدار می شود.)

۶- پاکی، لازمه ی نبوّت است. «فاستعصم ...»

۷- چه پاکانی که به خاطر خودکامگان به زندان می روند. «فاستعصم... لیسجننّ»

۸ - گناهکاران (عاشقان) به دنبال هدف خویش هستند و از هر وسیله ای استفاده می کنند. «و لئن لم یفعل ما آمره لیسجننّ»

۹- قدرت اگر با ایمان و تقوا همراه نباشد برای هوای نفس مورد استفاده قرار می گیرد. «ما آمره لیسجننّ»

۱۰- زلیخا در دستگاه حکومتی مصر دارای نفوذ بوده است. «لیسجننّ»

۱۱- سوء استفاده از قدرت، حربه ی طاغوتیان است. «لیسجننّ»

۱۲- تهدید به حبس وتحقیر، حربه وشیوه ی طاغوتیان است. «لیسجننّ،... الصاغرین»

۱۳- هوای نفس به قدری نیرومند است که حتّی با رسوایی نیز به راه خود ادامه

ص: ۲۴۷

می دهد. «راودته... و لئن لم یفعل ما آمره...»

۱۴- عاشقِ شکست خورده، دشمن می شود. «قالت... لیسجنّن و لیکوناً من الصاغرین»

۱۵- روحیه کاخ نشینی، غیرت را می میراند. (با آنکه عزیز مصر خیانت همسر خود را فهمید و از او خواست که توبه کند، ولی باز هم میان او و یوسف فاصله نیانداخت.)

۱۶- هواپرستان و طاغوتیان، تقوا و کف نفس را وسیله ی خواری و ذلّت می دانند. «من الصاغرین»

«۳۳» قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ

(یوسف) گفت: پرودگارا! زندان برای من از آنچه مرا به سوی آن می خوانند محبوب تر است. و اگر حیله آنها را از من باز نگردانی، به سوی آنها تمایل می کنم و از جاهلان می گردم.

نکته ها:

یوسف سراپا جوانمرد بود؛ یکبار فدای حسادت برادران شد و خصومت نکرد. بار دیگر هدفِ عشقِ زلیخا شد، ولی گناه نکرد. بار سوم به هنگام قدرت، از برادران انتقام نگرفت. بار چهارم همین که کشور را در خطر دید به جای تقاضای برگشت به وطن، تقاضای تدبیر امور اقتصادی و نجات کشور را داد.

برای هر کس، محبوبی است؛ برای یوسف پاکدامنی از زندان محبوب تر است. برای گروهی دنیا محبوب تر است؛ «الّذین یستحبّون الحیاه الدنیا»(۱) اما برای مؤمن خداوند محبوب تر است. «والّذین آمنوا اشدّ حبّاً للّه»(۲)

پیام ها:

۱- توجّه به ربوبیّت خدا، از آداب دعاست. «ربّ»

۲- اولیای خدا، فشار زندگی شرافتمندانه را، از رفاه در گناه بهتر می دانند. «ربّ السجن احبّ الیّ»

۳- هر آزادبودنی ارزش نیست وهر زندان بودنی عیب نیست. «ربّ السّجن احبّ»

ص: ۲۴۸

۱- ۳۷۳) ابراهیم، ۳.

۲- ۳۷۴) بقره، ۱۶۵.

۴- انسان با استمداد از خداوند، می تواند در هر شرایطی از گناه فاصله بگیرد. «ربّ السجن احبّ» (هجرت از محیط گناه لازم است.)

۵ - رنج و سختی نمی تواند مجوز ارتکاب گناه باشد. «ربّ السجن احبّ...»

۶- دعا و نیایش و استمداد از خداوند، یکی از راههای مصون ماندن از گناه و انحرافات جنسی است. «ربّ السجن احبّ...»

۷- شخصیّت انسان به روح اوبستگی دارد، نه جسم او. اگر روح آزاد باشد، زندان بهشت است واگر روح در فشار باشد، کاخ هم زندان می شود.«السجن احبّ»

۸ - جداسازی محیط به خاطر مصون ماندن افراد از گناه، کاری شایسته است. (یوسف خواهان جدا شدن بود، حتّی اگر به قیمت زندان رفتن باشد)

۹- رضایت خداوند بر رضایت مردم و جمع ترجیح دارد. «ربّ السجن احبّ الیّ ممّا یدعوننی الیه»

۱۰- هیچ کس بدون لطف خداوند، محفوظ نمی ماند. «و الاّ- تصرف عنّی...» در شرایط بحرانی تنها راه نجات، اتکا به خداوند است.

۱۱- آزمایش های الهی هر لحظه سخت تر میشود. (یوسف قبلاً- گرفتار یک زن بود، حال گرفتار چندین زن شده است.) «کیدهنّ، الیهنّ»

۱۲- یوسف درباره ی گناه تمایل، ولی درباره ی زندان کلمه ی محبوب تر را بکار می برد و این نشان می دهد که پاکی و عصمت در عمق جان یوسف نهادینه شده بود. «ربّ السجن احبّ الیّ... احبّ الیهنّ»

۱۳- راضی کردن مردم به قیمت ناخشنودی خدا، جهل است. «اکن من الجاهلین»

۱۴- گناه، موجب سلب علوم خدادادی و موهبت های الهی است. (در آیات قبل خواندیم: «آتیناه حکماً و علماً» و در اینجا یوسف می فرماید:) «اکن من الجاهلین»

۱۵- جهل تنها بیسوادی نیست، انتخاب لذّت آنی و چشم پوشی از رضای خدا، جهل محض است. «اکن من الجاهلین»

۱۶- گناه، کاری جاهلانه است. «اکن من الجاهلین»

۱۷- عمل نکردن به دانسته ها، انسان را در ردیف جاهلان قرار می دهد. «اکن من الجاهلین»

ص: ۲۴۹

«۳۴» فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

پس پرودگارش (در خواست) او را اجابت کرد و حیله زنان را از او برگرداند، زیرا که او شنوای داناست.

پیام ها:

۱- مردان خدا، مستجاب الدعوه هستند. «فاستجاب له»

۲- گاهی شداید و سختی ها زمینه ی پیدا شدن امداد الهی و راه نجات است. «ربّ السجن... فاستجاب»

۳- پاکدامنی و عفاف، موجب استجابت دعا می شود. «ربّ السجن احبّ... فاستجاب»

۴- درخواست خالصانه از خداوند، استجابت و عنایت او را در پی دارد. «ربّ... فاستجاب»

۵ - دعای یوسف برای مصون ماندن از کید زنان مصر سریعاً مستجاب شد. (حرف «فاء» در کلمه ی «فاستجاب»، رمز سرعت است)

۶- هر کس به خدا پناه ببرد، محفوظ می ماند. «فاستجاب له ربّه فصرف عنه کیدهنّ»

۷- گاه دشمن کاری را می کند که به نفع ما تمام می شود. (دشمن یوسف را به زندان انداخت، که مایه ی خلاصی یوسف از زلیخا بود) «فصرف عنه کیدهنّ»

۸ - لازمه ی عصمت، نبوّت نیست. (یوسف هنوز پیامبر نشده بود، امّا از گناه معصوم بود.) «فصرف عنه کیدهنّ»

۹- استجابت دعا، دلیل بر شنوایی و بینایی و علم خداوند است. «فاستجاب... هو السمیع العلیم»

۱۰- کسانی که مورد مراجعه مردم هستند باید در آغاز خوب بشنوند، سپس با دانش خود به حلّ و فصل مشکل بپردازند؛ چنانکه خداوند نیز در مقام اجابت دعا چنین است. «فاستجاب... هو السمیع العلیم»

«۳۵» ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّن بَعْدِ مَا رَأَوُاْ الْأَيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ

سپس بعد از آن همه نشانه ها و شواهدی که (برای پاکی یوسف) دیدند، اینگونه برایشان جلوه کرد که او را تا مدّتی زندانی

کنند.

ص: ۲۵۰

پیام ها:

۱- یک دیوانه، سنگی را در چاه می اندازد، صد نفر عاقل نمی توانند آنرا در آورند. یک زن عاشق شد، مردان متعدّد و رجال مملکتی نتوانستند این رسوایی را چاره اندیشی کنند. «بدا لهم من بعد ما رأوا»

۲- کاخ نشینی معمولاً با بی پروایی و پررویی همراه است. «من بعد ما رأوا الایات لیسجننّه» با این همه دلیل بر پاکی یوسف، باز هم او محکوم به زندان می شود.

۳- زیبایی، همیشه خوشبختی آور نیست، دردسر هم دارد. «ثمّ بدا لهم... لیسجننّه»

۴- معمولاً در دربارها و کاخهای طاغوتیان، دادگاه و محاکمه غیابی و تشریفاتی است، تا بی گناهان محکوم شوند. «لیسجننّه» (البتّه در مواردی این گونه نیست)

۵ - در جامعه ی آلوده، هوسرانان آزاد و تقواپیشگان در زندانند. «لیسجننّه»

۶- افراد خاطی به ویژه قدرتمندان کمتر مسئولیّت عمل خود را می پذیرند و می خواهند دیگران را قربانی کنند. «لیسجننّه»

۷- در نظام های طاغوتی معصوم تر مظلومتر است. «لیسجننّه»

۸ - پاک بودن و پاک ماندن زحمت دارد. «لیسجننّه»

۹- جلوگیری از رسوایی خاندان عزیز مصر و پایان یافتن شایعات، هدف حکمرانان مصر از زندانی ساختن یوسف بود. «لیسجننّه حتّی حین»

۱۰- وقتی دستگاه قضایی بر طبق خواسته سیاستمداران و افراد ذی نفوذ تصمیم می گیرد، مدّت زمان زندان نیز نامشخّص است. «حتّی حین»

«۳۶» وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَآ إِنِّی أَرَانِی أَعْصِرُ خَمْراً وَ قَالَ الْأَخَرُ إِنِّی أَرَانِی أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِی خُبْزاً تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاکَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

و با یوسف، دو جوان دیگر وارد زندان شدند. یکی از آن دو (نزد یوسف آمد و) گفت: من در خواب خود را دیدم که (انگور را) برای شراب می فشارم و دیگری گفت: من خود را در خواب دیدم که بر سرم نانی می برم و پرندگان از آن می خورند، ما را از تعبیر خوابمان آگاه ساز! همانا ما تو را از نیکوکاران می بینیم.

نکته ها:

در حدیث می خوانیم: دلیل آنکه زندانیان، یوسف را نیکوکار نامیدند، این بود که به افراد مریض در زندان رسیدگی می کرد و به نیازمندان کمک و برای سایرین، جا باز می کرد.(۱)

پیام ها:

۱- زندان یوسف، عمومی بوده است. «معه السِجن»

۲- خواب ها را ساده نگیریم، در بعضی از آنها اسراری نهفته است. «أرانی أعصر خمراً» (ممکن است انسان های عادّی نیز خواب های مهمی ببینند.)

۳- انسان همه جا می تواند مثمر ثمر باشد، حتّی در زندان. «نبّئنا بتأویله»

۴- نیکوکاران با صفای دل چیزهایی درک می کنند که دیگران آن را نمی یابند. «نبّئنا بتأویله انّا نراک من المحسنین»

۵ - اگر مردم اعتماد به کسی پیدا کنند، تمام رازهای خود را با او در میان می گذارند. «انّا نراک من المحسنین»

۶- انسان های وارسته، در زندان نیز روی افراد تأثیر می گذارند. «انّانراک من المحسنین»

۷- حتّی مجرمان و گناهکاران نیز برای نیکوکاران، جایگاه شایسته ای قایلند. «انّا نراک من المحسنین»

۸ - نیکوکاران همه جا حتّی در زندان مورد احترام و پناهگاه مردم هستند. «انّا نراک من المحسنین»

۹- نیکوکاری یوسف علیه السلام قدم اوّل او در جذب و تبلیغ بود. (احسان و خدمت رسانی به زندانیان، سبب جذب قلوب و دریافت لقب محسن از زندانیان شد)

۱۰- بدون تمکن مالی و آزادی هم می توان محسن بود. (یوسف در زندان نه ثروت داشت، نه آزادی) «انّا نراک من المحسنین»

۱۱- اوّل نیکوکاری خود را اثبات کنید، سپس به تبلیغ دین بپردازید. (یوسف که در نظر مردم نیکوکار شناخته شد، قبل از تعبیر خواب دوستان زندانی، به تبلیغ و ارشاد آنان پرداخته و به یکتاپرستی دعوت نمود)

۱- ۳۷۵) تفسیر نورالثقلین - میزان الحکمه (سجن).

۱۲- دادن آگـاهی هـای صـحیح از مصـادیق احسـان اسـت. (مـا را از اسـرار خـوابی کـه دیـده ایم آگـاه سـاز) «انّا نراک من المحسنین»

«۳۷» قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَن يَأْتِيَكُمَا ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُم بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ

(یوسف به آن دو نفر که خواب دیـده بودند) گفت: من قبل از آنکه جیره غذایی شـما برسد، تأویل خوابتان را خواهم گفت. این از اموری است که پرودگـارم به من آموخته است. همانـا من آئین قومی را که به خـدا ایمـان ندارنـد و به قیـامت کفر می ورزند، رها کرده ام.

نکته ها:

در ترجمه بخش اوّل آیه، این احتمـال نیز وجود دارد که معنـای آیه اینگونه باشـد: من از جـانب خداونـد می دانم غـذایی که برای شـما خواهنـد آورد چیست؟ پس می توانم خواب شـما را تعبیر کنم. یعنی یوسف علاوه بر تعبیر خواب از چیزهای دیگر نیز خبر می داده است. مثل حضرت عیسی علیه السلام که از غذای ذخیره شده در منازل و یا آنچه می خوردند، خبر می داد.

سؤال: چرا حضرت یوسف علیه السلام خواب آنان را فوری تعبیر نکرد و آن را به وقتی دیگر و ساعتی بعد موکول کرد؟

پاسخ: فخررازی در تفسیر کبیر، چند وجه برای آن بیان کرده است:

۱- می خواست آنها را در انتظار قرار دهـد تا کمی تبلیغ و ارشاد کنـد، شایـد شـخص اعدامی ایمان آورد و با حسن عاقبت از دنیا برود.

۲- می خواست با بیان نوع غذایی که نیامده، اعتماد آنان را جلب کند.

۳- می خواست آنها را تشنه تر کند، تا بهتر بشنوند.

۴- چون تعبیر خواب یکی از آنها اعدام بود، کمی طفره رفت تا قالب تهی نکند.

پیام ها:

۱- گـاهی برای تأثیرگـذاری بیشتر، لازم است انسـان قـدرت علمی و کمالات خود را به دیگران عرضه کنـد. «قال... نبّأتکما بتأویله»

۲- از علم خود برای بهره رساندن به دیگران استفاده کنیم. «نبّأتکما... ممّا علّمنی ربّی»

۳- معلومات و دانسته های خود را از خدا بدانیم. «ممّا علّمنی ربّی»

ص: ۲۵۳

۴- هدف از آموزشها نیز پرورش است. «علّمنی ربّی »

۵ - خداوند حکیم است وبی جهت دری را به روی کسی باز نمی کند. «علّمنی ربّی» زیرا من؛ «ترکتُ ملّه قوم لایؤمنون»

۶- کسی که از ظلمات کفر فرار کند، به نور علم می رسد. «علّمنی ربّی انّی ترکت» (دلیل علم من ترکِ کفر است.)

۷- از فرصت ها، بهترین استفاده را بکنید. «نبّاتکما بتأویله... انّی ترکتُ ملّه» (یوسف قبل از تعبیر خواب، کار فرهنگی و اعتقادی خود را شروع کرد.)

۸ - اساس ایمان، تبرّی و تولّی است. در این آیه برائت از کفّار، «انّی ترکت» و در آیه بعد پیروی از ولایت اولیای الهی مطرح است. «واتّبعت»

۹- باید از انتساب مستقیم افراد به انحراف پرهیز کرد و با روش غیر مستقیم تبلیغ کرد. (یوسف نفرمود: شما از کفر دست بکشید، بلکه فرمود: من راه کفر را رها کردم) «انّی ترکتُ ملّه قوم لایؤمنون»

۱۰- در تمام ادیان، عقیده به توحید و معاد در کنار یکدیگر بوده است. «قوم لایؤمنون باللّه و هم بالاخره هم کافرون»

«۳۸» وَ اتَّبَعْتُ مِلَّهَ ءَابَآءِی إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ مَا کَانَ لَنَآ أَن نُّشْرِکَ بِاللَّهِ مِن شَیْ ءٍ ذَ لِکَ مِن فَضْلِ اللَّهِ عَلَیْنَا وَ عَلَی النَّاسِ وَ لَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَشْکُرُونَ

و آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کرده ام. برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خداوند قرار دهیم. این از فضل خدا بر ما وبر مردم است، ولی بیشتر مردم سپاس گزاری نمی کنند.

نکته ها:

اصالت خانوادگی، همچنان که در ساختار شخصیّت افراد مؤثر است، در پذیرش مردم نیز اثر دارد. لذا حضرت یوسف برای معرفی خود، به پدران خود که انبیای الهی هستند تکیه می کند، تا هم اصالت خانوادگیش را ارائه دهد و هم قداست دعوت خود را. این همان روشی است که پیامبرصلی الله علیه وآله نیز در معرّفی خود به کار می برد و می فرمود: من همان پیامبر امّی هستم که نام ونشانم در تورات و انجیل آمده است.

سیدالشهدا حسین ابن علیّ علیهما السلام در کربلا و امام سجادعلیه السلام نیز در برابر مردم شام،

خود را چنین معرّفی کردند: «اَنا ابن فاطمه الزّهرا»

کلمه «ملّه» در قرآن به معنای آیین بکار رفته است. سیمای «ملّه ابراهیم» اینگونه ترسیم شده است: «با تمام قُوا در راه خدا جهاد کنید و اهل نماز و زکات و اعتصام به خدا باشید. در دین سختی و حرجی نیست، تسلیم خدا باشید، این است ملّت پدرتان ابراهیم.»(۱)

پیام ها:

۱- رسیدن به حقّ، در گرو شناخت باطل و ترک آن است. «ترکتُ ملّه قوم لا یؤمنون و اتّبعتُ ملّه...»

۲- جدّ انسان، در حکم پدر انسان است و کلمه «أب» به او نیز اطلاق شده است. «ملّه آبائی ابراهیم و اسحاق ویعقوب»

۳- انبیا باید از خاندان پاک باشند. «آبائی ابراهیم و...»

۴- پیامبران الهی از یک وحدتِ هدف برخوردارند. «ملّه آبائی ابراهیم واسحاق و...»

۵ - حضرت یوسف برای اوّلین بار (ظاهراً) در زندان نَسَب خود را فاش کرد. «آبائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب»

۶- در کنار راههای منفی، راه مثبت را نیز نشان دهیم. «ترکتُ ملّه... واتّبعتُ ملّه...»

۷- افتخار به پدران و پیروی از آنان در صورتی که راه حقّ و توحید را پیموده باشند پسندیده و رواست. «واتّبعت ملّه آبائی...»

۸ - پدران انبیاعلیهم السلام مشرک نبوده اند. «ما کان لنا ان نشرک»

۹- پرهیز از شرک و مبارزه با آن، پایه و اساس ادیان الهی است. «ما کان لنا ان نشرک»

۱۰- شرک، در تمام ابعادش (ذات، صفات و عبادت)، منفور است. «من شی ء»

۱۱- پرهیز از شرک و گرایش به توحید، توفیق الهی می خواهد. «ذلک من فضل اللّه»

۱۲- تعالیم انبیا، نعمتی الهی و سزاوار شکر و سپاس است. «ذلک من فضل اللّه علینا... و لکنّ اکثر الناس لایشکرون»

۱۳- نبوّت و هدایت، توفیق وفضل الهی برای همه است. «علینا و علی النّاس»

۱۴- اکثریّت، معیار شناخت صحیح نیست. «اکثر النّاس لا یشکرون»

۱- ۳۷۶) حج، ۷۸.

۱۵- پشت کردن به راه انبیا، بزرگ ترین کفران نعمت است. «لایشکرون»

«۳۹» يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

ای دو یار زندانی من! آیا خدایان متعدّد و گوناگون بهتر است یا خداوند یکتای مقتدر؟

نکته ها:

انسان ها سه دسته اند: گروهی قالب پذیرند، مثل آب و هوا که از خود شکلی ندارند ودر هر ظرفی به شکل همان ظرف در می آیند. گروهی نفوذ ناپذیر و مقاوم هستند، همچون آهن و فولاد که در برابر فشار بیرونی ایستادگی می کنند. اما گروهی امام و راهبرند که دیگران را به رنگ حقّ درمی آورند. یوسف نمونه ای از انسان های دسته سوّم است که در زندان نیز از مشرک، موحّد می سازد.

در قرآن در جاهای مختلف، از روش مقایسه و پرسش استفاده شده است که به نمونه هایی از آن درباره خداوند اشاره می کنیم:

۱- «قل هل من شرکائکم من یبدأ الخلق ثمّ یعیده »(۱)؛ آیا از شرکایی که برای خدا گرفته اید کسی هست که بیافریند و سپس آنرا برگرداند؟

۲- «قل هل من شرکائکم من یهدی الی الحقّ»(۲)؛ آیا از شرکایی که برای خدا قرار داده اید کسی هست که به حقّ راهنمایی کند؟

۳- «قل أغیر اللّه اَبغی ربّاً و هو ربّ کلّ شی ء»(۳)؛ آیا غیر خدای یکتا پروردگاری بپذیرم در حالی که او پروردگار همه چیز است؟

۴- «آللّه خیرٌ امّا یشرکون»(۴)؛ خداوند بهتر است یا آنچه شریک او می گردانید؟

پیام ها:

۱- مردم را با محبّت و عاطفه، صدا بزنید. «یا صاحبی»

۲- برای بیدار ساختن فطرت افراد، از چاشنی محبّت و احسان استفاده کنید. «یا صاحبی...»

۳- انسان در برابر هم نشینان خود نیز مسئول است. «یا صاحبی السجن»

۴- از مکان ها وزمان های حسّاس برای تبلیغ استفاده کنید. «یا صاحبی السجن ءارباب

ص: ۲۵۶

---

۱ - ۳۷۷) یونس، ۳۴.

۲ - ۳۷۸) یونس، ۳۵.

۳ - ۳۷۹) انعام، ۱۶۴.

۴ - ۳۸۰) نمل، ۵۹.

متفرّقون...» (یوسف در زندان همین که می بیند به تعبیر خواب او نیاز دارند، فرصت را غنیمت شمرده و تبلیغ می کند.)

۵ - پرسش ومقایسه، یکی از راه های ارشاد وهدایت است. «ءارباب متفرّقون خیر...»

۶- اعتقاد به توحید اساس ایمان است. (یوسف سرآغاز دعوت خود را توحید قرار داد) «ءارباب متفرّقون خیر...»

۷- خدایان متعدّد، عامل تفرقه و پراکندگی، و خدای واحد عامل یگانگی است. «ءارباب متفرّقون خیر أم اللّه...»

۸ - فطرت بشر از تفرقه و تشتّت بیزار است و یوسف از همین امر برای اثبات توحید بهره گرفته است. «ءارباب متفرّقون خیر أم اللّه الواحد...»

۹- وحدت و یگانگی، عامل قدرت و غلبه است. «الواحد القهّار»

«۴۰» مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا أَسْمَآءً سَمَّيْتُمُوهَآ أَنتُمْ وَ ءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُواْ إِلَّا إِيَّاهُ ذَ لِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

شما غیر خدا چیزی را عبادت نمی کنید مگر اسم هایی (بی مسمّی) که شما وپدرانتان نامگذاری کرده اید (و) خداوند هیچ دلیلی (بر حقانیّت) آن نفرستاده است. کسی جز خدا حقّ فرمانروایی ندارد، او دستور داده که جز او را نپرستید. این دین پا بر جا و استوار است، ولی اکثر مردم نمی دانند.

پیام ها:

۱- معبودهای غیر او واقعی نیستند، بلکه ساخته خیال مشرکان و نیاکان آنهاست. «ماتعبدون... الاّ اسماء سمّیتموها انتم و اباؤکم»

۲- بسیاری از قدرت ها، سازمان ها، مؤسسات، سمینارها، قطعنامه ها، ملاقات ها و حمایت ها و محکومیت ها و عناوین و القاب دیگر، اسم های بی مسمّی وبت های مدرن روزگار ما هستند که بشر به جای خدا، دنباله رو آنان شده است. «ما تعبدون ... اسماء سمّیتموها»

۳- سابقه و قدمت، دلیل حقانیّت نیست. «انتم و آبائکم ما انزل اللّه بها من سلطان»

۴- عقاید آدمی باید متکی بر دلیل وبرهان عقلی یا نقلی باشد. «من سلطان»

۵ - در برابر هیچ فرمانِ غیر الهی، کرنش نکیند. زیرا فرمان دادن تنها حقّ خداوند است. «ان الحکم الاّ للّه»

۶- عبادت خالصانه (توحید)، راه مستقیم و پابرجاست. «الاّ تعبدوا الاّ ایّاه ذلک الدّین القیّم»

۷- هر قانونی جز قانون الهی متزلزل است.«ذلک الدّین القیّم»

۸ - جز بر عقیده محکم و استوار نباید اعتماد کرد. «ذلک الدّین القیّم»

۹- بیشتر مردم به استواری دین خدا جاهلند. «ذلک الدین القیّم و لکن اکثر النّاس لایعلمون» (یا جاهل بسیط که به جهل خود آگاه است یا جاهل مرکّب که خیال می کند می داند و در واقع نمی داند)

۱۰- جهل ونادانی، زمینه ساز پیدایش شرک است. «لا یعلمون»

«۴۱» يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّآ أَحَدُكُمَا فَيَسْقِى رَبَّهُ خَمْراً وَ أَمَّا الْأَخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِن رَّأْسِهِ قُضِىَ الْأَمْرُ الَّذِى فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ

ای دوستان زندانیم! امّا یکی از شما (آزاد می شود) و به ارباب خود شراب می نوشاند و دیگری به دار آویخته می شود و (آنقدر بالای دار می ماند که) پرندگان (با نوک خود) از سر او می خورند. امری که درباره آن از من نظر خواستید، حتمی و قطعی است.

نکته ها:

کلمه ی «ربّ» به حاکم، مالک و ارباب نیز اطلاق می شود. مثل، «ربّ الدار» یعنی صاحب خانه. پس جمله ی «فیسقی ربّه خمراً» یعنی به ارباب خود شراب می دهد.

پیام ها:

۱- کرامت افراد را رعایت کنید هر چند در خط فکری شما نباشند. «یا صاحبی»

۲- در پاسخ گویی به مراجعان، باید نوبت مراعات شود. «امّا احدکما...» (تعبیر اوّل برای کسی است که زودتر خوابش را گفته است.)

۳- بعضی از رؤیاها اگر چه از شخص غیر موحّد باشد، می تواند تعبیر مهمّی داشته باشد.«فیسقی ربّه خمراً»

۴- خبرِ خوش را، اوّل بگویید. «احدکما فیسقی... الاخر فیصلب»

۵ - معبّر می تواند تعبیر خواب را بگوید هر چند ناگوار باشد. («فیصلب» یعنی به دار آویخته شد)

۶- تعبیر خواب یوسف پیش بینی و حدس نیست، بلکه خبر قطعی از جانب خداست. «قُضی الامر»

«۴۲» وَ قَالَ لِلَّذِی ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ فَأَنسَاهُ الشَّیْطَانُ ذِکْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنِینَ

و (یوسف) به آن زندانی که می دانست آزاد می شود گفت: مرا نزد ارباب خود بیاد آور. (ولی) شیطان یادآوری به اربابش را از یاد او برد، در نتیجه (یوسف) چند سالی در زندان ماند.

نکته ها:

کلمه ی «ظنّ» به معنای اعتقاد و علم نیز استعمال شده است. زیرا در آیه قبل، یوسف به صراحت وقاطعیّت از آزادی یکی واعدام دیگری خبر داده است. بنابراین «ظنّ» در اینجا به معنای گمانِ همراه با شک و تردید نیست.

کلمه ی «بضع» به عدد زیر ده گفته می شود و اکثر مفسّران مدّت زندان حضرت یوسف را هفت سال گفته اند.

در بعضی تفاسیر، جمله ی «فانساه الشیطان» را اینگونه ترجمه کرده اند که «شیطان یاد پروردگار را از ذهن یوسف برد و او به جای استمداد از خداوند به ساقی شاه توجّه کرد» و این برای یوسف ترک اولی بود و لذا سال های دیگری را نیز در زندان ماند. امّا صاحب المیزان می نویسد: اینگونه روایات خلاف قرآن است، چون قرآن یوسف را از مخلصین دانسته و شیطان به مخلصین نفوذ ندارد. به علاوه در دو آیه بعد آمده که

«قال الّذی نجا منهما و ادّکر بعد امّه» فراموش کننده بعد از مدتّ ها یوسف را به خاطر آورد، از این معلوم می شود که فراموشی مربوط به ساقی بوده است نه یوسف.

پیام ها:

۱- انبیا نیز از طرق معمول، مشکلات خود را حلّ می کنند، و این با توحید و توکّل منافاتی ندارد. «اُذکرنی عند ربّک»

۲- هر تقاضایی رشوه نیست. «اُذکرنی عند ربّک» یوسف برای تعبیر خواب، مزد و رشوه ای درخواست نکرد، بلکه گفت: مظلومیتم را به شاه برسان.

۳- برای اثبات بی گناهی و پاکی خود از هر طریق سالم برای رساندن شکوای خود به گوش مسئولین بهره ببرید. «اُذکرنی عند ربّک»

۴- کاخ نشینی و رفاه و آسایش، زمینه ساز فراموش کردن درد و رنج گرفتاران و بیچارگان است. «ناج... فانساه الشیطان»

۵ - معمولاً افراد بعد از رسیدن به پست، مقام و رفاه، دوستان قدیمی را به فراموشی می سپارند. «فانساه الشیطان ذکر ربّه»

۶- خروج یوسف از زندان و رفع اتهام از او، با اهداف شیطان ناسازگار بود، لذا دسیسه نمود. «فانساه الشیطان»

«۴۳» وَ قَالَ الْمَلِکُ إِنِّی أَرَی سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یَابِسَاتٍ یَآ أَیُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِی فِی رُءْیَایَ إِن کُنتُمْ لِلرُّءْیَا تَعْبُرُونَ

و (روزی) پادشاه (مصر) گفت: من هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را می خورند و هفت خوشه سبز و (هفت خوشه) خشکیده ی دیگر را (در خواب) دیدم، ای بزرگان قوم! اگر تعبیر خواب می کنید درباره ی خوابم به من نظر دهید.

نکته ها:

تاکنون در این سوره، چهار خواب مطرح شده است؛ خواب خود یوسف، خواب دو رفیق زندانی و خواب پادشاه مصر. خوابِ اوّل سبب دردسر برای او ولی تعبیر خواب دیگران، سبب عزّت او شد. در تورات آمده است: پادشاه یک نوبت در خواب دید، گاوهای لاغر گاوهای فربه را می خورند و نوبت دیگر، خوشه ی سبز در کنار خوشه های خشکیده را دید.(۱)

درباره ی اینکه عزیز مصر، همان پادشاه مصر است یا آنان دو نفر هستند، گفتگو و اختلاف نظر است که ما از آن می گذریم، زیرا نقشی در بحث ندارد.

در کتاب روضه ی کافی آمده است که خواب دیدن سه نوع است: گاهی بشارت الهی، گاهی ایجاد

۱- ۳۸۱) تفسیر المیزان.

وحشت از شیطان و گاهی خواب های بی سروته وپریشان.(۱)

پیام ها:

۱- خداوند با خواب دیدن یک شاه ظالم، (به شرطی که تعبیر کننده اش یوسف باشد) ملّتی را از قحطی نجات می دهد. «قال الملک انّی أری»

۲- پادشاه مصر، رؤیای شگفت خویش را به طور مکرّر دیده بود. «أری» (تکرار قرینه ای بر واقع نمایی است)

۳- اشیا و حیوانات، در عالم رؤیا نماد و سمبل مشخصّی دارند. (مثلًا گاو لاغر، سمبل قحطی و گاو چاق، سمبل فراوانی است) «سبع بقرات سمان یأکلن سبع عجاف»

۴- رؤسا و قدرتمندان با اندک خاطره ی ناگواری، احساس خطر می کنند که مبادا قدرت از آنها گرفته شود. «قال الملک انّی أری... أفتونی فی رؤیای»

۵ – حاکمان نیاز به مشورت افراد خبره در امور مختلف دارند. «یا ایّها الملأ افتونی»

۶- برای تعبیر خواب، باید به اهل آن مراجعه کرد و نباید به تعبیر هرکس توجّه نمود. «أفتونی .... ان کنتم للرؤیا تعبرون»

«۴۴» قَالُواْ أَضْغَاثُ أَحْلاَمٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلاَمِ بِعَالِمِينَ

(اطرافیان پادشاه) گفتند: خواب هایی پریشان است و ما به تعبیر خواب های آشفته دانا نیستیم.

نکته ها:

کلمه ی «اضغاث» جمع «ضَغث» به معنای مخلوط کردن و «ضِغْث» به معنای دسته چوبِ مختلط است. کلمه ی «احلام» جمع «حلم» به معنای خواب پریشان است. «اضغاث احلام» یعنی خواب های پراکنده ودرهمی که معّبر نمی تواند سرنخی از آنرا به دست آورد.

پیام ها:

۱- ندانستن و جهل خود را توجیه نکنید. (اشراف چون تعبیر صحیح خواب را نمی دانستند گفتند: خواب شاه پریشان است.) «قالوا اضغاث احلام»

۱- ۳۸۲) تفسیر نورالثقلین.

۲- چه بسا خواب هایی که به نظر پراکنده می رسند، قابل تعبیرند. «قالوا اضغاث احلام...»

۳- کار را باید به کاردان سپرد. (کارشناس تعبیر می کند، ولی غیر کارشناس می گوید خواب پریشان و غیر قابل تعبیر است.) «ما نحن بتأویل الاحلام بعالمین»

«۴۵» وَ قَالَ الَّذِی نَجَا مِنْهُمَا وَ ادَّکَرَ بَعْدَ أُمَّهٍ أَنَاْ أُنَبِّئُکُم بِتَأْوِیلِهِ فَأَرْسِلُونِ

و آن کس از آن دو (زندانی) که نجات یافته بود، پس از مدّتی (یوسف را) به خاطر آورد، و (به عزیز مصر) گفت: مرا (به سراغ یوسف) بفرستید تا (از تعبیر خواب) شما را با خبر کنم.

نکته ها:

«اُمّه» گرچه به معنای اجتماع مردم است، ولی در اینجا به اجتماع روزها (مدّت ها) اطلاق شده است.(۳۸۳)

پیام ها:

۱- خوبی ها، دیر یا زود اثر خود را نشان می دهند. «ادّکر بعد اُمّه»

۲- فقط هنگام نیاز به فکر دوستان نباشیم. (همین که به تعبیر خواب نیاز پیدا کردند، یاد یوسف افتادند.) «وادّکر بعد امّه»

۳- رسیدن به مقام و موقعیّت، معمولاً انسان ها را نسبت به گذشته دچار فراموشی می کند. «وادّکر بعد امّه»

۴- کسی که دیگران را به کاری راهنمایی کند، گویا خود او آن کار را انجام داده است. «اَنا انبّئکم»

۵ - هم زندانی یوسف علیه السلام به اندازه ای به خبرگی یوسف اعتماد داشت که از طرف خود به پادشاه وعده قطعی به تعبیر خواب داد. «اَنا انبّئکم بتأویله»

۶- آگاهان را به جامعه معرفی کنیم، تا مردم از آنان بهره مند شوند. «فارسلون»

۷- بعضی از کارشناسان در انزوا به سرمی برند از آنان غافل نشوید. «فارسلون»

۸ - ما باید به سراغ استاد برویم، نه آنکه استاد را احضار کنیم. «فارسلون»

۳۸۳) تفسیر کبیر و المیزان.

«۴۶» يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ

(فرستاده شاه، وارد زندان شد و گفت:) ای یوسف! ای مرد راستگوی! درباره ی (این خواب که) هفت گاو فربه هفت گاو لاغر را می خورند و هفت خوشه ی سبز و (هفت خوشه ی) خشکیده دیگر، به ما نظر بده تا به سوی مردم برگردم، شاید آنان (از اسرار خواب) آگاه شوند.

نکته ها:

«صدّیق» به کسی گفته می شود که گفتار، رفتار و اعتقادش، همدیگر را تصدیق کنند. دوست یوسف چون رفتار و کلام یوسف را در زندان دیده بود و از سوی دیگر، تعبیرهای خواب خود و دوستش را مطابق واقع دیده بود، یوسف را صدّیق صدا زد.

خداوند ابراهیم را «صدّیق» خوانده، «انّه کان صدّیقاً»(۱) و او را خلیل خود کرد؛ «و اتّخذ اللّه ابراهیم خلیلًا»(۲) مریم را صدیقه خوانده، «و امّه صدّیقه»(۳) و او را برگزید؛ «اِنّ اللّه اصطفاکِ»(۴) یوسف را صدّیق شمرده، «یوسف ایّها الصدّیق»(۵) و هرگونه مکنت به او داد؛ «و کذلک مکّنا لیوسف»(۶) و ادریس را صدّیق خوانده، «انّه کان صدّیقاً»(۷) و او را صاحب مقام رفیع دانسته است. «رفعناه مکاناً

علیاً»(۸) و برای کسانی که در آن درجه نیستند، بودن با صدیقین است. «فاؤلئک مع الّذین انعم اللّه علیهم من النّبیّین والصدّیقین...»(۹)

«صدّیق»، از القابی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به حضرت علی علیه السلام داده است.(۱۰)

جمله ی «لعلّهم یعلمون» احتمال دارد به معنی واقف شدن مردم به وجود ارزشی یوسف باشد. یعنی به سوی مردم برگردم تا آنها بدانند که تو چه گوهری هستی.

پیام ها:

۱- قبل از درخواست، سزاوار است از کمالات شخص تجلیل شود. «یوسف ایّها الصدیق»

۱- ۳۸۴) مریم، ۴۱.

۲- ۳۸۵) نساء، ۱۲۵.

۳- ۳۸۶) مائده، ۷۵.

۴- ۳۸۷) آل عمران، ۴۲.

۵- ۳۸۸) یوسف، ۴۶.

۶- ۳۸۹) یوسف، ۵۶.

۷- ۳۹۰) مریم، ۵۶.

۸- ۳۹۱) مریم، ۵۷.

۹- ۳۹۲) نساء، ۶۹.

۱۰- ۳۹۳) تفسیر اطیب البیان و کبیر، ذیل آیه ۲۸ سوره غافر.

۲- سؤالات و مشکلات خود را از افراد خوش سابقه، صدّیق، راستگو و راست کردار بپرسیم. «ایّها الصدّیق أفتنا...»

۳- حکومت ها نیازمند نظرات دانشمندان و نخبگانند. «یوسف ایّها الصدّیق أفتنا...»

«۴۷» قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَباً فَمَا حَصَدتُّمْ فَذَرُوهُ فِي سُنبُلِهِ إِلَّا قَلِيلاً مِّمَّا تَأْكُلُونَ

(یوسف در جواب) گفت: هفت سال پی درپی کشت کنید و آنچه را درو کردید، جز اندکی را که می خورید، در خوشه اش کنار بگذارید.

نکته ها:

یوسف علیه السلام بدون گلایه و شکوه از رفیق که چرا او را فراموش کرده و بدون آنکه قید و شرطی برای تعبیر خواب پادشاه تعیین کند، فوری به تعبیر خواب پرداخت، زیرا کتمان دانش به ویژه در هنگام نیاز جامعه به آن، امری به دور از شأن انسان های پاک و نیکوکار است.

یوسف به جای تعبیر خواب، راه مقابله با قحطی را با برنامه ای روشن بیان کرد تا نشان دهد علاوه بر علم تعبیر خواب، قدرت برنامه ریزی و مدیریّت دارد.

علم کشاورزی و سیاست ذخیره سازی و لزوم صرفه جویی در مصرف، از این آیه استفاده می شود.

پیام ها:

۱- طرح و برنامه های سازنده خود را بدون منّت و چشم داشت عرضه کنیم. «قال تزرعون»

۲- برای نجات جامعه بایستی از مشکلات شخصی چشم پوشید. (یوسف سخنی از زندانی بودن خود که مسئله ی شخصی است، چیزی نگفت، بلکه به فکر حلّ مشکل مردم بود) «قال تزرعون...»

۳- مدیریّت بحران و اداره جامعه در شرایط حاد و دشوار از وظایف اصلی حکومت است. «قال تزرعون...»

۴- حکومت ها باید قحطی و خشکسالی را پیش بینی کنند و در ایّام فراخی با تدبیر از فشار مشکلات بکاهند. «تزرعون...»

۵ - به هنگام مناسب بودن شرایط حداکثر بهره برداری را باید نمود. «تزرعون...»

۶- در مواقعی که بحرانی در پیش است باید بر ظرفیّت تولید و کار افزود. «تزرعون...»

۷- مردان خدا، باید برای رفاه مردم فکر کنند و طرح دراز مدّت و کوتاه مدّت داشته باشند. «قال تزرعون سبع سنین»

۸ – زمان، عنصر بسیار مهمی در برنامه ریزی و مدیریّت است. «سبع سنین»

۹- فقط تشریح وضعیّت کافی نیست، باید طرح و برنامه داد. «تزرعون سبع سنین دأباً...»

۱۰- برنامه ریزی در تولید «تزرعون سَبْعَ سِنِینَ» و صرفه جویی و ذخیره سازی «فَذَرُوهُ» یک ضرورت است. (در حالی که جوامع عقب مانده بدون توجّه به این مراحل فقط مصرف می کنند.)

۱۱- کنترل حکومت بر روند تولید و توزیع، در شرایط بحرانی امری ضروری است. «تزرعون... فذروه...»

۱۲- گندم اگر به خوشه باشد بر عمرش اضافه می شود. «فذروه فی سنبله»

۱۳- می توان با برنامه ریزی، خود را برای مقابله با حوادث طبیعی همچون قحطی، زلزله و سیل آماده کرد. «فذروه فی سنبله»

۱۴- برنامه ریزی و تدبیر برای آینده، منافاتی با توکل و تسلیم در برابر امر خدا ندارد. «فذروه فی سنبله» (با تدبیر، به استقبال تقدیر برویم.)

۱۵- طرحها باید قابلیّت عملی داشته باشند. «فذروه فی سنبله» (بهترین شیوه عملی در آن زمانِ بدون سیلو و تکنولوژی، واگذاردن گندم در خوشه بود.)

۱۶- هر تلخی ای بد نیست. همین قحطی مقدّمه ی حاکمیّت یوسف شد وهمچنین مقدّمه صرفه جویی وکار بیشتر در میان مردم گشت. «تزرعون، فذروه، الاّ قلیلا»

۱۷- آینده نگری وبرنامه ریزی بلند مدّت برای مقابله با مشکلات اقتصادی جامعه، لازمه مدیریّت کشور است. «تزرعون... فذروه... الاّ قلیلا»

۱۸- صرفه جویی امروز، خودکفایی فردا واسراف امروز، نیازمند شدن فردا را بدنبال دارد. «قلیلاً ممّا تأکلون»

۱۹- رؤیای کافران نیز می تواند بیانگر واقعیّت ها و حاوی دستورالعمل هایی برای

ص: ۲۶۵

حفظ جامعه باشد.

۲۰- امروز باید برای فردای بهتر کوشش کرد. «تزرعون... ثمّ یأتی من بعد ذلک»

«۴۸» ثُمَّ یَأْتِی مِن بَعْدِ ذَ لِکَ سَبْعٌ شِدَادٌ یَأْکُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِیلاً مِّمَّا تُحْصِنُونَ «۴۹» ثُمَّ یَأْتِی مِن بَعْدِ ذَ لِکَ عَامٌ فِیهِ یُغَاثُ النَّاسُ وَ فِیهِ یَعْصِرُونَ

سپس بعد از آن، هفت سال سخت می آید که مردم آنچه را برایشان از پیش ذخیره کرده اید خواهند خورد جز اندکی که (برای بذر) حفظ می کنید. سپس بعد از آن، سالی فرا می رسد که به مردم در آن سال باران می رسد (و مشکل قحطی تمام می شود) ودر آن سال مردم (به خاطر وسعت و فراوانی، از میوه ها ودانه های روغنی) عصاره می گیرند.

نکته ها:

«یغاث الناس» یا از «غوث» است، یعنی مردم از جانب خداوند یاری می شوند و یا از «غیث» است، یعنی باران می بارد و حوادث تلخ پایان می پذیرد.(۱)

هفت گاو فربه و لاغر و هفت خوشه سبز و خشک که در خواب آمده بود، توسط یوسف به ۱۴ سال نعمت و قحطی تعبیر شد، امّا سال پانزدهم که سال نزول باران و فراوانی بود و در خواب پادشاه نیامده بود، خبر از غیب است که یوسف از جانب خداوند مطرح کرد، تا زمینه برای اعلام نبوّتش فراهم باشد. «ثمّ یاتی من بعد ذلک عام...»

شرایط یک مدیریّت کارآمد در جامعه:

۱- اعتماد مردم. «انّا لنراک من المحسنین»

۲- صداقت. «یوسف ایّها الصدیق»

۳- علم و دانایی. «علّمنی ربّی»

۴- پیش بینی صحیح. «فذروه فی سنبله»

۵ - اطاعت مردم. زیرا مردم طرح یوسف را اجرا کردند.

پیام ها:

۱- مردم را نسبت به شداید و سختی های آینده آگاه کنیم تا آمادگی مقابله با آن را داشته باشند. «ثمّ یأتی من بعد ذلک سبع شداد»

۱- ۳۹۴) تفسیر المیزان.

۲- پس انداز وبرنامه ریزی برای ایّام ناتوانی، ارزشمند است. «سبع شداد یأکلن ما قدّمتم»

۳- آینده نگری و برنامه ریزی می تواند ملّتی را از طوفان های سخت حوادث عبور دهد. «یأکلن ما قدّمتم»

۴- در مصرف، مقداری را برای بذر و سرمایه ذخیره کنید. («ممّا تحصنون» یعنی در حصن و حرز ذخیره کردن.)

۵ - در شرایط سخت باید پایه ها و سرمایه های اصلی را حفظ کرد. «ممّا تحصنون»

۶- روشهای نگاهداری وتبدیل مواد غذایی را بیاموزیم تا از بین نروند. «ممّا تحصنون»

۷- بعد از سختی، آسانی است. «ثمّ یأتی من بعد ذلک عام فیه یغاث الناس»

۸ - مردم را به آینده امیدوار کنیم تا بتوانند سختی ها را تحمّل کنند. «ثمّ یأتی من بعد ذلک عام فیه یغاث»

۹- پیش بینی وضع هوا و بارندگی امری مفید در برنامه ریزی کشاورزی است. «یأتی... عام فیه یغاث»

۱۰- رؤیاها می تواند بازگو کننده ی رخدادهای آینده و رموز راهگشا برای انسان باشد. «یغاث الناس و فیه یعصرون»

۱۱- برای دفع مشکل مردم اقدام کنیم، هر چند مردم منطقه و کشور ما نباشند. (طرح یوسف برای منطقه خودش نبود)

۱۲- علم و دانش، رمز پیشرفت و بقای حکومت ها وامنیّت ورفاه جامعه است. (طرح و برنامه یوسف برای مبارزه با قحطی و خشکسالی،از دانش وهوش او حکایت دارد)

«۵۰» وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِی بِهِ فَلَمَّا جَآءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَی رَبِّکَ فَسْئَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَهِ الَّاتِی قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّی بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ

و پادشاه گفت: او را نزد من آورید، پس چون فرستاده ی شاه نزد وی آمد (یوسف) گفت: نزد آقای خود برگرد و از او بپرس که ماجرای آن زنانی که دستانشان را بریدند چه بود؟ همانا پرودگار من، به حیله آنان آگاه است.

ص: ۲۶۷

نکته ها:

یوسف با تعبیر خواب پادشاه و ارائه برنامه ای سنجیده، آن هم بدون توقّع و قید و شرطی، ثابت کرد که او یک مجرم و زندانی عادی نیست، بلکه انسانی فوق العاده و داناست.

وقتی فرستاده ی شاه به سوی یوسف آمد، فوراً از خبر آزادی استقبال نکرد، بلکه درخواست کرد که پرونده سابق دوباره بررسی شود، زیرا او نمی خواست مشمول عفو شاهانه شود، بلکه می خواست بی گناهی و پاکدامنی او ثابت شود و به شاه بفهماند که در رژیم او تا چه اندازه فساد و بی عدالتی حاکم شده است.

در حدیث می خوانیم: که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: از صبر یوسف در شگفتم که وقتی عزیز مصر نیاز به تعبیر خواب پیدا کرد نگفت تا از زندان آزاد نشوم نمی گویم، امّا زمانی که خواستند او را آزاد کنند، بیرون نیامد تا رفع تهمت شود.(۱)

شاید یوسف به خاطر رعایت احترام عزیز مصر، از همسر او نام نبرد و اشاره به مجلس میهمانی کرد. «قطّعن ایدیهنّ»

پیام ها:

۱- مغزهایی که کشور بدانها احتیاج دارد و زندانی هستند، اگر مرتکب جنایتی نشده اند، باید با کمک دولت آزاد شوند. «و قال الملک ائتونی به»

۲- برای استفاده از مغزهای متفکّر (بویژه در شرایط بحرانی) درنگ جایز نیست. «و قال الملک ائتونی به»

۳- حاکمان، نیازمند انسان های اندیشمند، با تدبیر و بزرگ هستند. «و قال الملک ائتونی به»

۴- اگر خدا بخواهد پادشاه را نیازمند برده زندانی می کند. «قال الملک ائتونی به»

۵ - یوسف علیه السلام، پادشاه مصر را ارباب خود نمی دانست. «ارجع الی ربّک»

۶- احترام رهبران و حاکمان را هر چند کافر باشند نزد زیردستانشان باید نگاهداشت. «ارجع الی ربّک»

۷- آزادی ،به هر قیمتی ارزش ندارد. اثبات بی گناهی مهم تر از آزادی است. «ارجع

ص: ۲۶۸

۱- ۳۹۵) تفسیر اطیب البیان.

الی ربّک فسئله»

۸ - زندانی که علیرغم آزادی، پیشنهاد بررسی پرونده را می دهد، پاک است. «فسئله»

۹- یوسف، اول ذهن مردم را پاک کرد، بعد مسئولیّت پذیرفت. «مابال النّسوه»

۱۰- دفاع از آبرو و حیثیّت، واجب است. «ما بال النّسوه»

۱۱- دادخواهی از حاکمان غیر الهی جایز است. «فسئله ما بال النسوه...»

۱۲- در موارد حساس (مانند موقعیّت یوسف علیه السلام در برابر پادشاه) نبایستی به جهت حفظ آبروی برخی، حقایق را پنهان کرد. «ما بال النسوه...»

۱۳- اشاره یوسف به «قَطَّعنَ أیدیهنَّ» شاید به این جهت بود که این واقعه جنبه عمومی تری داشت و قابل انکار نبود. «ما بال النسوه اللاتی قَطَّعنَ أیدیهنَّ»

۱۴- در توطئه حبس یوسف، تمام زنان نقش داشته اند. «کیدهن»

۱۵- گناهان و مسائل اخلاقی را در لفّافه و پوشش بگوییم. «انّ ربّی بکیدهنّ علیم»

۱۶- گرچه کید دشمن عظیم است، امّا خداوند نیز به همه کیدها آگاه است و دوستان خود را از کیدها حفظ می کند. «انّ ربّی بکیدهنّ علیم»

«۵۱» قَالَ مَا خَطْبُکُنَّ إِذْ رَاوَدتُّنَّ یُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَیْهِ مِن سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِیزِ الْانَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَاْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِینَ

(پادشاه به زنان) گفت: وقتی از یوسف کام می خواستید چه منظور داشتید؟ زنان گفتند: منزه است خدا، ما هیچ بدی از او نمی دانیم. همسر عزیز گفت: اکنون حقیقت آشکار شد، من (بودم که) از او کام خواستم و بی شک او از راستگویان است.

نکته ها:

«خطب» دعوت شدن برای امر مهم را گویند. «خطیب» کسی است که مردم را به هدفی بزرگ دعوت می کند. کلمه ی «حصحص» از «حصّه» یعنی جدا شدن حقّ از باطل است.(۱)

در این ماجرا یکی از سنّت های الهی محقّق شده است، که به خاطر تقوای الهی، گشایش ایجاد

ص: ۲۶۹

۱- ۳۹۶) تفسیر اطیب البیان.

می شـود. «و مَن یتّق اللَّه یَجعـل له مَخرجاً ویرزقه من حیث لا یحتسب»(۳۹۷) هرکس از خـدا پروا کنـد، برای او راه خروج و گشایش قرار می دهد و از جایی که حسابش را نمی کند، به او روزی می رساند.

پیام ها:

۱- گاهی که گره کور می شود، شخص اوّل کشور باید خود پرونده را بررسی و دادگاه تشکیل دهد. «قال ما خطبکنّ»

۲- افراد متّهم را دعوت کنید تا از خود دفاع کنند. «ما خطبکنّ» حتّی زلیخا نیز حضور داشت.«قالت امراه العزیز»

۳- به دنبال تلخی ها شیرینی ها است. در برابر «اراد باهلك سوءً»، «ما علمنا علیه من سوء» آمده است.

۴- زنـان مصـر نه تنها بر خطاکار نبودن یوسف اعتراف کردنـد، بلکه هر نوع بـدی و انحرافی را از او نفی کردنـد. («من سوء» یعنی هیچ عیب و گناهی بر او نیست)

۵ - حقّ برای همیشه، مخفی نمی ماند. «الآن حصحص الحقّ»

۶- روشن شدن برخی پرونده ها و حقایق نیاز به زمان دارد. «الآن حصحص الحقّ»

۷- وجـدان ها، روزی بیـدار شـده واعتراف می کننـد. «انا راودته» چنانکه فشار جامعه و محیط، گردنکشان را به اعتراف وادار می کند. (همسر عزیز همین که دید تمام زنان به پاکدامنی یوسف اقرار کردند، او نیز به اعتراف گردن نهاد.)

۸ - عزیز مصـر خـواست مراوده ی زلیخـا بـا یوسف علیه السـلام مخفی بمانـد، ولی خداونـد آن را بر همه ی عالمیـان و برای همیشه آشکار کرد تا پاکی یوسف اثبات گردد. «قالت... أنا راودتُه»

۹- آنگاه که خدا بخواهد، دشمن، خود وسیله ی نجات و رفع اتّهام می شود. «انّه لمن الصادقین»

«۵۲» ذَ لِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا یَهْدِی کَیْدَ الْخَآئِنِینَ

(یوسف گفت:) این (اعـاده حیثیت) برای آن بود که (عزیز) بدانـد من در نهـان به او خیـانت نکرده ام و قطعاً خداونـد نیرنگ خائنان را به جایی نمی رساند.

۳۹۷) طلاق ۲ – ۳.

نکته ها:

در اینکه این آیه کلام یوسف علیه السلام است و یا ادامه کلام همسر عزیز مصر، دو نظر وجود دارد؛ برخی از تفاسیر(۱) آن را ادامه سخن یوسف می دانند و برخی دیگر،(۲) ادامه سخنان همسر عزیز مصر می شمارند، ولی با توجّه به محتوای آیه، نظر اوّل درست است و نمی تواند کلام همسر عزیز مصر باشد. زیرا چه خیانتی بالاتر از اینکه یک نفر بی گناه، سالها در زندان بماند.

یوسف علیه السلام با این سخن، دلیل تأخیر خودش را برای خروج از زندان، بررسی مجدد پرونده و اعاده ی حیثیت مطرح می کند.

پیام ها:

۱- شخص کریم درصدد انتقام نیست، به دنبال اعاده ی حیثیت و کشف حقیقت است. «ذلک لیعلم»

۲- سوءظن ها را از اذهان برطرف کنیم. «ذلک لیعلم...»

۳- سوء قصد به همسر مرد، خیانت به مرد است. «لم اَخنه»

۴- خیانت، کاری ناپسند است، هر چند در حقّ کافر باشد. «لم اخنه»

۵ - نشان ایمان واقعی، خیانت نکردن در پنهانی و خفاست. «لم اخنه بالغیب»

۶- خائن برای کار خویش با توجیه خلافش، نقشه می کشد. «کید الخائنین»

۷- یوسف تلاش می کرد تا پادشاه را متوجّه سازد که اراده ی خداوند و سنّت الهی، نقش تعیین کننده ای در حوادث و رخدادها دارد. «انّ اللّه لایهدی...»

۸ - خائن، به نتیجه نمی رسد و خوش عاقبت نیست. آری! اگر ما پاک باشیم؛ «لم اخنه بالغیب» خداوند اجازه نمی دهد، ناپاکان آبروی ما را برباد دهند. «انّ اللّه لایهدی کید الخائنین»

۹- از سنن الهی، عدم موفقیّت خائنان و شکست و رسوایی آنان است. «انّ اللّه لا یهدی کید الخائنین»

۴۰۰) غررالحکم.

۱– ۳۹۸) تفسیر مجمع البیان و المیزان.

۲– ۳۹۹) تفسیر نمونه.

«۵۳» وَمَآ أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّی إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَّحِیمٌ

و من نفس خود راتبرئه نمی کنم، چرا که نفس آدمی بـدون شک همواره به بـدی امر می کند، مگر آن که پروردگارم رحم کند که همانا پروردگار من آمرزنده ی مهربان است.

نکته ها:

در قرآن برای نفس، حالاتی بیان شده است از جمله:

۱- نفس امّاره که انسان را به سوی زشتی ها سوق می دهد و اگر با عقل و ایمان مهار نشود، انسان یکباره سقوط می کند.

۲- نفس لوّامه، حالتی است که انسان خلافکار خود را ملامت و سرزنش می کند و اقدام به توبه و عذرخواهی می کند. و در سوره قیامت از آن یاد شده است.

۳- نفس مطمئنّه، حـالتی است که تنها انبیا و اولیا وتربیت شـدگان واقعی آنان دارنـد ودر هر وسوسه وحادثه ای، پیروزمنـدانه بیرون می آیند و دلبسته ی خدایند.

یوسف علیه السـلام عـدم خیانت و سـربلندی خود را در این آزمایش، مرهون لطف و رحم خداونـد می دانـد و به عنوان یک انسان که دارای طبیعت انسانی است، خود را تبرئه نمی کند.

در روایات متعدّد، خطرات نفس مطرح شده و راضی بودن از نفس را نشانه ی فساد عقل و بزرگ ترین دام شیطان دانسته اند. (۴۰۰) امام سجادعلیه السلام در مناجات الشاکّین، برای نفس پانزده خطر بیان نموده که توجّه به آن مفید است.

پیام ها:

۱- هرگز خود را به پاکی مستائیم و تبرئه نکنیم. «ما اُبرّء نفسی»

۲- شـرط کمـال آن است که حتّی اگر همه مردم او را کامـل بداننـد، او خـود را کامـل ندانـد. در مـاجرای حضـرت یوسـف برادران، همسـر عزیز مصـر، شاهد، پادشاه، شـیطان، زندانیان همه گواهی به کمال او می دهند، ولی خودش می گوید: «ما اُبَرّء نفسی»

۳- خطر هوای نفس جدّی است، آنرا ساده ننگرید. «انّ النفس لامّاره بالسوء» در آیه،

چهار نوع تأکید بکار رفته است. (انّ، لام تأکید، صیغه ی مبالغه و جمله ی اسمیه)

۴- انبیا با آنکه معصومند، اما غرائز انسانی دارند. «انّ النفس لامّاره بالسوء»

۵ - هم از پاکی و عفت خود در برابر تهمت ها باید دفاع کرد و هم به شرور نفس اعتراف نمود و به خدا پناه برد. «انّ النّفس لامّاره بالسوء»

۶- نفس، خواهش خود را تکرار می کند تا انسان را گرفتار کند. «لامّاره»

۷- انسان به طور طبیعی وغریزی، اگر در مدار لطف حقّ قرار نگیرد، گرایش منفی دارد. «لامّاره بالسّوء»

۸ - تنها رحمت او مایه نجات است. اگر انسان به حال خود رها شود، سقوط می کند. «الاّ ما رحم»

۹- یوسف، تحت تربیت مخصوص خداوند است. کلمه «ربّی» تکرار شده است.

۱۰- مربّی باید رحمت و بخشش داشته باشد. «انّ ربّی غفور رحیم»

۱۱- بخشودگی، مقدّمه ی دریافت رحمت الهی است. اوّل می فرماید: «غفور» بعد می فرماید: «رحیم»

۱۲- علی رغم تمام خطرات، از رحمت او مأیوس نشویم. «غفور رحیم»

«۵۴» وَ قَالَ الْمَلِکُ ائْتُونِی بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِی فَلَمَّا کَلَّمَهُ قَالَ إِنَّکَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَکِينٌ أَمِينٌ

و پادشاه گفت: یوسف را نزد من آورید تا وی را (مشاور) مخصوص خود قرار دهم. پس چون با او گفتگو نمود، به او گفت: همانا تو امروز نزد ما دارای منزلتی بزرگ و فردی امین هستی.

نکته ها:

در «لسان العرب» آمده: هرگاه انسان کسی را محرم اسرار خود قرار دهد و در امور خویش او را مداخله دهد، گفته می شود: «استخلصه».

یوسف علیه السلام وقتی از زندان آزاد می شود بر در زندان جملاتی چند می نویسد که سیمای زندان در آن جملات ترسیم شده است:

«هذا قبور الاحیاء، بیت الاحزان، تجربه الاصدقاء و شماته الاعداء» یعنی؛ زندان گورستان زندگان،

ص: ۲۷۳

خانه غمها، محل آزمودن دوستان وشماتت دشمنان است.(۱)

پادشاه وقتی پی به صداقت و امانت یوسف می برد و در او خیانتی نمی یابد، او را برای خود برمی گزیند. اگر خداوند از بنده خیانت نبیند چه خواهد کرد!؟ حتماً او را برای خود بر خواهد گزید که قرآن درباره ی پیامبران چنین تعبیری دارد: «و أنا اخترتک فاستمع لما یوحی»(۲)، «واصطنعتک لنفسی»(۳)

پادشاه با کلمه «لدینا» اعلام کرد که یوسف در حکومت ما جایگاه دارد نه تنها در دل من، پس همه مسئولین باید از او اطاعت کنند.

قدرت داشتن و امین بودن در کنار هم ارزشمند است، زیرا اگر امین باشد ولی امکانات نداشته باشد، قدرت انجام کاری را ندارد واگر مکین باشد امّا امین نباشد، حیف و میل بیت المال می کند.

چنانکه حضرت علی علیه السلام خطاب به مالك اشتر استاندار خود می فرماید: بعد از شناسایی و گزینش کارمندان، به آن حقوق مکفی بده. «اَسبغ علیهم الارزاق»(۴)

پیام ها:

۱- خداوند اگر بخواهد، اسیر دیروز را امیر امروز قرار می دهد.«قال الملك ائتونی به استخلصه لنفسی»

۲- در برابر خدمات افراد باید عکس العمل نشان داد و از آنان تقدیر کرد. (در برابر تعبیر خواب دستور داد که او را آزاد کنند) «ائتونی به استخلصه لنفسی»

۳- افراد مشرك وکافر هم از کمالات معنوی لذّت می برند. فطرت کمال دوستی، در هر انسانی وجود دارد. «استخلصه لنفسی»

۴- برای تصدّی اعطای پست های مهم و کلیدی علاوه بر تدبیر و کاردانی، محبوبیّت و مقبولیّت نیز بسیار مهم است. (یوسف در اثر عفّت، تدبیر، تعبیر خواب و بزرگواری، محبوبیّت خاصّی پیدا کرد، لذا عزیز مصر گفت او برای خودم باشد) «استخلصه لنفسی»

۵ - پاکی، امانت، صداقت و عفاف، پادشاهان را نیز به تواضع وا می دارد. «استخلصه لنفسی»

۱- ۴۰۱) تفسیر مجمع البیان.

۲- ۴۰۲) طه، ۱۳.

۳- ۴۰۳) طه، ۴۱.

۴- ۴۰۴) نهج البلاغه، کتاب ۵۳.

۶- تا مرد سخن نگفته باشد، عیب وهنرش نهفته باشد. «فلمّا کلّمه قال»

۷- در گزینش ها، مصاحبه حضوری نیز مفید است. «فلمّا کلّمه»

۸ - برای اعطای مسئولیّت های بسیار مهم، گاه لازم است شخص اوّل مملکت، خود مصاحبه حضوری کند. «فلمّا کلّمه»

۹- پست های بزرگ و کلیدی را به افراد شایسته و امتحان داده واگذار کنید. «فلمّا کلّمه قال انّک الیوم...»

۱۰- انسان صادق و امین حتّی در جمع کافران نیز مقبول و مورد احترام است. («لدینا» شامل همه ی کارگزاران می شود) «انّک الیوم لدینا مکین امین»

۱۱- زنان مصر جمال یوسف دیدند، دل از کف دادند و دست بریدند؛ پادشاه امانت و پاکی او را دید مُلک مصر را در اختیارش نهاد. اگر همه کمالات یوسف بر آنان آشکار می شد چه می کردند؟

۱۲- وقتی به امانت و توان و صداقت کسی اطمینان پیدا کردید، در واگذاری مسئولیّت به او درنگ نکنید. «انّک الیوم لدینا مکین امین»

۱۳- مشاور خاص مسئولین کشوری، باید اهل تقوی، تدبیر، قدرت برنامه ریزی و امانت باشد. «استخلصه لنفسی... مکین امین» (یوسف جامع همه اینها بود.)

۱۴- در سپردن مسئولیّت ها به افراد امین و کاردان، تعلّل نکنیم. (عزیز مصر، با قاطعیّت حکم صادر کرد) «انک الیوم لدینا مکین امین»

۱۵- به کسی که اطمینان وایمان پیدا کردید، قدرت بدهید. «لدینا مکین امین»

۱۶- قدرت یوسف علیه السلام بدون قید وشرط بوده است. («مکینٌ» بدون هیچ شرط و محدودیّتی)

۱۷- مکین و امین بودن، هر دو با هم لازم است. «مکین امین»

ص: ۲۷۵

درس سیزدهم: زیبایی عفاف

تفسیر آیات دین و زندگی ۲ » درس سیزدهم: زیبایی عفاف

سوره نور آیه «۳۰ و ۳۱»

«۳۰» قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّواْ مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُواْ فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ

به مردان مؤمن بگو: ازبعضی نگاه های خود (نگاه های غیرمجاز) چشم پوشی کنند ودامن خود را حفظ نمایند. این برای پاکتر ماندن آنان بهتر است. خداوند به آنچه انجام می دهند آگاه است.

نکته ها:

در شأن نزول این آیه می خوانیم: جوانی در بین راه، زنی را دید و به او چشم دوخت و دنبال او راه افتاد. طوری غرق نگاه بود که صورتش به دیوار برخورد کرد و مجروح شد، نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و ماجرای خود را نقل کرد. این آیه نازل شد.(۱)

روایاتی درباره ی نگاه

* حضرت علی علیه السلام فرمود: «لکم اوّل نَظَره الی المرئه فلاـ تتّبعوها بنَظره اُخری واحذروا الفتنه» نگاه اوّل مانعی ندارد ولی ادامه ی نگاه اشکال دارد، زیرا سبب فتنه می شود.(۲)

* در حدیثی می خوانیم: تمام چشم ها در قیامت گریان است مگر سه چشم: چشمی که از ترس خدا بگرید و چشمی که از گناه بسته شود و چشمی که در راه خدا بیدار بماند.(۳)

* در «صحیح بخاری» می خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: جلو راه مردم ننشینید. مردم گفتند: ما ناچاریم از نشستن. فرمود: پس حقّ آن را ادا کنید. پرسیدند حقّ آن چیست؟ فرمود: «غَضّ البَصر و کَفّ الاَذی و رَدّ السلام والامر بالمعروف و النهی عن المنکر» ترک چشم چرانی و مردم آزاری، جواب دادن به سلام دیگران، امر به معروف و نهی از منکر.

* حضرت عیسی علیه السلام فرمود: از نگاه به نامحرم بپرهیزید که بذر شهوت را در دل می نشاند و همین برای دچار شدن انسان به فتنه کافی است.(۴)

* حضرت علی علیه السلام فرمود: «العَین رائِدُ القلب» چشم، دل را بدنبال خودمی کشد. «العَین مَصائد

ص: ۲۷۷

۱- ۴۰۵) تفسیر نمونه.

۲- ۴۰۶) تفسیر کنزالدقائق.

۳- ۴۰۷) تفسیر کنزالدقائق.

۴- ۴۰۸) تفسیر روح البیان.

الشیطان» چشم، قلاّب شیطان است. و چشم پوشی بهترین راه دوری از شهوات است.(۱)

* پیـامبر اکرم صـلی الله علیه وآله فرمود: «النَظَر سَـهْم مسـموم مِن سـهام ابلیس فمَن تَرکَهـا خَوفاً من اللّه اعطـاه اللّه ایماناً یَجِد حلاوه فی قلبه»(۲) نگاه بد، تیری از تیرهای مسـموم شیطان است که هر کس از ترس خدا چشم خود را فرو بندد خداوند به او ایمانی می دهـد که از درون خویش شـیرینی و مزه ی آن را احساس می کنـد. آن حضـرت در حدیث دیگری فرمود: هرکس چشم خود را از حرام پر کند، در قیامت چشم او از آتش

پر خواهد شد مگر اینکه توبه کند.(۳)

* امـام صـادق علیه السـلام دربـاره ی نگاه مجاز به زن نامحرم فرمود: «الوَجه والکَفّین والقَـدمَین» یعنی نگاه به صورت و کف دست ها و روی پاها جایز است، (لکن بدون شهوت).(۴)

پیام ها:

۱- لازمه ی ایمان حفظ نگاه از حرام است. «قل للمؤمنین... یغضّوا...»

۲- جاذبه های غریزی را باید کنترل کرد. «یغضّوا»

۳- گناه را از سرچشمه جلوگیری کنیم وتقوا را از چشم شروع کنیم.«من ابصارهم»

۴- چشم پاک مقدّمه ی پاکدامنی است. «یَغضّوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم»

۵ - پوشش، برای مردان نیز واجب است. «یَحفظوا فُروجهم»

۶- چشم چرانی و بی عفّتی مانع رشد معنوی انسان است. «یغضّوا - یحفظوا - ازکی»

۷- چشم چرانی، در محضر خداست. (در محضر خدا معصیت نکنیم) «اِنّ اللّه خبیر»

«۳۱» وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لَايُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ ءَابَآئِهِنَّ أَوْ ءَابَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَآئِهِنَّ أَوْ أَبْنَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ

بَنِى إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِى أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَآئِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُوْلِى الْإِرْبَهِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُواْ عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَآءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ وَتُوبُواْ إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

۱- ۴۰۹) غررالحکم.

۲- ۴۱۰) بحار، ج ۱۰۴، ص ۳۸.

۳- ۴۱۱) بحار، ۷۶، ص ۳۳۶.

۴- ۴۱۲) تفسیر کنزالدقائق.

و به زنـان با ایمان بگو: از بعضـی نگاه های خود (نگاه های غیر مجاز) چشم پوشـی کننـد و دامن های خود را حفظ نماینـد و جز آنچه (به طور طبیعی) ظاهر است، زینت های خود را آشکار نکنند و باید روسری خود را بر گردن خود بیفکنند (تا علاوه بر سر، گردن و سینه ی آنان نیز پوشیده باشد) و زینت خود را ظاهر نکنند جز برای شوهر خود، یا پدر خود یا پدرشوهر خود، یا پسر خود، یا پسرشوهر خود (که از همسر دیگر است) یا برادر

خود، یـا پسربرادر خود، یـا پسرخواهر خود، یـا زنـان (هم کیش) خود، یا آنچه را مالک شـده انـد (از کنیز و برده)، یا مردان خدمتگزار که تمایل جنسی ندارند، یا کودکانی که (به سنّ تمییز نرسیده و) بر امور جنسی زنان آگاه نیستند. و نیز پای خود را به گونه ای به زمین نکوبند که آنچه از زیور مخفی دارند آشکار شود. ای مؤمنان! همگی به سوی خدا باز گردید و به درگاه خدا توبه کنید تا رستگار شوید.

نکته ها:

بـا اینکه خداونـد در قرآن به عـدد رکعت هـای نمـاز و طواف اشاره نکرده و بیان مقـدار و نصاب زکات و بسـیاری از مسائل دیگر را به عهـده ی پیـامبر اکرم صـلی الله علیه وآله گزارده، ولی در مسائـل خـانوادگی و تربیتی و مفاسـد اخلاقی به ریزترین مسائل پرداخته است.

خداوند در این آیه بیست وپنج مرتبه با آوردن ضمیر مونث به زنان توجّه کرده است.(۱)

امـام صـادق علیه السـلام فرمود: مراد از آیه ی «یَغضُضنَ من ابصـارهنّ و یحفظوا فروجهنّ» آن است که حتّی زنـان به عورت زنان نگاه نکنند و عورت خود را از نگاه دیگران حفظ نمایند.(۲)

کلمه «اِربه» به معنای حاجت و نیاز است. مراد از «اولی الاربه» خدمتگزاران و ملازمانی هستند که تمایل به همسر ندارند.(۳)

پیامبرصـلی الله علیه وآله در تفسـیر جمله ی «الاّ لِبُعولتهنّ» فرمود: خداوند آن دسـته از زنان را که صورت و موی خود را برای شوهر آرایش نکنند ویا تقاضای شوهر را نپذیرند، لعنت کرده است.(۴)

توبه، گـاهی پشـیمانی از یـک گنـاه فردی و گاهی برای تغییر دادن یک فرهنگ فاسـد عمومی است، که آیه ظاهراً درباره ی نوع دوّم است. زیرا در جاهلیّت گردن وسینه ی زنان باز بود.(۵)

۱- ۴۱۳) تفسیر قرطبی.

۲- ۴۱۴) تفسیر نورالثقلین.

۳- ۴۱۵) کافی، ج ۵، ص ۵۲۳.

۴- ۴۱۶) تفسیر نورالثقلین.

۵- ۴۱۷) تفسیر کبیر فخررازی.

حفظ حجاب و ترک جلوه گری ثمرات بسیاری دارد که برخی از آنها عبارت است از:

آرامش روحی، استحکام پیوند خانواده، حفظ نسل، جلوگیری از سوء قصد و تجاوز، پیشگیری از امراض مقاربتی و روانی، پائین آمدن آمار طلاق، خودکشی، فرزندان نامشروع و سقط جنین، از بین رفتن رقابت های منفی، حفظ شخصیّت و انسانیّت زن، و نجات او از چشم ها و دلهای هوسبازی که امروز دنیای غرب و شرق را در لجن فرو برده است.

«خُمُر» جمع «خمار» یعنی روسری و «جیوب» جمع «جیب» به معنای گردن وسینه است.

پیام ها:

۱- در لزوم عفّت و پاکدامنی و ترک نگاه حرام بین زن و مرد، فرقی نیست. «یَغضّوا - یَغضُضن - یَحفظوا - یَحفظن»

۲- جلوه گری زنان، در جامعه ممنوع است. «ولا یُبدین زینتهنّ»

۳- ظاهر بودن قسمت هایی از بدن که به طور طبیعی پیداست، (صورت، دست یا پا) مانعی ندارد. «الاّ ما ظَهَر منها»

۴- در میان انواع پوشش ها، نام مقنعه و روسری بزرگ آمده و این دلیل بر اهمیّت حجاب است. «خُمُرهنّ»

۵ - در قانون گزاری باید به ضرورت ها، واقعیّت ها و نیازها توجّه شود. (اگر پوشاندن آن قسمت از بدن که خود به خود آشکار است، واجب می شد، زندگی برای عموم زنان مشکل بود) «الاّ ما ظَهر منها»

۶- اسلام به نیازهای فطری و غریزی بشر پاسخ مثبت می دهد. «الاّ لبُعولتهنّ»

۷- از بردگان و غلامان و افراد ملازمی که نیازی به همسر ندارند، ستر و پوشاندن واجب نیست. «او ما مَلَکت ایمانهنّ او التّابعین غیر اولِی الاربه»

۸ - هرگونه راه رفتنی که سبب آشکار شدن زیورهای مخفی زن شود ممنوع است. «ولا یضربن بارجلهنّ»

۹- زن، حقّ مالکیّت دارد. «مَلَکت ایمانهنّ»

۱۰- زن، زینت خود را تنها به زنان مسلمان می تواند نشان دهد و نزد زنان کفّار باید خود را بپوشاند. «نسائهنّ» یعنی زنان خودی و مسلمان نه بیگانه.

۱۱- پوشش زن با تمایلات جنسی مردان نامحرم کاملاً ارتباط دارد، برای «غیر اولی

الاِربَه» که میلی به همسر ندارد پوشش لازم نیست.

۱۲- حجاب وپوشش، واجب است، «ولیَضربنَ بخُمُرهنّ» وهرکاری که زینت زن را آشکار کند یا دیگران را از آن آگاه کند ممنوع است. «لیعلم مایُخفین من زینتهنّ»

۱۳- مقدار واجب برای پوشش سر و صورت، انداختن روسری و مقنعه ای است که گردن و سینه را بپوشاند. «خُمُرهنّ علی جُیوبِهنّ»

۱۴- با حفظ حجاب، حضور زن در جامعه مانعی ندارد. «ولاـ یُبدینَ زینتهنّ» همان گونه که شرکت زن در نماز جماعت بلامانع است. «و ارکَعی مع الرّاکعین»(۱)

۱۵- همه مردم نسبت به مسأله نگاه و حجاب مسئولند و برای نگاه های حرام خود باید توبه کنند. «توبوا الی اللّه جمیعاً ایّها المؤمنون»

۱۶- مقتضای ایمان، توبه به درگاه خداوند است. «توبوا الی اللّه جمیعاً ایّها المؤمنون»

۱۷- توبه، هم واجب است و هم کلید رستگاری است. «تُوبوا... تفلحون»

۱۸- راه رستگاری، بازگشت از مسیرهای انحرافی به راه خداست. «تُوبوا الی اللّه... تفلحون»

سوره احزاب آیه «۵۹»

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ وَبَنَاتِکَ وَنِسَآءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَابِيبِهِنَّ ذَ لِکَ أَدْنَى أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَکَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً

ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو: روسری های بلند بر خود بیفکنند، این (عمل) مناسب تر است، تا (به عفّت و پاکدامنی) شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند، و خداوند آمرزنده مهربان است.

نکته ها:

«جلابیب» جمع «جِلباب»، به معنای مقنعه ای است که سر و گردن را بپوشاند،(۲) و یا پارچه بلندی که تمام بدن و سر و گردن را می پوشاند.(۳)

در آیات گذشته سخن از اذیّت و آزار مؤمنان به دست منافقان بود. این آیه می فرماید: برای آنکه زنان مؤمن مورد آزار افراد هرزه قرار نگیرند، به گونه ای خود را بپوشانند که زمینه ای برای بی حرمتی

۱- ۴۱۸) آل عمران، ۴۳.

۲- ۴۱۹) تفسیر مجمع البیان.

۳- ۴۲۰) تفسیر المیزان.

آنان فراهم نشود.

بر اساس این آیه، نوعی روسری مورد استفاده ی زنان آن زمان بوده، لکن زنان در پوشاندن خود از نامحرم دقّت نمی کرده اند. لذا سفارش این آیه، نزدیک کردن جِلباب به خود است، نه اصل جلباب که امری مرسوم بوده است.

این آیه که فرمان حجاب می دهد، با تهدید مطرح نشده بلکه فلسفه ی حجاب را چنین تبین می کند: زنان و دختران، اگر بخواهند از متلك ها، تهمت ها، تهاجم ها و تهدیدهای افراد آلوده و هرزه در امان باشند باید خود را بپوشانند.

آفات بی حجابی

۱- رونق گرفتن چشم چرانی و هوسبازی.پ

۲- توسعه ی فساد و فحشا.

۳- سوء قصد و تجاوز به عنف.

۴- بارداری های نامشروع و سقط جنین.

۵ - پیدایش امراض روانی و مقاربتی.

۶- خودکشی و فرار از خانه در اثر آبروریزی.

۷- بی مهری مردان چشم چران نسبت به همسران خود.

۸ - بالا رفتن آمار طلاق و تضعیف روابط خانوادگی.

۹- رقابت در تجمّلات.

۱۰- ایجاد دلهره برای خانواده های پاکدامن.

پیام ها:

۱- در امر به معروف، اوّل از خودی ها شروع کنیم سپس دیگران. «قل لازواجک و بناتک و نساء المؤمنین»

۲- در احکام الهی، تفاوتی میان همسران و دختران پیامبر با دیگر زنان نیست. «لازواجک و بناتک و نساء المؤمنین»

۳- پوشیدن لباسی که معرّف شخصیّت زن برای تأمین عفّت و آبرو باشد، لازم است. «یعرفن فلا یؤذین»

۴- بهانه به دست بیماردلان و مزاحمان عفّت عمومی ندهید. (در آیات قبل هشدار

ص: ۲۸۲

به اذیّت کنندگان بود، در این آیه تکلیف اذیّت شوندگان را مطرح می کند.) «یعرفن فلا یؤذین»

۵ - رفت و آمد زنان در خارج از منزل، با حفظ عفّت عمومی مانعی ندارد. «یعرفن فلا یؤذین»

۶- در امر به معروف و نهی از منکر، دلیل امر و نهی خود را بیان کنید. «فلا یُؤذین»

۷- نوع لباس مردم در جامعه، می تواند معرّف شخصیّت، مکتب و هدف آنها باشد. «یعرفن فلا یؤذین»

۸ - سرچشمه ی بسیاری از مزاحمت های هوسبازان نسبت به زنان و دختران، نوع لباس خود آنهاست. «یعرفن فلا یُؤذین»

۹- زنان با حجاب باید با حضور خود در صحنه، جوّ عمومیِ عفاف و پاکدامنی را حفظ کنند و فرصت مانور را از هوسبازان بگیرند. «یعرفن فلا یؤذین»

۱۰- بد حجابی های گذشته قابل عفو است. «غفوراً رحیماً»

۱۱- مغفرت خداوند همراه با رحمت اوست. «کان اللّه غفوراً رحیماً»

ص: ۲۸۳

درس چهاردهم: نظارت همگانی

تفسیر آیات دین و زندگی ۲ » درس چهاردهم: نظارت همگانی

سوره آل عمران آیات «۱۰۲ تا ۱۰۵»

«۱۰۲» يَآ أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ اتَّقُواْ اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلّا وَ أَنْتُم مُّسْلِمُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید! از خداوند پروا کنید آن گونه که سزاوار تقوای اوست و نمیرید مگر اینکه مسلمان باشید.

نکته ها:

هر کمالی مثل ایمان، علم وتقوا دارای مراحلی است. مرحله ی ابتدایی ومراحل بالاتر، تا مرحله کمال مطلق. چنانکه در قرآن می خوانیم: «ربّ زدنی علماً»(۱) خدایا! دانش مرا زیاد کن. و یا در دعای مکارم الاخلاق می خوانیم: «بلّغ بایمانی اکمل الایمان» خداوندا! ایمان مرا به کمال برسان. در این آیه نیز می خوانیم: «اتّقوا اللّه حقّ تُقاته» عالی ترین درجه تقوا را پیشه کنید.

پیام ها:

۱- مؤمن، هر روز باید مرحله ی بالاتری را بپیماید. «آمنوا اتّقوا اللّه»

۲- تقوای واقعی، در سایه ایمان به مبدأ ومعاد است. «یاایّها الّذین امنوا اتقّوا اللّه»

۳- تقوا، رمز حسن عاقبت است. «اتّقوا اللّه... تموتنّ... مسلمون»

۴- ایمان آوردن کافی نیست، با ایمان ماندن لازم است. شروع کار خیلی مهم نیست، پایان کار مهم تر است. «لاتموتنّ الاّ و انتم مسلمون»

۱- ۴۲۱) طه، ۱۱۴.

۵ – اسلام، نه تنها چگونه زیستن را به ما می آموزد، بلکه چگونه مردن را نیز به ما آموزش می دهد. «لاـتموتنّ الاّـ و انتم مسلمون»

۶- انسان در سرنوشت وعاقبت خود نقش اساسی دارد. «لاتموتنّ الاّ و انتم مسلمون»

۷- اسلام، هم به کیفیّت تقوا توجّه دارد وهم به تداوم آن تا پایان عمر. «حق تقاته و لاتموتنّ الاّ و انتم مسلمون»

«۱۰۳» وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُواْ وَاذْكُرُواْ نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَآءًفَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

وهمگی به ریسمان خدا چنگ زنید وپراکنده نشوید ونعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان یکدیگر بودید، پس خداوند میان دلهایتان الفت انداخت ودر سایه نعمت او برادران یکدیگر شدید، و بر لب پرتگاهی از آتش بودید، پس شما را از آن نجات داد. این گونه خداوند آیات خود را برای شما بیان می کند، شاید هدایت شوید.

نکته ها:

حضرت علیّ علیه السلام می فرماید: قرآن، حبل اللّه است.(۱) واز امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «نحن حبل اللّه» ما اهل بیت، حبل اللّه هستیم.(۲) و در روایت دیگری آمده است: علیّ بن ابی طالب علیهما السلام حبل اللّه است.(۳)

تألیف دلها تنها به دست خداست. «فالّفَ بینَ قلوبکم» قرآن خطاب به پیامبر می فرماید: «لو اَنفقتَ ما فِی الارضِ جَمیعاً ما اَلّفتَ بینَ قلوبِهم» اگر همه ی سرمایه های زمین را خرج کنی نمی توانی بدون خواست خداست بین دلها ایجاد الفت نمایی.(۴)

تفرقه، در ردیف عذاب های آسمانی وزمینی ویک مجازات الهی است. همچنین در اسلام دروغ گفتن برای ایجاد وحدت، جایز و راست گفتنِ تفرقه انگیز، حرام است.

پیام ها:

۱- وحدت و دوری از تفرقه، یک وظیفه ی الهی است. «واعتصموا»

۲- محور وحدت باید دین خدا باشد، نه نژاد، زبان، ملّیت، و... . «بحبل اللّه»

۳- از برکات و خدمات اسلام غافل نشوید. «اذ کنتم اعداء فالّف بین قلوبکم»

۴- وحدت، عامل اخوّت است. «فأصبحتم بنعمته اخواناً»

۵ - اتّحاد، نعمت بزرگ الهی است. «فاصبحتم بنعمته»

۶- تفرقه و عدوات، پرتگاه و گودال آتش است. «شفا حفره من النار»

۱- ۴۲۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۲- ۴۲۳) تفسیر مجمع البیان.

۳- ۴۲۴) تفسیر نورالثقلین.

۴- ۴۲۵) انفال، ۶۳.

۷- نعمت های خداوند، آیات او هستند. «واذکروا نعمت اللّه...یبین اللّه لکم آیاته»

۸ - یادآوری نعمت های الهی عامل عشق و زمینه ساز هدایت است. «واذکروا نعمت اللّه... لعلکم تهتدون»

«۱۰۴» وَلْتَكُنْ مِّنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

و از میان شما باید گروهی باشند که (دیگران را) به خیر دعوت نمایند و امربه معروف ونهی از منکر کنند و آنها همان رستگارانند.

نکته ها:

قرارگرفتن آیه مربوط به امر به معروف ونهی از منکر در میان دو آیه ای که دستور اتّحاد و یکپارچگی می دهد، شاید از آن رو باشد که در نظام اجتماعیِ متفرّق و از هم پاشیده، یا قدرت دعوت به خیر و معروف وجود ندارد و یا اینکه چنین دعوت هایی مؤثّر و کارساز نیست.

امر به معروف ونهی از منکر، به دو صورت انجام می شود:

۱- به عنوان وظیفه ای عمومی و همگانی که هرکس به مقدار توانایی خود باید به آن اقدام نماید.

۲- وظیفه ای که یک گروه سازمان یافته و منسجم آن را به عهده دارد و با قدرت، آن را پی می گیرد. چنانکه اگر راننده ای در خیابان خلاف کند، هم سایر رانندگان با چراغ و بوق به او اعتراض می کنند و هم پلیس راهنمایی برای برخورد قاطع با متخلّف وارد صحنه می شود.

درباره امربه معروف ونهی از منکر، روایات بسیاری آمده که از نقل آنها صرف نظر و به این مقدار بسنده می کنیم که علی علیه السلام فرمود: اگر امر به معروف و نهی از منکر ترک شود، کارهای نیک و خیر تعطیل و اشرار و بَدان مسلّط می شوند.(۱)

پیام ها:

۱- در جامعه اسلامی، باید گروهی بازرس و ناظر که مورد تأیید نظام هستند، بر رفتارهای اجتماعی مردم نظارت داشته باشند. «ولتکن منکم امّه»

۲- اصلاح جامعه و جلوگیری از فساد، بدون قدرتِ منسجم و مسئول مشخّص امکان ندارد. «منکم امّه»

۱- ۴۲۶) نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۳- دعوت کننده ی به خیر ومعروف باید اسلام شناس، مردم شناس وشیوه شناس باشد. لذا بعضی از امّت این وظیفه را به عهده دارند، نه همه آنها. «منکم امّه»

۴- دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر، باید به صورت دائمی باشد، نه موسمی و موقّتی. «یدعون، یأمرون، ینهون» (فعل مضارع، نشانه استمرار است)

۵ - امر به معروف، بر نهی از منکر مقدّم است. اگر راه معروف ها باز شود، زمینه برای منکر کم می گردد. «یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر»

۶- کسانی که برای رشد و اصلاح جامعه دل می سوزانند، رستگاران واقعی هستند وگوشه گیرانِ بی تفاوت را از این رستگاری سهمی نیست. «اولئک هم المفلحون»

۷- فلاح و رستگاری، تنها در نجات و رهایی خود خلاصه نمی شود، بلکه نجات و رشد دیگران نیز از شرایط فلاح است. «یأمرون، ینهون، اولئک هم المفلحون»

«۱۰۵» وَلَا تَكُونُواْ كَالَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَاخْتَلَفُواْ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ أُوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

و مانند کسانی نباشید که بعد از آنکه دلایل روشن برایشان آمد، باز هم اختلاف کرده و پراکنده شدند و آنان برایشان عذابی بزرگ است.

پیام ها:

۱- از تاریخِ تلخِ اختلافات پیشینیان، درس بگیریم. «و لاتکونوا کالّذین...»

۲- همیشه ریشه ی اختلافات جهل نیست، هوس ها نیز اختلاف برانگیز است. «واختلفوا من بعد ما جائهم البینات»

۳- اختلاف و تفرقه، نه تنها قدرت شما را در دنیا می شکند، بلکه در قیامت نیز گرفتار عذاب جهنّم می سازد.«لهم عذاب عظیم»

سوره روم آیه «۱۰»

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَهَ الَّذِينَ أَسَآئُواْ السُّوأَی أَن كَذَّبُواْ بَايَاتِ اللَّهِ وَ كَانُواْ بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ

سپس عاقبت کسانی که کارهای بـد مرتکب شدنـد، این شـد که آیات خدا را تکذیب کردند و همواره آن را به مسـخره می گرفتند.

پیام ها:

۱- تکذیب کنندگان و مسخره کنندگان، هیچ بهره ای از کارشان جز عذاب سوء ندارند. «ثمّ کان عاقبه الّذین اساؤُ السُّوآی - کذّبوا - یستهزؤُن»

۲- سقوط انسان، مراحلی دارد: ابتدا گناه، «اساؤُ السُّوآی» سپس تکذیب، «کذّبوا» و آنگاه استهزا. «یستهزؤون»

سوره آل عمران آیه «۱۷۸»

«۱۷۸» وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُواْ إِثْماً وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ

و کسانی که کافر شدند، مپندارند مهلتی که به آنان می دهیم برایشان خوب است، همانا به آنان مهلت می دهیم تا بر گناه (خود) بیفزایند و برای آنان عذابی خوارکننده است.

نکته ها:

قرآن، واژه ی «گمان نکنید» را بارها خطاب به کفّار و منافقین و افراد سست ایمان بکار برده و این به خاطر آن است که این افراد از واقع بینی و تحلیل درست و روشن ضمیری لازم محرومند. آنها آفرینش را بیهوده، شهادت را نابودی، دنیا را پایدار، عزّت را در گرو تکیه به کفّار و طول عمر خود را مایه ی خیر و برکت می پندارند که قرآن بر همه ی این پندارها خطّ بطلان کشیده است.

اهل کفر، داشتن امکانات، به دست آوردن پیروزی ها و زندگی در رفاه را نشان شایستگی خود می دانند، در حالی که خداوند آنان را به دلیل آلودگی به کفر و فساد، مهلت می دهد تا در تباهی خویش غرق شوند.

در تاریخ می خوانیم که پس از آنکه در کربلا امام حسین و یاران با وفایش را به شهادت رساندند، خاندان آن حضرت را همراه زینب کبری علیها السلام به اسارت به شام بردند. یزید در مجلس خود با غرور تمام خطاب به حضرت زینب گفت: «دیدید که خدا با ماست»، حضرت در پاسخ او، این آیه را خواند و فرمود: من ترا پست و کوچک و شایسته هرگونه تحقیر می دانم. هر آنچه می خواهی انجام بده، ولی به خدا سوگند که نور خدا را

نمی توانی خاموش کنی. آری، برای چنین افراد خوشگذرانی، عذاب خوار کننده آماده شده، تا عزّت خیالی و دنیایی آنان، با خواری و ذلّت در آخرت همراه باشد.

مجرومان دوگونه اند: گروهی که قابل اصلاحند و خداوند آنها را با موعظه و حوادث تلخ و شیرین،

هشدار داده و بیدار می کند، و گروهی که قابل هدایت نیستند، خداوند آنها را به حال خویش رها می کند تا تمام قابلیّت های آنـان بروز کنـد. به همین جهت امـام باقر علیه السـلام ذیل این آیه فرمود: مرگ برای کفّار یک نعمت است، زیرا هر چه بیشتر بمانند زیادتر گناه می کنند.(۱)

حضـرت علی علیه السـلام دربـاره ی «انّمـا نملی لهم لیزدادوا اثمـاً» فرمود: چه بسـیارند کسـانی که احسـان به آنـان (از جـانب خداوند)، استدراج و به تحلیل بردن آنان است و چه بسیارند کسانی که به خاطر پوشانده شدن گناه و عیوبشان، مغرورند و چه بسـیارند افرادی که به خاطر گفته های خوب درباره آنان مفتون شده اند. خداوند هیچ بنده ای را به چیزی همانند «املاء» مبتلا نکرده است.(۲)

پیام ها:

۱- کفر، مانع شناخت حقیقت است. «لا یحسبن الّذین کفروا...»

۲- کوتاه یا بلند بودن عمر وزمان رفاه، بدست خداست. «نملی لهم... نملی لهم»

۳- همه ی انسان ها دنبال خیر هستند، لکن بعضی در مصداق اشتباه می کنند. «لایحسبن... خیر لانفسهم»

۴- مهلت های الهی، نشانه ی محبوبیّت نیست. «لایحسبنّ... خیر لانفسهم»

۵ - نعمت ها به شرطی سودمند هستند که در راه رشد و خیر قرار گیرند، نه شرّ و گناه. «انما نملی لهم لیزدادوا اثماً»

۶- طول عمر مهم نیست، بهره از عمر مهم است. «انّما نملی لهم»

امام سـجاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق چنین می فرماید: خدایا! اگر عمر من چراگاه شیطان خواهد شد، آن را کوتاه بگردان.

۷- زود قضاوت نکنید، پایان کار و آخرت را نیز به حساب بیاورید. «انّما نملی لهم خیر... و لهم عذاب مهین»

۸ - رفاه و حاکمیّت سـتمگران، نشانه ی رضایت خداونـد از آنان نیست. چنانکه دلیلی بر سـکوت ما در برابر آنان نمی باشد. «نملی لهم... لهم عذاب مهین»

۹- عذاب های آخرت، انواع و مراحل متعدّد دارد. «عذاب الیم» در آیه قبل، و «عذاب مهین» در این آیه.

ص: ۲۹۰

۱- ۴۲۷) تفسیر نورالثقلین.

۲- ۴۲۸) تحف العقول، ص ۲۰۳.

سوره آل عمران آیه «۱۶۹»

وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُواْ فِى سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَآءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

و هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده اند، مردگانند؛ بلکه آنها زندگانی هستند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

نکته ها:

ما بر مبنای قرآن که شهیدان را زنده می داند، به شهدای راه اسلام و خصوصاً شهدای کربلا سلام کرده، با آنان حرف می زنیم و توسل می جوییم.

ابوسفیان در پایان جنگ اُحد با صدای بلند فریاد می زد: این هفتاد کشته ی مسلمانان در احد، به عوض هفتاد کشته ی ما در جنگ بدر. ولی رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: کشته های ما در بهشت جای دارند، ولی کشتگان شما در دوزخند.(۱)

نکاتی پیرامون شهید و شهادت

۱- در روایات آمده است که شهید، هفت ویژگی اعطایی از جانب خداوند دارد: اوّلین قطره ی خونش، موجب آمرزش گناهانش می گردد. سر در دامن حورالعین می نهد. به لباس های بهشتی آراسته می گردد. معطّر به خوش بوترین عطرها می شود. جایگاه خود را در بهشت مشاهده می کند. اجازه ی سیر و گردش در تمام بهشت به او داده می شود. پرده ها کنار رفته و به تمام وجود خدا را می بینند.(۲)

۲- پیامبر صلی الله علیه وآله از شخصی شنید که در دعا می گوید: «اسئلک خیر ما تسئل» خدایا! بهترین چیزی که از تو درخواست می شود به من عطا کن، فرمود: اگر این دعا مستجاب شود، در راه خدا شهید می شود.(۳)

۳- در روایت آمده است: بالاتر از هر نیکی، نیکوتری هست، مگر شهادت که هرگاه شخصی شهید شود، بالاتر از آن خیری متصوّر نیست.(۴)

۴- در روز قیامت، شهید مقام شفاعت دارد.(۵)

۵ – از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: در قیامت لغزش های شهید به خودش نیز نشان داده نمی شود.(۶)

۱- ۴۲۹) تفسیر مجمع البیان.

۲- ۴۳۰) وسائل، ج ۱۱، ص ۱۰.

۳- ۴۳۱) مستدرک، ج ۲، ص ۲۴۳.

۴- ۴۳۲) بحار، ج ۷۴، ص ۶۱.

۵- ۴۳۳) بحار، ج ۲، ص ۱۵.

۶- ۴۳۴) وسائل، ج ۱۱، ص ۹.

۶- شهدای صف اوّلِ حمله و خط شکن، مقامشان برتر است.(۱)

۷- مجاهدان از درب مخصوص وارد بهشت می شوند(۲) و قبل از همه به بهشت می روند(۳) و در بهشت جایگاه مخصوصی دارند.(۴)

۸ - تنها شهید است که آرزو می کند به دنیا بیاید و دوباره شهید شود.(۵)

۹- بهترین و برترین مرگ ها، شهادت است.(۶)

۱۰- هیچ قطره ای محبوب تر از قطره ی خونی که در راه خدا ریخته شود، در نزد خداوند نیست.(۷)

۱۱- در قیامت، شهید سلاح به دست، با لباس رزم و بوی خوش به صحنه می آید و فرشتگان به او درود می فرستند.(۸)

۱۲- امامان ما شهید شدند. بسیاری از انبیا ورهروان وپیروان آنان نیز شهید شدند. «وکأیّن من نبیّ قاتل معه ربّیون کثیرا»(۹)، «یقتلون النبیین بغیر الحق»(۱۰)

۱۳- حضرت علی علیه السلام با داشتن دهها فضیلت اختصاصی، تنها وقتی که در آستانه ی شهادت قرار گرفت فرمود: «فزت و ربّ الکعبه» با آنکه او اوّل کسی بود که ایمان آورد، جانفشانی کرد و جای پیامبر صلی الله علیه وآله خوابید، برادر پیامبر شد، تنها درب خانه ی او به مسجد پیامبر بازگذاشته شد، پدر امامان و همسر زهراعلیها السلام بود. بت شکن بود، ضربت روز خندق او، از عبادت ثقلین افضل شد. امّا در هیچ یک

از موارد مذکور نفرمود: «فُزت»

۱۴- علی علیه السلام می فرمود: قسم به خدایی که جان فرزند ابوطالب در دست اوست، تحمّل هزار ضربه شمشیر در راه خدا، آسان تر از مرگ در رختخواب است.(۱۱)

۱۵- علی علیه السلام در جنگ احد ناراحت بود که چرا به شهادت نرسیده است تا اینکه مژده شهادت در آینده را از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله دریافت نمود.

۱۶- شهید مطهری در کتاب حماسه حسینی می نویسد: سخاوتمند، هنرمند و عالم؛مال، هنر و علم خود را که بخشی از وجود اوست جاودانه می کند، امّا شهید، خودش را جاودانه می کند.(۱۲)

۱۷- در عالم حیوانات نیز گوسفندِ مرده بی ارزش است، گوسفندی که به سوی قبله و با نام خدا ذبح

۱- ۴۳۵) میزان الحکمه.

۲- ۴۳۶) بحار، ج ۹۷، ص ۸.

۳- ۴۳۷) بحار، ج ۹۷، ص ۱۱.

۴- ۴۳۸) تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۲۴۱.

۵- ۴۳۹) کنزالعمّال، ج ۴،ص ۲۹۰.

۶- ۴۴۰) بحار، ج ۱۰۰، ص ۸.

۷- ۴۴۱) وسائل، ج ۱۱، ص ۶.

۸- ۴۴۲) بحار، ج ۹۷، ص ۱۳.

۹- ۴۴۳) آل عمران، ۱۴۶.

۱۰- ۴۴۴) بقره، ۶۱.

۱۱- ۴۴۵) نهج البلاغه.

۱۲- ۴۴۶) حماسه حسینی، ج ۳، ص ۴۰.

شود، ارزش دارد.

۱۸- همان گونه که کور، مفهوم بینایی را درک نمی کند، زندگان دنیا، حیات شهدا را درک نمی کنند.

۱۹- وقتی انفاق مال در راه خدا، قابلیّت رشد تا هفتصد برابر و بیشتر را دارد، دادن خون و جان در راه خدا چگونه است؟

پیام ها:

۱- تصوّر هلاکت و یا خسارت برای شهید، تفکّری انحرافی است که باید اصلاح شود. «لا تحسبنّ»

۲- کشته شدن، آنگاه ارزشمند است که در راه خدا باشد. «قتلوا فی سبیل اللّه»

۳- شهادت، پایان زندگی نیست، آغاز حیات است. بسیاری از زندگان مرده اند، ولی کشتگان راه خدا زنده اند. «بل أحیاءٌ»

۴- شهادت، باختن و از دست دادن نیست؛ بلکه یافتن و به دست آوردن است. «بل أحیاء... یرزقون»

سوره هود آیه «۱۸»

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أُوْلَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَ يَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ

و کیست ستمکارتر از آنکه بر خداوند دروغ می بندد؟ آنان (در قیامت) بر پروردگارشان عرضه می شوند و شاهدان (آن روز انبیا و فرشتگان) خواهند گفت: اینها همان کسانی هستند که بر پروردگارشان دروغ بستند. بدانید، لعنت خدا بر ستمگران باد.

نکته ها:

دادگاه قیامت، گواهان بسیار دارد:

الف: خداوند، که شاهد بر همه ی اعمال ماست. «انّ اللّه علی کل شیءٍ شهید»(۱)

ب: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله. «فکیف اذا جئنا من کل امّةٍ بشهید و جئنا بک علی هولاء شهیداً»(۲) چگونه است حال آنها

در آن روز که برای هر امّتی گواهی بیاوریم و تو را گواه بر آنها قرار دهیم.

ج: امامان معصوم علیهم السلام. «و کذلک جعلناکم امّهً وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس»(۳) ما شما را امّت

ص: ۲۹۳

۱- (۴۴۷) حج، ۱۷.

۲- (۴۴۸) نساء، ۴۱.

۳- (۴۴۹) بقره، ۱۴۳.

میانه قرار دادیم تا گواه بر مردم باشید. طبق روایات مراد از امّت، امامان معصومند، زیرا سایر افراد امّت، از علم و عصمت لازم برای گواهی در آن روز برخوردار نیستند.

د: فرشتگان. «و جاءت کل نفس معها سائقٌ و شهید»(۱) در قیامت همراه هر انسانی دو فرشته می آید، یکی او را سوق می دهد و یکی شاهد بر اوست.

ه : زمین. «یومئذ تحدّث اخبارها»(۲) در قیامت زمین اخبار خود را بازگو می کند

و: وجدان. «اقرء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً»(۳) نامه ی عملت را بخوان و خود قضاوت کن که با تو چه برخورد شود.

ز: اعضای بدن. «یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم»(۴) روز قیامت زبان و دست و پا به سخن آمده و علیه انسان گواهی می دهند.

ح: زمان. امام سجّادعلیه السلام در دعای ششم صحیفه می فرماید: «هذا یومٌ حادثٌ جدید و هو علینا شاهدٌ عتید» امروز روز جدیدی است که در قیامت گواه اعمالی است که در آن انجام می دهیم.

ط: عمل. «وجدوا ما عملوا حاضراً»(۵) در قیامت اعمال انسان تجسّم یافته و در برابر او نمودار می شوند.

سؤال: قرآن در مورد گناهان بسیاری کلمه ی «اَظلَم» را بکار برده است، در حالی که بزرگ ترین ظلم ها باید یکی باشد، نه چند تا؟

پاسخ: گرچه این تعبیر در پانزده مورد بکار رفته است، امّا همه ی آنها مربوط به انحرافات فکری اعم از شرک، افترا، کتمان حقّ و جلوگیری از راه و یاد خداست. بنابراین بزرگ ترین ظلم ها، ظلم فکری و فرهنگی و اعتقادی است.

قرآن در این آیه و چند آیه ی بعد، سیما و سرنوشتِ شخص افترازننده بر خداوند را چنین بیان می کند: ظالم ترین افراد است، از الطاف الهی محروم است، به قیامت ایمان ندارد، حقائق را تحریف می کند، راه خدا را می بندد، نه در دنیا قدرت فرار از سلطه ی الهی را دارد و نه در قیامت یاوری، عذابش چند برابر، عمرش بر باد رفته، کوشش هایش تباه گشته و نفس و جان باخته است.

ص: ۲۹۴

۱- ۴۵۰) ق، ۲۱.

۲- ۴۵۱) زلزال، ۴.

۳- ۴۵۲) اسراء، ۱۴.

۴- ۴۵۳) نور، ۲۴.

۵- ۴۵۴) کهف، ۴۸.

پیام ها:

۱- افترا بر خداوند، بزرگ ترین ظلم هاست. نویسندگان و گویندگان مذهبی، مراقب گفتار و نوشتار خود باشند. «و من اظلم ممن افتری علی اللّه»

۲- بزرگی و زشتی ظلم، بستگی به متعلّق آن دارد. «اظلم ممّن افتری علی اللّه»

۳- در قیامت پرده ها کنار می رود و امری پنهان نمی ماند.«یعرضون علی ربّهم»

۴- در قیامت گواهان بسیاری شهادت خواهند داد، پس مراقب کار خود باشیم. «و یقول الاشهاد»

سوره مائده آیه «۷۸ و ۷۹»

«۷۸» لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُواْ مِن بَنِی إِسْرَآءِیلَ عَلَی لِسَانِ دَاوُدَ وَعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ ذَ لِکَ بِمَا عَصَواْ وَّکَانُواْ یَعْتَدُونَ

کسانی از بنی اسرائیل که کافر شدند، به زبان داود وعیسی پسر مریم لعنت شدند. این (لعن و نفرین،) بدان سبب بود که آنان عصیان کرده و از فرمان خدا تجاوز می کردند.

نکته ها:

حضرت داود علیه السلام، بنی اسرائیل را به خاطر تخلّف از حکم تعطیلی روزهای شنبه لعنت کرد. و حضرت عیسی علیه السلام بدان جهت که بنی اسرائیل پس از خوردن مائده ی آسمانی که با دعای آن حضرت و برای اطمینان قلبی آنها نازل شده بود، باز کفر ورزیدند، آنان را لعنت کرد.(۴۵۵)

پیام ها:

۱- گروهی از بنی اسرائیل، مورد لعن پیامبران خود قرار گرفتند. «لعن الّذین کفروا»

۲- انبیا، همیشه شفیع نیستند، گاهی هم نفرین می کنند. «لُعن... علی لسان داود و...»

۳- گناه و تجاوز، لعنت پیامبران را به دنبال دارد. «لعن... بما عصوا و کانوا یعتدون»

۴- تجاوز و قانون شکنی، شیوه ی بنی اسرائیل است. «کانوا یعتدون»

«۷۹» كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوْنَ عَن مُّنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُواْ يَفْعَلُونَ

آنـان یکـدیگر را از کارهای زشتی که انجام می دادنـد باز نمی داشـتند (و نهی از منکر نمی کردنـد). به راستی چه بـد اسـت آنچه انجام می دادند.

۴۵۵) تفسیر نمونه.

ص: ۲۹۵

نکته ها:

امام صادق علیه السلام می فرماید: این دسته از بنی اسرائیل که خداوند از آنها در این آیه مذمّت کرده است، کسانی بودند که در جلسات گناه وارد نمی شدند، لیکن در برخورد با گنهکاران با لبخند و انس برخورد می کردند.(۱)

در روایت دیگری از حضرت علی علیه السلام چنین آمده است: چون بنی اسرائیل از ظالمان، منکر را می دیدند ولی به جهت منافعی که از آنان می بردند، نهی از منکر نمی کردند، (تا منافعشان به خطر نیافتد و یا خطری متوجّه آنان نشود،) خداوند از آنان به بدی یاد کرده است.(۴۵۷)

پیام ها:

۱- کسی که نسبت به فساد، بی تفاوت باشد، ملعون انبیاست. «لعن... لایتناهون»

۲- نهی از منکر، مخصوص دین اسلام نیست. «کانوا لایتناهون»

۳- نهی از منکر، یک وظیفه ی همگانی و عمومی است. «لایتناهون»

۴- در جامعه ی بنی اسرائیل و یهود، فساد رواج داشته است. «منکر فعلوه»

۵ - ترک امر به معروف، زمینه ساز کفر است. «لُعن الّذین کفروا... کانوا لایتناهون...»

۴۵۷) وسائل، ج ۱۶، ص ۱۳۰.

۱- ۴۵۶) تفسیر نورالثقلین.

درس پانزدهم: کار گوهر زندگی

تفسیر آیات دین و زندگی ۲ » درس پانزدهم: کار گوهر زندگی

سوره نحل آیات «۱۰ تا ۱۴»

«۱۰» هُوَ الَّذِی أَنزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً لَّکُم مِّنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِیهِ تُسِیمُونَ

اوست آنکه برای شما از آسمان آبی فرستاد که نوشیدنی شما از آن است و گیاهانی که (چهارپایان خود را) در آن می چرانید، (نیز) از آن است.

نکته ها:

کلمه «تسیمون» از «اِسامه» به معنای چراندن حیوانات در علف زار است و کلمه «شجر» در زبان عربی معنای عامی دارد که شامل هرگونه گیاهی، چه درخت و چه بوته می شود. چنانکه در آیه ۱۴۶ صافّات در موردِ کدو می فرماید: «شجره من یقطین»، با آنکه کدو، بوته دارد نه درخت.

پیام ها:

۱- نزول باران تصادفی نیست، با اراده ی خداوند است. «هو الّذی انزل»

۲- نزول باران بر اساس بهره مندی انسان ها است. «لکم»

۳- از یک آب؛ انسان، گیاه وحیوان بهره مند می شوند. «منه شراب و منه شجر...»

«۱۱» یُنْبِتُ لَکُم بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّیْتُونَ وَالنَّخِیلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِن کُلِ ّالثَّمَرَاتِ إِنَّ فِی ذَ لِکَ لَأَیَةً لِّقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ

خداوند بوسیله آن آب برای شما کشتزار و زیتون و درختان خرما وانگور واز هر نوع میوه ای می رویاند. همانا در این امر برای آنان که می اندیشند نشانه ای روشن است.

نکته ها:

از میان انواع گیاهان و میوه ها، خدا زیتون، خرما و انگور را در این آیه مطرح کرده است. متخصصان تغذیه می گویند: کمتر میوه ای است که به انـدازه ی اینها برای بـدن مفیـد و لازم باشد.(۴۵۸) قرآن در آیـه ۳۵ سوره نور، از زیتون به عنوان «شـجره مبارکه» یاد کرده و به روغن آن اشاره نموده است.

ص: ۲۹۷

پیام ها:

۱- رویاندن، کار خداست نه کشاورز. «ینبت لکم»

۲- انواع گیاهان و درختان و میوه ها، برای انسان آفریده شده است. «لکم»

۳- محصولات وثمرات، عبورگاهند نه توقّف گاه، نشانه و علامتِ راهند، نه مقصد. «لآیه»

۴- دیدن و دانستن کافی نیست، تفکّر و تدبّر در هستی لازم است. «لقوم یتفکّرون»

«۱۲» وَسَخَّرَ لَكُمُ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذَ لِکَ لَأَيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

وخداوند شب و روز و خورشید و ماه را در خدمت و بهره دهی شما قرار داد و ستارگان به فرمان او تسخیر شده اند البتّه در این امر برای گروهی که تعقّل می کنند نشانه هایی قطعی (از عظمت وقدرت وحکمت و رأفت) اوست.

نکته ها:

مراد از تسخیرِ خورشید و ماه، بهره گیری انسان از آنهاست، وگرنه انسانی که نمی تواند مگسی را خلق کند، چگونه می تواند خورشید را تسخیر نماید. خداوند از لطفش آنها را در خدمتِ بشر قرار داده است.

پیام ها:

۱- هستی، چه آسمان و چه زمین، برای انسان آفریده شده است. «سخّر لکم...»

۲- هستی، در مهار و کنترلِ خداست. «مسخرّات بامره»

۳- بهره دهیِ هستی، به فرمان خداست. «بامره»

۴- نظام آفرینش کلاس توحید است. «انّ فی ذلک»

۵ – نظام هستی، تنها برای اهل فکر وتعقّل، بستر رشد و توجّه است. نه افراد ساده نگر و عادّی. «لقوم یعقلون»

«۱۳» وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِی الْأَرْضِ مُخْتَلِفاً أَلْوَانُهُ إِنَّ فِی ذَ لِکَ لَأَيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ

و (همچنین) آنچه را در زمین بـا رنـگ های گوناگون برای شـما پدیـد آورد. البتّه در این آفریـده ها برای پنـدگیران عبرت و نشانه ای روشن است.

ص: ۲۹۸

پیام ها:

۱- رنگ های مختلف و متنّوع را خدا برای انسان آفریده است. «ذرأ لکم... مختلفاً الوانه»

۲- تنوّع رنگ ها در هستی، نشانه قدرت وحکمتِ خداوند است. «لآیه» محصولات کارخانه هرچه متنوّع تر باشد، نشانه ی ابتکار و خلّاقیّتِ سازنده آن است.

۳- تفاوتِ رنگ ها، یکی از نعمت های الهی برای شناختِ افراد و محصولاتِ مشابه است. «لآیه لقوم یذّکّرون»

«۱۴» وَهُوَ الَّذِی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُواْ مِنْهُ لَحْماً طَرِيّاً وَتَسْتَخْرِجُواْ مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُواْ مِن فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

و اوست آنکه دریا را رام نمود تا از آن گوشت تازه بخورید و زیورهایی برای پوشیدن از آن بیرون آورید و می بینی که کشتی ها سینه دریا را شکافته (و پیش می روند، چنین کرد تا از کشتی ها، تجارت ها، ماهی گیری ها، غوّاصی ها وحمل ونقل ها که همه وسیله درآمد است، استفاده کنید) وبه سراغ فضل ولطف او روید وشاید سپاس گزار باشید.

نکته ها:

نقش دریا در زندگی انسان بسیار است. آبِ آن عامل بخار و ابر و باران است. عمقِ آن تأمین کننده غذای انسان با لذیذترین ماهی ها و سطح آن، ارزان ترین و گسترده ترین راه برای حمل ونقلِ کالا و مسافر است. و همه ی اینها، تنها به تدبیر و قدرت الهی است و بشر هیچ نقشی در آن ندارد.

کلمه «مواخر» جمع «مِأخره» از «مَخر» به معنای شکافتن از چپ و راست است.

پیام ها:

۱- دریاها با آن همه عظمت وخروش، رام ودر خدمت انسان هستند.«سخّر البحر»

۲- دریا، مهم ترین منبع تأمین گوشتِ تازه و سالم است. «لحماً طریّاً»

۳- خداوند، نه فقط نیازهای اوّلیه چون آب و غذا، بلکه حتّی زینتِ انسان را نیز تأمین نموده است. «حلیةً تلبسونها»

۴- تازه بودنِ گوشت، یک ارزش است. «لحماً طریّاً»

۵ - گرچه تلاش برای غذا از انسان است، امّا رزق از خداست. «لتبتغوا من فضله»

۷- کامیابی ها باید هدفدار باشد. «لعلکم تشکرون»

۴۵۸) جلد هفتمِ کتاب «اوّلین دانشگاه وآخرین پیامبر» در بیان خواص انگور وخرما می باشد.

ص: ۲۹۹

درس شانزدهم: کار در نظام اقتصادی

تفسیر آیات دین و زندگی ۲ » درس شانزدهم: کار در نظام اقتصادی

سوره بقره آیه «۲۷۸ و ۲۷۹»

«۲۷۸» يَآ أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ اتَّقُواْ اللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید و آنچه را از (مطالبات) ربا باقی مانده است، رها کنید، اگر ایمان دارید.

نکته ها:

در آیات قبل به مفاسد ربا اشاره شد که ربا فرد وجامعه را از تعادل خارج و آشفته می کند؛ «يتخبّطه الشيطان» وروشن شد که ربا در حقیقت کم شدن است، نه زیاد شدن؛ «يمحق الربا» اکنون نهی از ربا را صریحاً بیان می کند. «ذروا مابقی من الربا»

در تفاسیرِ مجمع البیان، المیزان و مراغی نقل شده است که وقتی آیه تحریم ربا نازل شد، برخی از صحابه همانند خالدبن ولید، عباس وعثمان، از مردم مقداری طلب از بابت ربا داشتند، آنها در مورد طلبکاری خود، از پیامبرصلی الله علیه وآله کسب تکلیف کردند و آیه فوق نازل شد. پیامبر صلی الله علیه وآله بعد از نزول این آیه فرمود: عباس، عموی من نیز حقّ مطالبه ربا ندارد و قبل از همه، باید خویشان من دست از ربا

بردارند. همچنان که در طی خطبه ای فرمود: «وكلّ ربا فی الجاهلیه موضوع تحت قدمیّ هاتین و اوّل ربا اَضع ربا العباس» تمام رباهای مقرّر در دوره جاهلیّت را زیر پای می اندازم و از همه پیشتر رباهایی که برای عباس است.(۱)

پیام ها:

۱- رباخواری، از عادات زمان جاهلیّت است که مسلمانان صدر اسلام نیز به آن آلوده بودند. «يا ايها الذين آمنوا... ذروا»

۲- تقوا، مرحله ای بالاتر از ایمان است. «يا ايها الذين آمنوا اتّقوا اللّه»

۳- رباخوار، مالک بهره نمی شود واسلام سود رَبَوی را به رسمیّت نمی شناسد. پس استفاده از آن حرام است. «ذروا مابقی من الربا»

۱- ۴۵۹) تفسیر فی ظلال القرآن.

۴- لازمه ی ایمان وتقوا، صرف نظر کردن از مال حرام است. «ان کنتم مؤمنین»

«۲۷۹» فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُواْ فَأْذَنُواْ بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ

پس اگر چنین نکردید، (بدانید که) اعلان جنگ با خدا و رسولش داده اید و اگر توبه کنید، (اصل) سرمایه های شما از آنِ خودتان است. (ودر این صورت) نه ستم می کنید و نه بر شما ستم می شود.

نکته ها:

در اسلام، نه اجازه ربا وبهره کشی واستثمار داده شده و نه اموال مردم یک جانبه مصادره می گردد. در بعضی نظام ها، مالکیّت ملغی وتمام اموال را از صاحبانشان می گیرند و در برخی دیگر، استثمار و بهره کشی و ربا، به هر شکلی آزاد است.

پیام ها:

۱- رباخوار، محارب با خداست. او باید بداند که در این جنگ، در یک طرف او قرار دارد و در طرف دیگر، خداوند جبّار. «فأذنوا بحرب من اللّه»

۲- رباخواری، گناه کبیره است. چون اعلام جنگ با خداوند است. «بحرب من اللّه»

۳- رباخوار، گمان نکند با مردم محروم طرف است، بلکه خداوند به حمایت از محرومان برخاسته و از حقّ آنان دفاع می کند. «بحرب من اللّه»

۴- چون رباخوار محارب با خداست، از وظایف حکومت اسلامی مبارزه با رباخوارای است. «فأذنوا بحرب من اللّه»

۵ - برای محاربین با خدا نیز راه توبه باز است. «بحرب من اللّه... وان تبتم»

۶- رباخوار، تنها مالك اصل مال است، نه بهره آن. «فلکم رؤس اموالکم»

۷- برای نجات محرومان، اصل مالکیّت مردم را نادیده نگیرید ومالکیّت خصوصی در اقتصاد اسلامی پذیرفته شده است. «فلکم رؤس اموالکم»

۸ - سلطه پذیری و سلطه گری هر دو محکوم است، نه ظلم ببینید و نه ظلم روا دارید. «لاتَظلِمون ولا تُظلمون»

۹- انتقام ممنوع است. به رباخوار توبه کننده نیز نباید ظلم شود. «فلکم رؤس اموالکم

لا تَظلمون ولا تُظلمون»

۱۰- به توبه کنندگان، نباید بخاطر خلاف کاری های پیشین ظلمی شود. سرزنش کسانی که قبلاً خلاف کار بوده اند ممنوع است. «فان تبتم... لاتَظلمون ولاتُظلمون»

سوره روم آیه «۳۹»

«۳۹» وَمَآ ءَاتَيْتُم مِّن رِّباً لِّيَرْبُوَاْ فِى أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُواْ عِندَ اللَّهِ وَ مَآ ءَاتَيْتُم مِّنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ

و آنچه شما به رسم ربا دادید که بر اموال مردم (رباخوار) افزوده شود، پس نزد خداوند فزونی نخواهد یافت، و آنچه را به عنوان زکات می پردازید و رضای خدا را می طلبید پس آنان (که چنین کنند پاداشی) چند برابر دارند.

پیام ها:

۱- مقدار و کمیّت پول مهم نیست، انگیزه و هدف پرداخت مهم است. «من رِباً... من زکاةٍ»

۲- رشدی که از ربا حاصل می شود، کاذب و ظاهری است، نه واقعی و نزد خداوند. «فلا یربوا عند اللّه»

۳- امتیاز اسلام در آن است که علاوه بر فقرزدایی از محرومان، رشد معنوی پرداخت کنندگان را نیز در نظر دارد. «تریدون وجه اللّه»

۴- توجّه به اخلاص، مسأله ای جدّی است و باید با تأکید بیان شود، زیرا کار و تلاش بدون انگیزه ی الهی، ارزشی ندارد. «تریدون وجه اللّه» («وجه اللّه»، در این آیه و آیه قبل تکرار شده است.)

۵ - پرداخت خالصانه ی زکات، موجب ازدیاد و رشد است. «زکاه تریدون وجه اللّه فاولئک هم المضعفون»

۶- مؤمن باید در تشخیص سود و زیان، دنیا و آخرت، فرد و جامعه و جسم و روح را با هم به حساب آورد. (گرچه در دید مادّی، پرداخت زکات، مایه ی کمبود مال است، ولی با توجّه به فقرزدایی از جامعه، دل کندن از دنیا و ذخیره شدن برای آخرت، به سود زکات دهنده است.) «اولئک هم المضعفون»

۷- اخلاص، مقام انسان را بالا می برد و به نقطه ی برتر می رساند. (با توجّه به خطاب «تریدون وجه اللّه» باید بگوید: «انتم المضعفون» ولی می فرماید: «اولئک هم المضعفون»، گویا آنان به یک نقطه ی اوج رسیده اند.)

سوره توبه آیه «۶۰»

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَآءِ وَالْمَسَاكِينَ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَفِى الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَفِى سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَهً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

همانا صدقات (زکات)، برای نیازمندان ودرمانده گان وکارگزارانِ زکات وجلب دلها و آزادی بردگان وادای بدهی بدهکاران و(هزینه ی جهاد) در راه خدا وتأمین در راه مانده است، این دستور، فرمانی است از جانب خدا و خداوند، دانا و حکیم است.

نکته ها:

«صَدقه» از «صِدق» نشان صداقت در ایمان به خداوند است.

مراد از صدقه در این آیه، زکات واجب است.

«فَقیر»، از «فَقر»، به معنای کسی است که ناداری، ستون فقراتش را می شکند. و «مسکین»، از «مَسکن»، یعنی آنکه به خاطر ناداری، خانه نشین شده است. طبق بعضی روایات، «فقیر» ناداری است که از مردم درخواست نمی کند، ولی «مسکین» کسی است که از شدّت بینوایی، سؤال و درخواست می کند.(۱)

«العاملین علیها»، عاملان زکات، همه ی آنانند که در جمع آوری، نگهداری، توزیع و محاسبات زکات، زحمت می کشند که اجرت آنان از زکات پرداخت می شود.

«مؤلّفه قلوبهم»، آنانند که زمینه ای برای گرایش به اسلام دارند و با مصرف بخشی از زکات، می توان قلوب آنان را جذب کرد.

البتّه پرداخت زکات برای تألیف قلوب، به مفهوم ایمان آوردنِ پولی نیست، بلکه زمینه سازی برای حصول درک و آموزش و سپس معرفت وایمان است. «یتألّفهم و یعلّمهم کی ما یعرفوا»(۲)

«الغارمین» بدهکارانی هستند که بی تقصیر زیربار قرض رفته اند، مثل آنان که در آتش سوزی، سیل، غرق کشتی و حوادث طبیعی دیگر، هستی و دارایی خود را از دست داده اند.

۱- ۴۶۰) تفسیر المیزان.

۲- ۴۶۱) تفسیر نورالثقلین.

امام صادق علیه السلام فرمود: «ایّما مؤمن او مسلم ماتَ وترک دیناً و لم یکن فی فسادٍ ولا اسراف فعلی الأمام ان یقضیه»(۱) هر مؤمن یا مسلمانی که بمیرد و بدهی بر جای گذارد، که بر اساس فساد و اسراف نباشد، پرداخت بدهی او بر عهده امام است.

«فی سبیل اللّه»، یعنی همه ی کارهای خداپسندانه و شامل مواردی چون تبلیغات دینی، خدماتِ رفاهی و گره گشایی از مشکلات مسلمانان می شود. گرچه مصداق بارز آن در غالب تفاسیر، جنگ وجهاد معرّفی شده است.

«ابن السبیل»، کسی است که در وطن خویش توانگر است، ولی در سفر، گرفتار و بی پول شده است.

سیمای زکات

حکم زکات در مکّه نازل شده است، امّا به علّت کمی مسلمانان و اندک بودن پول زکات، مردم خودشان آن را می پرداختند. پس از تشکیل حکومت اسلامی در مدینه، مسأله ی گرفتن زکات از مردم و واریز کردن آن به بیت المال و تمرکز آن توسّط حاکم اسلامی مطرح شد. «خذ من اموالهم صدقه»(۲)

زکات مخصوص اسلام نیست، بلکه در ادیان پیشین نیز بوده است. حضرت عیسی علیه السلام در گهواره به سخن آمد وگفت: «اوصانی بالصلاهِ والزّکاه»(۳) و حضرت موسی علیه السلام خطاب به بنی اسرائیل می فرماید: «اقیموا الصلاه واتُوا الزّکاه»(۴) و درباره ی عموم پیامبران می خوانیم: «وجعلناهم ائمّهً یهدون بامرنا واوحینا الیهم فعلَ الخیراتِ واقامَ الصلاه وایتاء الزکاه»(۵)

در قرآن چهار تعبیر برای زکات بیان شده است:

۱- ایتاء مال. « وآتی المال علی حبّه ذوی القربی»(۶)

۲- صدقه. « خذ من اموالهم صدقه»(۷)

۳- انفاق. «یقیموا الصلاه وینفقوا»(۸)

۴- زکات. «یقیمون الصلاه ویؤتون الزکاه»(۹)

در قرآن، معمولاً زکات همراه با نماز آمده است و طبق روایات، شرط قبولی نماز، پرداخت زکات

ص: ۳۰۵

۱- ۴۶۲) تفسیر کنزالدقائق.

۲- ۴۶۳) توبه، ۱۰۳.

۳- ۴۶۴) مریم، ۳۲.

۴- ۴۶۵) بقره، ۳۴.

۵- ۴۶۶) انبیاء، ۷۳.

۶- ۴۶۷) بقره، ۷۷.

۷- ۴۶۸) توبه، ۱۰۳.

۸- ۴۶۹) ابراهیم، ۳۱.

۹- ۴۷۰) مائده، ۵۵.

است. این پیوند رابطه ی با خدا ورابطه ی با مردم را می رساند.

در قرآن هیچ یک از واجبات دین، این گونه مقارن با نماز نیامده است.

گرفتن زکات بر سادات حرام است، گروهی از بنی هاشم از پیامبرصلی الله علیه وآله تقاضا کردند تا مسئول جمع آوری زکات چهارپایان باشند و بدین وسیله سهمی به عنوان کارگزاران زکات نصیبشان گردد. حضرت فرمودند: زکات بر من و شما حرام است.(۱) مگر آنکه دهنده و گیرنده ی زکات هر دو سیّد باشند.

قانون زکات، به معنای تمایل اسلام به وجود قشرِ فقیرِ زکات گیرنده و ثروتمندِ زکات دهنده نیست، بلکه راه حلّی برای یک واقعیّت خارجی جامعه است. اغنیا هم گاهی با پدیده هایی چون سرقت، آتش سوزی، تصادف، جنگ و اسارت مواجه می شوند و در نظام اسلامی باید بودجه ای برای تأمین اجتماعی باشد.

در روایات آمده است: خداوند در مال اغنیا به مقدار حلّ مشکل نیازمندان حقّی قرار داده است و اگر می دانست که برایشان کافی نیست، آن را می افزود. اگر مردم حقوق فقرا را به آنان می پرداختند، همه زندگی خوبی داشتند و اگر اغنیا زکات می دادند، فقیری در کار نبود.(۲)

بر خلاف عقیده ی بعضی در مورد جلوگیری از افزایش درآمد افراد و محدود ساختن آن، اسلام عقیده دارد که باید به انسان آزادی نسبی داد تا با تلاش، ابتکار و بهره گیری از طبیعت رشد کند، ولی مالیات هم بپردازد.

شرط مصرف زکاتِ در راه خدا، «فی سبیل اللّه» فقر نیست، بلکه در هر جا که کمک به حاکمیّت خطّ اسلام کند، می توان خرج کرد.(۳)

برای نجات جامعه از شرّ افراد شرور، می توان از زکات استفاده کرد و این مشمولِ «والمؤلفه قلوبهم» است.(۴)

اگر بر گردن کسی، دیه ثابت شد و توان پرداخت نداشت، مشمول «والغارمین» است و می توان از زکات به او کمک کرد.(۵)

شاید تعبیر «وفی الرقاب»، شامل مصرف زکات برای آزادسازی زندانیان یا تأمین مخارج آنان هم بشود.

۱- ۴۷۱) تفسیر نورالثقلین؛ کافی، ج ۴، ص ۵۸.

۲- ۴۷۲) وسائل، ج ۶، ص ۴.

۳- ۴۷۳) تفسیر روح المعانی.

۴- ۴۷۴) تفسیر روح المعانی.

۵- ۴۷۵) تفسیر مراغی.

تقسیم زکات در موارد هشتگانه، لازم نیست یکسان باشد؛ بلکه زیر نظر حاکم اسلامی و به مقدار نیاز و ضرورت تقسیم می شود.

زکات، عامل تعدیل ثروت است.

زکات، تشکّر عملی از داده های الهی است.

زکات، فاصله ی طبقاتی را کاسته، کینه ی میان فقرا و ثروتمندان را می زداید.

زکات، روح سخاوت و رحمت را در انسان زنده ساخته، از دنیا طلبی و وابستگی مادّی می کاهد.

زکات، پشتوانه ی تأمین اجتماعی محرومان است. به فقیر می گوید: نگران نباش، به ورشکسته می گوید: تلاش مجدّد کن، به مسافر می گوید: از ماندن در راه نترس، به کارمند می گوید: سهم تو محفوظ است، به بردگان وعده ی آزادی می دهد، بازار خدمات الهی را رونق می بخشد و دل های دیگران را به اسلام جذب می کند.

غفلت از یاد خدا، بهره کشی از مردم، سنگدلی، طغیان و عیّاشی، ثمره ی تکاثر و ثروت اندوزی است و زکات، داروی این بیماری است.

زکات، علاوه بر محرومیت زدایی، گرایش به اسلام را می افزاید و یا لااقل موجب ترک همکاری افراد با دشمنان اسلام می گردد. چنانکه در روایات آمده است که گاهی افرادی که ایمان ضعیفی دارند، با کمک های مالی و نزدیک شدن به اسلام، ایمانشان استوار می شود.(۱)

زکات که نموداری از نظام اسلامی است زمینه ساز عدالت اجتماعی، فقرزدایی، تأمین کارمندان، محبوبیت بین المللی، آزادی بردگان وافراد در بند، به حرکت درآوردن نیروها، حفظ آیین وکیان مسلمانان وگسترش خدمات عمومی است.

پیام ها:

۱- زکات، نشانه ی صداقت در اظهار ایمان است. «انّما الصدقات»

۲- تقسیم زکات براساس وحی است، نه توقّعات این و آن. «انّما الصدقات للفقراء و...»

۳- مصرف زکات در غیر موارد هشتگانه ی این آیه، جایز نیست. «انّما الصدقات»

۴- یکی از اصول عدالت اجتماعی اسلامی، بیمه و تأمین زندگی محرومان است.«انّما الصدقات للفقراء»

۱- ۴۷۶) تفسیر نورالثقلین.

۵ – همه ی دارایی های انسان از خودش نیست، دیگران هم در آن سهم دارند. «للفقراء و...»

۶- پرداخت کنندگان زکات، نباید بر فقیران منّت بگذارند، چون سهم زکات، ملک خودشان است. «للفقراء»

۷- فقرزدایی باید در رأس برنامه های نظام اسلامی باشد. «فریضه من اللّه» ابتدا «للفقراء» مطرح شد و سپس موارد دیگر.

۸ – تأمین زندگی کسانی که به دنبال اقامه ی احکام و فرائض دینی هستند، لازم است. «والعالمین علیها»

۹- هر کاری بها و ارزشی دارد، خواه کارگر و کننده ی آن نیازمند باشد، یا غنی. «العاملین علیها»

۱۰- همچنان که قاضی باید تأمین شود تا به فکر رشوه نیفتد، دست اندرکاران زکات هم باید تأمین شوند تا به فکر رشوه و اختلاس نیفتند. «العاملین علیها»

۱۱- برای جمع آوری زکات، باید کسانی از سوی حکومت اسلامی مأمور شوند. «العاملین علیها»

۱۲- مسائل مادی و معنوی، به هم آمیخته است. «والمؤلفه قلوبهم»

۱۳- اسلام، برخلاف استعمارگران دروغگو ولاف زن، با حلّ مشکلات اقتصادی جامعه ها و به قصد قربت، همراه با برهان و ارشاد، مکتب خود را توسعه می دهد. «المؤلفه قلوبهم»

۱۴- از وظایف دولت اسلامی آن است که مال و ثروت را وسیله ی جذب دلها قرار دهد.(۱) «والمؤلفه قلوبهم»

۱۵- اسلام با برده داری مخالف است و برای آزادی بردگان، بودجه قرار داده است. «وفی الرقاب»

۱۶- مخارج تشکیلات زکات، بر دولت تحمیل نمی شود، بلکه خودکفاست. «العاملین علیها»

۱- ۴۷۷) در اسلام، مسائلی همچون هدیه، سوغات و اطعام، به عنوان اهرمی جهت جذب قلوب به حساب آمده است.

۱۷- حکومت اسلامی، مسئول گرفتن زکات و پرداختِ بجای آن است، تا فقرا، خود مستقیماً نزد اغنیا نروند و احساس حقارت نکنند.(۱) «العاملین علیها»

۱۸- بودجه ی جهاد و دفاع از سرزمین اسلامی از زکات و به دوش مردم است. «فی سبیل اللَّه»

۱۹- مال و ثروت، باید وسیله ی قرب و نزدیکی به خدا باشد. «فی سبیل اللَّه»

۲۰- اسلام با تأمین بودجه برای واماندگان در سفر، به مسأله ی سفر، تجارت و سیاحت بها داده است. «ابن السبیل»

۲۱- قانون زکات، قانونی حساب شده و حکیمانه است. «انمّا الزکاه... فریضةً... علیم حکیم»

۲۲- اسلام، تنها دین عبادت نیست، قوانین اقتصادی هم دارد. «فریضةً»

سوره انفال آیه «۴۱»

وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی وَ الْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ إِن کُنتُمْ ءَامَنتُم بِاللَّهِ وَ مَآ أَنزَلْنَا عَلَی عَبْدِنَا یَوْمَ الْفُرْقَانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلی کُلِ ّشَیْ ءٍ قَدِیرٌ

و اگر به خداوند وآنچه بر بنده ی خود، روز جدایی (حقّ از باطل،) روز درگیری دو گروه (با ایمان و بی ایمان در جنگ بدر) نازل کردیم، ایمان دارید، بدانید که هر چه غنیمت گرفتید، همانا خمس (یک پنجم) آن برای خداوند و رسول خدا و خویشاوندان (او، اهل بیت:) و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان (از سادات) است، و خداوند بر هر چیزی تواناست.

نکته ها:

مخاطب این آیه در هنگام نزول، کسانی هستند که همراه پیامبر در جنگ بدر شرکت کرده و با جانفشانی و از جان گذشتگی، پیروزی را بدست آورده اند. کسانی که اهل نماز، روزه، هجرت، جهاد و شهادت بوده و چشم امید پیامبر به آنان بود، امّا با این حال خداوند در این آیه می فرماید: ای مجاهدان جبهه ی بدر، اگر به خدا و پیامبر و قرآن ایمان دارید، خمس غنائم را بدهید. یعنی شرط ایمان به خدا، علاوه بر نماز و روزه و

جهاد، ادای واجب مالی یعنی خمس است.

ص: ۳۰۹

۱- ۴۷۸) آیه ای دیگر می فرماید: «خذ من اموالهم صدقه» توبه، ۱۰۳.

واژه ی «غنیمت» و «غرامت»، هر یک شش بار در قرآن آمده است. همان گونه که غرامت شامل هرگونه ضرر مالی می شود، نه فقط ضرر جنگی، غنیمت هم نه تنها درآمد جنگی، بلکه هرگونه منفعتی را دربرمی گیرد. کتب لغت مانند لسان العرب، تاج العروس و قاموس و مفسّران اهل سنّت از قبیل قرطبی، فخررازی و آلوسی نیز در عمومیّت لغت، شک ندارند. همچنین در مفردات راغب آمده است: به هر چیزی که انسان بدست می آورد، غنیمت

گفته شده است. در قرآن نیز غنیمت، برای غنائم غیر جنگی بکار رفته است: «فعنداللّه مغانم کثیره»(۱) حضرت علی علیه السلام نیز می فرماید: «مَن اخذها لَحق و غَنم»(۲)، کسی که به آیین خداوند عمل کند، به مقصود رسیده و بهره می برد.

طبق روایات و به عقیده ی شیعه، غنیمت در این آیه شامل هرگونه در آمدی اعمّ از کسب و کار و تجارت می شود. و نزول آیه در جنگ بدر، دلیل این نیست که خمس تنها در غنائم جنگی باشد و اگر هم مراد از غنیمت در آیه تنها غنائم جنگی باشد، باید گفت: یک مورد از خمس در این آیه آمده و موارد دیگر در روایات مطرح شده است.

خمس، در روایات نیز از اهمیّت ویژه ای برخودار است، از جمله اینکه هر کس خمس مالش را نپردازد، مالش حلال نمی شود و نمی تواند در آن تصرّف کند و نماز با لباسی که خمس آن پرداخت نشده باشد، مشکل دارد.(۳)

این آیه با آیه ی اوّل سوره انفال که انفال را تنها از خدا و رسول می داند، «قل الانفال للّه و للرسول» منافاتی ندارد، زیرا با توجّه به آیه ی خمس، آن بزرگواران (پیامبر یا امام و نماینده او) آنچه دریافت می کنند، خمس و یک پنجم آن را برای مصارف ذکر شده در آیه نگه می دارند و بقیه ی آن را (چهار پنجم)، به جنگجویان می دهند.

فقها خمس را در هفت چیز واجب می دانند: ۱- سود و منفعت کسب و درآمد سالیانه، ۲- گنج، ۳- معادن، ۴- گوهرهایی که از غوّاصی به دست می آید، ۵ - مال حلال مخلوط به حرام، ۶- زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد، ۷- غنیمت جنگی.(۴)

بسیار روشن است که خداوند نیاز به خمس ندارد، بنابراین سهم خدا، برای حاکمیّت قانون خدا و ولایت رسول، تبلیغات و رساندن ندای اسلام به گوش جهانیان، نجات مستضعفان و جلوگیری از

۱- ۴۷۹) نساء، ۹۴.

۲- ۴۸۰) نهج البلاغه، خطبه ۱۲۰.

۳- ۴۸۱) برای توضیح بیشتر به کتاب خمس مؤلّف مراجعه شود.

۴- ۴۸۲) برای توضیح بیشتر به توضیح المسائل مراجعه کنید.

مفسدان است.

برپایه ی روایات، سهم خدا در اختیار رسول و سهم رسول و پس از او، در اختیار امام است.(۱) و این سه سهم در زمان غیبت امام، در اختیار نوّاب خاص و یا نوّاب عام او یعنی مجتهد جامع الشرایط و مرجع تقلید قرار داده می شود.(۲)

«ذی القربی»، به دلیل روایات بسیار از شیعه(۳) و نیز برخی روایات اهل سنّت، همه ی بستگان پیامبر صلی الله علیه وآله نیستند، بلکه مراد، امامان اهل بیت علیهم السلام می باشند که مقام امامت ورهبری دارند و خمس، متعلّق به رهبر و حکومت اسلامی است، نه فامیل پیامبر.

علاوه بر روایات، قرار گرفتن ذی القربی، در ردیف «اللّه و للرسول» به خصوص با حرف «لام»، نشانه ی آن است که ذی القربی افراد خاصّی هستند که در خط خدا و رسولند.

از مصارف دیگر خمس در روایات، مساکین و در راه ماندگان از سادات بنی هاشم است، چون گرفتن زکات بر فقرای سادات حرام است، پس باید از طریق خمس، نیازهای آنان تأمین شود.(۴)

در واقع اسلام برای برطرف کردن محرومیّت های جامعه، دو چیز را واجب کرده است: یکی زکات که مربوط به همه ی فقرای جامعه می باشد و دیگری خمس که بخشی از آن مخصوص فقرای سادات است و خمس و زکات به اندازه ی نیاز سال فقرا به آنان پرداخت می شود، نه بیشتر.

امام رضا علیه السلام فرمودند: تصمیم گیری در مقدار سهم برای هر یک از موارد ششگانه ی ذکر شده در آیه، با امام است.(۵)

پیام ها:

۱- پرداخت خمس واجب است، گرچه درآمد و غنائم کم باشد. «غنمتم من شی ء»

۲- حال که با نصرت الهی در «بدر» پیروز شدید، حقّ خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام و خمس غنائم را بپردازید. «غنمتم... فانّ للّه خُمُسه»

۳- اسلام، مالکیّت اشخاص حقوقی را پذیرفته است. «للرسول و لذی القربی»

۴- محرومیّت زدایی، از برنامه های اسلام است و باید از ثمره ی جهاد و غنائم به سود فقرا گام برداشت. «والمساکین و ابن السبیل»

۱- ۴۸۳) تفسیر صافی.

۲- ۴۸۴) تفسیر نمونه.

۳- ۴۸۵) تفسیر نورالثقلین و کافی، ج ۱، ص ۵۴۴.

۴- ۴۸۶) تفسیر مجمع البیان، وسائل، ج ۶، کتاب الخمس.

۵- ۴۸۷) تفسیر صافی.

۵ - برای گرامیداشت طبقه ی محروم، نـام آنان در کنار نام خـدا ورسول و اهل بیت قرار گرفته است. «للّه خمسه و للرسول و لذی القربی و الیتامی والمساکین...»

۶- ایمان، عامل عمل به وظیفه و ایثار است. «للّه خمسه ... ان کنتم آمنتم»

۷- گذشت از مال، آن قدر دشوار است که گاهی رزمندگان هم در آن می مانند. «غنمتم... ان کنتم...»

۸ - نشـانه ی ایمـان کامـل، خمس دادن است. بـدنبال بیـان ایمـان، عبادت، هجرت و جهاد می فرمایـد: «لِلّه خمسه... ان کنتم آمنتم...» بنابراین خمس، واجب دائمی و مستمرّ است، نه موسمی و موقّت، چون شرط ایمان است.

۹- عبودیّت، رمز دریافت معارف الهی است وپیامبراکرم صلی الله علیه وآله، بنده ی خالص خدا بود. «و ما انزلنا علی عبدنا»

۱۰- وجود پیامبر میان مسلمانان، عامل یاری خداوند و پیروزی آنان است. «ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان»

۱۱- روز جنگ، روز جدایی مدّعیان راستین از دروغگویان است. «یوم الفرقان یوم التقی الجمعان»

۱۲- امـداد الهی در جنگ بـدر، حقّانیّت اسـلام را روشن کرد، «یوم الفرقان» و نمودی از قـدرت خداونـد بود. «واللّه علی کلّ شی ء قدیر»

سوره حدید آیه «۱۸»

إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَ الْمُصَّدِّقَاتِ وَ أَقْرَضُواْ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ

همانـا مردان و زنان صـدقه دهنـده و (آنان که) به خداونـد وامی نیکو داده انـد، برایشان پاداشـی چنـد برابر است و برای آنان اجری نیکو خواهد بود.

نکته ها:

انفاق و وام، نشانه کرم است، و پاداش کریم، اجر کریم است.

پیام ها:

۱- برای دریافت الطاف الهی، هم صدقه و کمک های بلاعوض لازم است و هم

ص: ۳۱۲

قرض الحسنه و کمک هایی که برگشت دارد. «المصّدقین... اقرضوا اللّه»

۲- وام به بندگان خدا، به منزله وام دادن به خداوند است. «اقرضوا اللّه» به جای «اقرضوا الناس»

۳- زن و مرد در حقّ مالکیّت و حلّ مشکلات اقتصادی و رشد معنوی و رسیدن به کمالات اخروی هم پای یکدیگرند. «ان المصّدقین و المصّدقات»

۴- آنچه مهم است نجات فقرا است، خواه از طریق انفاق و خواه از طریق قرض. «المصّدقین... اقرضوا...»

۵ - قرض و انفاق، در ظاهر کندن مال است ولی در واقع رشد است. «یضاعف»

۶- قرار دادن پاداش، راه تشویق مردم به کار خیر است. «یضاعف... اجر کریم»

سوره مائده آیه «۱۲»

وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَآءِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً وَ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَءَاتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ ءَامَنْتُم بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً لَأُكَفِّرَنَّ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

فَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَ لِكَ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ السَّبِيلِ

و به تحقیق خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت، و از میان آنان دوازده سرپرست (برای دوازده طایفه) برانگیختیم، و خداوند (به آنان) فرمود: من با شمایم، اگر نماز به پا دارید و زکات بپردازید و به پیامبرانم ایمان آورده و یاری شان کنید وبه خداوند وامی نیکو دهید، قطعاً گناهانتان را می پوشانم و شمارا به باغ هایی وارد می کنم که نهرها زیر (درختان) آن جاری است. پس از این، هر کس از شما کافر شود، به

راستی از راه راست منحرف گشته است.

نکته ها:

«عزّرتموهم» از «عَزّر»، به معنای یاری کردن همراه با احترام است.

«سواء السبیل»، وسط راه را می گویند که انحراف از آن، سقوط را به همراه دارد.

نقبای بنی اسرائیل، وزرای حضرت موسی علیه السلام و سرپرستان دوازده طایفه از آنان بودند. از رسول

ص: ۳۱۳

خـدا صـلی الله علیه وآله روایت است که فرمود: خلفای پس از من دوازده نفرنـد، به تعداد نقبای بنی اسـرائیل.(۱) مخالفان راه اهل بیت، بسیار کوشیدند که این عدد را بر خلفای راشدین، خلفای بنی امیّه و خلفای بنی عبّاس منطبق سازند، با اینکه با هیچ کدام جور در نمی آید. و این تلاش بیهوده در حالی است که

دهها حدیث از زبان پیامبر خداصـلی الله علیه وآله که نام این دوازده تن را در بردارد، در کتب معتبر شـیعه و سنّی به چشم می خورد که نخستین آنان علی علیه السلام و آخرینشان حضرت مهدی علیه السلام است.

پیام ها:

۱- نماز، زکات، یاری انبیا و انفاق، در برنامه های ادیان الهی دیگر نیز بوده است. «میثاق بنی اسرائیل...»

۲- همراهی خداونـد بـا مـا چنـد شـرط دارد: بپاداشـتن نماز، پرداخت زکات، ایمان، نصـرت انبیا، انفاق. «انّی معکم لئن اقمتم الصّلوه و...»

۳- ایمان به انبیا به تنهایی کافی نیست، یاری آنان هم لازم است. «و عزّرتموهم»

۴- انجام همه ی واجبات کارساز است، نه فقط بعضی از آنها. «لئن اقمتم الصلوه... و اقرضتم اللّه»

۵ - کمک به خلق خدا، کمک به خداست. «أقرضتم اللّه» به جای «اقرضتم النّاس»

۶- قرض دادن باید به شیوه ای نیکو باشد. (از مال خوب با نیّت خوب با سرعت و بدون منّت.) «قرضاً حسناً»

۷- قرار گرفتن موضوع قرض در کنار اموری مانند: نماز و زکات و ایمان به رُسل و یاری انبیا، وترتّب مغفرت وپاداش الهی بر آن، نشانگر اهمیّت فوق العاده ی آن است. (قرض، شامل عموم کمک ها می شود که نمونه ی روشن و معمولی آن، وام دادن به مردم است.)

۸ - رهبر جامعه باید از سوی خدا تعیین شود، و برگزیدگان انبیا هم باید به فرمان خداوند باشند. «بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا»

۹- نمـاز و زکـات و انفـاق، در کنـار پـذیرش رسـالت و یـاری رهبران الهی مفهوم دارد. «اقمتم الصـلوه و آتیتم الزّکاه وآمنتم برسلی و عزّرتموهم»

ص: ۳۱۴

۱- ۴۸۸) مسند احمدبن حنبل، ج ۱، ص ۳۹۸.

۱۰- رهبر، اگر از خود مردم باشد، موفّق است. «بعثنا منهم»

۱۱- بهشت را به «بها» دهند، نه بهانه. اگر نماز، زکات، ایمان، امداد و انفاق بود، بهشت هم هست. «لئن اقمتم الصّلوه... لُادخلنّکم جنّات»

۱۲- بهشت، جای آلودگان نیست، ابتدا باید پاک شد، آنگاه به بهشت رفت. «لاکفّرنّ... لُادخلنّکم»

۱۳- راه دستیابی به عفو خدا، ایمان و عمل صالح است. «لئن آمنتم... واقرضتم... لاکفّرنّ»

۱۴- بعد از اخذ میثاق و اتمام حجّت و بیان شرایط دریافت الطاف الهی، راه عذر و بهانه برای کسی نیست. «فمن کفر بعد ذلک منکم فقد ضلّ سواء السبیل»

۱۵- هرکس به دستورهای الهی کفر ورزد، از مسیر اعتدال خارج شده است. «فمن کفر... فقد ضلّ سواء السبیل» (آری، اقامه نماز، پرداخت زکات، ایمان به انبیا و وفاداری به پیمان ها، راه میانه است که نافرمانان آن را گم کرده اند.)

سوره تغابن آیه «۱۷»

إِن تُقْرِضُواْ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ

اگر به خداوند وام دهید وامی نیکو آن را برای شما زیاد می کند و شما را می بخشد و خداوند بسیار سپاسگزار حلیم است.

نکته ها:

مسئله قرض الحسنه مکرر در قرآن مطرح شده است:(۱)

خداوندی که با اراده خود تمام هستی را آفریده و کوه ها را طلا می کند، از انسانی که هستی و اموالش را خودش به او داده ام می گیرد و وعده ها و پاداش های چندین برابر مطرح می کند، این بخاطر رشد ما و دل کندن ما از دنیا و رسیدگی ما به فقراء و خدمت به مردم و گره گشایی از آنان و شکستن بت مادیت و پرواز به سوی قرب به خدا و شکوفایی سخاوت و عاطفه است.

قرض زمانی ارزش دارد که نیکو باشد (نیکی به آنست که فوری باشد، بی منت باشد، با احترام باشد، کالای مرغوب باشد برای مصرف حقی باشد، مبلغ و مقدار آن مشکل گشا باشد، برای خدا و

۱- ۴۸۹) مائده، ۱۲، حدید، ۱۸ و ۱۱، تغابن، ۱۷، بقره، ۲۴، مزمل، ۲۰.

بدون چشم داشتی از مردم باشد، قرض دادن شیوه او باشد نه یک مرحله، و با قرض دادن به مردم گرفتار غرور نشود.

کفّاره گناهاه در قرآن چند چیز است. توبه، نماز، جهاد در راه خدا، قرض الحسنه که در قرآن با جمله «نکفر عنهم سیئاتهم» آمده است.

پیام ها:

۱- یا انفاق کنید یا قرض الحسنه بدهید. «انفقوا... ان تقرضوا اللّه»

۲- وام دادن به خلق خدا، وام دادن به خداست. («تقرضوا اللّه» بجای «یقرض الناس») آری برای تشویق و کمک گرفتن از مردم، از عناوین جاذبه دار استفاده کنید. «تقرضوا اللّه»

۳- یکی از راه های حفظ نفس از بخل، قرض الحسنه دادن است. «یوق شُح نفسه... ان تقرضوا اللّه»

۴- وام گیرنده را تحقیر نکنید، که گویا به خدا وام داده اید. «ان تقرضوا اللّه»

۵ - برای تحریک مردم و ایجاد انگیزه جوایز و پاداش ها و برکات را بیان کنید. «یضاعفه، یغفر لکم، شکور، حلیم»

۶- خداوند در برابر قرض دادن شما «شکور» است، پس افراد قرض گیرنده نیز از قرض دهندگان تشکر کنند. «شکور»

۷- خداوند «حلیم» است، پس اگر به ما قرض الحسنه ندادند ما نیز حلیم و بردبار باشیم. «شکور حلیم»

۸ - گذشت از مال سبب گذشت از گناهان است. «تقرضوا اللّه... یغفر لکم»

۹- چون قرض نیکوست «قرضاً حسنا» پاداش نیز نیکوست. «یضاعفه یا یغفر لکم، شکور...»

۱۰- علم خداوند نسبت به پیدا و پنهان یکسان است. «عالم الغیب و الشهاده»

۱۱- فکر نکنید خدا به وام شما نیاز دارد. «العزیز»

۱۲- دستورات، تشویقات و پاداش های الهی، حکیمانه است. «العزیز الحکیم»

ص: ۳۱۶

۱۳- بر خلاف بسیاری از مردم، قدرت خداوند سبب کارهای خلاف حکمت او نمی شود. «العزیز الحکیم»

سوره بقره آیه «۸۳»

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرآءِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامى وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْناً وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَءَاتُواْ الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلاً مِّنكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ

و (بیاد آرید) زمانی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و بینوایان، احسان کنید و با مردم، به زبان خوش سخن بگویید و نماز را برپای دارید و زکات بدهید. امّا شما (با اینکه پیمان بسته بودید،) جز عدّه ی کمی، سرپیچی کردید و روی گردان شدید.

نکته ها:

احسان، جامع ترین و وسیع ترین واژه در باب نیکی است. در حال فقر والدین، احسان مادّی و در حال غنای آنان، احسان روحی. چنانکه احسان به یتیم شامل؛ تأدیب، حفظ حقوق، محبّت و تعلیم او می شود.

اصول همه ی ادیان الهی یکی است. چون همه ی این میثاق ها، در اسلام نیز هست.

پیام ها:

۱- خداوند از طریق عقل، فطرت و وحی، از مردم پیمان می گیرد. «اخذنا میثاق»

۲- توحید، سرلوحه ی مکتب انبیاست و بعد از آن کارهای نیک قرار گرفته است. «لاتعبدوا الاّ اللّه و بالوالدین احسانا»

۳- در کنار توحید، احسان به والدین مطرح است. «لاتعبدوا الاّ اللّه وبالوالدین احسانا»

۴- احسان به والدین باید به وسیله خود انسان صورت گیرد، نه با واسطه. حرف «ب» در «بالوالدین» به معنای مباشرت شخصی است. «بالوالدین احساناً»

۵ - احسان و گرایش به یکی از پدر و مادر و تبیعیض میان آن دو، ممنوع است. «بالوالدین احساناً»

۶- ابتدا خویشان نیازمند، سپس دیگران. «ذی القربی والیتامی و...» البتّه در بین خویشاوندان نیز اولویّت ها محفوظ است.

«اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض»(۱)

ص: ۳۱۷

۱- ۴۹۰) انفال، ۷۵.

۷- نیکی و احسان باید همراه با ادب و بدون منّت باشد. در کنار احسان، جمله «قولوا للناس حسنا» آمده است.

۸ - اگرچه به همه ی مردم نمی توان احسان کرد، ولی با همه می توان خوب سخن گفت. «قولوا للنّاس حُسنا»

۹- برخورد خوب و گفتار نیکو، نه تنها با مسلمانان، بلکه با همه ی مردم لازم است. «قولوا للنّاس حُسنا»

۱۰- علاوه بر پرداخت زکات، احسان به مستمندان و ایتام نیز لازم است. در آیه هم زکات آمده و هم احسان به مساکین. «احساناً... والمساکین... واتوا الزکوه»

۱۱- نماز ورابطه با خدا، از زکات ورابطه با فقرا جدا نیست.«اقیموا الصلوه واتوا الزکاه»

۱۲- نماز و زکات در ادیان دیگر نیز بوده است. «اخذنا میثاق بنی اسرائیل... اقیموا الصلوه واتوا الزکوه»

۱۳- اعتقاد به توحید، احسان به والدین وایتام ومساکین، همراه با دستور پرداخت زکات وبرخورد نیکو با مردم، وبپاداشتن نماز، نشانه ی جامعیت اسلام است.

۱۴- ادای حقوق، دارای مراتب و مراحلی است: اوّل حقّ خداوند، سپس والدین، سپس خویشاوندان، سپس یتیمان که کمبود محبّت دارند وآنگاه مساکین که کمبود مادّیات دارند.

۱۵- تمام احکام اعتقادی، اخلاقی وفقهی، میثاق وعهد خدا با انسان است. بعد از «میثاق» سخن از عقیده توحیدی، احسان به والدین، نماز وزکات آمده است.

سوره بقره آیه « ۱۱۰»

وَأَقِیمُواْ الْصَّلاهَ وَءَاتُواْ الزَّکَاهَ وَمَا تُقَدِّمُواْ لأَنْفُسِکُمْ مِّنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ

و نماز را برپا دارید و زکات را پرداخت نمایید و هر خیری که برای خود از پیش می فرستید، آن را نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت، همانا خداوند به اعمال شما بیناست.

نکته ها:

بعد از اوّلین خطاب در آیه ۱۰۴؛ «یا ایها الذین آمنوا»، این آیه حامل سومین دستور برای

مسلمانان است.

در دستور اوّل؛ خداوند رعایت ادب در گفتگو با رسول خدا صلی الله علیه وآله را یادآور شد تا در سخن گفتن مواظب باشند بهانه و دستاویزی برای تمسخر به دست دشمنان و مخالفان ندهند. «لاتقولوا راعنا و قولوا اُنظرنا»

دستور دوّم؛ عفو و اغماض از کینه و حسادت اهل کتاب تا زمان صدور دستور جدید بود. «فاعفوا و اصفحوا»

دستور سوّم؛ اقامه نماز و پرداخت زکات است. در زمانی که مسلمانان در تیررس انواع کینه و حسادت ها بودند و مأمور به عفو و اغماض شده اند، لازم است رابطه ی خودشان را با خداوند از طریق اقامه نماز، و پیوند با محرومان جامعه را از طریق زکات، تقویت نمایند.

پیام ها:

۱- معمولاً ـ دستور به نماز همراه با زکات در قرآن آمده است. یعنی یاد خدا باید همراه با توجّه به خلق خدا باشد. «اقیموا الصلوه واتوا الزکاه»

۲- اعمال انسان، قبل از خود انسان وارد عرصه قیامت می شود. «تقدّموا لانفسکم»

۳- مقدار کار خیر مهم نیست، هرکس به هر مقدار می تواند باید انجام دهد. «من خیر»

۴- کارهای خیر، برای قیامت محفوظ می ماند. «تجدوه»

۵ - ایمان به نظارت الهی وپاداش در قیامت، قوی ترین انگیزه عمل صالح می باشد. «ما تقدموا... تجدوه عند اللَّه انّ اللَّه بما تعملون بصیر»

«والحمد للّه ربّ العالمین»

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹